



حیث حضور

دلیل های نقلی وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه و آتیه

(پاسخ به شبهات کاتب)

جواد جعفری

سرشناسه	: جعفری، جواد، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: حدیث حضور (دلیل‌های نقلی وجود امام دوازدهم؛ پاسخ به شبهات کاتب) / جواد جعفری.
مشخصات نشر	: قم: آینده روشن، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۴ص.
شابک	: ۲۱۰۰۰۰ ریال: ۳-۵۵-۵۰۷۳-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. امامت شیعه.
موضوع	: احمد الکاتب، شبهات درباره مهدویت.
موضوع	: الامام المهدی علیه السلام حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه.
موضوع	: پاسخ به شبهات احمد الکاتب.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ت ۲ / ۵ / ۹ / ۵ / ۲۲۲۴ BP
رده‌بندی دیوپی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۷۴۴۹۹



حدیث حضور

دلیل‌های نقلی وجود امام دوازدهم علیه السلام

نویسنده:	جواد جعفری
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	۱. اکبرزاده
صفحه‌آرا:	علی قنبری
حروف‌نگار:	ناصر احمدپور
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۹۴
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
بها:	۲۱۰/۰۰۰ ریال
شابک:	۳-۵۵-۵۰۷۳-۹۷۸-۶۰۰
مراکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۹۰۲
فروشگاه اینترنتی:	www.intizar.ir/shop

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

يَتَأَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُرْجَلَةٍ
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

تقديم به روح بلند پرواز امام راحل،

حضرت آیت الله العظمی امام روح الله موسوی خمینی رحمته الله

و تمام مدافعان حریم تشیع

فهرست

مقدمه.....	۱۵
بخش اول: کلیات.....	۱۹
فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب.....	۲۱
الف) زندگی نامه احمد الکاتب.....	۲۱
ب) کتاب الامام المهدی علیه السلام حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه.....	۲۲
فصل دوم: کتبی های نویسنده.....	۲۷
الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه.....	۲۷
ب) نیاوردن اسناد و دلیل های معارض و مخالف.....	۲۷
ج) ادعاهای بی دلیل.....	۲۸
د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود.....	۲۹
ه) نتیجه گیری های غلط بر اثرايجاد ملازمه های نادرست و مغالطه در مباحث.....	۲۹
و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام	۳۰
ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان.....	۳۰
بخش دوم: آیات و احادیث مهدویت.....	۳۵
فصل اول. دلالت آیات و روایات مهدوی.....	۳۷
شبهه یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی وقائم بر شخص خاص.....	۳۷
متن کتاب.....	۳۷
خلاصه شبهه.....	۳۸
پاسخ ادعای اول.....	۳۸
پاسخ ادعای دوم.....	۵۱

۶۴.....	شبهه دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص.....
۶۴.....	متن کتاب.....
۶۵.....	خلاصه شبهه.....
۶۵.....	پاسخ.....
۷۶.....	خلاصه فصل اول.....
۷۷.....	فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی.....
۷۷.....	شبهه سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن.....
۷۷.....	متن کتاب.....
۷۸.....	خلاصه شبهه.....
۷۹.....	پاسخ.....
۹۲.....	شبهه چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم علیه السلام
۹۲.....	متن کتاب.....
۹۳.....	خلاصه شبهه.....
۹۳.....	پاسخ.....
۹۷.....	شبهه پنجم: هم زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان.....
۹۷.....	متن کتاب.....
۹۸.....	خلاصه شبهه.....
۹۸.....	پاسخ.....
۱۰۳.....	شبهه ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام
۱۰۳.....	متن کتاب.....
۱۰۵.....	خلاصه شبهه.....
۱۰۵.....	پاسخ.....
۱۱۰.....	شبهه هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام
۱۱۰.....	متن کتاب.....
۱۱۱.....	خلاصه شبهه.....
۱۱۱.....	پاسخ.....
۱۲۱.....	شبهه هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام بر بحث از غیبت ایشان.....
۱۲۱.....	متن کتاب.....

۱۲۲.....	خلاصه شبهه
۱۲۲.....	پاسخ
۱۲۳.....	خلاصه فصل دوم
۱۲۴.....	نتیجه بخش دوم
۱۲۷.....	بخش سوم: اندیشه محدودیت تعداد امامان علیهم السلام
۱۲۹.....	فصل اول. متکلمان قرن سوم واعتقاد به دوازده امام علیهم السلام
۱۲۹.....	شبهه نهم: استدلال نکردن متکلمان شیعه به احادیث دوازده امام علیهم السلام
۱۲۹.....	متن کتاب
۱۳۰.....	خلاصه شبهه
۱۳۰.....	پاسخ
۱۳۵.....	کتاب های قرن سوم
۱۴۴.....	شبهه دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریه شورا
۱۴۴.....	متن کتاب
۱۴۴.....	خلاصه شبهه
۱۴۵.....	پاسخ
۱۴۷.....	فصل دوم. شیعیان قرن سوم واعتقاد به دوازده امام علیهم السلام
۱۴۷.....	شبهه یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
۱۴۷.....	متن کتاب
۱۴۷.....	خلاصه شبهه
۱۴۸.....	پاسخ
۱۵۳.....	بخش چهارم: آگاهی از نام امامان علیهم السلام
۱۵۵.....	فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان
۱۵۵.....	شبهه دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام
۱۵۵.....	متن کتاب
۱۵۶.....	خلاصه شبهه
۱۵۶.....	پاسخ
۱۵۷.....	۱. احادیث اشاره کننده به نام امامان

۱۵۸	۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام
۱۶۷	شبهه سیزدهم: روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام‌ها
۱۶۷	متن کتاب
۱۶۸	خلاصه شبهه
۱۶۸	پاسخ
۱۷۳	شبهه چهاردهم: پرسش‌های مطرح در دوران امامان علیهم السلام
۱۷۳	متن کتاب
۱۷۴	خلاصه شبهه
۱۷۴	پاسخ
۱۷۷	فصل دوم: اشاره ائمه علیهم السلام به فهرست نام امامان علیهم السلام
۱۷۷	شبهه پانزدهم: راهکار نشان دادن امامان علیهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان علیهم السلام
۱۷۷	متن کتاب
۱۷۸	خلاصه شبهه
۱۷۸	پاسخ
۱۸۱	فصل سوم: آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام
۱۸۱	شبهه شانزدهم: پرسش مردم از وظیفه خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام
۱۸۱	متن کتاب
۱۸۲	خلاصه شبهه
۱۸۲	پاسخ
۱۸۳	شبهه هفدهم: ناآگاهی جناب زرارہ از امام بعدی
۱۸۳	متن کتاب
۱۸۳	خلاصه شبهه
۱۸۴	پاسخ
۱۸۷	بخش پنجم: بدا در امامت
۱۸۹	فصل اول: امامت سید محمد
۱۸۹	شبهه هجدهم: بدا در امامت سید محمد
۱۸۹	متن کتاب

فهرست ۱۱

۱۸۹.....	خلاصه شبهه
۱۹۰.....	پاسخ
۲۰۱.....	فصل دوم. امامت اسماعیل
۲۰۱.....	شبهه نوزدهم. بدا در امامت اسماعیل
۲۰۱.....	متن کتاب
۲۰۱.....	خلاصه شبهه
۲۰۱.....	پاسخ
۲۰۷.....	بخش ششم: اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم السلام
۲۰۹.....	فصل اول. اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام
۲۰۹.....	شبهه بیستم. اشاره نکردن محدثان و مورخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام
۲۰۹.....	متن کتاب
۲۰۹.....	خلاصه شبهه
۲۰۹.....	پاسخ
۲۳۱.....	فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیهم السلام
۲۳۱.....	شبهه بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمه قرن چهارم و شک شیخ صدوق
۲۳۱.....	متن کتاب
۲۳۱.....	خلاصه شبهه
۲۳۲.....	پاسخ
۲۴۳.....	فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم علیهم السلام
۲۴۳.....	شبهه بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم علیهم السلام
۲۴۳.....	متن کتاب
۲۴۳.....	خلاصه شبهه
۲۴۳.....	پاسخ
۲۴۹.....	شبهه بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال ادامه امامت پس از امام دوازدهم علیهم السلام
۲۴۹.....	متن کتاب
۲۴۹.....	خلاصه شبهه
۲۵۰.....	پاسخ

شبهه بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی ها بعد از دوازده امام علیهم السلام	۲۵۱
متن کتاب.....	۲۵۱
خلاصه شبهه.....	۲۵۲
پاسخ.....	۲۵۲
فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام.....	۲۵۷
شبهه بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام	۲۵۷
متن کتاب.....	۲۵۷
خلاصه شبهه.....	۲۵۷
پاسخ.....	۲۵۸
شبهه بیست و هشتم. کتاب هبة الله الکاتب.....	۲۷۷
متن کتاب.....	۲۷۷
خلاصه شبهه.....	۲۷۸
پاسخ.....	۲۷۸
بخش هفتم: کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیهم السلام	۲۸۵
فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام	۲۸۷
شبهه بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام	۲۸۷
متن کتاب.....	۲۸۷
خلاصه شبهه.....	۲۸۸
پاسخ.....	۲۸۸
فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم.....	۳۱۷
شبهه بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم بن قیس.....	۳۱۷
متن کتاب.....	۳۱۷
خلاصه شبهه.....	۳۱۷
پاسخ.....	۳۱۷
فصل سوم. شیعیان و کتاب سلیم.....	۳۲۱
شبهه بیست و نهم. مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان.....	۳۲۱
متن کتاب.....	۳۲۱

۳۲۱.....	خلاصه شبهه
۳۲۱.....	پاسخ
۳۲۸.....	شبهه سیم. ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس
۳۲۸.....	متن کتاب
۳۲۸.....	خلاصه شبهه
۳۲۸.....	پاسخ
۳۳۷.....	فصل چهارم. شیخ مفید و کتاب سلیم
۳۳۷.....	شبهه سی و یکم. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم
۳۳۷.....	متن کتاب
۳۳۸.....	خلاصه شبهه
۳۳۸.....	پاسخ
۳۴۵.....	بخش هشتم: شبهه های زیدیه
۳۴۵.....	شبهه سی و دوم. خرده گیری های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیهم السلام
۳۴۵.....	متن کتاب
۳۴۶.....	خلاصه شبهه
۳۴۷.....	پاسخ
۳۵۹.....	شبهه سی و سوم. تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم السلام
۳۵۹.....	متن کتاب
۳۵۹.....	خلاصه شبهه
۳۶۰.....	پاسخ
۳۶۹.....	بخش نهم: دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم علیه السلام
۳۶۹.....	شبهه سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
۳۶۹.....	متن کتاب
۳۷۰.....	خلاصه شبهه
۳۷۰.....	پاسخ
۳۹۵.....	بخش دهم: امام مهدی علیه السلام امام دوازدهم

بخش یازدهم: نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین	۴۰۱
فصل اول. فایده و نقش امام غایب	۴۰۳
شبهه سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب	۴۰۳
متن کتاب	۴۰۳
خلاصه شبهه	۴۰۴
یادآوری	۴۰۴
پاسخ فرض اول	۴۰۶
پاسخ فرض دوم	۴۱۸
فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر	۴۳۱
شبهه سی و هشتم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب علیه السلام	۴۳۱
متن کتاب	۴۳۱
خلاصه شبهه	۴۳۱
پاسخ	۴۳۲
فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم علیه السلام	۴۵۳
شبهه سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام	۴۵۳
متن کتاب	۴۵۳
خلاصه شبهه	۴۵۴
پاسخ	۴۵۴
بخش دوازدهم: تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزند خویش	۴۵۹
شبهه سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش	۴۵۹
متن کتاب	۴۵۹
خلاصه شبهه	۴۶۰
پاسخ	۴۶۰
سخن پایانی	۴۶۹
فهرست منابع	۴۷۳

مقدمه

از جمله مسائل مهم در موضوع مهدویت، ولادت و وجود امام عصر، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام است. بسیاری از مسائل دیگر مانند غیبت و نقش امام علیه السلام غایب، به اثبات ولادت و وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلیل های متعددی آورده اند که به طور کلی این دلیل ها را به سه گروه می توان تقسیم کرد: کلامی، نقلی و تاریخی. دلیل های نقلی شامل آیات قرآن و روایت های رسیده از طریق شیعه و اهل تسنن است.

احمد الکاتب از نویسندگان عرب زبان در صدد انکار ولادت و وجود امام دوازدهم علیه السلام است. از این رو در کتاب خویش در صحت دلیل های نقلی و نیز در دلالت آن ها بر مقصود شیعه تردید کرده است. این نوشتار ضمن نقل عین عبارت های وی به نقد و پاسخ گویی به آن ها می پردازد.

شاید بتوان در بیان اهمیت موضوع به شرح همین نکته بسنده کرد که پایه و اساس تشیع و افتراق آن با اهل تسنن اعتقاد به وجود امام است. امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می رود و در حال حاضر امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن علیه السلام مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقه های شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه بر پایه وجود امامی زنده پایه گذاری شده است و آنان نایبان امامی غایب اما موجود هستند. بنابراین اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام از پایه ای ترین مباحث اعتقادی شیعه است و در این موضوع نیز آیات و احادیثی که از طریق فریقین نقل شده از مهم ترین دلیل های بحث است. در نتیجه بحث از ادله نقلی برای اثبات وجود فعلی

امام، اهمیت فراوان و جایگاهی خاص دارد.

آیات و احادیث مربوط به امام عصر در قدیمی‌ترین کتاب‌های در دسترس امامیه آمده است، مانند کتاب سلیم بن قیس، اصل ابی سعید عصفری و مختصر اثبات الرجعه فضل بن شاذان. احادیث اثبات کننده وجود امام زمان (ع) در معتبرترین کتاب‌های شیعه مانند کتاب کافی آمده است. در طول دوران تألیف کتب شیعه همواره این احادیث نقل شده‌اند.

پاسخ به اشکالات ایراد شده بر احادیث وجود امام عصر (ع) نیز پیشینه‌ای بیش از هزار ساله دارد. برای نمونه شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به برخی از این اشکال‌ها پاسخ داده است.

شبهات مطرح شده در کتاب احمد الکاتب به همت محققان پاسخ‌های متعددی دریافت کرده که البته اکثر آن‌ها ناظر به قسمت اول کتاب وی یعنی اصل مقام امامت و امامت یازده امام پیشین (ع) است، مانند کتاب التشیع المفتی علیه نوشته خالد العطیه چاپ ۱۴۲۱ قمری که ابتدا به صورت سلسله مقالات در مجله المنهاج از شماره ۱۵ (پاییز ۱۳۷۸) تا شماره ۲۰ به چاپ رسیده بود، نیز کتاب الشهاب الثاقب للمحتج بکتاب الله نوشته عالم سبیط النیلی و دیگر کتاب کوچکی با عنوان شبهات مهدوی دوران ما (پاسخ به شبهات احمد الکاتب) نوشته سید طلال فخرالدین که به طور مستقیم ناظر به کتاب وی نیست.

احمد الکاتب در مقدمه کتابش که تجدید چاپ شده می‌آورد: برخی در اصل امامت به من پاسخ داده‌اند در حالی که اصل بحث من در وجود و امامت امام دوازدهم است.

البته برخی محققان نیز به قسمت مهدویت کتاب وی پاسخ داده‌اند، مانند کتاب شبهات وردود نوشته سامی بدری و کتاب مناهات فی مدینه الضباب، (حوار مع احمد الکاتب حول الامام المهدی (ع))، شبکه الهجر (محمد سند). همچنین کتاب دفاع

عن التشیع نوشته نذیر حسنی. اخیراً نیز هاشم العمیدی در مقاله‌ای با عنوان «روایات الغیبه و الغائب» که در مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدي و مستقبل العالم به چاپ رسید به نقد نوشته وی پرداخته است.

پاسخ‌های استاد سامی بدری مربوط به زمانی است که «کاتب» برای اولین بار سخنانش را در نشریه‌ای چاپ کرده بود (۱۹۹۵ میلادی). از این‌رو متن کتاب وی با مقاله‌اش تفاوت دارد و تغییراتی در آن داده است. پاسخ‌های استاد نیز بسیار موجز و مختصر است و چنان‌که از نامه‌های کاتب برمی‌آید وی را قانع نکرده است. کتاب *مناهاات* نیز حاصل مکاتبات اینترنتی است و طبیعی است که در آن فضا، مجال برای طرح عمیق و مفصل مطالب یافت نمی‌شود. کتاب *دفاع عن التشیع* و نیز به متن کامل کتاب وی نپرداخته و چون پاسخ تمام کتاب وی است پاسخ‌ها مختصر و گاه جای مناقشه دارد. مقاله «روایات الغیبه و الغائب» هم به بخشی از سخنان وی پرداخته است.

همین مختصرگویی‌ها باعث شده احمد الکاتب گمان برد که پاسخ کاملی وجود ندارد و دانشمندان شیعه تنها می‌توانند به برخی نکات اشاره کنند. لذا وی می‌گوید همه از پاسخ دادن به من طفره می‌روند و یا تنها به موجزگویی بسنده می‌کنند. براین اساس و نیز با توجه به تجدید چاپ کتاب وی ضروری به نظر رسید که قسمتی از کتاب وی به طور مفصل بررسی و پاسخ داده شود تا معلوم گردد ادعاهای وی کاملاً بی‌اساس و مخالف واقعیت مندرج در منابع و مدارک است.

این تحقیق در پی آن است که پاسخ دهد. آیات و احادیث مهدوی چگونه بر شخص خاص و معینی دلالت دارد؟ دانشمندان شیعه چگونه به روایات مهدوی استدلال کرده‌اند؟ متکلمان شیعه قبل از قرن چهارم چگونه به احادیث دوازده عليه السلام امام استدلال کرده‌اند؟ به چه دلیل شیعیان از اول معتقد به ختم امامت با فرزند امام حسن عسکری عليه السلام بودند؟ چگونه ثابت می‌شود امامان عليه السلام و شیعیان از فهرست نام

امامان علیهم السلام خبر داشتند؟ چرا امامان علیهم السلام به فهرست نام ائمه علیهم السلام در پاسخ به شیعیان اشاره نمی کردند؟ چگونه شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام مطلع بودند؟ احادیث بدا در امامت چگونه با معلوم بودن نام امامان علیهم السلام سازگاری دارد؟ محدثان و مورخان قرن سوم و قبل از آن چگونه به احادیث فهرست نام امامان علیهم السلام اشاره کرده اند؟ چرا شیخ صدوق در تعداد امامان علیهم السلام شک داشته است؟ احادیثی که می گوید بعد از امام دوازدهم امامانی می آیند چه معنایی دارد؟ احادیثی که موهن عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام است چگونه معنا می شود؟ رابطه کتاب سلیم بن قیس و احادیث دوازده امام علیهم السلام چگونه است؟ اندیشمندان شیعه تا چه میزان به کتاب سلیم اعتماد کرده اند؟ شیعیان تا چه میزان به کتاب سلیم اعتماد کرده اند؟ سخن شیخ مفید در مورد کتاب سلیم چیست؟ فرقه زیدیه چه شبهاتی را علیه شیعه مطرح کرده است؟ احادیث دوازده امام علیهم السلام چگونه بر وجود امام دوازدهم علیهم السلام دلالت می کند؟ امام غایب علیهم السلام چه سودی دارد؟ روایاتی که گویای شرط ظاهر بودن برای امام است، چگونه با امامت امام غایب سازگاری دارد؟ احادیث لزوم امام علیهم السلام در هر زمان چگونه بر وجود امام دوازدهم علیهم السلام دلالت می کند؟ امام حسن عسکری علیهم السلام چگونه بر امامت و جانشینی فرزند خویش تصریح کرده است؟

امیدوارم تلاش حاضر رضایت حضرت حق و خشنودی امام عصر علیهم السلام را در پی آورد. همچنین در رفع شبهات قدمی مؤثر باشد و مورد توجه اندیشمندان و فرهیختگان آزاداندیش قرار گیرد و حقیر را از پیشنهاد و انتقاد خود محروم نفرمایند.

جواد جعفری

بهار ۱۳۹۴ شهر مقدس قم

اول رجب المبارک ۱۴۳۶

بخش اول

کلیات

این بخش به بیان کلیات بحث می پردازد و شامل دو فصل است. فصل اول به معرفی احمد الکاتب و کتابش اختصاص یافته است. فصل دوم انحراف های نویسنده را به صورت موضوع بندی شده بیان می کند.

فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب

این فصل ابتدا به معرفی احمد الکاتب و سپس به معرفی کتابش **الامام المهدي** عليه السلام *حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه* می پردازد.

الف) زندگی نامه احمد الکاتب

کاتب در سال ۱۹۵۳ میلادی در شهر کربلا به دنیا آمد. احمد کاتب اسم مستعار اوست. اسم اصلی وی عبدالرسول لازی است. پدرش عبد الزهراء کاسب ساده ای بود که مهر و تسبیح می فروخت. و مادرش شکریه دختر عباس الهزّاست. خود، نام اجدادش را چنین گفته: عبد الأمير بن حبیب بن جاسم بن مهدی بن أحمد بن عبد الله بن جاسم بن محمد بن شیخ عمران از آل مراد از آل الشیخ از بنی أسد. وی در مدرسه آیت الله شیرازی نزد سید محمد شیرازی، سید کاظم قزوینی، شیخ غلام وفایی، شیخ جعفر هادی، سید محمد تقی مدرسی، سید جعفر رشتی و شیخ ضیاء زبیدی درس خوانده است.

احمد کاتب در سال ۱۳۷۰ ق عراق را ترک کرد و به کویت رفت. در آن جا در تحریریه مجله صوت خلیج مشغول به کار شد. با پیروان انقلاب اسلامی در ایران، کاتب کویت را ترک گفت و به تهران آمد. در سازمان عمل اسلامی (یک سازمان شیعی عراقی است که تحت نظرایت الله سید محمد شیرازی تأسیس شد) به ریاست سید محمد تقی مدرسی مشغول به کار شد و در بخش سیاسی رادیو عربی تهران نیز فعالیت می کرد. در سال ۱۹۸۶ م به سودان منتقل شد و شروع به دعوت به تشیع امامیه کرد و نتایجی هم

گرفت. در سال ۱۹۸۸ م احمد کاتب به ایران آمد. وقتی رابطه ایران با سازمان عمل تیره شد وی ایران را به مقصد لندن ترک گفت و در همان جا پناهندگی سیاسی گرفت. وی هنوز هم در لندن اقامت دارد. و در برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای شرکت می‌کند. کاتب در زمانی که شیعه بود با زنی شیعه از شهر حاروف در جنوب لبنان ازدواج کرد و دارای چند دختر شد.

تألیفات وی عبارتند از: ۱. *الامام الحسین علیه السلام کفاح فی سبیل العدل والحرية*. این اولین کتاب او است که در سال ۱۹۷۰ م تألیف کرد. ۲. *الامام الصادق علیه السلام معلم الإنسان*. ۳. *تجربتان فی المقاومة* (در مورد انقلاب بیست و انقلاب تنباکو در ایران) ۴. *عشرة ناقص واحد يساوي صفر* (در مورد ضرورت ایمان به امامت برای محقق شدن ایمان) ۵. *آلية الواحدة*. ۶. *الحرية فی الاسلام*. ۷. *مشكلة النفاق فی العمل الاسلامی*. ۸. *الایمان یتجلی فی الحیاة السیاسية والاقتصادية والاجتماعية*. ۹. *مذكرات فاطمة الزهراء*. ۱۰. *تطور الفكر السیاسی الشیعی من الشوری إلى ولاية الفقیه*. ۱۱. *نقد و تقییم کتاب کفایة الأثر فی نصوص الاثنی عشر*^۱

ب) کتاب الامام المهدي علیه السلام حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه

به رغم دل‌سوزانی که دین و عقیده را گرفتار اوهام و خرافه‌ها یافته‌اند و با انگیزه زدودن آن‌ها از چهره دین دست به قلم شده‌اند، همواره قلم به دستانی بوده‌اند که به دلیل کینه و عناد، به تخریب برخی از اندیشه‌ها می‌پرداخته‌اند.

بی‌تردید، نوع انگیزه آن نویسندگان در چگونگی بررسی مطالب و تحلیل آن‌ها، تأثیری اساسی و انکارناپذیر دارد. به همین دلیل، با مراجعه به نوشته‌ها انگیزه نویسنده را نیز می‌توان تشخیص داد.

سویه نوشته‌های دشمن اسلام یا دشمن مذهب اهل بیت علیهم السلام در نقد عقاید امامیه، از همان نخست روشن است. افرادی، مانند کسروی و قفاری که هدفی غیر از تخریب

۱. نک: علی کورانی عاملی، *الموظف الدولي*، آقای کورانی می‌نویسد خود کاتب این مشخصات را برایم نوشته است: کتب لی فی شبکه هجر: ۱۶/۱۲/۱۹۹۹.

ندارند، اگر عقاید شیعه را غلط معنا کنند و یا دلایل و استدلال‌ها را گزینشی و ناقص بیاورند و یا به آن‌ها وارونه بنگرند، جای تعجب ندارد، ولی از کسی که معتقد و حتی مدافع مکتب است و یا دست‌کم خود را چنین شناسانده و ادعا می‌کند دل‌سوز و آزاداندیش است و در صدد اصلاح و بیان حقیقت برآمده، انتظار می‌رود که در مرحله نخست، همه دلایل‌ها و استدلال‌ها را ذکر کند و همه پاسخ‌های بزرگان مکتب را درباره شبهه‌ها و اشکال‌ها برشمرد و آن‌گاه در مرحله دوم چون به آن مکتب اعتقاد دارد از آن دلایل‌ها و پاسخ‌ها دفاع کند و در مرحله سوم اگر دلیلی دفاع منطقی نپذیرفت، آزاداندیشی و اهل حقیقت بودن او را از تقلید کورکورانه به دور دارد و زبانش را به بیان حق و حقیقت بگشاید و بیان واقعیت را بر تعصبات فرقه‌ای ترجیح دهد.

احمد الکاتب کتاب *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه* را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و عنوان: *الامام المهدي عليه السلام حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية* در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. این کتاب دارای ۲۴۴ صفحه و سه بخش است. بخش اول، نظریه الإمامة الإلهية لأهل البيت (۴۰ صفحه). بخش دوم، الامام المهدي عليه السلام حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية (۱۶۳ صفحه). بخش سوم، تطور فکر السياسي الشيعي في عصر الغيبة (۳۵ صفحه). چنان‌که از مقدمه کتاب جدید و حجم آن نیز معلوم است اصل سخن وی در بخش دوم است که به انکار وجود امام دوازدهم علیه السلام می‌پردازد. بخش دوم سه فصل دارد. فصل اول دلایل‌های وجود امام مهدی علیه السلام، فصل دوم مناقشه در نظریه امامیه، فصل سوم چگونگی شکل‌گیری نظریه مهدی امام دوازدهم. فصل دوم که رد دلایل‌های وجود امام مهدی علیه السلام است خود دارای شش گفتار است که سه گفتار آن اصلی می‌نماید. گفتار دوم که نقد دلایل‌های کلامی است، گفتار سوم که نقد دلایل‌های نقلی است، گفتار چهارم که نقد دلایل‌های تاریخی است. در این پژوهش، گفتار سوم به تفصیل بررسی می‌شود تا روش احمد الکاتب که از این پس «نویسنده» نام می‌گیرد، در بحث و تحقیق و پیروان، انگیزه‌ها و

نوشتن این کتاب روشن شود.

به راستی نویسنده از کدام گروه است و چه انتظاری از او باید داشت؟ وی خود را در مقدمه کتاب چنین معرفی می‌کند:

من شیعه دوازده امامی متولد شدم و از کودکی مبلغ این مذهب بودم و در حوزه علمیه بزرگ شدم و چند کتاب در مورد امامان نوشتم. بعد متوجه خلأ کتاب‌های تاریخی در حوزه علمیه شدم و خدا را شکر کردم که در ایران هستم.^۱

جملات مقدمه کتاب نشان می‌دهد وی در پی شناخت حقیقت، با خواندن منابع تاریخی که به قول وی در حوزه متداول نبوده، به اشکال‌ها و پرسش‌هایی برخورد و چون پاسخی برای آن‌ها نیافته، به چاپ و انتشار آن‌ها پرداخته تا علم را به پیش برد و محققان و آزاداندیشان را به تحقیق و اندیشه وادارد. وانگهی کسی گمان نمی‌برد که وی مانند بهایی یا وهابی، مستندها و استدلال‌ها را تحریف کرده و یا به غلط معنا کرده است؛ بخش‌هایی را نقل کند و بخش‌هایی را نادیده بگیرد تا این‌گونه واقعیت‌ها را وارونه بنمایاند.

برای نمونه، نویسنده در یازده صفحه (۱۲۴ تا ۱۳۵) از این کتاب ۲۴۴ صفحه‌ای، به نقد احادیث پرداخته است. با بررسی همین مقدار از کتاب، شواهد فراوانی بر این واقعیت تلخ می‌توان یافت. وی قسمتی از این بخش را به صورت مقاله در نشریه شوری در سال ۱۴۱۶ قمری (۱۹۹۶ م) چاپ کرده که چند ماه پس از نشر آن، استاد سید سامی بدری، مشکلات و اشتباهات وی را در ردیه تذکر داده است، اما وی به جای نقد جواب ایشان یا بازنگری در نوشته‌های خویش، همان مطالب را در قالب کتاب «تطور» در سال ۱۹۹۸ میلادی چاپ کرده و در جواب ایشان نوشت:

میل ندارم قبل از چاپ کتابم در ردی که برضد من منتشر کرده‌ای، به بحثی

۱. نک: تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۵، مقدمه کتاب.

مفصل پا گذارم.^۱

آن چه وی در این بحث به آن پرداخته، از سر اشتباه یا غفلت نمی تواند باشد و کسی نمی تواند بگوید هر نویسنده ای ممکن است دچار اشتباه شود؛ زیرا استاد سید سامی بدری پیشتر مواردی را بر شمرده و به وی یاد آورده اما او با علم و عمد بدون اندک اشاره ای به اشکالات، دوباره به نشر آن ها پرداخته است.

به راستی هدف وی از آوردن این مطالب در نشریه، پیش از چاپ کتاب چه بوده است؟ آیا می خواسته درستی یافته هایش را بسنجد؟ اگر چنین بوده، چرا به نکته سنجی های استاد سید سامی بدری بی توجهی کرده و به آن ها پاسخ نگفته است؟ آیا روش آزاد اندیشی و به دنبال حقیقت بودن چنین است؟ آیا این گونه برخورد با مسائل علمی گویا نیست که نتیجه تحقیق وی از پیش روشن بوده و او به هر وسیله در پی اثبات همان نتیجه بوده و پای بندی به حقیقت و التزام به آن چه اسناد و مدارک گویای آن است، در تحقیق وی جایی ندارد؟

افزون بر این، نویسنده هرگز مذهب خود را بیان نمی کند. پیدا نیست که وی به چه مسلکی اعتقاد دارد؛ آیا شیعه است یا سنی یا التقاطی است و مذهب دیگری را پایه گذارده است؟ آیا وی که خود را منادی وحدت مسلمانان شناسانده، نباید صادقانه به وضوح اعلان نماید که به چه چیزی اعتقاد دارد و در کجای امت اسلامی جای دارد؟ اگر از امامیه است، چرا منابع و راویان امامیه را جعلی و دروغ گوی خواند؟^۲ اگر بزرگانی چون مرحوم کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی و بسیاری دیگر، جعل کنندگان حدیث یا راویان حدیث های جعلی اند، پس وی عقاید خود را از کدام کتاب گرفته است؟ آیا درست است که محقق شیعه، درستی و نادرستی احادیث را با کتاب های

۱. لا ارید أن أخوض معك فی جدال مفصل حول ما نشرت ضدی من ردود قبل أن أنشر کتابی. (نک:

حوارات احمد الکاتب، ص ۲۶)

۲. «ثم بدأ الرواة يختلقون الروایات شيئاً فشيئاً» (الامام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟، ص ۱۳۱)

تاریخی اهل تسنن بسنجد؟ آیا منطقی است که انتظار داشته باشد کتاب‌های حدیثی شیعه با کتاب‌های تاریخی اهل تسنن هم‌خوانی داشته باشد؟ اگر از دیگر فرقه‌های شیعی یا از اهل تسنن است، منظورش از به کار بردن واژه «امام» برای اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟ اگر اعتقاد دارد این بزرگواران باید در شورا رأی می‌آوردند و مردم آنان را انتخاب نکردند، پس چرا به آنان امام می‌گویند؟ آنان را در چه زمینه‌ای امام می‌دانند؟ چرا به روشنی جایگاه خود را بیان نمی‌کند و پس از فهمیدن نادرستی پندارهایش، گاهی خود را در جایگاه اهل تسنن قرار می‌دهد و گاهی زیدی یا فطحی و... می‌شود؟ آیا با تذبذب که نشان خدعه است، منادی وحدت میان امت اسلامی می‌توان شد؟

فصل دوم: کژی‌های نویسنده

این فصل به برخی از نکات که نویسنده در این چند صفحه به آن‌ها پرداخته، فهرست وار اشاره می‌کند. تفصیل و توضیح هر نکته در متن کتاب می‌آید:

الف) تکرار شبهه‌های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ‌های دانشمندان شیعه

۱. سرگردانی مردم پس از شهادت هرامام علیه السلام (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده‌اند. شبهه دوازدهم)؛

۲. بدا در امامت (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده‌اند. شبهه هجدهم)؛

۳. تردید در شمار امامان علیهم السلام به دلیل تردید در وقایع بعد از امام دوازدهم علیه السلام (سید مرتضی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده‌اند. شبهه بیست و یکم)؛

۴. چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام (شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده‌اند. شبهه سی و چهارم).

۵. اعتقاد به وجوب ظاهر بودن امام علیه السلام (شیخ صدوق پاسخ آن را از ابن قبه نقل کرده است. شبهه سی و هشتم)

ب) نیاوردن اسناد و دلیل‌های معارض و مخالف

۱. به متن کتاب‌های ابوسهل و ابراهیم نوبختی که به دوازده امام علیهم السلام پرداخته‌اند،

اشاره‌ای نکرده است؛ (شبهه نهم)

۲. به روایاتی که امامان علیهم‌السلام چند امام پس از خود را شناسانده‌اند، اشاره نکرده است؛ (شبهه دوازدهم)

۳. به روایتی صحیح از امام رضا علیه‌السلام که زراره امام بعدی را می‌شناخته اشاره نکرده است؛ (شبهه هفدهم)

۴. به روایت رحلت زراره استناد می‌کند، اما هرگز به یاد نمی‌آورد که احمد بن هلال در سند آن واقع شده است که خود او را غالی ملعون خوانده است؛ (شبهه هفدهم)

۵. روایت آمدن دوازده امام پس از امام دوازدهم علیه‌السلام را آورده، اما به روایتی که بنابر آن، منظور از دوازده امام، امامان جدیدی نیستند، بلکه دوازده نفر از شیعیان هستند، نمی‌پردازد؛ (شبهه بیست و چهارم)

۶. آمار احادیث دوازده امام علیهم‌السلام را در کتاب‌های مرحوم کلینی و شیخ صدوق و خزاز می‌آورد، اما به آمار آن‌ها در کتاب نعمانی که نظروی را نقض می‌کند، هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ (شبهه بیست و هفتم)

۷. در سند‌های کتاب سلیم تنها به سند‌هایی که به دلیل وجود ابوسمینه و ابن‌هلال ضعیف هستند، اشاره می‌کند و هرگز از سند‌های صحیح سخنی به میان نمی‌آورد؛ (شبهه بیست و نهم)

۸. در کل بحث از دوازده امام هیچ اشاره‌ای به روایات صحیح‌السند دوازده امام علیهم‌السلام نمی‌کند و هیچ پاسخی به آن‌ها نمی‌دهد. (شبهه نهم تا سی و چهارم)

ج) ادعاهای بی‌دلیل

۱. می‌گوید کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی نمی‌آورد تا آن را ثابت کند؛ (شبهه بیست و هفتم)

۲. ادعا می‌کند احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده‌اند، اما دریغ از یک سند برای این ادعا؛ (شبهه بیست و هفتم)

۳. می‌گوید عموم شیعه در کتاب سلیم شک داشته‌اند، اما دلیلی پیش نمی‌کشد تا

این عمومیت را ثابت کند؛ (شبهه بیست و نهم)

۴. علی بن ابراهیم قمی را از جاعلان حدیث می‌شمارد، اما یک سند هم نمی‌آورد تا وی را جاعل یا حتی ضعیف بخواند. (شبهه سی و سوم)

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود

۱. شهرت روایات دوازده امام علیهم‌السلام را با اصل وجود احادیث دوازده امام علیهم‌السلام مخلوط کرده است و دلیل‌هایی که می‌آورد، در صورت درستی، شهرت را رد می‌کند، نه اصل وجود روایت را؛ (شبهه چهاردهم)

۲. امتداد امامت تا قیامت را با آمدن پی در پی امامان علیهم‌السلام یکی پنداشته، در حالی که این دو بحث از هم جدایند؛ (شبهه یازدهم)

۳. خلط امامت شأنی و امامت بالفعل و پیرو آن، برداشت نادرست از روایات «الامام کیف یعرف امامته» که به فعلیت یافتن امامت اشارت دارد و با روشن بودن امامت شأنی از ازل تفاوت دارد؛ (شبهه چهاردهم)

۴. خلط روایات شمار امامان علیهم‌السلام با روایات نام و اوصاف امامان علیهم‌السلام که باعث شده حیرت مردم را دلیل بر نبود روایات بر شمار امامان علیهم‌السلام بیندازد، در حالی که این دوازده هم جداست و شاید کسی تعداد را بداند، اما مشخصات را نداند. (شبهه دوازدهم)

۵. خلط دلیل نقلی به دلیل عقلی برای تا نتیجه به قول وی حدسی شود. (شبهه سی و هفتم)

ه) نتیجه‌گیری‌های غلط بر اثرا ایجاد ملازمه‌های نادرست و مغالطه در مباحث

۱. چون متکلمان به احادیث دوازده امام علیهم‌السلام استناد نکرده‌اند، پس چنین احادیثی نبوده است؛ (شبهه نهم)

۲. چون امامت تا قیامت امتداد دارد، پس باید پی در پی امام علیهم‌السلام بیاید؛ (شبهه نهم)

۳. چون شیعیان از فهرست نام امامان علیهم‌السلام آگاهی نداشته‌اند، پس به انحصار شمار امامان علیهم‌السلام هم معتقد نبوده‌اند؛ (شبهه نهم)

۴. چون امامان علیهم‌السلام راه‌هایی برای تشخیص امام بعد بیان کرده‌اند، پس فهرست نام

- امامان علیهم السلام وجود نداشته است؛ (شبهه پانزدهم)
۵. چون امامان علیهم السلام در پاسخ سؤال از امام یا امامان بعد، فهرست نام امامان علیهم السلام را رو نکرده اند، پس فهرستی نبوده است؛ (شبهه پانزدهم)
۶. چون شیخ صدوق اتفاقات بعد از امام دوازدهم علیه السلام را نمی داند، پس در تعداد امامان شک دارد. (شبهه بیست و یکم)
۷. چون نویسندگان بعدی تعداد بیشتری از روایات را در باب دوازده امام آورده اند، پس آن ها را جعل کرده اند؛ (شبهه بیست و هفتم)
۸. چون روایتی را راوی ضعیف نقل کرده، پس جعلی است؛ (شبهه بیست و نهم)

و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام

۱. درباره روایت رحلت جناب زراره می گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود، با آن که شیخ صدوق تصریح می کند در روایت خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده که او رفته بود تا خبر از امام بعد بگیرد؛ (شبهه هفدهم)
۲. ادعا می کند که در تعدادی از روایات، امام هادی علیه السلام ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرده بود، در حالی که شیخ صدوق تصریح می کند در هیچ روایتی چنین وصیت نیامده است؛ (شبهه هجدهم)
۳. در روایت شفاعت زراره، عبارت «لجهله بالامام» وجود ندارد، بلکه چنان که شیخ صدوق تصریح کرده، نشان علم زراره به امام بعد است. اما نویسنده این عبارت را افزوده است. (شبهه سی و دوم)
۴. نسبت دادن احادیث امامان پیشین علیهم السلام به امام رضا علیه السلام برای اثبات ادعای خود؛ (شبهه سی و ششم)
۵. ادعا می کند امام حسن عسکری علیه السلام هیچ اشاره ای به امامت فرزندش نکرده است در حالی که روایات فراوانی از ایشان وجود دارد؛ (شبهه سی و هشتم)

ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان

۱. نوبختی به امتداد امامت در نسل امام عسکری علیه السلام اشاره کرده و نویسنده آن را به

نسل امام دوازدهم علیه السلام تحریف کرده است؛ (شبهه یازدهم)

۲. مدعی شده مرحوم کلینی و نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم اعتماد کرده اند، در حالی که این بزرگان کمتر از ده درصد روایات را از سلیم نقل کرده اند و بیش از نود درصد روایات را از غیر این کتاب نقل کرده اند؛ (شبهه بیست و هشتم)

۳. انتقاد شیخ مفید از شیخ صدوق برای بحثی در باب تقیه است، اما نویسنده برای کتاب سلیم آورده است؛ (شبهه سی و یکم)

۴. شیخ مفید برای استفاده از کتاب سلیم به عموم هشدار می دهد، اما نویسنده به شیخ مفید نسبت تضعیف می دهد؛ (شبهه سی و یکم)

۵. شیخ صدوق روایت شفاعت زراره را برای اثبات علم او به امام بعدی آورده، اما نویسنده درست عکس آن را معنا کرده و مدعی شده شیخ صدوق چند بار از سخن خویش برگشته است؛ (شبهه سی و دوم)

۶. شیخ صدوق در جواب زیدیه برای مرحوم زراره جواب مستقلی داده، اما نویسنده ادعا کرده او برای همه یک جواب داده است؛ (پاسخ شبهه سی و دوم)

۷. می گوید شیخ صدوق اشکالات زیدیه را آورده و رد نکرده است، در حالی که ایشان یک به یک به تفصیل پاسخ داده است. (شبهه سی و دوم)

چنان که پیدا است، تنها در کمتر از پنج درصد این کتاب بیش از چهل مورد به صورت فهرست وار می توان شمرد که همگی خلاف واقع و نادرست است و یا دور از شیوه تحقیق و شأن آزاداندیشی است و کسی که به علم و صداقت، حرمت می نهد و حقیقت را دنبال می کند، هرگز چنین نمی نویسد.

با این حال، چگونه می توان پذیرفت که نویسنده برای بیان حقیقت، کتاب نوشته است و آزاداندیشی او را واداشته تا نتیجه تحقیقش را بازتاباند؟ آیا می توان پذیرفت وی با تحریف و دادن نسبت های دروغ به امامان علیهم السلام و دانشمندان شیعه می کوشد میان

امت اسلامی وحدت ایجاد کند؟

به راستی انگیزه و هدف نویسنده از نوشتن این کتاب چیست؟ مقدمه کتاب وی، نوع نگاهش را به مهدویت نشان می دهد. وی درباره حضرت ولی عصر علیه السلام می نویسد:

اما ایمان به این امام مسئله ای زنده و به روز است... و از این جهت تأثیری چندان در روابط داخلی و خارجی آن ها دارد^۱... بنابراین مسئله وجود امام مهدی امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری، مسئله تاریخی یا مربوط به آینده محسوب نمی شود و جایگاهی زنده، به روز و فکری و سیاسی یافته است.^۲

او به یکی از تأثیرهای مهدویت چنین اشاره می کند:

و به نظر من بحران بین مرجعیت و دموکراسی تا زمانی که علت این مشکل به صورت کامل معالجه نشود، ادامه خواهد داشت و آن نظریه نیابت عام از امام مهدی است که به فقها آن هاله مقدس و مطلق را داده است؛ زیرا از این نظریه نمی توان رها شد، مگر با بررسی و فهم جریان تولد امام دوازدهم.^۳

چنان که پیداست، نویسنده مهدویت را عقیده ای مقدس نمی داند؛ نگاهی که آموزه های دینی از آن خبر داده اند. وی مهدویت را عاملی برای پیش برد اسلام و مبارزه با استعمار نمی داند، بلکه آن را سدی در برابر دموکراسی قلمداد می کند.

نویسنده خواهان دموکراسی غربی است؛ دموکراسی که همه چیز را نسبی و رأی

۱. «ولكن الإيمان بهذا الإمام مسألة حيوية معاصرة... ومن ثم فإنها تلعب دوراً كبيراً في علاقاتهم الداخلية والخارجية.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟، ص ۱۱)

۲. «ومن هنا فإن مسألة وجود الإمام المهدي الثاني عشر محمد بن الحسن العسکری لم تعد مسألة غيبية تاريخية أو مستقبلية وإنما أضحت شأناً معاصراً حيوياً فكرياً سياسياً» (همان، ص ۱۴)

۳. «وفي رأی أن الأزمة بين المرجعية والديموقراطية ستستمر ما لم تتم معالجة جذر المشكلة وهي نظرية النيابة العامة عن الإمام المهدي التي تعطى للفقهاء تلك الهالة المقدسة والمطلقة حيث لا يمكن التخلص من هذه النظرية إلا بدراسة قضية ولادة الامام الثاني عشر.» (تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۰)

اکثریت را جواز هر خلاف شرع و عقل می‌داند. بی‌گمان، وی در این راه مرجعیت دینی فقیهان شیعه را مانعی بزرگ می‌بیند؛ اینان که نمایان امام غایب علیه السلام هستند. پس نخست خود را به ولایت فقیه معتقد می‌خواند، بعد در آن شک می‌کند و باعث می‌شود در مسئله غیبت کبری تحقیق کند. تحقیق در غیبت کبری نیز در او تردید می‌آفریند. لذا در غیبت صغری بررسی می‌کند و در آن بحث هم به تردید برمی‌خورد و سرانجام اصل مسئله وجود امام علیه السلام را انکار می‌کند.^۱

وی در این وادی چنان کژاندیشیده که بدیهی‌ترین مسائل را خلط کرده و در هم آمیخته تا شاید دست کم کسانی را که در فضای ایران نمی‌زیند، بتواند به کژراهه کشاند. وی می‌نویسد:

چرا امروز شیعه شرایط امامت را رها کرده که عصمت و نصّ (آمدن نام او در فهرست امامان) و از نسل امام حسین علیه السلام بودن است و شرایط فرقه زیدیه را پذیرفته که فقاها و عدالت و انتخابات است، چنان که امروز در جمهوری اسلامی ایران چنین است.^۲

آیا کسی در ایران اعتقاد دارد که ولی فقیه همان امام معصوم است که نویسنده ادعا کرده در ایران شروط امامت عوض شده است؟ چرا وی چنین ادعای باطلی می‌کند؟ مگر خود او نمی‌گوید که فقیهان نمایان عام امام مهدی علیه السلام هستند؟^۳ پس چرا نایب را با «منوب عنده» یکی می‌گیرد و می‌گوید شرایط امامت در ایران دگرگون شده است. این خلط و مغالطه آشکار برای چیست؟ استاد سید سامی بدری همین نکته را در تماسی تلفنی از وی پرسیده است که چرا این دو مفهوم را که به این اندازه روشن و بدیهی

۱. تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۳ - ۱۴.

۲. «لماذا تخلق الشيعة اليوم عن شروط الإمامة من العصمة والنص والسلالة العلوية الحسينية وقبلوا بشروط الزيدية كالفقه والعدالة وقيام الإمامة على الانتخاب والشورى كما هو حاصل اليوم في إيران الجمهورية الإسلامية». (حوارات احمد الكاتب، ص ۳۲)

۳. تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۳.

هستند، با هم متفاوت نمی‌بینند؟ وی پاسخ می‌دهد: اگر این فرق را بپذیریم، هر سه کتابم از بنیان فرو می‌ریزد!^۱

نویسنده کتاب خود را برامری یک‌سره نادرست بنیان کرده است؛ زیرا وی در پی مبارزه با ولایت فقیه است.

آگاهان وظیفه دارند از چهره کسانی که با تکرار سخنان پوسیده گذشتگان در پی آلودن ذهن منتظران ظهور دولت اهل بیت علیهم‌السلام هستند، پرده بردارند و حقیقت این مدعیان آزاداندیشی را نشان دهند؛^۲

استاد سید سامی بدری خطاب به نویسنده نوشته است:

دوست دارم با صراحت به تو بگویم تلاشی که شخص من و برادران دیگر (خداوند بهترین پاداش‌ها را به آن‌ها بدهد) در کتاب‌هایی که به زودی منتشر می‌شود، برای رد شبهه‌های توبه کار بردیم، برای عوض کردن تصورات اشتباه تو در امامت اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ زیرا اگر هدف تو رسیدن به حقیقت بود، زمانی که در عمق کتاب‌ها و آثار فکری شیعه بودی، برای تو ممکن بود و از این جهت به این بحث‌ها نیازی نیست.^۳

۱. «وَأَذْكُرَانِي سئلتك في إحدى المكالمات الهاتفية بيني وبينك لما لا تقبل بالمنهج المذكور؟ قلت

إذا قبلت به فان كتبى الثلاثة تنهار.» (سید سامی بدری، شبهات ورود، ص ۵۲۵)

۲. امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام هادی علیه‌السلام: «لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا علیه‌السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِذِينَ لَصُعَفَاءُ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةً قُلُوبِ صُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶)

۳. «أحب أن أصرحك أن الجهد الذى بذلته شخصياً للرد على شبهاتك وبذله أخوة آخرون فى كتابات ستظهر قريباً جزاهم الله تعالى عليها خير الجزاء ليس من أجل ان تغير تصوراتك الخاطئة عن إمامة أهل البيت علیهم‌السلام و ذلك لأنك لو أردت أن تصل إلى الحقيقة فيها فقد كانت ميسرة لك حين كنت تعيش فى عمق مصادر الشيعة و تراثهم الفكرى و من ثم ليست بحاجة إلى هذه الأبحاث.» (شبهات ورود، ص ۵۲۶)

بخش دوم

آیات و احادیث مهدویت

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد دلالت آیات قرآن و روایات عام بر وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن علیه السلام است. فصل دوم در مورد چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی است.

فصل اول . دلالت آیات و روایات مهدوی

فصل اول عهده داریبان دلالت آیات قرآن و احادیث مهدویت بر شخص خاص است. روشن کردن این که آیات قرآن با تفسیر اهل بیت علیهم السلام و احادیث دارای واژه «مهدی» یا «قائم» و «غیبت» یا «غایب» با تشکیل خانواده حدیثی بر فرد خاص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند. همچنین ثابت کردن این که احادیث مورد اشاره اخبار غیبی بوده و از امری را پیش از وقوع آن به طور دقیق خبر داده اند.

شبهه یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی و قائم بر شخص خاص

متن کتاب

لسنا بحاجة لمناقشة الاستدلال بالقرآن الكريم أو الأحاديث العامة التي تتحدث عن المهدي أو القائم من دون تحديد هوية ذلك الشخص... فإن هدف دراستنا ليس نفي مبدأ خروج المهدي في المستقبل من الأساس... وإنما نهدف إلى القول إن شخصاً باسم محمد بن الحسن العسکری لم يولد ولم يوجد بعد وبالتالي فإن تلك الآيات أو الأحاديث العامة لا تثبت ولادة ذلك الإنسان أو وجوده بالرغم من إمكانية المناقشة في دلالة الآيات الكريمة على الموضوع.^۱

۱. ما در باره دلالت آیات قرآن و احادیثی که بطور عمومی از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند به بحث نیاز نداریم. احادیثی که هویت شخص مهدی علیه السلام و قائم علیه السلام را معلوم نمی کند. زیرا هدف پژوهش ما نفی ریشه خروج مهدی در آینده از اساس نیست، بلکه هدف ما تنها این است که بگوییم شخصی به نام محمد بن الحسن العسکری متولد نشده است و هنوز وجود نیافته است. بنابراین آن آیات و احادیث عمومی ولادت آن انسان یا وجودش را ثابت نمی کند. علاوه که دلالت آیات بر موضوع هم قابل بحث و مناقشه است. (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۴)

خلاصه شبهه

نویسنده دوا دعا و یک نتیجه را در این قسمت مطرح می‌کند. ادعای اول: آیات قرآن کریم عام هستند و دلالت بر فرد خاصی ندارند هر چند در همان دلالت عام نیز جای بحث وجود دارد. ادعای دوم: احادیثی که در آن‌ها واژه «مهدی» یا «قائم» آمده است، احادیثی عام هستند و هویت شخص «مهدی» یا «قائم» را مشخص نمی‌کند. نتیجه این که آیات قرآن و روایات «مهدی» و «قائم» ولادت و وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را نمی‌تواند ثابت نماید.

پاسخ ادعای اول

پاسخ را با نتیجه نویسنده آغاز می‌کنیم. درستی نتیجه ایشان مبتنی بر این است که آیات و روایات عام باشند. مفهوم این جمله آن است که اگر عام بودن آیات و روایات منتفی شود و معلوم گردد آیات و روایات فرد مشخصی را بیان کرده‌اند طبیعتاً آیات و روایات بر ولادت و وجود امام دوازده علیه السلام دلالت خواهند داشت. بنابراین بحث را در همین جهت ادامه می‌دهیم یعنی اثبات دلالت آیات و روایات بر شخص معین و معلوم. روشن است که وقتی خاص بودن آیات و روایات ثابت شود به طور طبیعی دلالت آن بر ولادت و وجود امام مهدی علیه السلام نیز ثابت شده و مورد پذیرش نویسنده نیز قرار خواهد گرفت.

بنابراین ابتدا مشخص بودن دلالت آیات بر فرد معین را بررسی می‌کنیم. نویسنده در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی علیه السلام) در مطلب اول (قرآن کریم) یازده آیه و روایات ذیل آن را به عنوان ادله قرآنی وجود امام مهدی علیه السلام آورده که به قرار ذیل است:

قوله تعالى: ﴿وَقَصَّيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ ﴿وقد روی

الكليني في الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام أنها نزلت في القائم.
قوله تعالى: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ وقد روى
الكليني عن أبي جعفر عليه السلام إن المخاطب بها أصحاب القائم.
قوله تعالى: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ وقد روى الكليني أيضاً أنها تعني خروج
القائم من عند الله.

قوله تعالى: ﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ﴾ روى الكليني أن ذلك عند خروج القائم؛ و
قوله تعالى: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ إذا قام القائم ذهبت دولة الباطل.
قوله تعالى: ﴿فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا
أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ﴾ وقد روى الكليني عن أبي جعفر عليه السلام أنه
قال: إذا قام القائم وبعث إلى بني أمية بالشام هربوا إلى الروم... فإذا نزل بحضرته
أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فيقول أصحاب القائم: لا نفعل حتى تدفعوا
إلينا من قبلكم منا فيدفعونهم إليهم، فذلك قوله: ﴿لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا
أُتْرِفْتُمْ فِيهِ﴾ ويسألهم عن الكنوز وهو أعلم بها، فيقولون: ﴿يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ *
فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدين﴾ بالسيف.
قوله تعالى: ﴿حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ وذلك بظهور القائم، كما يقول علي بن
إبراهيم القمي في تفسيره.

قوله تعالى: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ أى صيحة القائم من
السماء.

قوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ إن المقصود هو المهدي
من ولد فاطمة.

قوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ﴾

قوله تعالى: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ وكل هذه الآيات تأول بالمهدي القائم.^١

١. تطور فكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ١٤٢.

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به تفصیل وارد بحث از آیات مهدوی و «مناقشه ممکن» مورد ادعای خود نشده است بنابراین ما نیز به گونه گسترده وارد بحث تفسیر آیات مهدوی و مناقشات انجام شده نمی شویم و تنها به سه نکته اشاره می کنیم.

نکته اول این که هیچ کس ادعا ندارد قرآن به صراحت به مهدی موعود و تعیین مصداق آن پرداخته است. بنابراین کسی نمی تواند اشکال کند که قرآن در این مورد صراحتاً چیزی نفرموده است؛ زیرا اساساً کسی چنین ادعایی هم ندارد؛ اما اگر کاتب توقع دارد تمام معارف دین با جزئیات آن در ظاهر آیات قرآن با صراحت آمده باشد و اگر به مطلبی تصریح نشده باشد قابل پذیرش نیست و در بحث حاضر باید آیه ای در قرآن نام و مشخصات دقیق امام موعود علیه السلام را بیان کند، روشن است که چنین توقعی نابخاست و ناشی از آشنا نبودن با روش قرآن در بیان معارف است.

قرآن در بیان مطالب تنها اصول کلی را بیان می دارد و وارد جزئیات نمی شود. این امر برای کسی که تأملی در کلام الهی داشته باشد واضح خواهد بود. قرآن حتی در بیان عملی که توصیه فراوانی به آن کرده وارد جزئیات آن نمی شود. برای مثال قرآن نه جزئیات نماز را بیان کرده نه جزئیات زکات را توضیح داده است. بلکه خداوند خطاب به نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

و این قرآن را به سوی توفیر آوردیم، تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

طبق بیان این آیه، خداوند وظیفه تبیین قرآن را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است. اهل سنت نیز به این مطلب معترفند. قرطبی از مفسران اهل سنت گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کننده منظور خداوند است در هر آن چه خداوند در قرآن به

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

اختصار و سر بسته بیان کرده است.^۱

ابن کثیر دیگر مفسر اهل سنت می آورد:

شرح بدهی برای آن ها آن چه مجمل است و بیان کنی آن چه مشکل است.^۲

در مقابل نیز خداوند به مسلمانان امر فرمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳

و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

چنان که پیامبر ﷺ وظیفه تبیین قرآن را دارد، طبق این آیه مسلمان نیز وظیفه پذیرش بیان پیامبر ﷺ را دارند و نمی توانند صراحت نداشتن قرآن را بهانه کرده و بگویند قرآن در این باره دستوری ندارد. عقیده امامیه بر این است که وظیفه تبیین آیات الهی بعد از پیامبر ﷺ به جانشینان معصوم ایشان ﷺ واگذار شده است.^۴ بنابراین وقتی اهل بیت ﷺ در تبیین آیه ای آن را بر مهدویت و دولت اهل بیت ﷺ تطبیق می کنند، بیان آنان هم سنگ بیان پیامبر اسلام ﷺ خواهد بود و نمی توان گفت آیات دلالتی بر آن ندارند. البته نویسنده بعد از ذکر آیات به روایت های ذیل آن ها نیز اشاره کرده است. از این روی ظاهراً وی نیز قبول دارد که آیات را باید با روایات بیان گر

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۰۹: فَالرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُبَيِّنٌ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادُهُ مِمَّا أَجْمَلَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ أَحْكَامِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُفَصِّلْهُ.

در مقدمه تفسیرش نیز می نویسد: ثُمَّ جَعَلَ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيَانًا مِمَّا كَانَ مِنْهُ مُجْمَلًا، وَتَفْسِيرًا مِمَّا كَانَ مِنْهُ مُشْكِلًا، وَتَحْقِيقًا مِمَّا كَانَ مِنْهُ مُحْتَمَلًا، لِيَكُونَ لَهُ مَعَ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ ظُهُورُ الْإِخْتِصَاصِ بِهِ، وَمَنْزِلَةُ التَّقْوِيضِ إِلَيْهِ.

۲. تفسیر ابن کثیر سلامه، ج ۴، ص ۵۷۴: فَتَفَصَّلَ لَهُمْ مَا أَجْمَلَ، وَتُبَيَّنَ لَهُمْ مَا أَشْكَلَ.

۳. سوره حشر، آیه ۷.

۴. محاضرات فی الإلهیات، ص ۳۳۹: الفصل الرابع: أدلة وجوب النص في الإمامة عند الشيعة الإمامية.

آن در نظر گرفت و شعار «حسبنا کتاب الله» سخنی انحرافی است.^۱

نکته دوم که نکته مهمی است این که چرا نویسندگان آن که روایات را به عنوان تفسیر و تأویل قرآن قبول دارد و نقل کرده، به نقلی گزینشی و ناقص رو آورده است؟ آری، وی برای آن که مدعای خود مبنی بر عدم اشاره قرآن به شخص خاص را اثبات کند تنها به روایات عام و کلی اشاره کرده است. روایاتی که در آن ها نام مهدی برده نشده و شخص خاصی به عنوان قائم مورد اشاره قرار نگرفته است. آیا این نمی تواند نشان عدم صداقت ایشان در ادعا آزاد اندیشی باشد؟ در حالی که روایات متعددی از شخص پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام وجود دارد که آیات قرآن را به شخص معلوم و فرد معینی تطبیق نموده اند. آیا نباید نویسندگان چنین روایاتی را نقل می کرد و پاسخ و تحلیل خود را برای این نوع از روایات بیان می کرد؟ برخی از این نوع روایات در ذیل بیان می شود.

۱. قوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾.^۲ پیامبر اسلام ﷺ در آیه دهمی که نویسندگان آن را آورده و هیچ اشاره ای به روایات آن نکرده است، نام تک تک امامان را برای دانشمندی یهودی بیان می کند و تصریح به حضرت حجت بن الحسن علیهم السلام دارد و غیبت و ظهور و خروج ایشان را بیان می دارد و این که زمین را از عدالت پر خواهد نمود.^۳

۱. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۲۰: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. كفاية الأثرى النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۵۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مَرْجَمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقْرِئُ بَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نُبَهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يَظْطَانَ [يُظْطَانَ] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَشْعَثِ [الْأَشْعَثِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ أَلْ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ... فَأَخْبَرَنِي بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لَأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدُبُ

۲. قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.^۱
- پیامبر اکرم ﷺ در تبیین مصداق اولی الامر به شخص معینی از اهل بیت یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره می کند که حکومت جهانی را بعد از غیبتش ایجاد خواهد کرد.^۲

أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي بِعَدَدِ ثَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ... فَقَالَ تَشَعُّهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمَهْدِيِّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ وَيُلَقَّبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاطِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يُدْعَى بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالنَّقِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ قَالَ جُنْدَبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ وَجَدْنَا ذِكْرَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ قَدْ بَشَّرَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ بِكَ وَ بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ فَقَالَ جُنْدَبٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا خَوْفُهُمْ قَالَ يَا جُنْدَبُ فِي زَمَنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سُلْطَانٌ يَغْتَرِيهِ وَيُؤْذِيهِ فَإِذَا عَجَلَ اللَّهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا ثُمَّ قَالَ ﷺ طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ طُوبَى لِلْمُتَّقِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ أُولَئِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَقَالَ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَزَايَ [الْفَرَزَايَ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَرِيدٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ ﷺ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَفِيقَتُهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيحٌ وَ كَنِيَّتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ

۳. قوله تعالى: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾.^۱ نبی گرامی صلی الله علیه و آله در بیان تعداد جانشینان خویش با اشاره به این آیه شریفه تعداد آنان را دوازده امام خواندند و به روشنی فرمودند امام دوازدهم قائم و مهدی خواهد بود.^۲ امام باقر علیه السلام نیز در بیان این آیه به مهدی بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است.^۳

۴. قوله تعالى: ﴿لَا يُجْلِيهَا لَوُفَّتْهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْةٌ﴾.^۴ امام رضا علیه السلام با معرفی امام قائم که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که ایشان در مورد زمان ظهور به این آیه استناد کردند.^۵

أُولِيَّائِهِ غَيْبَةً لَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

۱. سوره توبه، آیه ۳۶.

۲. مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ص ۷۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ مُنْذِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ ظَرِيفٍ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا عِدَّةُ الْأَئِمَّةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام حِينَ ضَرَبَ بَعْصَاءُ الْحَجَرِ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فَأَلْأَئِمَّةُ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

۳. الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۴۹: وَرَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَطْلُبُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ قَالَ فَتَنَفَّسَ سَيِّدِي الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ جَدَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَشُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهَؤُلَاءِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَيَّ وَإِلَى ابْنِي جَعْفَرٍ وَابْنِيهِ مُوسَى وَابْنِيهِ عَلِيٍّ وَابْنِيهِ مُحَمَّدٍ وَابْنِيهِ عَلِيٍّ وَإِلَى ابْنِي الْحَسَنِ وَإِلَى ابْنِيهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حُجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَأَمْنَاهُ عَلَى وَحْيِهِ وَعِلْمِهِ.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۵. كمال الدين، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ

۵. قوله تعالى: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.^۱ در آیات متعددی به زنده شدن زمین بعد از مرگ اشاره شده است. امام حسین علیه السلام مصداق کسی که خداوند به واسطه او زمین را بعد از مرگش زنده خواهد کرد، امام قائم که نهمین فرزند او و آخرین فرد از دوازده مهدی اهل بیت علیهم السلام است معرفی می کند و می فرماید اولین آنان امیر مؤمنان علیه السلام است.^۲
۶. قوله تعالى: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾.^۳ وقتی از امام رضا علیه السلام می پرسند قائم شما اهل بیت علیهم السلام کیست؟ امام، ایشان را چهارمین نسل خود معرفی کرده و این آیه را به ندایی که در زمان ظهور ایشان طنین انداز خواهد شد تطبیق کرده اند. همچنین آیه ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۴ را هم اشاره به روز

مَوْلَايَ الرِّضَا عَلِيَّ بْنِ مُوسَى علیه السلام قَصِيدَتِي... بَكَى الرِّضَا علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِي نَطْلُقُ رُوحَ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَذَرِي مِنْ هَذَا الْإِمَامِ وَمَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنْتَى سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُظْهِرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا فَقَالَ يَا دُعْبِلَ الْإِمَامِ بَعْدِي مُحَمَّدٌ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُتَنَطِّلُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَأَمَّا مَتَى فَاخْبَارُ عَنْ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم: مَثْلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الهمداني قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الهروي قَالَ أَخْبَرَنَا وَكِيعُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أُولَئِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ النَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ فَيُؤْذُونَ وَيَقَالُ لَهُمْ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَالتَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم.

۳. سوره شعراء، آیه ۴.

۴. سوره حجر، آیه ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۱.

خروج قائم اهل بیت علیهم السلام دانسته اند.^۱

۷. قوله تعالى: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾.^۲ پیامبر اسلام ﷺ به عمار خبر می دهد که مهدی از نسل امیر مؤمنان علی است. وقتی عمار می پرسد مهدی کیست؟ رسول الله ﷺ تصریح می کند که نهمین نسل حضرت علی است و کسی است که غیبت خواهد داشت و این آیه اشاره به غیبت ایشان دارد.^۳

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمُ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تُظَلَّى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدَّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.

۲. سوره ملک، آیه ۳۰.

۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۲۰: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ الْخَنْعَمِيِّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَقَتَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ وَفَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَقَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيِّ وَقَتَلَ شَيْبَةَ بْنِ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنَّ عَلِيًّا قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لِأَنَّهُ مَيِّتٌ وَأَنَا مِنْهُ وَارِثٌ عِلْمِي وَقَاضِي دِينِي وَمُنْجِرُ وَعْدِي وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَلَوْلَاهُ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمَخْصُصُ حَزْبَهُ حَزْبِي وَحَزْبِي حَزْبُ اللَّهِ وَسَلْمُهُ سِلْمِي وَسَلْمِي سِلْمُ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ أَبُو سَبْطَى وَالْأَيْمَةُ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى الْأَيْمَةَ الرَّاشِدِينَ وَمِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ فَقُلْتُ يَا أَبَا أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْمَهْدِيُّ قَالَ يَا عَمَّارُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ وَالنَّاسِخِ مِنْ وَلَدِهِ يَغِيْبُ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَيَثْبُتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُخْرِجُ

۸. قوله تعالى: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۱ پیامبر اسلام ﷺ بعد از معرفی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان مهدی و قائم به جناب سلمان می فرماید تو او را درک خواهی کرد و بعد این آیه را بیان می دارد یعنی با رجعت و زنده شدنی دوباره این سعادت یار تو خواهد بود. یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را بردوران رجعت که در زمان شخص خاص و معلومی (فرزند امام حسن عسکری علیه السلام) اتفاق خواهد افتاد تطبیق کرده است.^۲
۹. قوله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۳ پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در بیان این آیه تصریح کرده اند هفت نسل از امام باقر علیه السلام امام خواهد بود و هفتمین نسل امام باقر علیه السلام مهدی آنان خواهد بود که جهان را پراز عدل و داد خواهد کرد.^۴

فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَعَدْلًا...

۱. سوره اسراء، آیه ۵.
۲. دلائل الإمامة، ص ۴۴۷، ح ۴۲۴ / ۲۸: وَعَنْهُ (أَبُو الْمُفَضَّلِ)، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمِنْقَرِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ زَيْدِ الدَّهَّانِ، عَنْ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ رُسْتَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ الْمُخَرَوِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلْفِ الطَّاطِرِيِّ، عَنْ زَادَانَ، عَنْ سَلْمَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا... ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ لِسِرِّ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّكَ مُدْرِكُهُ، وَمَنْ كَانَ مِثْلَكَ، وَمَنْ تَوَلَّاهُ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنِّي مُوَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَوَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. قَالَ سَلْمَانُ: فَاسْتَدَّ بُكَائِي وَشَوْقِي....
۳. سوره انبياء، آیه ۷۳.
۴. كفاية الأثرى النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۳۰۱: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شَاذَانَ بْنِ خُبَابِ الْأَزْدِيِّ الْخَلَّالِ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ الْعَرَبِيُّ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَبَيْنَمَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ أَخِي مُحَمَّدٌ مِنْ بَعْضِ الْحَجَرِ فَأَشْخَصَ جَابِرٌ بَصَرَهُ نَحْوَهُ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ... وَيَقُولُ

۱۰. قوله تعالى: ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۱ پیامبر اسلام ﷺ جریان حضرت ابراهیم را که نورهایی در کنار عرش دیده است بیان می‌دارد. خداوند آن نورها را که نور وجود امامان دوازده گانه علیهم‌السلام بوده است به حضرت ابراهیم معرفی می‌کند و فرزند امام حسن عسکری علیهم‌السلام را به عنوان قائم و مهدی نام می‌برد. وقتی حضرت ابراهیم نور شیعیان ائمه علیهم‌السلام را در کنار انوار مقدس اهل بیت علیهم‌السلام مشاهده می‌کنند از خداوند می‌خواهد او را نیز از شیعیان آن‌ها قرار دهد. خداوند درخواستش را اجابت می‌کند و این آیه را در مورد آن نازل می‌کند.^۲ امام صادق علیهم‌السلام نیز این جریان را در معنای این آیه بیان کرده‌اند.^۳

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِي الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَمِيَّ وَأَشْبَهَ النَّاسَ بِبِي عِلْمُهُ عِلْمِي وَحُكْمُهُ حُكْمِي سَبْعَةَ مِنْ وَلَدِهِ أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ أَيْمَةٌ أَنْبَاءُ وَالسَّابِعُ مَهْدِيُّهُمْ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

۱. سوره صافات، آیه ۸۳.

۲. الفضائل (ابن شاذان قمی)، ص ۱۵۸: وَبِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَتَنَظَّرَ فِي جَانِبِ الْعَرْشِ ثَوْرًا فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي مَا هَذَا الثَّوْرُ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا مُحَمَّدٌ صَفِيِّي فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ ثَوْرًا آخَرَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا عَلِيُّ نَاصِرُ دِينِي قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبَيْهِمَا ثَوْرًا آخَرَ ثَلَاثًا يَلِي الثَّوْرَيْنِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذِهِ فَاطِمَةُ تَلِي أَبَاهَا وَبَعْلَهَا فَطَمَتْ مُحِجَّتَيْهَا مِنَ النَّارِ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى ثَوْرَيْنِ يَلِيَانِ الْأَنْوَارَ الثَّلَاثَةَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلِيَانِ أَبَاهُمَا أُمَّهُمَا وَجَدَهُمَا قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَخَذُوا بِالْخُمْسَةِ الْأَنْوَارِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةُ مِنْ وَلَدِهِمْ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَبِمَنْ يُعْرِفُونَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أُولَئِكَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ وَلَدِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرٍ وَلَدِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى وَلَدِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٌّ وَلَدُ مُوسَى وَمُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِيٍّ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ وَلَدُ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدٌ وَلَدُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَأَرَى عِدَّةَ أَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَا يُحْصَى عِدَّتُهُمْ إِلَّا أَنْتَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَمُحِبُّوهُمْ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي بِمَنْ يُعْرِفُ شِيعَتَهُمْ وَمُحِبُّوهُمْ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ بِصَلَاةِ الْإِخْدَى وَالْخُمْسِينَ وَالْجَهْرِبِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَسَجْدَتِي الشُّكْرِ وَالتَّحَنُّنِ بِالْيَمِينِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ اجْعَلْنِي إِلَهِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَمُحِبِّهِمْ قَالَ قَدْ جَعَلْتُكَ مِنْهُمْ فَأَنْزَلَ تَعَالَى فِيهِ وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ.

۳. تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۴۸۵: مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَحِيمٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ

۱۱. قوله تعالى: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾.^۱ امام باقر علیه السلام با استدلال به این آیه سخن کسانی را که گمان می کردند امامت در نسل هردو امام یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت رد کرده و آن را منحصر در نسل امام حسین علیه السلام می نماید و در ادامه نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر نام امامان را گوشزد می کند که در معراج آن اسامی را مکتوب بر ساق عرش دیده بود. در نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائم کسی است که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود. بنابراین قائم از نسل امام حسین علیه السلام و فرد مشخصی است.^۲

۱۲. قوله تعالى: ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾.^۳ در دیدار علی بن مهزیار، امام عصر علیه السلام «امرنا» را بر خود تطبیق کرده اند.^۴

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَخْبِي بَنَ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَتَنَظَّرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ... وَابْنُهُ الْحَسَنُ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ... قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ.

۱. سوره زخرف، آیه ۲۸.

۲. كفاية الأتروفي النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۴۶: وَعَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرٍ [بْنِ] الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو نَصْرِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ الصَّبْدَاوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرِ الْجُعْفِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قَالَ كَذَبُوا وَاللَّهِ أَوْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرَهُ يَقُولُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فَهَلْ جَعَلَهَا إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْأَيِّمَةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْإِمَامَةِ وَهُمْ الْأَيِّمَةُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا مِنْهُمْ عَلِيُّ وَسِبْطَاهُ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرُ وَ مُوسَى وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ فَهَذِهِ الْأَيِّمَةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ وَاللَّهُ مَا يَدْعِيهِ أَحَدٌ غَيْرُنَا إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ....

۳. سوره يونس، آیه ۲۴.

۴. كمال الدين، ج ۲، ص ۴۶۵، ح ۲۲: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ

نکته سوم: همچنان که نمی‌توان در تبیین منظور قرآن تنها یک آیه را در نظر گرفت، بلکه باید تمام آیات مرتبط را در کنار هم معنا کرد، در فهم منظور روایات نیز باید چنین کرد. اگر روایاتی را که نویسنده در ذیل آیات قرآن به آن‌ها اشاره کرده است در نظر بگیریم. هر چند در روایت مورد اشاره ایشان قائم یا مهدی مشخص نشده است، اما باید توجه داشت که روایات نیز مانند آیات مفسر، مبین و مکمل معنای هم هستند. بنابراین لازم نیست حتماً روایتی که در تبیین آیات الهی از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است شخص مهدی و قائم را مشخص نماید، بلکه اگر روایتی از معصوم آیه‌ای از قرآن را بر قائم یا مهدی منطبق کرد، چنان‌که نویسنده چنین روایاتی را نقل کرده است باید با مراجعه به روایات دیگر منظور از مهدی و قائم را در روایات مشخص کرد و با ضمیمه روایت به هم، مقصود قرآن را درک کرد. نمی‌توان بدون مراجعه به روایات دیگر مدعی شد قرآن فرد خاصی را معرفی نمی‌کند و روایات مفسر آیات نیز کلی هستند و مفهوم مشخصی ندارند. بنابراین حتی اگر روایاتی که در نکته دوم بیان شد وجود نداشت باز سخن نویسنده مبنی بر کلی بودن آیات قابل پذیرش نبود.

با توجه به سه نکته بیان شده روشن گردید آیات قرآن در موارد متعددی اشاره به جریان خاص و معلومی دارند و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی نیستند.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ يَقُولُ كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرْقَدِي إِذْ رَأَيْتُ فِي مَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُجَّ فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ... قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ... فَلَمَّا أَنْ بَصُرْتُ بِهِ خَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَصِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارٍ... فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارِ الْفِتْنَتَيْنِ وَعَلَى اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِيَيْنِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ» فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَجُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ «فَتَرَبَّتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ».

پاسخ ادعای دوم

ادعای دوم ایشان این بود که احادیثی که در آن‌ها واژه «مهدی» یا «قائم» آمده است، احادیثی عام هستند و هویت شخص «مهدی» یا «قائم» را مشخص نمی‌کند. در این قسمت نیز ابتدا کلام نویسنده را یاد آور می‌شویم. وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عج) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول به تعبیر او (الروایات الواردة حول المهدی والقائم) است. وی برای این گروه تنها شش روایت را آورده که به قرار ذیل است.

وذلك مثل: «المهدی يخرج في آخر الزمان» و «ابشروا بالمهدی...» و «القائم لا يقوم حتى ينادى منادى السماء...» و «لا تذهب الدنيا حتى يلى هذه الأمة رجل من أهل بيتي يقال له المهدی» و «المهدی من ولد فاطمة» و «المهدی من ولد الحسين...» و «روایات كثيرة يروها الكليني في الكافي والنعمان في الغيبة والصدوق في إكمال الدين والطوسي في الغيبة والمفيد في الإرشاد، وهي وان كانت عامة غير محددة بشخص معين إلا أن كثيراً من المؤلفين حول الإمام الثاني عشر يستخلصون منها دليلاً على وجوده ولادته، وذلك بعد إضافة روايات أخرى عن الإمام الجواد والإمام الهادي أن المهدی من أولادهما.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این قسمت نیز نویسنده مانند قسمت آیات قرآن، بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. در قسمت روایات اشکال برایشان قوی‌تر و روشن‌تر است؛ زیرا در آیات تصریح به اسم و شخصیت امام مهدی عج نشده است، اما روایات فراوانی به صراحت نام و هویت «مهدی» و «قائم» را روشن کرده‌اند. بنابراین اشکال عام بودن روایات «مهدی» و «قائم» به هیچ روی جا ندارد و ادعایی بسیار دور از واقعیت و عجیب است. کسی که کمترین اطلاع را از مباحث علم اصول داشته باشد یا با مقدمات روش فهم حدیث آشنا باشد می‌داند که

۱. تطور فكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۴۲.

برای فهم مقصود گوینده باید سخن مطلق و عام او را در کنار سخن مقید و خاص او قرار داد. اساساً قبل از جمع‌آوری کامل مطالب و ادله در یک موضوع نمی‌توان در مورد آن اظهار نظر کرد. صدور حکم قبل از جمع قرائن امری باطل و دور از اعتبار است. بنابراین به صرف عام بودن عده‌ای از روایات نمی‌توان ادعا کرد همه روایات عام است و به فرد خاصی اشاره ندارد. تعداد روایاتی که «مهدی» و «قائم» را مشخص کرده‌اند بسیار فراوان است و برای هیچ فرد محقق و منصفی جای تردید باقی نمی‌گذارد که اهل بیت علیهم‌السلام وعده‌ای کلی و مبهم نداده‌اند، بلکه به فرد خاص و معلومی اشاره داشته‌اند. برخی از این روایت در تفسیر و تطبیق آیات قرآن نقل شد. به برخی دیگر در ادامه اشاره می‌شود تا روشن گردد ادعای نویسنده مبنی بر عام بودن روایات «مهدی» و «قائم» بسیار دور از واقع و سخنی به غایت غیرمنصفانه است.

۱. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند: حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام؛^۱

۲. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کرده است. مانند:

- حدیث لوح حضرت فاطمه علیها‌السلام؛^۲

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَاطِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَنَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نَوْراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْأَرْبَعَةُ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۵-۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها‌السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه‌السلام...

در ص ۵۲۷، ح ۳ که با تفصیل بیشتری نقل شده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نام ایشان را نیز می‌برد: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ

۱۔ حدیث وحی الہی بہ حضرت پیامبر ﷺ در معراج؛

۲- حدیث نام‌های نوشته شده بر ساق عرش؛

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخُفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرُ أَيْ الْأَوْقَاتِ أَحَبَّتَهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّی فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّنِي دَخَلْتُ عَلَى أُنْكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَيَّئْتُهَا بِوَلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمْرُدٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أُنْبِضُ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولُهُ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنَتِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي... فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّنِي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ... أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِي وَالْحَارِثُ لِعَلَمِي الْحَسَنُ وَأَحْمَدُ ذَلِكَ بَابِيهِ مُحَمَّدٌ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ

١. كمال الدين، ج١، ص ٢٥٢، ح ٢: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطْلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَفَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطْلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذَرِّيَّتِكَ وَشَفَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ وَخَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقُطَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَنَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَمَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَطْلَعْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ارْزُقْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَمْدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ ذَرِيٌّ - قُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَيُّمَةُ وَهَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلِّلُ خَلَائِي وَيُحَرِّمُ حَرَائِي وَبِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَهُوَ رَاحَةُ لِقَوْلِيَانِي وَهُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالْبَاحِدِينَ وَالْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّائِلَ وَالْعُرَى طَرَبِينَ فَيُخْرِقُهُمَا فَلَفِئَتُهُ النَّاسَ يَوْمُنَا بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعَجَلِ وَالسَّامِرِيِّ.

٢. كمال الدين، ج، ١، ص ٢٥٤، ح ٤: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ

- حديث امير مؤمنان از پيامبر اکرم عليه السلام؛^۱

- سه حديث عبد الله بن عباس از پيامبر اسلام عليه السلام؛^۲

عَبْدُ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام ... أَنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِيَانِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَتَظَرُّوْا وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نَوْرًا فِي كُلِّ نَوْرٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ مُهْدِيٌّ أَمَتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَهَؤُلَاءِ أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَانِي وَأَجَبَانِي وَأَصْفِيَانِي وَحُجَجِي بَعْدَكَ.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۵: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَاوِزِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَبَدَأَ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ ... وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْأَيْمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ لِلْسَّائِلِ وَالسَّائِلِ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ بِعَدَدِ الْبُرُوجِ وَرَبِّ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَالشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهُورِ فَقَالَ السَّائِلُ فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ أَوْلَهُمْ هَذَا وَآخِرُهُمُ الْمُهْدِيُّ مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانِي وَمَنْ عَاذَاهُمْ فَقَدْ عَاذَانِي وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَمَنْ عَزَفَهُمْ فَقَدْ عَزَفَنِي ...

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ غَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُضْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَانِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَحْيَى وَآخِرُهُمْ وَلَدِي يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْوَكُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدُكَ قَالَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمْلِكُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَيْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمُهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.

ح ۲۹: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عُبَايَةَ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَانِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام.

ح ۳۶: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ

- حدیث امام سجاد علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛^۱
- دو حدیث امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛^۲
- حدیث امام جواد علیه السلام از امام حسین علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛^۳

بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الرَّبِيعِ الرَّهْزَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ... الْأَيُّمَةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلَى وَالْمُهْتَدِي الْحَسَنُ وَالنَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَالْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَالشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَالتَّقَاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَالرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَالْفَعَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْمُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَمَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام الْقَائِمُ....

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۳۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَنَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۳: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَرْشِ جَلَّ جَلَّالُهُ... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْبَاقِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَسُنْدَرُكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرَبْتَهُ مَنِي السَّلَامِ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مُهْدِي أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا هَؤُلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعَتَرَتِي مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي....

ص ۲۵۹، ح ۴: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمُ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّرُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتٍ الدَّوْلَبِیُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا

- حديث امام جواد عليه السلام از جريان امام حسن مجتبی عليه السلام و گواهی حضرت خضر عليه السلام؛^۱

- حديث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین عليه السلام که در بخش آیات ذیل آیه «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» اشاره شد.^۲

۳. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را یازدهمین نسل امیر مؤمنان حضرت علی عليه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حديث أصبغ بن نباته از امیر مؤمنان عليه السلام؛^۳

مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ النَّخَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُظْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَيَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاوِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مُهْدِيٌّ أَوَّلُ الْعَدْلِ وَآخِرُهُ... يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ أَقَاصِي الْبِلَادِ عَلَى عَدَدِ أَهْلِ بَنْدَرِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ... وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يَكُنِّي وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْنَا جُورًا....

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

۳. همان، ص ۲۸۸، ح ۱: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعًا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّبَالِسِيِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّصْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرِيقِيِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ عَنِ الْخَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ

- حدیث امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام.^۱

۴. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث عبد الرحمن بن سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛^۲

- حدیث سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛^۳

المؤمنین مالی أراك متفكراً تنكث في الأرض أ رغبْتَ فيها فقال لا والله ما رغبْتُ فيها ولا في الدنيا يوماً قط ولكن فكُرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدي هو المهدى يملؤها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً تكون له خيرة وعيبة يصل فيها أقوام ويهتدى فيها آخرون....

کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷: علی بن محمد عن عبد الله بن محمد بن خالد قال حدثني منذر بن محمد بن قايوس عن منصور بن السند عن أبي داود المسترق عن ثعلبة بن ميمون عن مالك الجهمي عن الحارث بن المغيرة عن الأصبغ بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته....

۱. دلایل الإمامة، ص ۴۴۶، ح ۲۵/۴۲۱: وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّل، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَيْمُونٍ الْخُرَاسَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الرَّاهِرِيِّ، عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ، وَعَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، إِذَا تَمَّ مِنْ وَلَدِكَ أَحَدٌ عَشَرَ إِمَاماً، فَالْحَادِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُونُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّبْرِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم:... يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَتَفَرَّقَتِ الْأَرَءَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامٌ أَمْتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي... يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيّاً مَنَى رُوحَهُ مِنْ رُوحِي وَطِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ أَخِي وَأَنَا أَخُوهُ وَهُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَإِنَّ مِنْهُ إِمَامِي أَمْتِي وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَتِسْعَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمٌ أَمْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدلاً كَمَا مَلَأَتْ جُوراً وَظُلْماً.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَغْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُشْكَانَ عَنْ أَنَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَإِذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى فَخْدِهِ وَهُوَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَيَقُولُ فَأَهْ وَيَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدِ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَخُو إِمَامٍ أَبَوَائِمَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ابْنُ حُجَّتِهِ وَابُوحَجَجٍ تَشَعُّ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

- حدیث عمار از پیامبر اکرم ﷺ که در قسمت آیات در آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» اشاره شد؛^۱
- حدیث زید بن ثابت از پیامبر اکرم ﷺ؛^۲
- حدیث ابی امامه از پیامبر اکرم ﷺ؛^۳
- حدیث امام باقر علیهما السلام از امام حسین علیهما السلام؛^۴
- حدیث امام صادق علیهما السلام از پیامبر اکرم ﷺ؛^۵

۱. کفایة الأثری النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۲۰: التاسع من ولده ...

۲. همان، ص ۹۸: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي شَرِيكٌ عَنِ الرَّكِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ نَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَاشِرَ النَّاسِ ... وَإِنَّهُ لَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْمَةً أَبْرَارَ أَمَنَاءٍ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ وَمَنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ قُلْنَا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ ...

۳. کفایة الأثری النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۰۶: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَای الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرْقَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبَادِ بْنِ يَغْفُوبٍ قَالَ أَخْبَرَنِي مَسْمَرُ بْنُ نُؤَيْرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الصَّبِيِّ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ الْحَقِّ مِنَّا وَذَلِكَ حِينَ يَأْذُنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ فَاللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ أَيُّوهُ وَلَوْ عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ قَالَ إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَزْجًا وَمَرْجًا وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَخِي عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَجْلَسَنِي عَلَى فَخْذِهِ وَاجْلَسَ أَخِي الْحَسَنَ عَلَى فَخْذِهِ الْأُخْرَى ثُمَّ قَبَّلَنَا وَقَالَ يَا بَنِي أُمَّتِنَا مِنْ إِمَامَيْنِ صَالِحَيْنِ اخْتَارَكُمَا اللَّهُ مِنِّي وَمِنْ أَبِيكُمَا وَأَمَّا كُمَا وَاخْتَارَ مِنْ صُلْبِكَ يَا حُسَيْنُ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَكُلُّكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءً.

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۳۲: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ... تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَهُوَ طَاهِرُهُمْ وَهُوَ بَاطِلُهُمْ.

- دو حدیث امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛^۱
- حدیث امام حسن عسکری علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛^۲
- حدیث أصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام؛^۳
- حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام؛^۴
- حدیث ابوسعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام؛^۵

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۶: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... وَمِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي ...

همان، ص ۲۶۱، ح ۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... وَمِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ طَاعَتْهُمْ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَمَهْدِيُّهُمْ.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۸: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ السَّائِيحُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... فَأَبْنَى الْحُسَيْنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أَيْمَتُكُمْ وَخُلَفَائِي عَلَيْكُمْ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُ أَمْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا ...

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۵: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنَ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ الْجَاوِدِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدُهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ ... وَمِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَأَمَنَاتُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَقَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَادَةُ الْمُتَّقِينَ تَأْسِعُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ عَرْوَ جَلٍّ بِهِ الْأَرْضُ نُورًا بَعْدَ ظُلْمَتِهَا وَعَدْلًا بَعْدَ جَوْرِهَا وَعِلْمًا بَعْدَ جَهْلِهَا ...

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ

- حدیث امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام؛^۱

- حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام؛^۲

۵. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث جابر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که در بخش آیات در آیه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً

يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا

عابدين﴾ اشاره شد؛^۳

- حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام؛^۴

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيُّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ عليه السلام... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وَلَادَتَهُ وَيُعَيِّبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ النَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْكُتَيْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شَجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي النَّاسِعِ مِنْ وَلَدِي سَنَةً مِنْ يُوسُفَ وَسَنَةً مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَهُوَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۵: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ كُنُوزٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَالَلٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَكُونُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أئِمَّةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۳۰۱: سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِهِ أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَالسَّابِعُ مَهْدِيُّهُمْ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتَحَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۴. مختصر اثبات الرجعة، ح ۷، به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۸: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسين بن علي بن أبي

- حدیث ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام؛^۱

۶. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده است.

مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام؛^۲

۷. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

- حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام؛^۳

طالب علیه السلام لأصحابه قبل أن يقتل بليلة واحدة: ... فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نمكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجرى علينا، ثم يخرجنا الله وإياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين، وأنا وأنتم نشاهدكم وعلينهم السلاسل والأغلال وأنواع العذاب والنكال. فقيل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني، وهو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر ويملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

۱. الغيبة للنعماني، ص ۸۶، ح ۱۷: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فَضِيلِ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ قَالَ لِي يَا أَبَا حَمْزَةَ مِنَ الْمُخْتَوِمِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِيَامٌ قَائِمُنَا... السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ عَنْ السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمِيرِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رَوَى لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عليه السلام فِي الْغَيْبَةِ وَصَحَّةٌ كَوْنُهَا فَأَخْبِرْنِي بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ الْهَذَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُولَئِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَاللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ

- حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام؛^۱
- حدیث عبد الله بن ابی یغفور از امام صادق علیه السلام؛^۲
- حدیث یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم علیه السلام؛^۳
- ۸. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهارمین نسل امام رضا علیه السلام معرفی کرده است. مانند:
- حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛^۴

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ خَذُوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأَمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ ...

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱: قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيُّ الْفَقِيهَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَيِّمَةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله نُبُوَّتُهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام مَنْ أَقَرَّ بِالْأَيِّمَةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِي كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صُبُوَّتُهُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَمَنِ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُظْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ أَغْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْنَا جَوْرًا وَظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمْدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ ...

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام

- حدیث رَیان بن صلت از امام رضا علیه السلام؛^۱

- حدیث دِعیل خُزاعی از امام رضا علیه السلام.^۲

۹. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام؛^۳

- حدیث صقر بن ابی دُلف از امام جواد علیه السلام.^۴

...فَمَنْ تَرَكَ التَّعْيَةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ...

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَمَنْظَرِ الشَّبَّانِ ... ذَلِكَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعیلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرِّضَا عليه السلام عَنْ مُوسَى عليه السلام قَصِيدَتِي ... فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي خُرُوجَ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ ... بَكَى الرِّضَا عليه السلام بَكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُظْهِرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا فَقَالَ يَا دِعیلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدٌ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا ...

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ثَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَهُوَ الثَّالِثُ مِنْ وَلَدِي ...

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدُوسِ [بْنِ عَبْدِوَسٍ] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ شَلِيمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَرُ بْنُ

۱۰. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام.^۱

بیش از چهل حدیث در این بخش بیان شد که به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است. این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است و غیر از روایاتی است که شخص امام حسن عسکری علیه السلام به ماموریت فرزند خویش برای تشکیل حکومت جهانی اشاره کرده است.^۲ بنابراین هرگز نمی توان ادعا کرد روایات نقل شده عام و مبهم است و به هویت شخص «مهدی» و «قائم» اشاره نکرده است.

شبهه دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص

متن کتاب

أما الروایات الواردة حول الغیبة والغائب فهی أيضا لا تتحدث عن غائبٍ

أبی دُلف قال سمعتُ أبا جعفرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام یقولُ إِنَّ الإمامَ بَعْدِي ابْنی عَلِيُّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَالْإمامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الإمامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنتَظَرِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمَى الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَوْمَ بَعْدِ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ ...

۱. کمال الدین، ج ۲؛ ص ۳۸۳، ح ۱۰: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَصِّلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقَرِيُّ أَبُو دُلف قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ إِنَّ الإمامَ بَعْدِي ابْنِي وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْماً.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ... فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الإمامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّ علیه السلام مُشْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَكَتَبْتُهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْماً....

بالتحديد... ولا تذكر اسم محمد بن الحسن العسكري ولا تشير إلى غيبته بالخصوص... وبالتالي فانها لا يمكن أن تشكل دليلاً على غيبة الحجة بن الحسن لأنه لم يولد بعد... ولم يغب...^۱

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت نیز مدعی است روایات نقل شده در موضوع غیبت از غایب شدن فرد مشخص و معینی حکایت نمی‌کند. بنابراین این نوع روایات نمی‌تواند دلیلی بر غیبت فرزند امام حسن عسکری (ع) باشد.

پاسخ

در این قسمت نیز ابتدا کلام نویسنده را یادآور می‌شویم. چنان که گفته شد، وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی (ع)) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول در قسمت قبل پاسخ داده شد. گروه دوم به تعبیر او (الروایات الواردة حول الغيبة والغائب) است. وی برای این گروه نیز تنها هفت روایت را آورده که به قرار ذیل است.

وذلك مثل: «المهدي من ولدى تكون له غيبة وحيرة» و «إن الثابتين على القول بالمهدي في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر» و «المهدي... له غيبة وحيرة تضل الخلق عن أديانهم» و «للقائم منا غيبة أمدها طويل» و «لا بد لصاحب هذا الامر من عزلة أو غيبة» و «إن للقائم غيبة قبل ظهوره» و «إن لصاحب هذا الامر غيبتين إحداها تطول حتى يقول بعضهم: مات، وبعضهم يقول: قتل، وبعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير». وقد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثاني عشر محمد بن الحسن العسكري من تلك الأحاديث دليلاً على

۱. اما روایات نقل شده پیرامون غیبت و غایب نیز از فرد غایب مشخصی سخن نمی‌گویند... و نام محمد بن حسن عسکری را یادآور نمی‌شود... در نتیجه امکان ندارد دلیلی را بر غیبت حجت بن الحسن فراهم کند؛ زیرا او هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده است. (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۴)

صحة نظريتهم.^۱

چنان که ملاحظه می شود در این قسمت نیز نویسنده مانند قسمت قبل، بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. روایاتی که نویسنده در این قسمت آورده است به تعبیر دکتر ثامر العمیدی حتی به اندازه یک صفحه از کتاب هایی نیست که در مورد غیبت امام عصر علیه السلام نوشته شده، است.^۲ منحصر کردن روایات غیبت تنها به هفت روایت و اشاره نکردن به انبوه روایاتی که دانشمندان شیعه در کتاب های خود آورده اند، نشان گر تحریف حقیقت و فریب دادن خواننده است. تنها در کتاب *کمال الدین* که در دسترس نویسنده نیز بوده نزدیک به دویست حدیث در مورد غیبت ذکر شده است. نکته مهم این است که نمی توان ادعا کرد وی به عنوان مثال به این روایات اشاره کرده است؛ زیرا وی تصریح می کند: «دلیل قائلان به وجود امام دوازدهم همین روایات است.»^۳ در ادامه - چنان که در شبیه سوم اشاره خواهد شد - وی تصریح می کند که شیخ صدوق و شیخ طوسی و حتی همه متکلمان شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند؛ در حالی که این سخن خلاف واقع است. تنها شیخ صدوق بیش از بیست برابر مقدار یاد شده، احادیث اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده و شیخ طوسی هرگز به احادیث مورد اشاره نویسنده استدلال نکرده است.

وی هفت روایت یاد شده را نیز کامل نقل نکرده، بلکه با تقطیع تنها قسمتی از روایات را آورده است؛ در حالی که اگر کامل نقل می کرد در برخی از همین روایات قرینه خوبی وجود داشت. مانند حدیث چهارم «للقائم منا غيبة أمدها طويل» که در ادامه

۱. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ۱۴۲.

۲. نک: *مجموعه مقالات مؤتمرات الامام المهدي ومستقبل العالم*، ج ۲، ص ۱۹، روایات الغيبة والغائب.

۳. وقد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثاني عشر محمد بن الحسن العسكري من تلك الأحاديث دليلاً على صحة نظريتهم.

امام می‌فرماید: «فَلِدَلِكَ تَخْفَى وَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ شَخْصُهُ»^۱ خفای ولادت - چنان‌که در ادامه به تفصیل روایات آن بیان می‌شود - نشانی است که هیچ‌یک از مدعیان گذشته آن را نداشته‌اند.

در این قسمت نیز به بیان روایاتی می‌پردازیم که هویت شخص غایب را تعیین کرده‌اند تا روشن شود برخلاف ادعای نویسنده همه روایات غیبت کلی و مبهم نیستند. بسیاری از روایات به فرد مشخص و معینی اشاره کرده‌اند و اگر روایات به صورت علمی بررسی شود و در کنار هم قرار گیرد آشکار می‌شود که فرد غیبت کننده از اهل بیت علیهم‌السلام دقیقاً مشخص بوده است و امامان علیهم‌السلام به وضوح به ایشان اشاره کرده‌اند. برخی از این روایات به شرح زیر است:

۱. روایاتی که «غایب» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند حدیث مفصل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام:^۲
۲. روایاتی که «غایب» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کرده است. مانند: حدیث جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:^۳
- حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه‌السلام:^۴

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۰۳

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَاطِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَنَابِيِّ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نَوْراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْأَرْبَعَةُ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ.

۳. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳: حدیث مفسر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» که در تبیین مصداق اولی الامر در بخش آیات اشاره شد. (... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِئِيلُ وَكَنِيَّتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ... ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ...).

۴. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۷ ح ۳. در بخش آیات ذیل آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اشاره شد.

- حدیث ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام؛^۱

- حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام؛^۲

- حدیث محمد بن زیاد از امام کاظم علیه السلام؛^۳

۳. روایاتی که «غایب» را یازدهمین نسل امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام معرفی کرده

۱. همان، ص ۳۱۹، ح ۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَزَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَازُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام... فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تُمْ يَكُونُ مَاذَا قَالَ ثُمَّ تَمْتَدُّ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الثَّانِي عَشْرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْأَيْمَةِ بَعْدَهُ... وحدثنا بهذا الحديث علي بن أحمد بن موسى ومحمد بن أحمد الشيباني «السناني» وعلي بن عبد الله الوراق عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسن بن أبي عبد الله الكوفي عن صفوان عن إبراهيم بن أبي زياد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين عليه السلام.

۲. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۷، ح ۵: حدثنا فضالة بن أيوب -رضي الله عنه- قال: حدثنا أبان بن عثمان، قال: حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی بن ابی طالب عليه السلام: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة والوصاية ويغيب مدة طويلة ثم يظهر ويملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ زِيَادٍ الْأَرْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً فَقَالَ عليه السلام النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَيَكُونُ فِي الْأَيْمَةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشْرَ مِائَةً... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ وَلَا يَجُلُّ لَهُمْ تَسْمِيَّتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

است. مانند حدیث اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام.^۱

۴. روایاتی که «غایب» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ مانند:

- حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام؛^۲

- حدیث همدانی از امام حسین علیه السلام؛^۳

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۱: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَزْفِيِّ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً تَنَكُّتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنَكُّتُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبْتُ فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلُؤُهَا غَدلاً كَمَا مِلْتُ جُوراً وَ ظُلماً تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ

الكافي، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ ...

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: النَّاسُ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْأَقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَ النَّبَاطِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ فَقَالَ عليه السلام إِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صِبَاً لِنُبُوءَةٍ وَ اضْطَفَاءً عَلَى جَمِيعِ الْبَرِّيَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ فَلَا يَتُبُّثُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۲: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرُّبَيْعِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ

— حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیہ السلام.^۱

۵. روایاتی که «غایب» را در هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ مانند حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام.^۲

۶. روایاتی که «غایب» را در ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام.^۳

۷. روایاتی که «غایب» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ مانند:

۴۔ حدیث ابوبصیر از امام صادق علیہ السلام

سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ هُوَ النَّاسِيعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ صَاحِبُ
الْغَيْبَةِ وَهُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ حَيٌّ.

كمال الدين، ج ١، ص ٣١٧، ح ٣: در بخش آیات ذیل آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اشاره شد.

٢. مختصر اثبات الرجعة، ج ٧، به نقل از مجله تراثنا، ش ١٥، ص ٢٠٨: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل بليلة واحدة: ... السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني، وهو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر ويملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٣٤٢، ح ٢٣: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ عَنِ السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمِيرِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رَوَى لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عليهم السلام فِي الْغَيْبَةِ وَصَحَّةٌ كَوْنُهَا فَأَخْبَرْنِي بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ عليه السلام إِنْ الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ الْهَذِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَاللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

٤. كمال الدين، ج ٢، ص ٣٤٥، ح ٣١: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّحْعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغِيَبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ خَذَوْ النَّعْلَ بِالْغُلِّ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى

- حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام؛^۱
- حدیث عبد الله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام؛^۲
- حدیث علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام؛^۳
- حدیث یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم علیه السلام؛^۴
- ۸. روایاتی که «غایب» را چهارمین نسل امام رضا علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:
- حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛^۵

ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُطَّلُونَ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱: قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِيُّ الْفَقِيهَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَيِّمَةِ وَجَحَدَ الْمُهَدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله نُبُوَّتُهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْمُهَدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام مَنْ أَقَرَّ بِالْأَيِّمَةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَجَحَدَ الْمُهَدِيَّ مِنْ وَلَدِي كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صُبُوَّتُهُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَمَنِ الْمُهَدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِذَا فَقِدَ الْخَامِسَ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا بَدَ لِمُصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مُحَنَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُظَاهِرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْلُكُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمَدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ

- حدیث ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام؛^۱
- حدیث دعبل خزایی از امام رضا علیه السلام؛^۲
- ۹. روایاتی که «غایب» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ مانند:
- دو حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام؛^۳
- حدیث صفربن ابی دلف از امام جواد علیه السلام؛^۴

بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا. فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ... وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ...
 ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الزَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَمَنْظَرِ الشُّبَّانِ... ذَلِكَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دُعِيلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ أَنَشَدْتُ مَوْلَايَ الرِّضَا عليه السلام عَنْ مُوسَى عليه السلام قَصِيدَتِي... فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ... بَكَى الرِّضَا عليه السلام بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُظْهِرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا فَقَالَ يَا دُعِيلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُتَنَطِّرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَتَّقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ وَاحِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا...
 ۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَازُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ الْمَهْدِيِّ أَوْ غَيْرِهِ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَهُوَ الثَّالِثُ مِنْ وَلَدِي...
 همچنين نک: همان، ج ۲.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدُوسِ [بْنِ عَبْدِوس] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ شَلِيمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَرُ بْنُ

۱۰. روایاتی که «غایب» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث عبد العظیم حسنی از امام هادی علیه السلام؛^۱

- حدیث داود بن قاسم جعفری از امام هادی علیه السلام؛^۲

۱۱. روایاتی که «غایب» را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

- حدیث محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام؛^۳

أَبَى ذَلْفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيُّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَالْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عليه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمَى الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَلِمَ سَمَى الْمُنْتَظَرَ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَتْيَاهَا وَيَطُولُ أَمْدُهَا فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمَخْلُصُونَ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ثَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمَّا بَصُرَنِي قَالَ لِي مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ... فَقَالَ عليه السلام وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلماً....

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۵: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَاحِبَ الْعَشْكَرِ عليه السلام يَقُولُ الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنِ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ قَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

۳. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، شماره ۱۵، ص ۲۱۱، ح ۹: حدثنا محمد بن عبد الجبار، قال: قلت لسيدى الحسن بن على: يا ابن رسول الله - جعلنى الله فداك - أحب أن أعلم من الامام وحجة الله على عباده من بعدك؟ قال عليه السلام: إن الامام والحجة بعدى ابنى، سمى رسول الله عليه السلام وكنيه، الذى هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه. قال: ممن هو يا ابن رسول الله؟ قال: من ابنة ابن قيصر ملك الروم، إلا أنه سيولد فيغيب عن الناس غيبة طويلة، ثم يظهر ويقتل الدجال، فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا و ظلما....

- حديث إبراهيم بن محمد نيشابوري از امام حسن عسكري عليه السلام؛^١
- دو حديث احمد بن اسحاق از امام حسن عسكري عليه السلام؛^٢
- حديث موسى بن جعفر بغدادی از امام حسن عسكري عليه السلام؛^٣

١. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراث، ش ١٥، ص ٢١٢، ح ١٢: حدثنا إبراهيم بن محمد بن فارس النيشابوري، قال: لما هم الوالي عمرو بن عوف بقتلى - وهو رجل شديد النصب، وكان مولعا بقتل الشيعة فأخبرت بذلك وغلب على خوف عظيم، فودعت أهلي وأحبائي، وتوجهت إلى دار أبي محمد عليه السلام لاودعه و كنت أردت الهرب، فلما دخلت عليه رأيت غلاما جالسا في جنبه وكان وجهه مضينا كالقمر ليلة البدر، فتحيرت من نوره وضيائه وكاد أن ينسني ما كنت فيه. فقال: يا إبراهيم! لا تهرب فإن الله تبارك وتعالى سيكفيك شره. فازداد تحيري، فقلت لأبي محمد عليه السلام: يا سیدی! جعلني الله فداك من هو وقد أخبرني بما كان في ضميري؟! فقال: هو ابني وخليفتي من بعدی، وهو الذي يغيب غيبة طويلة ويظهر بعد امتلاء الأرض جورا وظلما فيملأها عدلا وقسطا، فسألته عن اسمه، قال: هو سمى رسول الله ﷺ وكنيه ولا يحل لاحد أن يسميه باسمه أو يكنيه بكنيته إلى أن يظهر الله دولته وسلطنته، فاکتم يا إبراهيم ما رأيت وسمعت منا اليوم إلا عن أهله.

٢. كمال الدين، ج ٢، ص ٣٨٤، ح ١: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام... فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّ عليه السلام مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَثْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْلَا كِرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَنِيَّةُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْنَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ عليه السلام وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ وَاللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَقَّعَهُ فِيهَا لِلدَّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ... فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُؤْرِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَذِي الْقُرْنَيْنِ فَقَالَ طَوَّلَ الْغَيْبَةُ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ غَيْبَتُهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ بِهِ....

همان، ص ٤٠٨، ح ٧: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ كُلْثُومٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَلَقًا وَخُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْنَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٩، ح ٨: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ

- حدیث عثمان بن سعید عمری از امام حسن عسکری علیه السلام^۱

- حدیث حسن بن محمد بزاز از امام حسن عسکری علیه السلام^۲

سی روایت از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در این قسمت آورده شد که وضوح به شخصی که غایب خواهد شد اشاره دارد. باز یادآور می شود که این روایات تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه آمده است. قطعاً آمار احادیث بیش از این است. باز خوانی این روایات نیز نشان می دهد همه روایات حاکی از «غیبت» و «غایب»، احادیثی مبهم و عام نیستند، بلکه تعداد فراوانی هم به صورت مشخص به فرد غایب شونده اشاره کرده اند. این روایات نیز نشان می دهد ادعای نویسنده به هیچ روی با واقعیت هم خوانی ندارد.

خلاصه فصل اول

نویسنده مدعی شده بود آیات قرآن فرد مشخصی را معرفی نکرده اند و از شخص خاصی نام نبرده اند، بلکه عام و مبهم هستند و بر هر کس قابل تطبیقند. بنابراین وجود

بُنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ كَأَنِّي بِكُمْ وَقَدْ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مِنِّي... أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ عليه السلام بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ سُبُلَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ....

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۴، ح ۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقُرْظَبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُطَفَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَالِحِ الْبَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِالتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ حَتَّى تَقْسُو الْقُلُوبُ لَطُولِ الْأَمَدِ فَلَا يَثْبُتَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت نمی‌کند. در پاسخ بیان شد: با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر آیات قرآن هستند، به کمک روایات تفسیرگران‌ها روشن می‌شود در موارد متعددی آیات قرآن اشاره به جریان خاص و معلومی دارند و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی و مبهم نیستند.

در ادامه نویسنده مدعی بود روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می‌گویند همچنین روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند فرد مشخصی را معرفی نکرده‌اند و از شخص خاصی نام نبرده‌اند، بلکه عام و مبهم هستند و بر هر کس قابل تطبیقند. بنابراین وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت نمی‌کند. در پاسخ بیان شد: بیش از چهل حدیث به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است و سی روایت از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به وضوح به شخصی که «غایب» خواهد شد اشاره دارد و این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است. بنابراین هرگز نمی‌توان ادعا کرد آیات و روایات نقل شده عام و مبهم هستند و به شخص خاصی اشاره نکرده‌اند.

فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی

در این فصل چگونگی استدلال دانشمندان شیعه مانند مرحوم نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بر احادیث مهدوی بیان می‌شود. اشکالی که نویسنده بر این استدلال‌ها مطرح کرده است، بیان می‌گردد تا روشن شود که اشکال وی در اثر درست درک نکردن منظور دانشمندان شیعه است و هرگز آنان به روایات مهدویت و غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام استدلال نکرده‌اند. استناد آنان به این روایات وجه دیگری دارد.

شبهه سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن

متن کتاب

وهی لا تتحدث عن أم قبل وقوعه حتى يكون ذلك إعجازاً ودليلاً على صحة الغيبة، كما قال الشيخ الصدوق ولا توجد في تلك الروایات أية دلالة على ما ذهب إليه المتكلمون، لأنها لم تتضمن الإخبار بالشئ قبل كونه، كما قال الشيخ الطوسي، ولم يحصل أي إخبار مسبق من جهة علام الغيب... وذلك لأن تلك الروایات كانت موجودة من قبل وتحدثت عن أشخاص آخرين كانوا موجودين فعلاً وادعيت لهم المهدوية وغابوا في الشعاب والجبال والسجون، كمحمد بن الحنفية ومحمد بن عبد الله بن الحسن (ذی النفس الزكية) والإمام موسى الكاظم عليه السلام... وقد حدث في ظل غيبتهم أن تفرق شيعتهم واختلفوا واحترأوا... وقد صنع اصحابهم تلك الروایات من وحى الواقع ولأهداف خاصة، وبالذات

الشیعة الواقفیه الذین کانوا یؤمنون بقوة مہدویۃ الإمام کاظم و لما اعتقله الرشید قالوا بغیبتہ، و لما توفی الإمام رفضوا الاعتراف بوفاته و ادّعوا هروبه من السجن و غیبتہ غیبة کبری لا یرى فیہا، و اعتبروا مرحلة السجن غیبة صغری. و قد كانت الغیبة الکبری أطول من الغیبة الصغری، لأنّها امتدت و امتدّت بلا حدود و کان الواقفیه قد استعاروا أحادیث الغیبة ممن سبقهم من الحركات المہدویۃ، و طبقوها علی الإمام کاظم علیه السلام.^۱

خلاصه شبیه

نویسنده در این قسمت مدعی است برخلاف ادعای دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی این روایات هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده‌اند تا نوعی معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. این روایات از قبل وجود داشته و فرقه‌های مختلف شیعه به خصوص واقفه از آن استفاده کرده‌اند.

۱. روایات از امری پیش از وقوع آن خبر نمی‌دهد، تا یک نوع معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. چنان‌که شیخ صدوق گفته است. و در آن روایات هیچ دلالتی بر آنچه متکلمان ادعا کردند وجود ندارد؛ زیرا در ضمن آن روایات خبر دادن از چیزی قبل از وقوعش وجود ندارد، چنان‌که شیخ طوسی به آن قائل شده است و از طرف علام الغیب (خدا) هیچ خبر قبلی به دست نیامده است... چون آن روایتها از قبل موجود بوده است و درباره اشخاص دیگری صحبت کرده است که حقیقتاً موجود بودند و مہدویت برای آن‌ها ادعا شده است و در دره‌ها و کوه‌ها و زندان‌ها غایب شده‌اند، مانند محمد بن حنفیه و محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) و امام موسی کاظم علیه السلام... و در اثر غیبتشان در میان شیعیان آنان تفرقه ایجاد شد و دچار اختلاف و حیرت شدند... یاران آن‌ها آن روایات را با الهام از واقع و برای اهداف خاصی ساختند، مخصوصاً شیعیان واقفیه، آن‌ها که بشدت ایمان به مہدویت امام موسی کاظم علیه السلام داشتند و وقتی هارون رشید وی را دستگیر کرد، قائل به غیبت او شدند و وقتی امام علیه السلام وفات یافت به مرگ او اعتراف نکردند و ادعا کردند از زندان فرار کرده است، و غیبتش «غیبت کبرا» است که در آن دیده نمی‌شود. دوران زندان را غیبت صغرا دانستند و غیبت کبرا از غیبت صغرا طولانی‌تر بود. چون غیبت کبرا ادامه یافت و ادامه یافت بدون اندازه و واقفیه احادیث غیبت را از حرکت‌های مہدوی قبل از خود عاریه گرفتند و آن‌ها را بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کردند. (الإمام المہدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۴)

پاسخ

پاسخ این قسمت با توضیحی که در قسمت پیشین گذشت به روشنی معلوم می‌شود. در قسمت قبل ملاحظه شد که نویسنده تنها روایات عام و کلی غیبت را نقل کرده بودند. روشن است که روایات کلی نمی‌تواند خبر از امری پیش از وقوع آن باشد؛ زیرا اساساً به وقوع امر خاصی اشاره نکرده تا وقوع آن را دلیلی بر صحت پیش‌گویی انجام شده بدانیم. علاوه همه می‌توانند به روایات عام تمسک کنند، چنان‌که باز خود نویسنده بیان می‌کند که فرقه‌های مختلف شیعه به ویژه واقفه از اخبار غیبت استفاده کرده‌اند. در پاسخ باید یادآور شد که روایات غیبت چنان‌که در قسمت پیشین اشاره شد تنها روایات عام و کلی نیستند، بلکه به غیبت شخص معین یعنی فرزند امام یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند. سی روایات در قسمت قبل نقل شد که به شخص خاص بودن فرد غایب تصریح داشت. اشکال نویسنده ناشی از چشم‌پوشی وی از انبوه روایات خاص است. آیا اگر روایات از سال‌های بسیار پیش خبر دادند که فرزند فلان شخص خاص غایب خواهد شد خبر از امری قبل وقوع آن نیست؟ بسیار روشن است که کسی نمی‌تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

مرحوم شیخ صدوق دقیقاً همین نکته را از کتاب متکلم بزرگ شیعه ابن قبه نقل کرده است. ایشان می‌نویسد:

همیشه اخبار نص و تصریح هر امامی بر امام بعد نقل شده است تا آن‌که نوبت به حسن بن علی علیه السلام می‌رسد و هنگامی که ایشان وفات کرد و نص و جانشین او ظاهر نگشت، به کتاب‌هایی که گذشتگان ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده‌اند رجوع نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را در آن روایات یافتیم و این‌که او از مردم غایب می‌شود و شخصش نهان می‌گردد و این‌که شیعه در امر او اختلاف می‌ورزند و مردم در کار او به حیرت می‌افتند و ما می‌دانیم که گذشتگان ما غیب نمی‌دانسته‌اند، بلکه ائمه علیهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر غیبت را به آن‌ها اعلام کرده‌اند. پس از این جهت و با این

دلالت، هستی و وجود و غیبت امام نزد ما به طور صحیح ثابت می‌گردد و اگر در این جا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، خدا را شکر ما با حق عنادی نداریم.^۱

چنان که ملاحظه می‌شود ابن قبه تصریح دارد که وقوع غیبت در فرزند امام عسکری علیه السلام در روایات گذشتگان نقل شده است - چنان که ما نیز به سی روایت اشاره کردیم - نه یک غیبت کلی و عام و مبهم که قابل تطبیق بر هر کسی باشد و هر گروهی بتواند به آن تمسک کند. روشن است که چنین اخبار خاصی خبر از وقوع امری قبل از وقوع آن است. شیخ صدوق نیز در اول کتابش به این مطلب اشاره کرده است.^۲ اگر نویسندگان به شیخ صدوق (در اصل به ابن قبه) اشکال می‌گیرد به این دلیل است

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۱۳: ما زالت الأخبار ترد بنص واحد علی آخر حتی بلغ الحسن بن علی علیه السلام فلما مات ولم يظهر النص والخلف بعده رجعنا إلى الكتب التي كان أسلافنا رووها قبل الغيبة فوجدنا فيها ما يدل على أمر الخلف من بعد الحسن علیه السلام وأنه يغيب عن الناس ويخفي شخصه وأن الشيعة تختلف وأن الناس يقعون في حيرة من أمره فعلمنا أن أسلافنا لم يعلموا الغيب وأن الأئمة أعلموهم ذلك بخبر الرسول فصاح عندنا من هذا الوجه بهذه الدلالة كونه ووجوده وغيبته فإن كان هاهنا حجة تدفع ما قلناه فلتظهرها الزيدية فما بيننا وبين الحق معاندة والشكر لله.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹: أن الأئمة عليهم السلام قد أخبروا بغيبته عليه السلام ووصفوا كونها لشيعة في ما نقل عنهم واستحفظ في الصحف ودون في الكتب المؤلفة من قبل أن تقع الغيبة بمائتي سنة أو أقل أو أكثر فليس أحد من أتباع الأئمة عليهم السلام إلا وقد ذكر ذلك في كثير من كتبه ورواياته ودونه في مصنفاته وهي الكتب التي تعرف بالأصول مدونة مستحفظة عند شيعة آل محمد عليهم السلام من قبل الغيبة بما ذكرنا من السنين وقد أخرجت ما حضرني من الأخبار المسندة في الغيبة في هذا الكتاب في مواضعها فلا يخلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفين للكتب أن يكونوا علموا الغيب بما وقع الآن من الغيبة فألفوا ذلك في كتبهم ودونوه في مصنفاتهم من قبل كونها وهذا محال عند أهل اللب والتحصيل أو أن يكونوا قد أسسوا في كتبهم الكذب فاتفق الأمر لهم كما ذكروا وتحقق كما وضعوا من كذبهم على بعد ديارهم واختلاف آرائهم وتباين أقطارهم ومحالهم وهذا أيضا محال كسبيل الوجه الأول فلم يبق في ذلك إلا أنهم حفظوا عن أئمتهم المستحفظين للوصية عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله من ذكر الغيبة وصفة كونها في مقام بعد مقام إلى آخر المقامات ما دونوه في كتبهم وألفوه في أصولهم وبذلك وشبهه فلج الحق ﴿وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾.

که منظور ایشان را به درستی درک نکرده است. عدم درک صحیح استدلال را از نوع نقل وی می‌توان فهمید.^۱ وی گمان کرده شیخ صدوق می‌گوید یک گروه روایات از غیبت خبر داده‌اند، حال که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دیده نمی‌شود. پس او همان کسی است که این روایات عام و مبهم غیبت بیان کرده‌اند. به اصطلاح فنی گمان کرده علمای شیعه تمسک به عام در شبهه مصداقیه کرده‌اند، غافل از آن که دانشمندان شیعه به روایات و ادله خاص غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تمسک کرده‌اند نه روایات عام و مبهم و کلی.

بنابراین روشن است که سال‌ها پیش روایات فراوانی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان کرده بودند و دقیقاً این امر چنان که قبل از وقوعش پیش‌گویی و خبر داده شده بود واقع شد. درست واقع شدن این پیش‌گویی دلیل حقانیت شیعه است و شیخ صدوق (در واقع ابن‌قبة) نیز به این مطلب استدلال کرده است.

روایات علاوه بر بیان دقیق فردی که غایب خواهد شد، به برخی نشانه‌های دیگر نیز اشاره کرده‌اند که هر کدام می‌تواند سندی محکم و مدرکی انکارناپذیر بر حقانیت مذهب امامیه باشد و می‌توان به این روایات استدلال و استناد کرد.

شیخ طوسی علاوه بر استدلال به روایاتی که به شخص خاص دلالت می‌کند^۲ به روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که ناظر به وقایع و نشانه‌های دیگر در دوران غیبت است.^۳ مانند مخفی بودن ولادت ایشان. پنهان بودن ولادت علاوه بر روایت مورد اشاره شیخ طوسی در روایات متعدد دیگری نیز ذکر شده است. در ادامه به

۱. *تطور فکر سیاسی*، ص ۱۴۳: و اعتبر محمد بن علی بن بابويه الصدوق نقل الشيعة لتلك الروايات التي تتحدث عن الغيبة قبل وقوعها دليلاً على صحتها وقال: إن عدم ظهور النص والخلف بعد الحسن العسكري وغيبة الإمام المهدي واختفاء شخصه واختلاف الشيعة ووقوع الحيرة من أمره، كما جاء في الروايات الماضية دليل على كون المهدي وجوده وغيبته.

۲. *الغيبة للطوسي*، كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۶۷.

بیان آن روایات و نشانه‌های دیگریاد شده در روایات می‌پردازیم. همه این روایات مصداق خبر از امری قبل از وقوع آن است و اخباری دقیق و موردی است نه اخباری کلی و مبهم که قابل تطبیق بر افراد و وقایع متعدد باشد. بنابراین اشکال نویسنده بر شیخ طوسی نیز وارد نیست و ایشان بر روایات کلی و مبهمی که نویسنده آورده استدلال نکرده است.

۱. روایاتی که گویای ولادت پنهانی امام عصر علیه السلام است. مانند:

- حدیث عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام؛^۱

- حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام؛^۲

- حدیث عباس بن عامر از امام باقر علیه السلام؛^۳

- حدیث محمد بن زیاد از امام کاظم علیه السلام؛^۴

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۵ ح ۲: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَازُونَ الْقَاسِمِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْرِورٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصْبَانِيِّ وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصْبَانِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ هَلَالٍ الصَّبَّيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ شَيْعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرُونَ فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَمَكَنْتَ الْخَشُومَ أَذُنَيْكَ وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ قُلْتُ فَمَنْ صَاحِبُنَا قَالَ انْظُرُوا مَنْ تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۷ ح ۷: وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَغْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّلْحَانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام شَبَهَا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ ... وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى علیه السلام فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طَوْلُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وَلَادَتِهِ

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۶۰ ح ۲: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَّابُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصْبَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُولَدْ بَعْدُ.

۴. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۶۸ ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ

- حدیث ایوب بن نوح از امام رضا علیه السلام؛^۱

- حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام؛^۲

۲. روایاتی که شک و اختلاف در ولادت ایشان را بیان می دارد. مانند:

- دو حدیث زراره از امام صادق علیه السلام؛^۳

بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً فَقَالَ عليه السلام الْبَغْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَيَكُونُ فِي الْأَيَّامِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشْرَ مِائَةً... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام إِنَّا لَنَرُجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يُزِدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ سَيِّفٍ فَقَدْ بَوَّعَ لَكَ وَضُرِبَتْ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ فَقَالَ مَا مِثْلُ مَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَ سُنِّلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَأُشَارَتْ إِلَيْهِ الْأَصَابِعُ وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهَذَا الْأَمْرِ رَجُلًا خَفِيَ الْمَوْلِدُ وَالْمُنْشَأُ غَيْرَ خَفِي فِي نَسَبِهِ.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عليه السلام إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْنَتْ جُورًا وَظُلْمًا فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِثْلُ مَا أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكَلَابِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ لَهُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يُشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ غَائِبٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا وُلِدَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَابَثُ الْمُبْطِلُونَ.

همچنین نک: کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۳۴۲، ح ۲۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۳۳.

- حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛^۱

- حدیث عبد السلام هروی از امام رضا علیه السلام؛^۲

- حدیث اسحاق بن محمد از امام هادی علیه السلام؛^۳

مرحوم نعمانی در این مورد می نویسد:

ای گروه شیعه - کسانی که خدای تعالی به ایشان قوه تمییز و ژرف نگری کامل و اندیشیدن به سخنان امامان علیهم السلام عطا فرموده - آیا در این احادیث بیان آشکار و نور تابناک وجود ندارد؟ آیا کسی از امامان گذشته علیهم السلام یافت می شود که ولادت او مورد شک و تردید واقع گردد و در وجود و عدمش اختلاف پیش آید.^۴

۳. روایاتی که به جریان جعفر کذاب اشاره دارد. مانند:

- حدیث ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام؛^۵

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا - فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُظَاهِرُ اللَّهَ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدِسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ....

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۵۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِبَغِيْبِنَ الْقَائِمِ مَنْ وَلَدَى بَعْدَهُ مَعَهُودٌ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ وَيَشْكُ آخِرُونَ فِي وَلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَلَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَيُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي....

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۶: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَّابُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ.

همچنین همان، ص ۳۸۲، ح ۷.

۴. الغيبة للنعمانی، ص ۱۸۳.

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ

۱- حدیث فاطمه از امام هادی علیه السلام.

شیخ صدوق نیز به احادیثی که از جریان جعفر کذاب خبر داده استدلال کرده و حقانیت امامت امام دوازدهم علیه السلام را ثابت نموده است.^۲

۴. روایاتی که بیان می کند هرگاه سه اسم محمد و علی و حسن پشت سرهم برای امامان علیهم السلام آمدند امام بعد قائم خواهد بود. مانند: دو حدیث ابو هیثم از امام

إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاتِلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ... فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِذَا وَلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وَلَدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفِ عَلَى أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَزُومُ كُشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يَكْسِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بُكَاءَ شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمَغْيِيبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ التَّوَكُّيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوَلَادَتِهِ وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفِرَ بِهِ وَ طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بَغَيْرِ حَقِّهِ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ فَقَالَ إِي وَرَبِّي إِنَّ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذُكِرَ الْمُحَنِّ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْهَيْثَمِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ سَيَابَةَ قَالَتْ كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي الْوَقْتِ الَّذِي وَلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سُورُوا بِهِ فَصُرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَلَمْ أَرَهُ مَشْهُورًا بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَا لِي أَرَاكَ غَيْرَ مَشْهُورٍ بِهَذَا الْمُؤَلُودِ فَقَالَ عليه السلام يَهُونُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰: كل ذلك دلالة له عليه السلام أيضا لأنه لا دلالة على الإمامة أعظم من الإخبار بما يكون قبل أن يكون كما كان مثل ذلك دلالة لعيسى ابن مريم عليه السلام على نبوته إذ أنبأ الناس بما يأكلون وما يدخرون في بيوتهم و كما كان النَّبِيُّ ﷺ حِينَ قَالَ أَبُو سَفْيَانَ فِي نَفْسِهِ مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيشِ وَ كِنَانَةَ فَكُنْتُ أَلْقَاهُ بِهِمْ فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ. فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَيْمَتِهِ فَقَالَ: إِذَا كَانَ اللَّهُ يُجْزِيكَ يَا أَبَا سَفْيَانَ. وذلك دلالة له عليه السلام كدلالة عيسى ابن مريم عليه السلام و كل من أخبر من الأئمة عليهم السلام بمثل ذلك فهي دلالة تدل الناس على أنه إمام مفترض الطاعة من الله تبارك وتعالى.

صادق علیه السلام ۱.

۵. روایاتی که بیان می دارد مادر امام قائم علیه السلام بانویی کنیز است. مانند:

- حدیث حارث اعور از امیر مؤمنان علیه السلام؛ ۲

- حدیث ابوسعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام؛ ۳

- حدیث یزید کناسی از امام باقر علیه السلام؛ ۴

- حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام؛ ۵

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۲: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّيْثُونِيِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمِّئَةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي حَبَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةُ أَشْمَاءٍ مُتَوَالِيَةٍ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ فَالزَّايِعُ الْقَائِمُ.

وح ۳: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابْنَدَازٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي أُمِّئَةُ بْنُ عَلِيٍّ الْقِنِيسِيُّ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَشْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ كَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۲. الغيبة للنعماني، النص، ص ۲۲۹، ح ۱۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ يَعْنِي الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِهِ عليه السلام ...

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّيْرِفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضِهِ فَقَالَ عليه السلام ... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلْفَهُ ... ذَلِكَ النَّاسِغُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ...

۴. الغيبة للنعماني، النص، ص ۲۲۸، ح ۸: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفْضَلِ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِيُّ وَسَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَأَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيُّ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبِ الرَّزَّادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَزِيدِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُ مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمِّهِ سَوْدَاءَ ...

۵. الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجة، النص، ص ۴۷۰: سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ

- حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام؛^۱
- حدیث محمد بن زیاد از امام موسی کاظم علیه السلام؛^۲
- حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛^۳
- حدیث یزید بن ابی حازم از امام صادق علیه السلام؛^۴ در این حدیث امام به اسیر بودن

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ ... فَأَخْبَرَنِي عَنْ صِفَتِهِ؟ قَالَ علیه السلام ... بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ سَنَةَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ خَذَوْا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام ... فَقُلْتُ لَهُ وَيَكُونُ فِي الْأَيَّامِ مَنْ يَغِيبُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ ... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دَلَّةَ لَهُ....

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام ... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ...

۴. الغيبة للنعماني، ص ۲۲۹، ح ۱۲: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلَنِي هَلْ صَاحَبَكَ أَحَدٌ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَكُنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ قُلْتُ نَعَمْ صَحَبَنِي رَجُلٌ مِنَ الْمُغِيرِيَّةِ قَالَ فَمَا كَانَ يَقُولُ قُلْتُ كَانَ يَزْعُمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ هُوَ الْقَائِمُ وَالْذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ اسْمَهُ اسْمُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي النَّبِيِّ فَقُلْتُ لَهُ فِي الْجَوَابِ إِنْ كُنْتُ تَأْخُذُ بِالْأَسْمَاءِ فَهُوَ ذَا فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا ابْنُ أُمَةٍ يَعْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ وَهَذَا ابْنُ مَهْمَرَةٍ يَعْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمَا رَدَدْتَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ أَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ أَوْ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ ابْنُ سَيِّدَةِ يَعْنِي الْقَائِمِ علیه السلام.

مادر امام زمان علیه السلام اشاره می‌کنند که از پیش‌گویی‌های بسیار دقیق و خاص است.

مرحوم نعمانی در باب سیزدهم کتاب غیبتش که صفات امام غایب علیه السلام را بیان می‌دارد اولین عنوان را فرزند بانویی اسیر شده و کنیز قرار داده است و آن را یک صفت شاخص امام در نظر گرفته است.^۱

۶. روایاتی که به کم‌سن‌ترین بودن امام در میان امامان علیهم السلام اشاره دارد؛ مانند:

- حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام؛^۲

- سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام.^۳

چنان‌که به نوشته مرحوم نعمانی برای هیچ فردی در این سن چنین ادعایی نشده است.^۴ این مسئله نشان می‌دهد پیش‌گویی چنین وصفی، خبر دادن از یک صفت کلی نیست که وجودش در اکثر افراد ممکن باشد و خبر دادن از آن معجزه و کرامت محسوب نشود و دلیل حقانیت نباشد، بلکه ویژگی بسیار نادری است که تنها کسانی که از عالم غیبت خبر دارند می‌توانند از آن خبر دهند. به خصوص که اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: قائم علیه السلام کم‌سن‌ترین ما خواهد بود. با این عبارت راه هر نوع توجیه بعدی

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۲۸: کونه علیه السلام ابن سبیه ابن خیرة الإمام.

۲. همان، ص ۱۸۴، ح ۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنًا.

۳. همان، ص ۳۲۲، ح ۱: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ الْأَمْرُ فِي أَصْغَرِنَا سِنًا... وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام مِثْلَهُ.

و همان، ص ۳۲۳، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقَرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي... أَخْبَرَنَا سِنًا.

۴. همان، ص ۱۸۴.

بسته شده است. اگر تنها به کم سن بودن اشاره می شد ممکن بود گفته شود کم سن بودن نسبی است و مثلاً سن بیست یا سی سالگی نیز برای امام سن کمی است. اما وقتی گفته شد کم سن ترین ما امامان علیهم السلام، دقیقاً به صورت کمی اشاره شده است و قابل توجیه نیست. روشن است که از چنین ویژگی دقیقی قبل از وقوع آن تنها امام معصوم علیه السلام می تواند خبر دهد. واقع شدن این امر خود بهترین دلیل بر حقانیت مذهب امامیه است.

۷. روایاتی که گمنام بودن امام و ممنوع بودن بردن نام ایشان را بیان می کند. مانند:

- حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام؛^۱

- سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام؛^۲

- حدیث اسحاق بن صباح از امام رضا علیه السلام.^۳

مرحوم نعمانی بیان زیبایی در مورد این دو نشانه اخیر دارد. ایشان می نویسد:

ای گروه شیعه - خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد - بنگرید به آن چه از صادقان علیهم السلام در باره سنّ قائم علیه السلام رسیده و گفته ایشان که به هنگام رسیدن امر امامت به آن حضرت کم سال ترین امامان و جوانترین آنان است و این که به

۱. همان، النص، ص ۱۸۴، ح ۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ... أَخْمَلْنَا شَخْصًا....

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۳۲۲، ح ۱: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ... وَأَخْمَلْنَا ذِكْرًا وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانِ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّبْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام مِثْلَهُ. و همان، ص ۳۲۳، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقَرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي أَخْمَلِنَا ذِكْرًا....

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۲۳، ح ۴: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَائِدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ هَذَا سَيُفْضَى إِلَى مَنْ يَكُونُ لَهُ الْخَمْلُ.

هیچ یک از امامان پیش از او امر امامت در سنی همانند او داده نشده است. و نیز بنگرید به فرمایش آنان: «و گمنام‌ترین ما» که با گمنامی آن حضرت به غایب بودن شخص او و پنهان بودن او از نظرها اشاره می‌کنند، و وقتی روایات بطور متصل و متواتر در مورد این گونه چیزها پیش از پیدایش آن‌ها آمده، و وقوع این حوادث را پیش از بوجود آمدن آن‌ها خبر داده، و سپس آشکارا عینیت و وجود یافته است، لازم می‌گردد که شک‌ها از کسی که خداوند دلش را گشوده و نور بخشیده و هدایتش فرموده و دیده او را روشنی عطا کرده برطرف گردد.^۱

نکته قابل دقت: توجه به این مسئله مهم است که خبر دادن قبل از وقوع از ابتدا مورد نظر دانشمندان شیعه بوده است. نباید گمان کرد شیخ صدوق یا شیخ طوسی صد تا دویست سال بعد از غیبت به این نکته پی برده و استدلال کرده‌اند. شاهد این مطلب بیانی است که مرحوم کلینی از استاد خود محمد بن یحیی نقل می‌کند. وقتی ثقة الاسلام کلینی حدیثی را نقل می‌کند که در آن حضرت خضر علیه السلام نام دوازده امام را می‌برد و بر امامتشان گواهی می‌دهد و در مورد امام دوازدهم می‌گوید: «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جُورًا» - که در بخش احادیث «مهدی» و «قائم» به آن اشاره شد - سند دومی برای این حدیث نقل می‌کند و می‌گوید: همچنین این حدیث را محمد بن یحیی از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله از ابوهاشم برایم نقل کرده است. در ادامه می‌نویسد: محمد بن یحیی گوید: به محمد بن حسن گفتم: دوست داشتیم این حدیث از غیر طریق احمد بن ابی عبد الله به ما می‌رسید. محمد بن حسن در پاسخ گفت: وی این حدیث را بیست سال قبل از «حیرت» برایم نقل کرده است.^۲

این که منظور محمد بن یحیی چه بوده و چرا محمد بن حسن چنین پاسخ داده در

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۳۲۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۲۶: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبَرُ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْخَبَرِ بَعْشَرُ سِنِينَ.

کلام محدث نوری به خوبی بیان شده است.

وی می نویسد:

منظور از «حیرت» در لسان روایات ایام غیبت است و شروع آن از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است. منظور محمد بن یحیی این بوده که دوست داشتم راوی این حدیث از کسانی می بود که دوران غیبت را درک نکرده اند تا خبر دادن وی از چیزی پیش از وقوع آن، خالی از هر توهّم و شکی می بود و دلالتش بر مقصود و ظهور معجزه تمام ترمی شد. احمد ابی عبد الله از کسانی است که دوران غیبت را درک کرده است و سال ها بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زندگی کرده است.^۱

محمد بن یحیی دوست داشته این حدیث را کسی گفته باشد که قبل از امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته باشد تا شبهه امثال نویسندگان مطرح نشود که این احادیث بعدها در دوران غیبت در اثر ندیدن امام دوازدهم علیه السلام ساخته شده است. به همین دلیل محمد بن حسن نیز پاسخ می دهد من این حدیث را بیست سال قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و به امامت رسیدن امام دوازدهم علیه السلام از وی شنیده ام. با این بیان روشن می شود سال های بسیار طولانی قبل از امامت امام دوازدهم علیه السلام امامان علیهم السلام ویژگی امامت ایشان را که همراه با گمنامی و غیبت است پیش گویی کرده اند و به گونه دقیق نیز برای ایشان این امر واقع شده است. امری مشخص برای فردی معین نه ویژگی عمومی و قابل تطبیق بر هر فرد.

شیخ طوسی نیز چنان که نویسنده خود در ذیل روایات غیبت و غایب آورده

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة، ج ۴، ص ۴۳: أن المراد من الحيرة في السنة الرواة أيام الغيبة، ومبدها سنة وفاة العسکری علیه السلام فالظاهر أن غرض محمد بن یحیی من قوله: وددت. الى آخره، أن راوی هذا الخبر يكون من الذين لم يدركوا أيام الحيرة، ليكون إخباره بما لم يقع قبل وقوعه خالصاً عن التوهم والريبة. وأتم في الدلالة على المقصود وظهور الإعجاز... فأحب محمد بن یحیی أن يكون الراوی منهم، لا من مثل أحمد الذي أدرك أيام الحيرة، فإنه عاش بعد وفاة العسکری علیه السلام.

است.^۱ به همین نکته استدلال کرده است و می‌گوید:

محل استدلال به این اخبار قسمتی است که خبر از چیزی پیش از وقوعش دارد بعد همان گونه واقع شده است و این دلیل صحت راهی است که ما رفته ایم که همان امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است؛ زیرا دانستن آن چه اتفاق خواهد افتاد امکان ندارد مگر از طرف خداوند علام الغیوب. پس اگر نبود مگر تنها یک روایت که مضمون آن با واقعیت مطابق بود کفایت می‌کرد.^۲

درباره قسمت پایانی سخن نویسنده - یعنی تشبیه به واقفه و فرض دو غیبت در اندیشه واقفه - در شبهه هفتم سخن خواهیم گفت تا میزان صدق ایشان در این تشبیه آشکار شود.

شبهه چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم علیه السلام

متن کتاب

وَإِذَا تَوَقَّفْنَا عِنْدَ الرِّوَايَةِ الَّتِي يَذْكُرُهَا النِّعْمَانِيُّ حَوْلَ الْغَيْبَةِ، وَالَّتِي يَقُولُ عَنْهَا: «لَوْ لَمْ يَكُنْ يَرَوِي فِي الْغَيْبَةِ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَانَ فِيهَا كِفَايَةٌ لِمَنْ تَأْمَلُهَا» لَوَجَدْنَا أَنَّهَا تَتَحَدَّثُ عَنِ الْوَفَاةِ وَالْقَتْلِ وَالذَّهَابِ لِإِمَامٍ مَوْجُودٍ وَمَعْرُوفٍ سَابِقاً... بَيْنَمَا يَحْتَاجُ هُوَ (أَيُّ النِّعْمَانِيِّ) أَنْ يَثْبُتَ وَجُودُ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ أَوَّلًا حَتَّى يَسْتَطِيعَ أَنْ يَنْسَبَ إِلَيْهِ تِلْكَ الْأَفْعَالُ لَاحِقاً.^۳

۱. تطور فکر سیاسی، ص ۱۴۳.

۲. الغيبة للطوسی، کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۷۳.

۳. و وقتی نزد روایتی که نعمانی درباره غیبت نقل می‌کند توقف می‌کنیم همان روایتی که در مورد آن می‌گوید: «اگر در غیبت جز این حدیث، روایت نمی‌شد باز برای کسی که در آن تأمل می‌کرد کافی بود». ملاحظه می‌کنیم که روایت از مرگ و قتل و رفتن برای امامی که قبلاً موجود و شناخته شده بود صحبت می‌کند، در صورتی که او (یعنی نعمانی) نیاز داد نخست وجود امام محمد بن الحسن عسکری را ثابت کند تا بعد بتواند آن کارها را به او نسبت دهد. (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۵)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می‌کند در روایت مورد استناد نعمانی سخن از مرگ و رفتن امام است. مرگ یا رفتن نیز متفرع بر وجود است. پس این نوع از روایات نمی‌تواند وجود امام را ثابت کند ابتدا باید وجود امام ثابت شود سپس رفتن و مرگ و کشته شدن به ایشان استناد داده شود.

پاسخ

مرحوم نعمانی روایت ذیل را در کتاب خویش نقل کرده است.

وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثَيْبُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيِّبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرُونَ لَا يَطْلُعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمُتَوَلَّى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

ایشان بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: «اگر در مورد غیبت حدیثی جز همین یک حدیث روایت نمی‌شد، برای کسی که در آن می‌اندیشید کافی بود.»^۲

اشکال نویسنده به استدلال مرحوم نعمانی ناشی از آن است که معنای این حدیث را درست درک نکرده است. اگر معنای روایت معلوم شود، روشن می‌شود که استدلال نعمانی بسیار دقیق و منطبق بر واقعیت است و اشکالی برایشان وارد نیست. برای فهم

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۱، ح ۵: همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می‌کشد که پاره‌ای از مردم می‌گویند: مرد و بعضی می‌گویند: کشته شد و عده‌ای از ایشان می‌گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی برامراو باقی نمی‌ماند. هیچ کس از دوست و غیردوست از جایگاهش آگاهی نمی‌یابد، مگر همان خدمتگزاری که به کارهای او می‌رسد.

۲. همان: ولولم یکن یروی فی الغیبة إلا هذا الحدیث لکان فیه کفایة لمن تأمله.

معنای این حدیث به برخی از روایات مشابه باید دقت شود؛ زیرا روایات نیز مانند آیات قرآن^۱ برخی برخی دیگر را توضیح می دهند.
در روایتی مرحوم کلینی چنین نقل می کند:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کند که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود، خدا را، خدا را، نسبت به دینتان مواظب باشید، مبدا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدان به امامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عز و جل که خلقتش را به وسیله آن بیازماید...^۲

چنان که ملاحظه می شود در این حدیث سخن از برگشتن معتقدان است. کسانی که اعتقاد به وجود و غیبت امام دارند از آزمایش الهی سربلند بیرون نمی آیند و اعتقاد خود را از دست می دهند. دلیل از دست دادن این اعتقاد را شیخ صدوق چنین نقل کرده است:

ثابت ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت کند که فرمود: ... برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است ... و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا جایی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آن چه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.^۳

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲: كِتَابُ اللَّهِ يُبْصَرُونَ بِهِ وَتَنْطَلِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطَلِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا فَقِدَ الْخَامِسَ مِنْ وَلَدِ السَّائِعِ فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْبَانِكُمْ - لَا يَزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مَخْتَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ ...

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۸: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

امام سجاد علیه السلام می فرماید: طولانی شدن غیبت موجب می شود اکثر معتقدان به امام از اعتقاد خود برگردند. بنابراین یکی از اتفاقات دوران غیبت که امام پیش گویی آن را کرده اند، برگشتن گروهی از شیعیان از اعتقاد خویش است. با توجه به این روایت معنای روایت مورد استناد مرحوم نعمانی نیز معلوم می شود.

همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم می گویند: مرد و بعضی می گویند: کشته شد و عده ای از ایشان می گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی برامراو باقی نمی ماند.

آری، ایشان نیز مطلبی را که مرحوم کلینی پیش از ایشان و شیخ صدوق بعد از ایشان نقل کرده اند بیان می کند. یعنی خروج گروهی از شیعیان معتقد به وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام از این اعتقاد صحیح خویش. رویدادی که اهل بیت علیهم السلام پیش بینی کرده اند و دقیقاً به همان صورت نیز اتفاق افتاده است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب *کمال الدین* می نویسد:

انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند در امر غیبت حیرانند و در باره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند.^۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ... أَنَّ لِقَائِمَ مَنَا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ... وَأَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَوْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَنْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ بَقِيَّتُهُ وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَلَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرْجاً مِمَّا قَضَيْنَا وَسَلَّمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۱. *کمال الدین وتمام النعمة*، ج ۱، ص ۲: إن الذي دعاني إلى تأليف كتابي هذا أني لما قضيت وطري من زيارة علي بن موسى الرضا عليه السلام رجعت إلى نيسابور وأقيمت بها فوجدت أكثر المختلفين إلى من الشيعة قد

مرحوم نعمانی نیز در مقدمه کتاب خویش می‌آورد:

گروه‌هایی را می‌بینیم که به مذهب شیعه منسوب... دچار تفرقه و چند دستگی در مذهب شده‌اند... و جزاندکی بقیه آنان در مورد امام زمان خود و ولی امر و حجت پروردگارشان به شک افتاده و دودل شده‌اند... به سبب گرفتاری که به واسطه غیبت قائم علیه السلام ایجاد شده... و پیوسته این دودلی و شک در دل آن‌ها اثر گذاشته و می‌گذارد... تا آن جا که آن‌ها را به وادی گمراهی و سرگردانی و کوردلی و انحراف می‌کشاند، و باقی نماند از آن‌ها جز جماعت اندکی که بر دین خدا ثابت قدمند... من تصمیم گرفتم که قربه الی الله روایاتی را که از پیشوایان دینی رسیده است... درباره این غیبت نقل کنم...^۱

پس حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می‌کند پیش‌گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است؛ یعنی کسانی که معتقد به وجود و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند. اما به دلیل طولانی شدن غیبت امام دوازدهم علیه السلام گروهی معتقد به مردن یا کشته شدن امام می‌شوند و اعتقاد خود را از دست می‌دهند. همین پیش‌بینی امام علیه السلام دقیقاً در دوران ایشان اتفاق افتاده است بنابراین نعمانی می‌گوید: اگر همین یک روایت در مورد غیبت نقل شده بود برای کسی که اهل اندیشه بود کفایت می‌کرد؛ زیرا به همان شکلی که امام علیه السلام فرموده واقع شده است. چنان‌که در موارد پیشین گفته شد خبر دادن از امری قبل از وقوع آن نشان حقانیت مذهب شیعه و عقیده مهدویت است.

حیرتهم الغیبة ودخلت علیهم فی أمر القائم علیه السلام الشبهة وعدلوا عن طریق التسليم إلى الآراء و المقاییس.

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۰: فإننا رأينا طوائف من العصابة المنسوبة إلى التشیع... قد تفرقت کلماتها وتشعبت مذاهبها... وشکوا جميعا إلا القليل فی إمام زمانهم و ولی أمرهم و حجة ربهم... للمحنة الواقعة بهذه الغیبة... فلم یزل الشک والارتیاب قادحين فی قلوبهم... حتی أدهم ذلك إلى التیه والحيرة والعمی والضلالة ولم یبق منهم إلا القليل النزر الذین ثبتوا علی دین الله... فقصدت القرية إلى الله عز وجل بذکر ما جاء عن الأئمة الصادقین الطاهرين... فی هذه الغیبة...

نویسنده بی هیچ دلیل و قرینه‌ای ادعا می‌کند نعمانی با این روایت درصدد اثبات وجود امام است و بعد اشکال می‌کند که مردن و رفتن فرع وجود است و باید اول وجود ثابت شود. در حالی که هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. باب دهم کتاب نعمانی که این حدیث و کلام نعمانی در آن واقع است در موضوع غیبت و وقایع دوران غیبت است و یکی از وقایع هم خروج اکثر افراد از مذهب است امری که دقیقاً اتفاق افتاده و نشان‌گر حقانیت مذهب شیعه و صحت روایات شیعه است. بنابراین اشکال نویسنده به هیچ روی بر مرحوم نعمانی وارد نیست و ایشان استدلال و بیان درستی دارند و نویسنده در اثر درک نکردن صحیح کلام وی برایشان خرده گرفته است.

شبهه پنجم: هم‌زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان

متن کتاب

لقد كان المتكلمون في البداية في القرن الثالث الهجري يحاولون إثبات صحة فرضية وجود الإمام الثاني عشر ابن الحسن ولم يكونوا يتحدثون عن المهدي و المهدوية إذ إنهم كانوا بحاجة إلى إثبات وجود العرش قبل إثبات النقش... ولكن الأزمة التي وقعوا فيها بعد القول بوجود ابن الحسن وهي عدم ظهور الإمام للقيام بمهمات الإمامة دفعتهم إلى البحث والتنقيب في تراث الفرق الشيعية القديمة كالكيسانية والواقفية والتفتيش عن مخرج للأزمة والحيرة ووجدوا في أحاديث المهدوية القديمة أفضل حل للخروج من أزمة عدم الظهور ودليلاً جديداً على إثبات فرضية وجود ابن الحسن في نفس الوقت. ومن هنا فقد تطوّرت الفرضية التي كانت مهتمة بإثبات وجود الإمام الثاني عشر إلى الحديث عن مهدويته وأصبح الحديث يدور حول وجود الإمام المهدي الحجة ابن الحسن العسكري وذلك انطلاقاً من حالة الفراغ والغيبة وعدم المشاهدة والاستنتاج منها أنّ الشخص المفترض أنّه الإمام والذي لا يُشاهد هو المهدي صاحب الغيبة وإن سبب عدم

مشاهده‌ته هو الغیبة!^۱

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت ادعا کرده دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم علیه السلام سخنی از مهدویت وی نمی‌زدند و تنها وجود او را ثابت می‌کردند. بعدها برای توجیه دیده نشدن امام دنبال راه حلی گشتند. آن‌ها در کتاب‌های قدیمی، مهدویت و غیبت را بهترین راه حل یافتند و در سال‌های بعد نسبت مهدویت و غیبت به او دادند.

پاسخ

نویسنده برای این فرضیه خود هیچ دلیل و قرینه‌ای نیاورده است. ایشان از کجایی برده است که متکلمان در اول کار تنها به اثبات وجود می‌پرداختند و سخنی از غیبت و مهدویت در میان نبود و متکلمان بعدها نسبت مهدویت و غیبت را به امام دوازدهم علیه السلام دادند؟ آیا وی نباید چند نفر از متکلمانی را که به اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته‌اند و به مهدویت و غیبت ایشان اشاره نکرده‌اند ذکر

۱. در قرن سوم هجری، متکلمان ابتدا سعی داشتند صحت فرضیه وجود امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت کنند، آن‌ها از مهدی و مهدویت سخنی به میان نمی‌آوردند؛ زیرا آن‌ها به اثبات عرش (سقف) قبل از اثبات نقش (تصویر) نیاز داشتند... اما بحرانی که در آن واقع شدند بعد از قائل شدن به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و آن بحران عدم قیام امام به وظایف امامت بود، متکلمان را وادار ساخت تا در آثار برجای مانده از فرقه‌های قدیمی شیعه مانند کیسانیه و واقفیه جست‌وجو و دقت کنند و راهی برای خروج از بحران وحیرت پیدا کنند، آن‌ها در احادیث قدیمی مهدویت بهترین راه حل را برای خروج از بحران آشکار نبودن امام یافتند و هم‌زمان دلیل تازه‌ای برای اثبات فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیدا کردند. از این‌جا فرضیه‌ای که وجه هم‌تش‌اثبات وجود امام دوازدهم بود به صحبت از مهدویت او تبدیل شد. سخن چرخید و دور وجود امام مهدی الحجة بن الحسن العسکری گردید. و این برای رهایی از حالت خلأ و غیبت و ندیدن بود، و نتیجه این شد که شخص فرض شده به عنوان امام که دیده نمی‌شود همان مهدی صاحب غیبت است، و علت دیده نشدن او نیز همان غیبت است. (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۵)

می‌کرد؟ روشن است که این قسمت صرف ادعاست و ارائه نکردن دلیل از طرف نویسنده برای نپذیرفتن این ادعا کفایت می‌کند. اما برای آن که معلوم شود این فرضیه تنها توهم و خیال نویسنده است و هرگز با واقعیت هم‌خوانی ندارد. به کتاب‌های بر جای مانده از آن دوران مراجعه می‌کنیم.

اولین متکلم شیعه که کتاب او بر جای مانده است سعد بن عبدالله اشعری قمی است. وی امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات کرده و در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ قمری از دنیا رفته است. کتاب *المقالات والفرق* نوشته ایشان است. وی در این کتاب بعد از بیان امامت فرزند امام عسکری علیه السلام می‌نویسد:

او در حال حاضر مستور، ترسان و در پرده است و مأمور به این کار است تا آن که خداوند اجازه دهد به ایشان و امرش را آشکار کند.^۱

وی در چند سطر بعد می‌نویسد:

خداوند ایشان را مستور کرده و از مردم غایب کرده است. پس بر مردم وزن مؤمنی جایز نیست آن‌چه را خداوند پوشانده درخواست نمایند و از نام و جایش جست‌وجو نمایند و از کار و محلش پرسش کنند تا این که امر شوند به آن؛ زیرا ایشان غایب ترسان و مستور به پرده الهی است.^۲

عبارت‌های نقل شده به روشنی به غیبت امام تصریح دارد و نشان می‌دهد در همان ابتدا غیبت ایشان بیان شده است. در ادامه می‌آورد:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن‌ها ولادت قائم بر مردم پنهان می‌شود، یادش فراموش می‌شود، نامش شناخته نمی‌شود و محلش معلوم

۱. وانه فی هذه الحالة مستتر خائف مغمود مأمور بذلك، حتّی یاذن الله عزّوجلّ له فیظهر ویعلن أمره. (المقالات والفرق، ص ۱۰۳)

۲. فستره الله علیهم و غیبه عنهم، قال الله عزّوجلّ لرسوله: ولا تقف ما لیس لك به علم فلیس یجوز لمؤمن ولا مؤمنة طلب ما ستره الله، ولا البحث عن اسمه و موضعه، ولا السؤال عن أمره و مكانه، حتّی یؤمروا بذلك، إذ هو علیه السلام غائب خائف مغمود مستور بستر الله. (همان، ص ۱۰۴)

نمی‌شود تا ظهور کند و قبل از قیامش به ایشان اقتدا می‌کنند. با توجه به آن‌چه یادآور شدیم و توصیف کردیم چاره‌ای جز مخفی و مستور بودن ایشان نیست.^۱

این جملات نیز نشان می‌دهد ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی مهدی معرفی می‌کند. پس صحابه امام حسن عسکری علیه السلام غایب و قائم بودن ایشان را در همان ابتدا بیان کرده است.

دومین فرد ابومحمد حسن بن موسی نوبختی متکلم دیگر شیعه^۲ و نویسنده کتاب *فرق الشیعه* است. وی پس از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می‌آورد:

هیچ‌یک از سخنان این فرقه‌ها صحیح نیست. پس ما امامت فرد در گذشته را قبول داریم و این‌که امامتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این‌که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید...^۳

این عبارت نشان می‌دهد نوبختی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان داشته؛ زیرا می‌گوید ایشان علیه السلام ظهور خواهد کرد. وی در ادامه به بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می‌پردازد و این‌که حجت گاهی ظاهراًست و گاهی مخفی است و هنگام مخفی بودن روایات صحیحی وجود دارد که مردم اجازه بردن نام ایشان یا

۱. «وقد رُویت الأخبار الكثيرة الصحيحة ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لا یعرف اسمه و لا یعلم مکانه، حتی یظهر و یؤم به قبل قیامه. و لا بد مع هذا الذی ذکرناه و وصفنا استتاره و خفاءه من ان یعلم امره.» (همان، ص ۱۰۵)

۲. وی متولد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است. ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست، اما میان سال‌های ۳۰۱ تا ۳۱۰ است. (*تاریخ الإسلام*، ج ۲۳، ص ۳۰۸).

۳. «ولایجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلها فنحن مستسلمون بالماضی و إمامته مقرون بوفاته معترفون بأن له خلفاً قائماً من صلبه و أن خلفه هو الامام من بعده حتی یظهر و یعلن امره...» (*فرق الشیعه*، ص ۱۰۹)

پرسیدن جای ایشان را ندارند.^۱ سپس می نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم علیه السلام بر مردم مخفی می شود و یادش به میان نمی آید و شناخته نمی شود الا این که ایشان قیام نمی کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند.^۲

نوبختی در این عبارت به روشنی اشاره می کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم علیه السلام پرداخته اند، یعنی مرحوم نوبختی غیبت و قائم آل محمد علیه السلام (مهدی) بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را در همان دوران اولیه بیان داشته است. سومین متکلم، دایی ابو محمد نوبختی یعنی ابوسهل نوبختی^۳ است که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است. وی دوران امامت امام دوازدهم علیه السلام را نیز درک کرده است. وی در همان دوران ابتدائی به غیبت امام اشاره کرده است. به گزارش شیخ صدوق وی در آخر کتاب *التنبیه* خود می نویسد:

وقتی به نقل شیعه، نص و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام درست است،

۱. «كما ظهر وعلن أمر من مضى قبله من آبائه، ويأذن الله في ذلك إذا لأمر الله يفعل ما يشاء و يأمر بما يريد من ظهوره وخفائه كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: اللهم انك لا تخلق الأرض من حجة لك على خلقك ظاهرا معروفا او خائفا مغمودا كيلا تبطل حجتك و بيناتك وبذلك أمرنا و به جاءت الأخبار الصحيحة عن الأئمة الماضين لأنه ليس للعباد أن يبحثوا عن أمور الله و يقضوا بلا علم لهم و يطلبوا آثار ما ستر عنهم ولا يجوز ذكر اسمه ولا السؤال عن مكانه حتى يؤمر بذلك إذ هو عليه السلام مغمود خائف مستور بستر الله تعالى و ليس علينا البحث عن أمره بل البحث عن ذلك و طلبه محرم لا يحل ولا يجوز لأن في اظهار ما سترعنا و كشفه إباحة دمه و دمائنا و في ستر ذلك و السكوت عنه حقنهما و صيانتهما.» (همان، ص ۱۱۰)

۲. «وقد رويت أخبار كثيرة أنّ القائم تخفى على الناس ولادته و يخمل ذكره و لا يعرف، الا أنه لا يقوم حتى يظهر و يعرف أنه امام بن امام و وصی بن وصی يؤتم به قبل أن يقوم.» (همان، ص ۱۱۱)

۳. اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت. ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می نویسد: تُوفّي في شوال عن أربع وسبعين سنة. (تاريخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۹)

به همان دلیل نقل نص علی علیه السلام بر امامت حسن علیه السلام و از حسن علیه السلام بر امامت حسین علیه السلام و همین طور نص هر امامی بر امامت امام پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و سپس بر امام غایب علیه السلام که امام بعد از اوست؛ زیرا اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوقند و بر امامت او گواهی داده‌اند و غایب شد؛ زیرا سلطان وقت آشکارا در پی او بود و دو سال بر منازل و حرم او مأمور گمارد.^۱

در ادامه می‌نویسد: وجود امام با نقل اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده است و غیبت ایشان نیز با اخبار مشهوری که در غیبت امام وجود دارد.^۲ در پایان به قائم (مهدی) بودن ایشان اشاره می‌کند و می‌گوید:

پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌شود چنان که شرح دادیم و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و شیعه متوقع آن غیبت است و به آن امیدوار است؛ زیرا رجاء واثق دارد که قائم علیه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت و اسعه حق درخواست توفیق و صبر جمیل می‌نمائیم.^۳

متکلم چهارم دوران اولیه شیعه، أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة الرازی

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۸۹: وإذا صح بنقل الشيعة النص من النبي صلى الله عليه وآله على علي عليه السلام صح بمثل ذلك نقلها النص من علي على الحسن ومن الحسن على الحسين ثم علي إمام إمام إلى الحسن بن علي ثم علي الغائب الإمام بعده عليه السلام لأن رجال أبيه الحسن عليه السلام الثقات كلهم قد شهدوا له بالإمامة وغاب عليه السلام لأن السلطان طلبه طلبا ظاهرا وكل بمنازله وحرمة سنتين.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۹۳: فصح لنا ثبات عين الإمام بما ذكرت من الدليل وبما وصفت عن أصحاب الحسن عليه السلام ورجاله ونقلهم خبره وصحة غيبته بالأخبار المشهورة في غيبة الإمام عليه السلام.

۳. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۹۴: فالتصديق بالأخبار يوجب اعتقاد إمامة ابن الحسن عليه السلام على ما شرحت وأنه قد غاب كما جاءت الأخبار في الغيبة فإنها جاءت مشهورة متواترة وكانت الشيعة تتوقعها وتترجأها كما ترجون بعد هذا من قيام القائم عليه السلام بالحق وإظهار العدل ونسأل الله عز وجل توفيقا وصبرا جميلا برحمته.

است.^۱ به گزارش شیخ صدوق وی در کتاب *نقض کتاب الإشهاد*، که رد سخنان فردی زیدی مذهب است، چنین می نویسد:

اما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی دارد. [در پاسخ گوییم] این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از این که پیشینیانشان احوال او را برای آن ها نقل کردند و غیبتش را و وضعیت امرش را و اختلاف مردم درباره او را وقتی اتفاق افتد آن چه اتفاق می افتد. و این کتاب های ایشان است هر که می خواهد بدان ها بنگرد می تواند نگاه کند.^۲

این ها چهار تن از متکلمان شیعه هستند که در اوایل دوران غیبت حضور داشتند و برخی حتی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بودند. کسانی که کتابشان یا متنی از کتابشان باقی مانده است. همه این افراد بدون استثنا قائم و غایب بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان امام دوازدهم علیه السلام در کنار اثبات وجود ایشان اعلان و بیان کرده اند. حال مشخص نیست نویسنده به استناد کدام کتاب و سندی ادعا می کند متکلمان در ابتدا سخنی از مهدویت و غیبت نمی زدند.

شبهه ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام

دوازدهم علیه السلام

متن کتاب

وإذا كان يصح الاستدلال بتلك الروايات على مهدوية الأئمة السابقين المعروفين الذين غابوا في السجون أو الشعاب أو في سائر أنحاء الأرض، فإنه لا يمكن الاستدلال بها على صحة فرضية وجود ابن الحسن... وذلك لأن وجوده كان موضع

۱. درگذشته پیش از ۳۱۷ قمری.

۲. *کمال الدین*، ج ۱، ص ۱۰۷: وأما قوله إنهم ادعوا للحسن ولدا فالقوم لم يدعوا ذلك إلا بعد أن نقل إليهم أسلافهم حاله وغيبته وصوره أمره واختلاف الناس فيه عند حدوث ما يحدث وهذه كتبهم فمن شاء أن ينظر فيها فلينظر.

شک و اختلاف بین أصحاب الإمام الحسن العسکری، وأنّ عملية الاستدلال بها على مهادوية ابن الحسن بحاجة أولاً إلى الاستدلال على وجوده وإثبات ذلك قبل الحديث عن إمامته ومهادويته وغيبته وما إلى ذلك.

وإن الاستدلال بالغيبة على الوجود، بدون إثبات ذلك من قبل، يشبه عملية الاستدلال على وجود ماء في إناء، بالقول: إنّ الماء لا رائحة له ولا لون... ونحن لا نشم رائحة ولا نرى لوناً في هذا الإناء... إذاً فإن فيه ماء! إذ كان ذلك لا يجوز إلاً بعد إثبات وجود شيء سائل في الإناء ثم القول: إنّ هذا السائل ليس له لون ولا رائحة... فإذاً هو ماء، فإنّ عملية إثبات وجود ابن الحسن كذلك تحتاج أولاً إلى إثبات وجوده وإمامته ومهادويته... ثم إثبات غيبته، لا أن يتمّ عكس الاستدلال، فيُتخذ من المجهول والعدم والغيبة دليلاً على إثبات الوجود والإمامة والمهادوية لشخص لا يزال موضع بحث ونقاش! إذاً فلا يمكن في الحقيقة الاستدلال بأحاديث الغيبة العامة والغامضة والضعيفة على إثبات وجود الإمام محمد بن الحسن العسکری.^۱

۱. اگر استدلال به آن روایات بر مهادویت امامان پیشین که اشخاص معروفی بودند صحیح می بود، آن هایی که در زندان ها یا دره ها یا جاهای دیگر زمین غایب شدند، استدلال به آن روایات بر صحت فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امکان ندارد. چون وجودش میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام مورد شک اختلاف بود. و استدلال کردن به آن احادیث بر مهادویت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ابتدا نیازمند استدلال بر وجودش است و پیش از سخن گفتن از امامت و مهادویت و غیبت ایشان و مواردی از این قبیل، وجودش باید اثبات شود. و استدلال به غیبت برای وجود بدون اثبات آن از پیش شبیه استدلال کردن بر وجود آبی در ظرفی است. این گونه که گفته شود: آب رنگ و بو ندارد... و ما بویی استشمام نمی کنیم و رنگی در این ظرف نمی بینیم... پس نتیجه می گیریم در ظرف آب هست. وقتی چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات وجود چیزی مایع در ظرف. سپس گفتن این که این مایع رنگ و بو ندارد... پس آب است. بنابراین اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیز چنین است؛ نخست نیازمند اثبات وجود و امامت و مهادویت ایشان است، سپس اثبات غیبت ایشان، نه این که عکس این استدلال صحیح باشد از مجهول و عدم و غیبت دلیلی ساخته شود بر اثبات وجود و امامت و مهادویت شخصی که همیشه موضع بحث و اشکال است. بنابراین در حقیقت استدلال به احادیث غیبت که عام و مبهم و ضعیف هستند بر اثبات وجود فرزند امام حسن

خلاصه شبهه

اصل ادعای نویسنده در این قسمت این است که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان به احادیث غیبت استدلال کرد. برای اثبات این ادعا چند ادعای دیگر نیز مطرح کرده است. اختلافی بودن وجود فرزند میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، عام و مبهم و ضعیف بودن روایات غیبت و تشبیه استدلال دانشمندان شیعه به استدلال آب درون ظرف.

پاسخ

نویسنده در پی برداشت اشتباهی که از کلام و استدلال دانشمندان شیعه دارد، مدام یک مطلب را به عنوان اشکال تکرار می کند. وی مدعی است آن ها برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به روایات غیبت استناد کرده اند، در حالی که به صورت مفصل کلام علمای شیعه بیان شد و معلوم گردید آنان هرگز به روایات غیبت برای اثبات وجود امام استناد نکرده اند.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت^۱ را نقل می کند بعد روایات دوازده امام را از شیعه^۲ و سنی^۳ نقل می کند بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت^۴ را بیان می کند و در باب دهم کتاب^۵ به بحث غیبت می رسد. یعنی ابتدا روایاتی را که از زاویه های متعدد وجود امام علیه السلام در هر زمان را ثابت می کند، نقل کرده و لزوم وجود امام را ثابت می کند. سپس برای حضور نداشتن و دیده نشدن

عسکری علیه السلام ممکن نیست. (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۶)

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۳۶.

۵. همان، ص ۱۴۰.

امامی که وجودش ضروری و ثابت شده است به روایات غیبت استناد می‌کند. پس استناد به روایات غیبت برای اثبات وجود نیست برای اثبات دیده نشدن امام است. کتاب *کمال الدین* شیخ صدوق نیز چنین است ایشان بعد از مقدمه‌ای طولانی که شبهات را پاسخ می‌دهد، اشاره‌ای به غیبت‌های پیامبران (پیشینه غیبت در امت‌های گذشته)^۱ دارد. اولین بحث کتابش «باب العلة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام»^۲ است. بعد «باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام وأن الأرض لا تخلو من حجة لله عز وجل على خلقه إلى يوم القيامة»^۳ یعنی ایشان نیز ابتدا روایاتی را که ضرورت وجود امام عليه السلام در روی زمین را ثابت می‌کند، نقل کرده است. روایاتی که بیان می‌دارد امام واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه‌ای نباشد زمین اهلش را فرو می‌برد و ... سپس باب بعدی بیان روایات غیبت امام^۴ است. روشن است که پیش از بیان روایات غیبت وجود امام ثابت شده است و روایات غیبت تنها به برای بیان دلیل دیده نشدن امام بیان می‌شود نه اثبات وجود ایشان. وقتی به کتاب *غیبت* شیخ طوسی می‌رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان می‌کند و می‌نویسد:

بدان که برای ما در بحث از غیبت دو راه وجود دارد. راه اول این است که بگوییم: وقتی وجوب امامت در هر زمان ثابت شد و این که مردم با آن که معصوم نیستند جایز نیست که در هیچ زمانی سرپرستی نداشته باشند و این که از شرایط سرپرست این است که عصمتش قطعی باشد. پس این سرپرست یا ظاهر و معلوم است یا غایب و در پرده است. وقتی دانستیم هر کس که برای او امامت ظاهری ادعا شده عصمتش قطعی نیست، بلکه ظاهر

۱. *کمال الدین*، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. همان، ص ۲۱۱.

۴. همان، ص ۲۵۰.

اعمال و حالاتش با عصمت منافات دارد می فهمیم که آن کسی که عصمتش قطعی است، غایب و در پرده است.^۱

چنان که ملاحظه می شود ایشان نیز ابتدا وجوب امامت و لزوم وجود امام را ثابت و مفروغ عنه می گیرد و بعد به سراغ غیبت می رود. اساساً جایگاه بحث از غیبت بعد از اثبات وجود و امامت است و چنان که مرور شد دانشمندان بزرگ شیعه نیز کتاب هایشان را به همین صورت مرتب کرده اند.

بنابراین ادعایی که نویسنده مدام تکرار کرده «فان تلك الآيات أو الأحاديث العامة لا تثبت ولادة ذلك الإنسان أو وجوده»، «لا يمكن الاستدلال بها على صحة فرضية وجود ابن الحسن»، «فلا يمكن في الحقيقة الاستدلال بأحاديث الغيبة العامة و الغامضة والضعيفة على إثبات وجود الإمام محمد بن الحسن العسكري» و اشکال خود را بر آن بنا نهاده از اساس دروغ و غیر واقعی است و هرگز اندیشمندان شیعه چنین استدلالی نکرده اند.

البته چنان که در پیش بیان شد به برخی روایات غیبت که خبر از واقعه ای قبل از وقوع آن داده اند استناد شده است، اما نه برای اثبات وجود امام، بلکه برای اثبات حقانیت مذهب شیعه و نشان دادن این که بیان امامان عليه السلام دقیقاً رخ داده است. این نوع روایات نیز پیش گویی های دقیقی هستند نه کلی و مبهم.

از این بیان پاسخ تشبیهی که نویسنده به آب درون ظرف کرده است روشن می شود. نویسنده خود معترف است که «چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات

۱. الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجة، ص ۳: اعلم أن لنا في الكلام في غيبة صاحب الزمان عليه السلام طريقين. أحدهما أن نقول إذا ثبت وجوب الإمامة في كل حال وأن الخلق مع كونهم غير معصومين لا يجوز أن يخلو من رئيس في وقت من الأوقات وإن من شرط الرئيس أن يكون مقطوعاً على عصمته فلا يخلو ذلك الرئيس من أن يكون ظاهراً معلوماً أو غائباً مستوراً فإذا علمنا أن كل من يدعي له الإمامة ظاهراً ليس بمقطوع على عصمته بل ظاهر أفعالهم وأحوالهم ينافي العصمة علمنا أن من يقطع على عصمته غائب مستور.

وجود چیزی مایع در ظرف سپس گفتن این که این مایع رنگ و بوندارد... پس آب است.»^۱

یعنی ایشان نیز این را می پذیرد که اگر وجود مایعی ثابت شد سپس می توان به دیده نشدن آن استدلال کرد. دقیقاً دانشمندان شیعه نیز چنین کرده اند؛ یعنی ابتدا با استناد به احادیث دوازده امام،^۲ خالی نبودن زمین از حجت،^۳ نقش امام در عالم،^۴ و... وجود امام در روی زمین را ثابت کرده اند، سپس برای بیان آن که اگر هست چرا دیده نمی شود به روایات غیبت استناد نموده اند. اگر با مثال نویسنده مطلب را بیان کنیم چنین می شود: اگر ثابت کردیم ظرف حاضر به دلیل نوع ماده اش اگر آب درون آن نباشد متلاشی می شود یا چون در مقابل وزش شدید باد است اگر آب درونش نباشد واژگون می شود؛ یا ظرف آبی وسط سفره هست، ثابت می کنیم اگر خالی باشد بودن آن حکیمانه نخواهد بود. آن گاه سؤال می شود که چرا درونش چیزی دیده نمی شود؟ می گوئیم: چون آب رنگ و بوندارد. در بحث امامت نیز روایت می گوید: اگر امام نباشد زمین در هم می شکند و امنیت نخواهد داشت. حال که زمین آرام و امن است، پس امام بر روی زمین است. حال که هست چرا دیده نمی شود؟ چون روایات غیبت می گوید: امام آخر دیده نخواهد شد. بنابراین اگر نویسنده در کتاب ها و بیانات دانشمندان شیعه دقت بیشتری می نمود، هرگز چنین اشکال دور از واقعیتی را مطرح نمی کرد.

نویسنده دو ادعای دیگر نیز در این قسمت آورده است؛ یکی ادعای عام و مبهم و

۱. ذلك لا يجوز إلا بعد إثبات وجود شيء سائل في الإناء ثم القول: إن هذا السائل ليس له لون ولا رائحة... فإذا هو ماء.

۲. الغيبة للنعماني، ص ۵۷: «ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر إماماً وأنهم من الله وباختیاره.» و ص ۱۱۶، باب ۶، الحديث المروى عن طرق العامة.

۳. الغيبة للنعماني، ص ۱۳۶: روی فی أن الله لا يخلی أرضه بغير حجة.

۴. كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰۱: باب العلة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام عليه السلام.

ضعیف بودن روایات غیبت که در فصل اول پاسخ شبهه دوم، روایات مفصل بیان شد و روشن گردید که روایات غیبت به فرد مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارد و این ادعای نویسنده با واقعیت هیچ مطابقتی ندارد. ادعای دوم نویسنده این است که وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام میان یاران ایشان اختلافی بود. این ادعای وی نیز سندی را همراه ندارد و صرف ادعاست. البته مانند سایر ادعاهای ایشان از واقعیت نیز به دور است. حقیقت این است که در میان یاران امام حسن عسکری علیه السلام کسی منکر این امر نبود. شاهد این مطلب گزارش سعد بن عبدالله اشعری از یاران بزرگ امام عسکری علیه السلام است. ایشان می نویسد: فرزند داشتن امام میان ما اجماعی بود.^۱ یکی از دلایل های این عدم اختلاف آن است که امام حسن عسکری علیه السلام چند روز قبل از شهادتشان فرزند بزرگوارشان را به جمع زیادی از یاران خود نشان دادند.^۲ و به برخی از اصحاب نیز با نامه خبر دادند.^۳ علاوه بر این ها امام عسکری علیه السلام در هر

۱. المقالات والفرق، ص ۱۰۶: ولا يكون ان يموت امام الا ولد له لصلبه وله ولد وولد، فهذه سبيل الامامة و هذا المنهاج الواضح، والغرض الواجب اللازم الذي لم يزل عليه الاجماع من الشيعة الامامية المهندية رحمة الله عليها، وعلى ذلك كان اجماعنا الى يوم مضى الحسن بن علي رضوان الله عليه.

۲. كمال الدين، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّلَاءُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَنَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَكُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ فَلَأْنِلْ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

كمال الدين، ج ۲، ص ۴۳۳: ۱۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَكْبِيِّ الْأَزْدِيُّ الْعَرُوضِيُّ يَمْرُؤُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّيَّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ عليه السلام وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِخَطِّ يَدِهِ عليه السلام

فرستی فرزند خویش را به صورت فردی نیز به اصحاب خود معرفی و نشان می دادند.^۱ البته بودند کسانی که امام عسکری علیه السلام به دلیل قابل اطمینان نبودن آن افراد آن ها را در جریان ولادت امام عصر علیه السلام قرار نداده بود. برخی از این افراد از نزدیکان امام بودند، مانند جعفر کذاب برادر امام. بنابراین ادعای اختلاف میان یاران امام در مورد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ادعایی خلاف واقع است؛ مگر منظور نویسنده از یاران افراد معاند و نامحرم باشد.

شبهه هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام

دوازدهم علیه السلام

متن کتاب

وقد حاول بعض المنظرین لموضوع الغيبة أن يستشهدوا بحديث الغیبتین الصغری والكبری لیثبتوا صحّة نظریة وجود ابن الحسن ولكن حکایة الغیبتین نفسها لم تثبت فی التاريخ، ولا یوجد علیها دلیل سوی موضوع النيابة الخاصة

الذی کان تردّ به التّوقیعات علیّه و فیهِ وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلَیْکُنْ عِنْدَكَ مَسْئُورًا وَعَنْ جَمِیعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَیْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِزَیَّاتِهِ وَالْوَلِیَّ لَوَلَايَتِهِ أَحَبَّ بِنَا إِعْلَامَكَ لِیَسِّرَكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ مَا سَرَّنا بِهِ وَالسَّلَامُ.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۶، ح ۵: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَبَّاسِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ هَازُونَ الدَّقَاقِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْأَشْتَرِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ مَنقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ فِي الدَّارِ وَعَنْ يَمِينِهِ بَيْتٌ وَعَلَيْهِ سِتْرٌ مُسْبِلٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ازْفَعِ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ خُمَاسِيٌّ لَهُ عَشْرُ أَوْ ثَمَانٍ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ وَاضِحُ الْجَبِينِ أَبْيَضُ الْوَجْهِ دُرِّيُّ الْمُقْلَتَيْنِ شَتْنُ الْكَفَيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ وَفِي رَأْسِهِ دُؤَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَيَّ فَجَدَّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا هُوَ صَاحِبُكُمْ ثُمَّ وَتَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ ادْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ انْظُرْ إِلَى مَنْ فِي الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا.

الكافي؛ ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

التي ادعاها بعضُ الأشخاص، وهي لم تثبت لهم في ذلك الزمان، وكان الشيعة القائلون بوجود ابن الحسن يختلفون فيما بينهم حول صحة ادعاء هذا الشخص أو ذاك بالنيابة الخاصة التي كان قد ادعاها حوالي عشرين شخصاً أكثرهم من الغلاة. ومن هنا فإنَّ الحدَّ الفاصل بين الغيبتين، الصغرى والكبرى، كان حدّاً وهمياً لم يثبت في التاريخ. ويلاحظ أن الاستشهاد بالغيبتين قد ابتدأه النعماني في منتصف القرن الرابع الهجري، بعد انتهاء عهد النَوَّاب الخاصين ولم يشر إليه من سبقه من المؤلفين حول الغيبة الذين اكتفوا بالإشارة إلى الغيبة الواحدة.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده سه مطلب را در این قسمت ادعا کرده است. نخست استشهاد به روایات دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام. دوم ثابت نشدن تاریخی دو غیبت. سوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است.

پاسخ

ادعای نخست نویسنده یعنی استشهاد به احادیث دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همانند ادعای وی مبنی بر تمسک به احایث غیبت برای

۱. بعضی از نظریه پردازان موضوع غیبت، سعی کرده اند برای اثبات صحت نظریه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به حدیث دو غیبت صغرا و کبرا استشهاد کنند، اما جریان خود دو غیبت از نظر تاریخی ثابت نشده است و دلیلی غیر از موضوع نیابت خاص برای آن یافت نمی شود. نیابت خاصی که بعضی اشخاص آن را ادعا کردند، در حالی که در آن زمان برایشان ثابت نشد و شیعیان قائل به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام درباره صحت ادعای این شخص یا آن شخص مبنی بر نیابت خاص با هم اختلاف داشتند؛ نیابتی که حدود بیست نفر آن را ادعا کرده بودند، اکثر آن ها هم از غلات (تندروها) بودند. بنابراین جدا کننده بین دو غیبت صغرا و غیبت کبرا جدا کننده ای وهمی بود، در تاریخ ثابت نشد. همچنین ملاحظه می شود که نعمانی استشهاد به دو غیبت را در نیمه قرن چهارم هجری آغاز کرد، بعد از پایان زمان نواب خاص و پیش از وی نویسندگان در مورد غیبت، اشاره ای به آن نکردند. آن ها به اشاره به یک غیبت اکتفا کردند. (الإمام المهدی حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۶)

اثبات وجود امام علیه السلام، ادعایی بی دلیل و دور از واقعیت است کسی از دانشمندان شیعه برای اثبات وجود امام به احادیث دو غیبت استناد نکرده است. این یک اشتباه اساسی است که نویسنده مرتکب آن شده است و در این قسمت نیز تکرار می‌کند. حتی مرحوم نعمانی که به ادعای نویسنده به این روایات استناد کرده است هرگز چنین استدلالی ندارد. ایشان در یکی از فصل‌های باب دهم (باب غیبت) کتابشان، روایات دو غیبت را آورده‌اند، اما هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. مرحوم نعمانی دو بیان در ذیل روایات دو غیبت دارد که بیان اول ایشان در شبهه چهارم گذشت و معلوم شد هیچ ربطی به اثبات وجود ندارد. بیان دوم ایشان نیز چنین است:

این احادیث که در آن‌ها ذکر شده برای قائم علیه السلام دو غیبت است، احادیثی است که بحمد الله نزد ما صحیح هستند و خداوند سخن امامان علیهم السلام را روشن کرد و برهان و دلیل راستی آنان را در این سخن آشکار کرد.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود این بیان نیز چون بیان پیشین مرحوم نعمانی ناظر به واقع شدن پیش‌گویی امامان علیهم السلام است. یعنی همانگونه که امامان علیهم السلام از دو غیبت خبر داده بودند، دو غیبت نیز واقع شد و خداوند حقانیت و صداقت آنان علیهم السلام را روشن و آشکار کرد. پس استناد ایشان به روایات غیبت برای اثبات صحت اخبار امامان علیهم السلام پیش از وقوع آن‌هاست نه اثبات وجود امام عصر علیه السلام.

ادعای دوم نویسنده این بود که از نظر تاریخی دو غیبت ثابت شدن نیست؛ زیرا جدایی میان غیبت صغرا و کبرا به نیابت خاص است و نیابت خاص نیز میان شیعیان اختلافی بوده و مدعیان زیادی داشته است. پس این جدایی دو غیبت از هم، یک جدایی وهمی است.

در پاسخ باید متذکر شد که سخن از نیابت خاص و این‌که آیا شیعیان در مورد نواب

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۳: هذه الأحادیث التي يذكر فيها أن للقائم عليه السلام غيبتين أحاديث قد صحت عندنا بحمد الله وأوضح الله قول الأئمة عليهم السلام وأظهر برهان صدقهم فيها....

اختلاف داشتند یا خیر؟ بحثی تاریخی است و مستقیم به بحث نقلی و حدیثی مربوط نمی‌شود. بنابراین بحث تفصیلی آن به محل خود واگذار می‌شود. اما یادآور می‌شود طبق تحقیق انجام گرفته^۱ هرگز مدعیان نیابت به تعداد زیاد مورد ادعای نویسنده (حدود بیست نفر) نبوده‌اند. علاوه این تعداد اندک نیز همه دارای موقعیت اجتماعی مناسب برای چنین ادعایی نبوده‌اند و حتی برخی از آنان بعد از این ادعا مورد استهزا قرار گرفته‌اند. بنابراین برخلاف ادعای نویسنده که می‌خواهد دوران غیبت صغرا را دورانی غبارآلود و پراز مدعیان نیابت به تصویر بکشد، باید توجه داشت که امر نیابت و وکالت امام میان شیعیان از حساسیت خاصی برخوردار بوده است. هر کس نمی‌توانست چنین ادعایی کند. هر چند به دلیل خفقان بسیار شدید آن دوران و لزوم حفظ جان امام، نواب تقیه و پنهان کاری می‌کردند و آشکارا ظاهر نمی‌شدند و همین امر فضا را برای عرض اندام مدعیان دروغین نیابت فراهم می‌کرد و ممکن بود برخی از شیعیان ساده و بی‌اطلاع در ابتدا فریب بخوردند، اما مدعیان دروغین به سرعت رسوا می‌شدند. علاوه در مقاله یاد شده آمده است که در دوران نایب اول تنها دو نفر (باقطانی و ابراهیم بن اسحاق احمري) ادعای نیابت کردند که ظاهراً آن دو نیز از ادعای نیابت خود برگشتند؛ زیرا شیخ طوسی نه تنها هنگام معرفی منحرفان از آن‌ها نام نمی‌برد، بلکه باقطنانی را از کسانی که در بالین محمد بن عثمان (نایب دوم) حاضر بودند نام می‌برد. در دوران نایب دوم که حدود پنجاه سال بود تنها چهار نفر (هلالی، بلالی، محمد بن نصیرنمیری و حلاج) مدعی نیابت شدند و در دوران نایب سوم تنها شلمغانی بود که مدعی شد و این که ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز این مقام را ادعا کرده باشند بسیار بعید است؛ زیرا چنان که شیخ طوسی نقل می‌کند^۲ آنان رفتار

۱. نک: «گونه‌شناسی مدعیان دروغین وکالت امام زمان (عج) در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب».

۲. نک: الغیة للطوسی، کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۱۲.

بسیار غیر متعارفی داشته‌اند و بعید است که شیعه‌ای ادعای آن‌ها را بپذیرد. در دوران نایب چهارم نیز گزارشی از مدعی نیابت وجود ندارد.

این گزارش نشان می‌دهد در طول هفتاد سال دوره غیبت صغرا به صورت میانگین در هر ده سال یک نفر چنین ادعایی کرده است. روشن است که یک نفر در ده سال نمی‌تواند فضا را مبهم و غبارآلود کند، به‌ویژه که آن‌ها هم نتوانستند برای خود جایگاهی میان مردم کسب کنند و شیخ طوسی انزجار همگانی شیعه از تک‌تک آن‌ها را گزارش کرده است.^۱ علاوه با ادامه نیابت، مدعیان سیر نزولی داشته و فروکش کرده‌اند و در دوره نایب چهارم اصلاً مدعی نیابتی نبوده است. اگر قرار بود وکالت امر دروغین و پول‌آوری باشد باید کم‌کم به تعداد آن‌ها افزوده می‌شد، در حالی که واقعیت خلاف این است. بنابراین دوران غیبت صغرا دوران مبهم و تاریکی نبوده که مدعیان فراوانی داشته باشد و نیابت افراد امری اختلافی و مشکوک باشد. چنان‌که در ابتدا نیز بیان شد به لحاظ تاریخی بودن بحث وارد تفصیل آن نمی‌شویم، اما این نکته را یادآور می‌شویم که برخلاف ادعای نویسنده که فاصله غیبت صغرا و کبرا را امروهمی می‌خواند، پایان غیبت صغرا نزد شیعه بسیار روشن بوده است. شیخ طوسی در این باره

۱. شیخ طوسی درباره مدعیان دروغین نیابت چنین نقل می‌کند. درباره شریعی می‌نویسد: «فَلَعَنَهُ الشَّيْعَةُ وَ تَبَرَّأَتْ مِنْهُ» (الغیبة للطوسی، کتاب الغیبة للحجة، ص ۳۹۷). وی درباره ابن هلال نوشته است: «فَلَعَنُوهُ [الشَّيْعَةُ الْجَمَاعَةُ] وَ تَبَرَّأُوا مِنْهُ» (همان، ص ۳۹۹). درباره ابن بلال می‌نویسد: «تَبَرَّأَتِ الْجَمَاعَةُ مِنْهُ وَلَعَنُوهُ» (همان، ص ۴۰۰). درباره حلاج نیز چنین آورده است: «وَ صَيَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْذُوتهً وَ ضَحْكَةً وَ يَطْلِئُ بِهِ عِنْدَ كُلِّ أَحَدٍ وَ شَهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ كَانَ هَذَا الْفِعْلُ سَبَباً لِكُشْفِ أَمْرِهِ وَ تَنْفِيرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ» (همان، ص ۴۰۲). او درباره شلمغانی می‌نویسد: «فَاجْتَمَعَتْ [الطَّائِفَةُ] عَلَى لَعْنِهِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُ» (همان، ص ۴۱۱). نظر شیخ طوسی درباره ابودلف چنین است: «وَمَا عَرَفْنَاهُ قَطُّ إِذَا حَضَرَ فِي مَشْهَدٍ إِلَّا اسْتُخِفَّ بِهِ وَ لَا عَرَفْتُهُ الشَّيْعَةُ إِلَّا مَدَّةً يَسِيرَةً وَ الْجَمَاعَةُ تَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ مِمَّنْ يَوْمئِذٍ إِلَيْهِ وَ يُبَيِّنُ بِهِ» (همان، ص ۴۱۲). درباره ابوبکر بغدادی نیز می‌نویسد: «وَأَمْرًا بِبُكَرِ الْبَغْدَادِيِّ فِي قَلَةِ الْعِلْمِ وَ الْمَرْوَةِ أَشْهَرٍ» (همان، ص ۴۱۳). این جملات به روشنی نشان‌گر فقدان موقعیت مطلوب برای مدعیان بابیت در میان شیعیان است.

از ابن قولویه چنین نقل می‌کند:

نزد ما هر کس پس از سمری علیه السلام (نایب چهارم) ادعای امر [نیابت] کند کافر، فاسد، گمراه و گمراه کننده است.^۱

از بیان ایشان روشن می‌شود که با رحلت مرحوم محمد بن علی سمری همه شیعه (عندنا) می‌دانستند که باب نیابت خاصه بسته شد و از آن پس نیابت کسی را نپذیرفتند. غیبت صغرا با رحلت نایب چهارم در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ق به پایان رسیده^۲ و پس از آن غیبت کبرا شروع شده است. چنان که ملاحظه می‌شود حتی روز اتمام غیبت صغرا و آغاز غیبت کبرا نیز مشخص است و هرگز امروهمی و مبهمی نیست. امام عصر علیه السلام طی توقیع شریف به نایب چهارم، انتهای دوره نیابت و آغاز غیبت نوع دوم را دقیق و صریح اعلام فرمودند:

ابو محمد حسن بن احمد مکتب گوید: در سالی که شیخ علی بن محمد سمری - قدس الله روحه - در بغداد درگذشت، چند روز قبل از وفاتش در محضرش بودم و توقیعی را برای مردم خارج ساخت که رونوشت آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام توشود که دومین غیبت واقع گردیده است و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای عز و جل و آن بعد از مدتی طولانی و قساوت دلها و پرشدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند

۱. الغیبة للطوسی، کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۱۲: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ الْمُهَلَّبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ قَوْلَوَيْهِ يَقُولُ... عِنْدَنَا أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ مُتَمَسِّسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

۲. همان، ص ۳۹۴.

بدانید هر كه پيش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده كند دروغ گو و بهتان زننده است. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

می گوید: از این توقیع استنساخ كردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرارسید بازگشتیم و او در حال احتضار بود به او گفتند: وصی شما از پس شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است كه خود او رساننده آن است و درگذشت و این آخرین كلامی بود كه از او شنیده شد.^۱

ادعای سوم و آخر نویسنده در این قسمت این است كه مرحوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت بوده است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نكرده است. در كلام نویسنده نوعی پریشان گویی وجود دارد. ابتدا می گوید: «ان الاستشهاد بالغیبتین قد ابتداءه النعمانی.» در ادامه می گوید: «لم یشر الیه من سبقه من المؤلفین حول الغیبة الذین اکتفوا بالإشارة الى الغیبة الواحدة.» مشخص نیست اشكالش به عدم استناد است یا عدم اشاره. به عبارت دیگر، معلوم نیست می گوید چرا به روایات دو غیبت استناد و استدلال نكرده اند، یا می گوید چرا روایات دو غیبت را نقل نكرده اند؟ بنا به هر کدام از دو احتمال باشد اشكال وی وارد نیست و پاسخ دارد.

اگر ادعای نویسنده این است كه چرا دانشمندان پیش از مرحوم نعمانی به احادیث دو غیبت استشهاد نكرده اند، یعنی به این احادیث استناد و احتجاج نكرده اند،

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوَفِّي فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَخَضَرْتُهٗ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْفِيعاً نُسخَتُهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِنَةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوِيلِ الْأَمَدِ وَقِسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. قَالَ فَتَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ غَدَاْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرُهُو بِالْعُتْهِ وَمَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ.

پاسخش روشن است؛ زیرا در دوران بزرگانی مانند ابوسهل نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، ثقة الاسلام کلینی و علی بن بابویه (صدوق اول) هنوز غیبت دوم واقع نشده بود و آنان غیبت کبرا را درک نکرده بودند. بدیهی است پیش از اتفاق افتادن امری نمی‌توان به آن استشهاد کرد و یک پیش‌گویی را دلیل صداقت و حقانیت قلمداد نمود. بنابراین در دوران این بزرگان امکان چنین استشهادی وجود نداشته است.

اگر ادعای نویسنده این است که دانشمندان پیش از نعمانی هرگز به احادیث دو غیبت اشاره نکرده‌اند. این ادعا اشتباه و خلاف واقع است و از عدم مراجعه دقیق به کتاب‌های پیشین ناشی شده است؛ زیرا پیش از مرحوم نعمانی، بزرگان متعددی از شیعه به دو غیبت اشاره کرده‌اند که در ادامه به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

۱. اسماعیل بن علی بن اسحاق بن اُبی سهل بن نوبخت (ابوسهل نوبختی درگذشته ۳۱۱ ق)^۱ چنان‌که شیخ صدوق گزارش می‌کند وی در آخر کتاب *التنبیه* خویش می‌نویسد:

درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره‌ای که در باب غیبت امام علیه السلام وارد شده و این‌که او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می‌رسانیم.^۲

۲. حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابوسهل (درگذشته ۳۰۱-۳۱۰ ق)^۳ در کتاب خویش وقتی گروه‌های مختلف بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می‌شمارد، در بیان عقیده گروه اول می‌نویسد: آن‌ها می‌گفتند: «روایات دلالت دارد که برای قائم دو

۱. ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می‌نویسد: تُوفِّي فِي شَوَّالِ عَنِ أَرْبَعِ وَسَبْعِينَ سَنَةً. (تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۹)

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۹۳: وَصَحَّةٌ غَيْبَتُهُ بِالْأَخْبَارِ الْمَشْهُورَةِ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عليه السلام وَأَنَّ لَهُ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَشَدُّ مِنَ الْآخَرَى.

۳. ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست؛ اما بین سال‌های ۳۰۱ تا ۳۱۰ رخ داده است. (تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۳۰۸)

غیبت است.^۱ در بیان عقیده گروه ششم نیز می نویسد:

یقین کردند که او (جانشین امام حسن عسکری علیه السلام) پوشیده است دیده نمی شود از جعفر و دشمنان دیگرش می ترسد و این یکی از غیبت های اوست و او امام غایب است.^۲

از بیان نوبختی معلوم می شود بر خلاف ادعای نویسنده که گمان می کند دو غیبت از اختراعات امامیه است، اعتقاد به دو غیبت امر مشهوری بوده است و گروه های مختلفی در همان ابتدای به امامت رسیدن امام عصر علیه السلام به آن عقیده داشته اند.
۳. ثقه الاسلام کلینی (درگذشته ۳۲۹ ق)؛ ایشان نویسنده معتبرترین کتاب حدیثی شیعه است و در کتاب خود روایات دو غیبت را نقل کرده است.

روایت اول. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت است. در یکی از آن دو غیبت، در موسم های حج حاضر شود، و مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند.^۳

روایت دوم. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت است. یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند.^۴
روایت سوم. مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای

۱. فرق الشیعة، ص ۹۷: فافترق اصحابه بعده اربع عشرة فرقة منها قالت: ... والرواية قائمة أن للقائم غيبتين.
۲. همان، ص ۱۰۳: وزعموا أنه مستور لا يرى خائف من جعفر وغيره من اعدائه وأنها إحدى غيباته وأنه هو الامام القائم.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لِلْقَائِمِ غَيَّبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمُ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ.

۴. الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلْقَائِمِ غَيَّبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ.

صاحب این امر دو غیبت است، در نخستین آن‌ها بسوی خانواده‌اش بر می‌گردد. و در دیگری گفته می‌شود: هلاک شد. در کدام وادی رفت؟ عرض کردم: اگر چنین شد ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه مدعی آن (امامت) را ادعا کرد. از او مسائلی را بپرسید که مثل امام پاسخ آن‌ها را می‌دهد.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود برخلاف ادعای نویسندگان که مدعی شده بود قبل از مرحوم نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است و تنها به یک غیبت اکتفا کرده‌اند، استاد نعمانی مرحوم کلینی پیش از ایشان در کتاب معتبر خود روایات متعددی با مضمون دو غیبت نقل کرده است.

علاوه که ادعای اشاره نکردن پیشینیان به دو غیبت، با ادعای چند سطر پیش نویسنده نیز در تضاد آشکار است. چنان‌که گذشت وی در شبهه سوم مدعی شده بود که واقعه مدت زندانی شدن امام موسی کاظم علیه السلام را غیبت صغرا نامیدند و بعد از شهادتش مدعی غیبت کبری امام شدند. در ادامه ادعا کرده بود که واقعه این احادیث را از گذشتگان گرفته و بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند.^۲ یعنی نویسنده از طرفی مدعی است احادیث دو غیبت حتی پیش از دوران امام کاظم علیه السلام نیز وجود داشته است و از طرف دیگر ادعا می‌کند قبل از نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است! این تضاد و تعارض آشکار از آن روی است که تنها وجه همت وی رد عقیده امامیه است و در این راه از هیچ وسیله‌ای حتی تحریف تاریخ نیز روی گردان نیست؛ زیرا در

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۲۰: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَالْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ قَالَ إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءٍ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ.

۲. و ادَّعَوْا هَرُوبَهُ مِنَ السَّجَنِ وَ غَيْبَتَهُ غَيْبَةَ كَبْرَى لَا يُرَى فِيهَا، وَاعْتَبَرُوا مَرَحِلَةَ السَّجَنِ غَيْبَةَ صَغْرَى. وَ قَدْ كَانَتِ الْغَيْبَةُ الْكَبْرَى أَطْوَلَ مِنَ الْغَيْبَةِ الصَّغْرَى، لِأَنَّهَا امْتَدَّتْ وَ امْتَدَّتْ بِأَلْحَادٍ وَ كَانَ الْوَاقِفِيَّةُ قَدْ اسْتَعَارُوا أَحَادِيثَ الْغَيْبَةِ مِنْ سَبْقِهِمْ مِنَ الْحَرَكَاتِ الْمَهْدَوِيَّةِ، وَ طَبَقُوهَا عَلَى الْإِمَامِ الْكَاسِمِ عليه السلام.

هیچ کتاب و گزارش تاریخی نیامده است که واقعه دو غیبت را برزندان و بعد از زندان امام کاظم تطبیق علیه السلام نموده باشند. این سخن صرفاً ادعای بی پایه و اساس نویسنده است که می خواهد از هراهی برای رد کردن این عقیده استفاده کند. وی برای این ادعای خود در مورد واقعه مانند بسیاری از ادعاهایش هیچ سندی ارائه نمی کند. معلوم است که چنین سخنی دروغ محض است و هرگز واقعه چنین استدلالی به دو غیبت نکرده اند. یک دلیل خلاف واقع بودن این ادعا، نقل شیخ طوسی است. شیخ طوسی در کتاب غیبت خویش برای آن که پاسخ شبهات واقعه را بیان کند، متن روایات واقعه را و استدلالی که به این روایات کرده اند در کتاب خویش نقل می کند. ایشان چهل حدیث را از کتاب *نصرة الواقعة* آورده است.^۱

دو حدیث از این چهل حدیث به دو غیبت اشاره دارد.^۲ هرگز واقعه در ذیل این احادیث سخنی را که نویسنده مدعی آن است نگفته اند، بلکه این شیخ طوسی است که در ذیل حدیث دوم می نویسد:

این خبر صریح است در آن چه ما در مورد صاحبمان اعتقاد داریم؛ زیرا برای او دو غیبت است. در اولی اخبار و نامه نگاری هایش معلوم بود و دوم طولانی تر است و اخبار در آن قطع می شود و کسی از ایشان اطلاع نمی یابد،

۱. *الغیبة للطوسی*، کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۳: ونحن نذكر جملاً مما رووه ونبين القول فيها فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه في نصرة الواقعة. (ص ۴۳ - ۶۳/الغیبة شیخ طوسی، تعداد ۴۰ حدیث، روایت ۲۵ - ۶۵).

۲. همان، ص ۵۷: قَالَ وَرَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْبَرْزَازِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مِهَالٍ الْقَمَاطُ عَنْ حَدِيدِ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَقُلُّ وَالْأُخْرَى تَطُولُ حَتَّى يَجِئَكُمْ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ مَاتَ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدَفَنَهُ وَنَفَضَ تُرَابَ الْقَبْرِ مِنْ يَدِهِ فَهُوَ فِي ذَلِكَ كَاذِبٌ لَيْسَ يَمُوتُ وَصِيٌّ حَتَّى يُقِيمَ وَصِيّاً وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ فَإِنْ وَلِيَهُ غَيْرُ وَصِيٍّ عَمِيَ. همان، ص ۶۱: قَالَ وَرَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَبَعْضُ يَقُولُ قُتِلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَلَا يَطْلُعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَأَمْرِهِ وَلَا غَيْرُهُ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.

آیات و احادیث مهدویت ۱۲۱

مگر کسی که از افراد خصوصی ایشان باشد. درحالی که امام کاظم علیه السلام چنین نبود.^۱

روشن است که اگر واقعه دو غیبت را بر دوران زندان و شهادت امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند، شیخ طوسی در مقام پاسخ گویی برمی آمد و نمی گفت امام کاظم علیه السلام حالت دوگانه ای نداشته است؛ ولی از آن جا که چنین ادعایی نکرده اند شیخ طوسی فرموده است این روایت عقیده امامیه را اثبات می کند نه سخن واقعه را.

شبهه هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام بر بحث از غیبت ایشان

متن کتاب

وقد اعترف السيد المرتضى علم الهدى والشيخ الطوسى لدى الحديث عن أسباب الغيبة، بأن من الضروري أولاً بحث موضوع الوجود والإمامة لإبني الحسن العسكري قبل الحديث عن الغيبة وأسبابها وقال: «أن من شك في إمامة ابن الحسن يجب أن يكون الكلام معه في نص إمامته، والتشاغل بالدلالة عليها، ولا يجوز مع الشك فيها أن نتكلم في سبب الغيبة، لأن الكلام في الفرع لا يسوغ إلا بعد إحكام الأصول».^۲

۱. همان، ص ۶۱: فهذا الخبر صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين. الأولى كان يعرف فيها أخباره ومكاتباته. والثانية أطول انقطع ذلك فيها وليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه وليس كذلك لأبي الحسن موسى عليه السلام.

۲. سيد مرتضى علم الهدى وشیخ طوسی در بحث از علل غیبت اعتراف کرده اند که بحث از موضوع وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیش از بحث غیبت و علل آن لازم است. آنان گفته اند: «اگر کسی در امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام شک کند، می بایست بحث با او در نص امامت ایشان باشد و به صحت در دلیل های آن مشغول شد، و با وجود شک در آن، جایز نیست درباره علت غیبت سخن بگوییم؛ زیرا بحث در فرع جایز نیست مگر بعد از محکم کردن اصول. (الإمام المهدى حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۷)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت می‌گوید سید مرتضی و شیخ طوسی قبول دارند که پیش از بحث از غیبت، باید از وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بحث کرد و ابتدا نمی‌توان از غیبت ایشان بحث نمود.

پاسخ

چنان‌که بارها تکرار شد نویسنده در پی اشتباه پایه‌ای که مرتکب شده است تمام این اشکالها را بنا می‌کند. وی گمان کرده است دانشمندان شیعه برای اثبات وجود یا امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به روایات غیبت استناد کرده‌اند. در حالی که این سخن گمانی باطل و مطلبی خلاف واقع است. در پاسخ شبهه ششم سه کتاب اصلی غیبت یعنی کتاب غیبت نعمانی، کتاب کمال الدین شیخ صدوق و کتاب غیبت شیخ طوسی به طور مفصل بررسی و روشن گردید هرگز بزرگان شیعه بحث را با غیبت امام دوازدهم علیه السلام شروع نکرده‌اند، بلکه ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایات اتصال وصایت، دوازده امام، خالی نبودن زمین از حجت، نقش امام در عالم تکوین و آفرینش و دهها روایت دیگر ثابت کرده‌اند، سپس به بحث از غیبت ایشان پرداخته‌اند. بنابراین اعتراف و قبول داشتن بحث از وجود و امامت پیش از بحث از غیبت کمکی به نویسنده نمی‌کند؛ زیرا نویسندگان شیعه در مقام عمل نیز همین روش را پیش گرفته‌اند و تضاد و تناقضی در میان نیست تا نویسنده از آن طرفی ببندد.

برای آن‌که مطلب بیشتر روشن شود کتاب کافی را نیز بررسی می‌کنیم. مرحوم کلینی در بحث از امام دوازدهم علیه السلام همانند بحث از امامان پیشین علیهم السلام عمل کرده است. اولین قسمت «بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ»^۱ است. ایشان با آوردن شش حدیث ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایت ثابت می‌کند. در این باب (اثبات نقلی

وجود و امامت) هرگز سخنی از غیبت نرفته است. قسمت دوم «بَابُ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَأَاهُ»^۱ است. مرحوم کلینی در قسمت پانزده گزارش تاریخی از کسانی که امام را دیده‌اند بیان می‌کند. یعنی اثبات تاریخی وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام. در این قسمت نیز هیچ سخنی از غیبت نیست. مرحوم کلینی بعد از این دو باب که اثبات حدیثی و تاریخی وجود و امامت پایان می‌پذیرد وارد بحث غیبت می‌شود؛ ابتدا بابی در ممنوع بودن بردن نام امام^۲ و سپس بابی در فضیلت غیبت^۳ دارد. آن‌گاه وارد اصل بحث غیبت امام دوازدهم علیه السلام می‌شود و قسمتی با عنوان «بَابُ فِي الْغَيْبَةِ»^۴ ترتیب می‌دهد و سی و یک حدیث را نقل می‌کند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود هرگز مرحوم کلینی برای اثبات وجود یا امامت امام دوازدهم علیه السلام به روایات غیبت استناد و استدلالی نکرده است. بنابراین سخنی که نویسنده از سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده است، کلام حقی است. اما سودی به حال نویسنده ندارد و فرضیه او را ثابت نمی‌کند، بلکه دلیل دیگری بر حقانیت روش دانشمندان شیعه است؛ زیرا معاند و مخاف هم قبول دارد که باید آغاز و انجام بحث همان‌گونه باشد که دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام طی کرده‌اند.

خلاصه فصل دوم

در این فصل، نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه خرده گرفته بود و مدعی بود بر خلاف استدلال دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی، روایات غیبت عام و مبهمند و هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده‌اند تا معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. در پاسخ بیان شد: همه روایات غیبت عام نیستند، بلکه انبوه

۱. همان، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۲، بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِشْمِ چهل حدیث.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۳۳، بَابُ نَادِرُ فِي خَالِ الْغَيْبَةِ سه حدیث.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۳۵.

روایات خاص وجود دارد که از سال‌های بسیار پیش خبر داده‌اند که فلان شخص خاص که فرزند فلان شخص معلوم است غایب خواهد شد. روشن است که چنین اخباری خبر از امری پیش وقوع آن است و کسی نمی‌تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

در ادامه، اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی بیان شد و معلوم گردید حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می‌کند پیش‌گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است و دقیقاً اتفاق افتاده است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است. بعد نویسنده ادعا کرد دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم علیه السلام سخنی از مهدویت وی نمی‌زدند و تنها وجود او را ثابت می‌کردند که با آوردن کلمات دانشمندان روشن شد این ادعا نیز غلط و خلاف واقع است.

ادعای بعدی نویسنده این بود که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌توان به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال کرد و ابتدا باید وجود و امامت ثابت شود. در پاسخ گذشت که هیچ کدام از دانشمندان شیعه به روایات غیبت برای اثبات وجود و امامت ایشان استناد نکرده‌اند و این اشکال نیز نسبتی ناروا به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

نتیجه بخش دوم

در فصل اول این بخش معلوم شد بر خلاف ادعای نویسنده آیات قرآن عام و مبهم نیستند؛ زیرا با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر قرآن هستند، به کمک روایات روشن می‌شود آیات قرآن اشاره به شخص خاصی دارند. همچنین روشن شد روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می‌گویند و روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند، فرد مشخصی را معرفی می‌کنند و عام و مبهم نیستند و بر هر کس نمی‌توان تطبیق کرد. در فصل دوم نیز معلوم شد اشکال نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه وارد نیست و

انبوه روایات خاص از وقوع امری معلوم و مشخص خبر داده‌اند بنابراین معجزه و دلیلی بر صحت غیبت هستند و کسی نمی‌تواند حقانیت چنین اخباری را انکار کند. همچنین اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی درست نبود؛ زیرا پیش‌گویی امام صادق علیه السلام در مورد شیعیان دوران غیبت است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است. با آوردن کلمات دانشمندان شیعه روشن شد آنان از ابتدای امامت امام دوازدهم علیه السلام از مهدویت وی سخن گفته‌اند و ادعای نویسنده غلط و خلاف واقع است. همچنین معلوم شد دانشمندان شیعه برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هرگز به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال نکرده‌اند و ابتدا با روایات دیگری وجود و امامت ایشان را ثابت کرده‌اند و اشکال نویسنده نسبتی ناروا و خلاف واقع به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

بخش سوم

اندیشه محدودیت تعداد امامان علیهم السلام

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد استناد متکلمان شیعه قبل از قرن چهارم برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام به احادیث دوازده امام بحث می کند و در ادامه به دیدگاه امامیه درباره ادامه امامت می پردازد فصل دوم نیز در مورد عقیده شیعیان قرن سوم در باره امام دوازدهم علیه السلام گفت و گومی کند.

فصل اول. متکلمان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام

در این فصل بررسی می‌شود که آیا متکلمان شیعه برای اثبات وجود امام علیه السلام دوازدهم به احادیث دوازده امام استناد و استدلال کرده‌اند یا خیر؟ و بر فرض استدلال نکردن آنان، این امر می‌تواند دلیل بر وجود نداشتن این احادیث باشد؟ در ادامه نیز متن کتاب‌های مورد اشاره نویسنده یعنی کتاب‌های *الإمامة والتبصرة*، *فرق الشيعة والمقاتلات* و *الفرق* بررسی می‌شود. ادامه شبهه، بیان می‌دارد که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم به عدد محدودی در تعداد امامان علیهم السلام اعتقاد داشتند؟

شبهه نهم: استدلال نکردن متکلمان شیعه به احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

دلیل الاثنی عشرية وهذا دليل متأخر... بدأ المتكلمون يستخدمونه بعد أكثر من نصف قرن من الحيرة، أي في القرن الرابع الهجري ولم يكن له أثر في القرن الثالث عند الشيعة الإمامية، حيث لم يشر إليه الشيخ علي بن بابويه الصدوق في كتابه *الإمامة والتبصرة* من الحيرة كما لم يشر إليه النوبختي في كتابه *فرق الشيعة* ولا سعد بن عبدالله الأشعري القمي في *المقاتلات والفرق*.^۱

۱. دلیل بردوازده امام: این دلیلی تازه است که متکلمان آن را بیش از نیم قرن پس از حیرت یعنی در قرن چهارم هجری به کار برده‌اند و اثری از آن در قرن سوم نزد شیعه امامیه نیست؛ زیرا شیخ علی بن بابویه صدوق در کتابش *الإمامة والتبصرة* به آن اشاره نکرده، همان گونه که نوبختی در کتابش *فرق الشيعة* و سعد بن عبدالله اشعری قمی در کتابش *المقاتلات والفرق* به آن اشاره نکرده‌اند. (*الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم* ←

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی شده متکلمان شیعه، در قرن چهارم استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام را آغاز کرده‌اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. وی برای اثبات ادعای خود سه کتاب نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام علیهم السلام، نیم قرن پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام میان شیعه به وجود آمده است.

پاسخ

نویسنده، این قسمت را با مغالطه آغاز می‌کند. وی می‌گوید متکلمان، از قرن چهارم، استدلال به احادیث دوازده امام را آغاز کرده‌اند. پس پیش از آن زمان، چنین عقیده‌ای (انحصار عدد امامان) در میان شیعیان نبوده است و در ادامه، نتیجه می‌گیرد که چنین احادیثی هم نبوده است.^۱ چند نکته در این باره گفتنی است:

۱. وی برای اثبات ادعای خود، سه کتاب نام می‌برد که اولی هرگز کتابی کلامی نیست، دومی و سومی نیز یک کتاب است که آن‌ها را به دو نفر نسبت داده‌اند و اگر دو کتاب باشند، محتوایی یگانه دارند و آن هم به شمارش فرقه‌های شیعه می‌پردازند، نه بیان اعتقادات امامیه و دلایل آن‌ها. در نتیجه، نویسنده هیچ کتابی کلامی در بیان عقاید امامیه نیاورده است و ادعایش دلیل درستی ندارد. در ادامه، توضیحی بیشتر درباره کتاب‌ها، خواهد آمد.

۲. بر فرض پذیرش این سه کتاب، این سخن (استدلال نکردن متکلمان قرن سوم) در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران هم اکنون نیز موجود باشد و پس از

فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۷)

۱. زیرا نویسنده در ادامه می‌گوید: «و اذا كانت روايات القائمة المسبقة باسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة وموجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا واحتاروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ولم يشر إليها المحدثون أو الموزخون الإمامية في القرن الثالث الهجري.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۹)

بررسی آن‌ها این‌گونه قضاوت شود، ولی اکنون که آن آثار در دست نیست، این ادعا چگونه صورت می‌پذیرد. تنها مرحوم نجاشی در کتاب *رجال* که مخصوص مؤلفان شیعه است، از ۱۲۶۹ نفر نام برده که بعضی از آنان چندین کتاب داشته‌اند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان می‌کند. با توجه به این آمار که تنها ویژه یک کتاب رجال است، باید از نویسنده پرسید که به چه تعداد از این کتاب‌ها دسترس داشته و آن‌ها را بررسی کرده و چنین مطلب را در آن‌ها نیافته که ادعا می‌کند این استدلال در نسل‌های پیشین نبوده است؟ آیا از محتوای سه کتاب به محتوای بیش از هزار کتاب می‌توان پی برد؟

۳. برخلاف ادعای نویسنده، این استدلال در کتاب‌های کلامی قرن سوم وجود دارد. انصاف اقتضا می‌کرد که وی به کتاب‌هایی اشاره کند که به این احادیث استدلال کرده‌اند. البته در ادامه کم‌کم روشن می‌شود که وی علاقه‌ای ندارد دلیل‌های برخلاف ادعایش را طرح کند و ترجیح می‌دهد از آن‌ها بگذرد. استاد سامی بدری نمونه‌ای که نویسنده آن نه سال پیش از پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی در گذشته، پیش از چاپ کتاب به او یاد آورده، اما نویسنده نه در کتاب پیش و نه در کتاب کنونی که خلاصه کتاب پیش است از آن یاد آورده استاد سخنی نمی‌آورد. استاد سامی بدری آورده است:

ابراهیم بن نوبخت (در گذشته ۳۲۰ قمری) به عقیده امامت دوازده امام علیهم‌السلام در کتاب خود *یاقوت الکلام* اشاره نموده است. این کتاب قدیمی‌ترین کتاب کلامی شیعه و مؤلفش از بزرگان قرن سوم هجری است که معاصر جناب علی بن بابویه بوده است. شیعیان این کتاب را پذیرفته‌اند و نسل به نسل آن را انتقال داده‌اند تا به دست علامه حلی رسیده و ایشان نیز کتاب را شرح نموده و نامش را *انوار الملکوت فی شرح الیاقوت* نهاده است. عبارت نویسنده *یاقوت الکلام* و شرح علامه حلی در پی می‌آید: ابراهیم بن نوبخت می‌نویسد: «سخن در امامت یازده تن بعد از ایشان (حضرت علی علیه‌السلام): بنابر نقل متواتر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

امامت آنان را تعیین (نص) کرده و آنان را نام برده است و هر امامی با نقل تعیینی (نص)، امام بعد را نیز مشخص کرده و کتاب‌های پیامبران گذشته بر امامت آنان دلالت می‌کند. به خصوص، روایت مسروق که به آن اعتراف و اذعان دارند. علامه در شرح این سخن چنین نوشته است: اما امامت دیگر امامان علیهم‌السلام بعد از حضرت علی علیه‌السلام به چند دلیل آشکار می‌شود: اول احادیث متواتر از پیامبر بر تعیین آنان و منصوب کردن آنان به امامت؛ زیرا شیعه به تواتر نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امام حسین علیه‌السلام فرمود: این پسر من امام فرزند امام برادر امام و پدرت امام است که نهمین آنان قائمشان است. و اخبار متواتر دیگر، دوم آن‌چه از شیعه به تواتر نقل شده مبنی بر تعیین (نص) هر امامی توسط امام سابق، سوم نام آنان و تصریح به امامتشان که در کتاب‌های پیامبران سابق موجود است، مانند *تورات* و *انجیل*، چهارم روایات مشهور اهل تسنن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تعیین آنان علیهم‌السلام؛ به دلیل خبر مسروق از عبدالله بن مسعود که گفت: پیامبر ما از ما پیمان گرفت که بعد از ایشان دوازده تن جانشین شوند، به تعداد نقبای (سرشناسان) بنی اسرائیل و همچنین آن‌چه از غیر او نقل شده است. (مانند جابر بن سمرة وحذیفة بن أسید و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو ابی جحيفة).^۱

۱. لقد أشار إلى العقيدة الاثنى عشرية أيضا إبراهيم بن نوبخت (متوفى ۳۲۰ق) في كتابه *(ياقوت الكلام)* وهو أقدم كتاب كلامي عند الشيعة ومؤلفه من أعلام القرن الثالث الهجري وهو معاصر لعلی بن بابويه وقد تلقاه الشيعة عنه بالقبول جيلاً بعد جيل حتى وصل إلى العلامة الحلبي فأفرد كتاباً في شرحه سماه *أنوار الملكوت في شرح الياقوت* وإلى القارئ الكريم نص كلام صاحب ياقوت الكلام وشرح العلامة الحلبي له. قال إبراهيم بن نوبخت: القول في إمامة الأحد عشر بعده (أي بعد علي عليه‌السلام) نقل أصحابنا متواتراً النص عليهم بأسمائهم من الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يدل على إمامتهم وكذلك نقل النص من إمام علي عليه‌السلام وكتب الأئمة سالفاً يدل عليهم وخصوصاً خبر مسروق يعترفون به [وخصوصاً في خبر مسروق معترفون بهم] وقال العلامة الحلبي في شرح هذا الكلام: أما إمامة باقي الأئمة عليهم‌السلام فهي ظاهرة بعد إمامة علي عليه‌السلام وذلك من وجوه: أحدها: النص المتواتر عن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم على تعيينهم ونصبهم أئمة، فقد نقل الشيعة بالتواتر أن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: للحسين عليه‌السلام هذا ابني إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم وغير ذلك من الأخبار المتواترة. الثاني: ما نقل من النص على إمام من إمام يسبقه بالتواتر من الشيعة. الثالث: أن

استدلال ابراهیم نوبختی به خبر مسروق، استدلال به احادیث دوازده امام را نشان می‌دهد.

۴. بر فرض تنزل اگر بپذیریم به احادیث دوازده امام چنین استدلالی نکرده‌اند، آیا از استدلال نکردن آن‌ها به احادیث دوازده امام، می‌توان نتیجه گرفت که شیعه به انحصار امامان عقیده نداشته است؟ این نتیجه‌گیری، مغالطه است؛ زیرا دلیل اعم از مدعاست و آن را نمی‌تواند ثابت کند؛ چون احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار شمار امامان علیهم‌السلام نیست. تعیین امام در شیعه با نص بوده و احادیث دوازده امام، از این نص‌ها به شمار می‌رود. احادیث نص هر امام بر امام بعد، نمونه‌ای از این نص‌هاست. لذا وقتی برای غیر از این افراد نصی نرسیده، پس کسی از شیعه به امامت غیر آنان اعتقاد نداشته است. این نکته بدون در نظر گرفتن احادیث دوازده امام هم اثبات می‌پذیرد. همین معنای انحصار است.

ابوسهل إسماعیل بن علی نوبختی^۱ (از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام که هنگام وفات امام در محضرشان بود و امام عصر علیه‌السلام را زیارت کرده)^۲ استاد متکلمان امامیه در دوران حیرت، در آخر کتاب *التنبيه* همین استدلال را آورده است. شیخ صدوق سخن

أسامیهم والنص علی إمامتهم موجودة فی کتب الأنبياء السالفة کالتوراة والإنجیل. الرابع: أنَّ أخبار الخصوم مشهورة فی النص علیهم من النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لخبر مسروق عن عبدالله بن مسعود أنه قال... عهد إلینا نبینا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أن یكون بعده اثنا عشر خليفة عدد نقباء بنی اسرائیل وكذا ما نقل عن غیره (كجابر بن سمرة وحذيفة بن أسيد وعبدالله بن عباس وعبدالله بن عمرو وأبی جحيفة) (شبهات وردود، ج ۱، ص ۲۳).
۱. «ذكر ابن النديم أنَّ أباسهل إسماعیل بن علی النوبختی كان يرى أنَّ الإمام هو محمد بن الحسن ثم مات فی الغيبة واستمرت فی ولده إلى يوم القيامة وذكر أنَّ رأيَه هذا لم يسبقه إليه أحد غیر أنَّ المحقق التستري يبزر ساحة أبی سهل من ذلك الرأي لعدم اعتبار ابن النديم فی ما ينفرده به ويؤيد قول التستري عدم ذكر الشيخ الصدوق ذلك عن أبی سهل مع العلم انه كان معاصراً لابن النديم وكان معنياً برَدّ الشبهات حول الغيبة وكذلك الحال فی الشيخ المفيد مع أنه كان معنياً بأمثالها.» (شبهات وردود، ج ۱، ص ۲۸)

۲. نک: الغيبة للطوسی، ص ۲۷۲، ح ۲۳۷.

وی را چنین می‌آورد:

و چه بسا وقتی دلیل، دشمنان ما را به پذیرش این مسئله وادارد که ناچار باید امامی منصوب... به نص امام قبل باشد. بگوید: آن امام کیست نام ببرید؟ و ما را به آن هدایت کنید. پس به آن‌ها می‌گوییم: هنگامی که نص از پیامبر ﷺ بر حضرت علی علیه السلام به نقل شیعه صحیح باشد، به همان دلیل نقل نص از امام علی علیه السلام بر امام حسن علیه السلام صحیح خواهد بود و از امام حسن بر امام حسین علیه السلام سپس همین‌طور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام سپس بر امام غایب پس از آن حضرت؛ زیرا رجال طرف دار پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوق بوده‌اند و گواهی داده‌اند که او امام است و غایب شده است؛ زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بوده و دو سال مأمور بر منازل و حرم او گمارده است.^۱

۵. برفرض که متکلمان چنین استدلالی به احادیث دوازده امام نکرده باشند، آیا از استدلال نکردن به احادیث دوازده امام، می‌توان نتیجه گرفت که چنین احادیثی نبوده است؟ به چه دلیل باید متکلمان به همه احادیث موجود استدلال کرده باشند؟ اکنون که نزدیک به دوازده قرن از دوران حیرت می‌گذرد، اگر متکلمی دریابد که گروهی از روایات یک عقیده را ثابت می‌کند و بعد آن روایات را گرد آورد و به آن‌ها استدلال کند، آیا می‌توان ادعا کرد آن احادیث جعلی بوده؛ چون کسی به آن‌ها استدلال نکرده است؟ روشن است که نویسندگان مغالطه می‌نمایند و دلیلی می‌آورد که از مدعا اعم است؛ زیرا استدلال نکردن چندین دلیل می‌تواند داشته باشد که یکی از آن‌ها نبودن حدیث

۱. «وَرَبَّمَا قَالَ خَصُومُنَا - إِذَا عَضُّهُمْ الْحِجَاجَ وَلِزِمَتْهُمْ الْحُجَّةُ فِي أَنَّهُ لَا يَدَّ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ... بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ - فَمَنْ هُوَ هَذَا الْإِمَامُ سَمَّوْهُ لَنَا وَدَلُّوْنَا عَلَيْهِ؟ فَيَقَالُ لَهُمْ: ... إِذَا صَحَّ بِنَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّصَّ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَقْلُهَا النَّصَّ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ وَمِنْ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ ثُمَّ عَلَى إِمَامٍ [بعد] إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ رِجَالَ أُبَيِّهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّقَاتُ كُلَّهُمْ، قَدْ شَهِدُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ وَغَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَباً ظَاهِراً وَوَكَّلَ بِمَنَازِلِهِ وَحَرَمَهُ سَنَتَيْنِ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۸۹)

است. بی‌گمان، ملاک تشخیص وجود روایات، کتاب‌های روایی است و نه استدلال متکلمان.

کتاب‌های قرن سوم

گفتنی است که نویسنده کتاب‌هایی از قرن سوم نام می‌برد و مدّعی می‌شود در این کتاب‌ها خبری از انحصار نیست.^۱ کتاب *الإمامة والتبصرة من الحيرة* نوشته علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق).

چند نکته درباره ادعاهای نویسنده در مورد این کتاب گفتنی است:

یکم. نویسنده در بخش نخست کتاب *تطور* درباره علی بن بابویه می‌نویسد:

ابن بابویه احادیث بداء در امامت را به تقیه تفسیر کرده؛ چون آن‌ها را جمع‌شدنی با اعتقاد به وجود فهرست نام امامان علیهم‌السلام نمی‌دیده است.^۱

اگر در زمان وی اعتقاد به چنین فهرست نبوده، چرا نویسنده دلیل حمل اخبار بدا را به تقیه، اعتقاد به وجود این فهرست بیان کرده است؟ اگر این اعتقاد در زمان وی موجود بوده، چرا نویسنده ادعا می‌کند که در زمان علی بن بابویه این اعتقاد نبوده و در قرن بعد پیدا شده است؟ این تناقض‌گویی از کجا سرچشمه گرفته است؟

دوم. شیخ علی بن بابویه وثقة الاسلام کلینی هر دو در سال ۳۲۹ قمری رحلت کرده‌اند. وثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف *کافی* احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم‌السلام»^۲ آورده است. نویسنده ادعا کرده مؤلفان قرن سوم این احادیث را نیاورده‌اند و برای اثبات ادعای خود از کتاب شیخ علی بن بابویه نام می‌برد. حال باید پرسید نویسنده قرن‌ها را چگونه محاسبه می‌کند که شیخ علی بن بابویه از نویسندگان قرن سوم به شمار می‌رود، اما وثقة الاسلام کلینی از نویسندگان آن

۱. و حاول ابن بابویه أن يفسر الأحاديث الواردة بالبدا بالتقية، بعد استحالة الجمع بين البداء والقول بوجود القائمة المسبقة بأسماء الأئمة. (تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۱۶)

۲. *الكافي*، ج ۱، ص ۵۲۵.

قرن به شمار نمی‌آید؟ آیا این بدان دلیل نیست که وی موارد نقض را نادیده می‌گیرد؟
سوم. نویسنده درباره متکلمان و استدلال نکردن آنان به احادیث دوازده امام ادعایی مطرح می‌کند، اما هنگام شاهد آوردن از مرحوم علی بن بابویه نام می‌برد، در حالی که ایشان محدث است و نه متکلم و نباید از ایشان انتظار داشته باشد که در کتابش استدلال کلامی آورد. گویا نویسنده میان متکلم و محدث تفاوتی نمی‌گذارد! اگر بنابر باور وی، محدثان شیعه هم این احادیث را نقل نکرده‌اند، باز ادعای وی خلاف واقع است. در ادامه، نام محدثانی خواهد آمد که پیش از قرن چهارم این احادیث را نقل کرده‌اند.

چهارم. انگیزه تألیف کتاب *الإمامة والتبصرة من الحيرة* چنان که نویسنده آن تصریح کرده، راهنمایی کسانی است که در مسئله امامت، دچار سرگردانی شده‌اند و همان گونه که مقدمه بیان می‌کند و بارها بر آن تأکید دارد، پاسخ‌گویی و راهنمایی به نسب و عدد امامان علیهم‌السلام و محصور و تغییرناپذیر بودن عدد، بنابر روایات است. برای مثال، ایشان می‌فرماید:

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می‌برد و نعمت را عظمت می‌بخشد و از تعداد (ائمه علیهم‌السلام) خبر می‌دهد و هم دم می‌شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است.^۱

اگر مرحوم علی بن بابویه به معین و محدود بودن امامان علیهم‌السلام معتقد نبوده، خبر دادن از عدد چه معنایی دارد؟ منظور وی از اخباری که از عدد خبر داده‌اند، چه احادیثی است؟ حدیث لوح و صحیفه که از آن‌ها نام می‌برد، چه روایاتی هستند؟ البته مؤلف کتاب *الإمامة والتبصرة*، نام و دلایل امامت امامان علیهم‌السلام را تنها تا امام رضا علیه‌السلام آورده و کتاب را نتوانسته به پایان رساند؛ بنابراین، جا ندارد کسی بگوید وی

۱. «فجمعت أخباراً تكشف الحيرة وتجسم النعمة وتنبي عن العدد وتؤنس من وحشة طول الأمد.» (*الإمامة والتبصرة*، ص ۹)

احادیث دوازده امام را نیاورده است؛ زیرا محدثان در اثبات امام دوازدهم به احادیث دوازده امام تمسک می‌کنند و این احادیث را مقدمه‌ای در اول بحث امامت نمی‌آورند تا کسی بگوید جای آن اول کتاب بوده و اگر این احادیث وجود داشته، باید آن‌ها را در اول کتاب می‌آوردند. برای نمونه، سه تن از علمای بزرگ شیعه که مانند علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) کتاب خود را به ترتیب امامان علیهم‌السلام ترتیب داده‌اند، احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم یا بعد از آن آورده‌اند. *ثقة الاسلام* کلینی در *کافی* احادیث دوازده امام را پس از باب «مولد الصاحب علیه‌السلام» و در باب «ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم‌السلام» می‌آورد،^۱ شیخ مفید در *ارشاد* احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم علیه‌السلام تحت عنوان «باب ما جاء من النص علی إمامة صاحب الزمان، الثانی عشر من الأئمة علیهم‌السلام فی مجمل ومفصل علی البیان»^۲ آورده و نویسنده *دلائل الإمامة* نیز آن‌ها را در باب «معرفة وجوب القائم علیه‌السلام وأنه لابد أن یکون»^۳ در بابی ویژه برای امام مهدی علیه‌السلام گرد آورده است.

بخش‌هایی از مقدمه علی بن بابویه بر کتابش در پی می‌آید:

کلام اهل بیت علیهم‌السلام باطل نمی‌شود و دلیل آن‌ها سست نمی‌گردد و تعدادشان عوض نمی‌شود و نسل آن‌ها قطع نمی‌شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث‌برندگان است.^۴

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می‌برد و نعمت را عظمت می‌بخشد و از تعداد (ائمه علیهم‌السلام) خبر می‌دهد و مونس می‌شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است.^۵

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳. *دلائل الإمامة*، ص ۴۴۷.

۴. «وأن کلمتهم لا تبطل وحتجتهم لا تدحض، وعددهم لا یختلف، ونسبهم لا ینقطع، حتی یرث الله جل جلاله الأرض ومن علیها وهو خیر الوارثین».

۵. «فجمعت أخباراً تكشف الحیرة وتجسم النعمة وتنبي عن العدد وتؤنس من وحشة طول الأمد».

اگر تعداد امامان علیهم السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی شد که بنابر آن ها خداوند از پیامبران علیهم السلام و انسان های صالح امت های گذشته برای امامان علیهم السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه السلام به سبب امامان علیهم السلام بر کوه جودی استقرار یافت. از امام علیه السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم السلام را می دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه السلام نیز می دانست.^۱ چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه اش آن را می داند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می توان پذیرفت؟^۲ و حدیث صحیفه مهر شده؟^۳ و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیها السلام؟^۴

۱. «و مثله ما ورد عن منصور بن حازم قال للصادق علیه السلام: أكان رسول الله صلی الله علیه و آله يعرف الأئمة علیهم السلام؟ فقال: نعم و نوح.» (بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۴۵)

۲. «حدیث اللوح حدیث طویل، مضمونه أن جابر عبد الله الأنصاري عاد الزهراء فاطمة علیها السلام فرأى فی یدها لوحا فيه: أن الباری أهداه إلى النبی صلی الله علیه و آله وقد سجل فيه أسماء الرسول والزهراء والأئمة الاثنی عشر من بعده.» (الكافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳، رواه المؤلف بسنده وقد نقل الصدوق نصه الكامل بروایة أبيه فی الباب ۲۸ من کمال الدین، ص ۳۰۸، ح ۱)

۳. «عبد الله بن جعفر، عن أبي القاسم الهاشمي، عن عبيد بن قيس الأنصاري، قال: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ، لَمْ يُنْزَلِ اللَّهُ كِتَابًا مِثْلَهَا قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ، فِيهِ خَوَاتِيمُ مَنْ ذَهَبَ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ لَهُ: يَا جَبْرِئِيلُ، مَنْ النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِي؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، مَرَّةً إِذَا تَوَفَّيْتَ: أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا ثُمَّ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ. فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَكَ عَلِيُّ خَاتَمًا ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام، فَقَالَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام، فَقَالَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لَهُمْ مَعَكَ، وَاشْرِكْ نَفْسَكَ لِلَّهِ، فَعَمِلَ بِمَا فِيهَا مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَقَالَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْرِقْ، وَاصْطُبْ وَالرِّمَ مَنْزِلَكَ، وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَقَالَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدِّثَ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ، وَانْشُرْ عِلْمَ آبَائِكَ، فَقَعَلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَقَالَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدِّثَ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ، وَصَدِّقْ أَبَاكَ وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّكَ فِي حِزِّ مِنَ اللَّهِ وَصَمَانٍ. وَهُوَ يَدْفَعُهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ بَعْدِهِ. وَيدفعها من بعده إلى من بعده، إلى يوم القيامة.» (الإمامة والتبصرة، ص ۳۸، ح ۲۰)

۴. «لو كان أمرهم مهملاً عن العدد وغفلاً، لما وردت الأخبار الوافرة بأخذ الله ميثاقهم على الأنبياء وسالف

و فرمایش امام تورا براین مطلب راهنمایی می‌کند: نسل هفتم از نسل پنجم مالک می‌شود تا زمین را از عدل پرکند، همان‌گونه که از ظلم پرشد.^۱ ۲ پس اینک چگونه حجت بر حضرت آدم علیه السلام است که نام‌های آن‌ها را حفظ کرده؟ و سخن چیست در مورد حضرت نوح علیه السلام که تعداد آن‌ها را می‌دانست؟ و چگونه ثابت می‌شود که خداوند از تمام امت‌ها بر امامان علیهم السلام عهد گرفته است و حال آن‌که امر آنان علیهم السلام را نسخ می‌کند؟ و در نام‌های آنان برای خدا بدا حاصل می‌شود؟ و با چه دلیلی حدیث لوح رد می‌شود؟ و روایات سایه‌ها و احادیث نقل شده که خداوند آنان علیهم السلام را قبل از امت آفرید؟ و روش خداوند چنین نیست که عهدی برای ولی‌ای از اولیای خود از قومی بگیرد و بعد در آن برایش بدا حاصل شود، در حالی که تعداد زیادی از آن قوم از دنیا رفته‌اند... و امامت تغییر نمی‌کند. نسل قطع نمی‌شود و تعداد زیاد و کم نمی‌گردد.^۳

چنان‌که پیداست، مرحوم علی بن بابویه به انحصار عدد امامان معتقد بوده و حدیث «یملک السابع من ولد الخامس»، را نیز شاهد آورده که بر عدد دوازده دلالت

الصالحین من الأمة ویذلک علی ذلک قول أبی عبد الله علیه السلام حین سئل عن نوح علیه السلام لما ذکر، استوت سفینته علی الجودی بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم وأدم علیه السلام وكيف یختلف عدد، يعرفه أبوالبشر ومن درج من عترته والأنبیاء من عقبه، علی شذمة من ذریته وبقیة سیرة من ولده؟ وأی تأویل یدخل علی حدیث اللوح و حدیث الصحیفة المختومة؟ والخبر الوارد عن جابر فی صحیفة فاطمة علیها السلام؟»

۱. «قال الصادق علیه السلام فی المهدي علیه السلام الخامس من ولد السابع. رواه المؤلف بسنده وعنه ابنه فی کمال الدین، ص ۳۳۸، ح ۱۲. وعن کاظم قوله: إذا فقد الخامس من ولد السابع. رواه الكلینی فی الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶. والنعمانی فی الغیة، ص ۷۸، والمؤلف بسنده كما فی کمال الدین، ص ۳۵۹.»
۲. «ویدلک علی هذا قوله: یملک السابع من ولد الخامس، حتی یملاها عدلا كما ملئت جورا.»
۳. «کیف الحجة الآن فی آدم علیه السلام أنه حفظ أسماءهم؟ وما القول فی أمر نوح علیه السلام أنه علم عددهم؟ وكيف یثبت أن الله عزوجل أخذ علی الأمة کلها عهدهم وهوینسخ أمرهم ویبدوله فی أسمائهم؟ وبأی دلیل یدفع أمر اللوح؟ فأخبار الأظلة، والآثار الواردة أن الله خلقهم قبل الأمم، وما كان الله لیأخذ مولی من أولیائه علی قوم، ثم یبدوله فی ذلك وقد قبض إلیه منهم العدد الكثير... والإمامة لا تغیر والنسب لا ینقطع و العدد لا یزید ولا ینقص.»

می‌کند. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام بداند، معلوم می‌شود این احادیث در آن زمان بوده است و حرف وی نقض می‌گردد. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام نداند، باز سخن ما ثابت می‌شود که بنابر آن، دلیل بر حصر امامان تنها احادیث دوازده امام نیست و اگر متکلمان به احادیث دوازده امام استدلال نکرده باشند، به این معنا نیست که به محصور بودن امامان هم اعتقاد نداشته‌اند و ثابت می‌شود دلیل نویسنده از مدعایش اعم است.

۲. کتاب *فرق الشیعه* نوشته ابومحمد حسن بن موسی نوبختی.^۱

نویسنده ادعا می‌کند که وی به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره در پی می‌آید:

یکم. این کتابی استدلالی برای اثبات عقیده شیعه نیست. نوبختی در این کتاب در پی شمارش گروه‌های مختلف شیعه بوده و بنابراین، از نوبختی نمی‌توان انتظار داشت که به احادیث دوازده امام استدلال کرده باشد.

دوم. البته نمی‌توان گفت که وی به انحصار عدد امامان اعتقاد نداشته است. بررسی عبارت‌های کتاب نشان می‌دهد که نظرایشان محصور و محدود بودن شمار امامان علیهم‌السلام و ختم آنان به فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است؛ زیرا وی پس از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌آورد:

و هیچ‌یک از این سخنان این فرقه‌ها صحیح نیست. پس ما امامت در گذشته را قبول داریم و این که امانتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید...^۲

۱. وی متولد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است.

۲. «ولایجوز شیء من مقالات هذه الفرق كلها فنحن مستسلمون بالماضي وإمامته مقرون بوفاته معترفون»

بنابراین عبارت، نوبختی به غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته؛ زیرا می‌گوید ایشان علیه السلام ظهور خواهد کرد. وی پس از بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می‌نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم علیه السلام بر مردم مخفی می‌شود و یادش به میان نمی‌آید و شناخته نمی‌شود مگر این که ایشان قیام نمی‌کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند.^۱

سپس اشاره می‌کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم علیه السلام پرداخته‌اند، یعنی مرحوم نوبختی به غیبت و قائم آل محمد علیه السلام بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته است.

از طرفی با توجه به احادیث فراوانی که قائم را آخرین امام شناسانده‌اند،^۲ معلوم می‌شود نوبختی فرزند امام عسکری علیه السلام را خاتم امامان می‌دانسته است. در جامعه نیز

بأن له خلفاً قائماً من صلبه وأن خلفه هو الإمام من بعده حتى يظهر ويعلن امره...» (فرق الشيعة، ص ۱۱۶)
 ۱. «وقد رويت أخبار كثيرة أن القائم تخفى على الناس ولادته ويخمل ذكره ولا يعرف، إلا أنه لا يقوم حتى يظهر ويعرف أنه امام بن امام و وصى بن وصى يؤتم به قبل أن يقوم.» (همان، ص ۱۱۸)
 ۲. «عباد رفعه إلى أبي جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ولدى أحد عشر نقيباً نجيباً محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق علیه السلام يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.» (الأصول الستة عشر، ص ۱۵)

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَاوُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ علیه السلام» (الكافي، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹)
 «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَّاتِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحسنُ وَالحسينُ وَالأئمةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَ يَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» (كمال الدين، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷)

این گونه بوده است، یعنی هر گروه که به قائم بودن یکی از امامان یا شخص دیگری معتقد شده، امامان علیهم السلام بعد را نپذیرفته و منتظر قیام او مانده است. پس وی نیز با این جملات اعتقاد خود به ختم و انحصار عدد امامان را بیان کرده است. بنابراین، نتیجه‌ای که نویسندگان گرفته، باطل است؛ زیرا اگر علی بن بابویه به احادیث دوازده امام اشاره نکرده، از آن رو نبوده که نویسندگان می‌گویند: چون استدلال نکرده، پس به حصر هم معتقد نبوده است. از سویی، به رغم این نتیجه‌گیری باطل باید گفت که احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار به شمار نمی‌رود.

۳. کتاب *المقالات والفرق* نوشته سعد بن عبدالله اشعری قمی (درگذشته ۳۰۱ هـ.ق). نویسندگان ادعا می‌کنند که سعد بن عبدالله اشعری در این کتاب به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره در پی می‌آید:

یکم. با احتمال نزدیک به یقین، می‌توان گفت که این کتاب همان کتاب *فرق الشیعه* نوبختی است و دو کتاب بودن آن‌ها بسیار بعید می‌نماید و مشابهت بسیار نزدیک متن دو کتاب بهترین گواه بر این ادعا است.^۱

دوم. در صورت متعدّد بودن کتاب نیز جواب همان جواب پیش خواهد بود؛ زیرا عبارت‌های کتاب قمی نیز همانند کتاب نوبختی است و نشان می‌دهد ایشان نیز در صدد شمارش فرقه‌ها بوده، نه استدلال بر عقاید شیعه و دیگران که فرزند امام عسکری علیه السلام را قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌دانسته و هرگز در این کتاب نشانه‌ای بر متعدّد بودن امامان بعد از امام عسکری علیه السلام وجود ندارد. ایشان درباره فرزند امام عسکری علیه السلام آورده است:

و کیف بالغریب الوحید الشریذ الطرید المطلب الموتور بأبیه و جدّه.^۲

که بنا به حدیث امیرمؤمنان و امام باقر علیهما السلام به مهدی موعود علیه السلام اشاره دارد:

۱. نک: مجله *تراثنا*، ش ۱، ص ۲۹.

۲. *المقالات والفرق*، ص ۱۰۴.

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَّوْرِ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ.^۱

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَهْمَدُ بْنُ مِثْمٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حُصَيْنِ الثَّغَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ. فَقُلْتُ لَهُ: كَبُرَتْ سِنِّي وَدَقَّ عَظْمِي فَلَسْتُ أَذْرِي يُقْضَى لِي لِقَاؤُكَ أَمْ لَا فَأَعْهَدُ إِلَيْ عَهْدًا وَأَخْبِرَنِي مَتَى الْفَرَجُ. فَقَالَ: إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ الْمُفْرَدَ مِنْ أَهْلِهِ الْمُتَوَرِّطُ بِالِدِهِ الْمَكْنَى بِعَمِّهِ، هُوَ صَاحِبُ الزَّيَّاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ. فَقُلْتُ: أَعِدْ عَلَيَّ، فَدَعَا بِكِتَابٍ أَدِيمٍ أَوْ صَحِيفَةٍ فَكَتَبَ لِي فِيهَا.^۲

در کتاب اشعری نیز آمده:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن‌ها ولادت قائم بر مردم پنهان می‌شود، یادش فراموش می‌شود، نامش شناخته نمی‌شود و محلش معلوم نمی‌شود تا ظهور کند و قبل از قیامت به ایشان اقتدا می‌کنند.^۳

۱. «اصبغ بن نباته گوید: از امیرمؤمنان عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر شرید (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.» (کمال‌الدین، ص ۳۰۳، ح ۱۳)

۲. عبد الأعلى بن حصین الثغلی (کوفی) از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حج یا عمره ای خدمت امام باقر عليه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سنّ من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی‌دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیتی به من بفرمایید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ فرمود: همانا آن آواره رانده شده یکه و تنها و جدا از خانواده، که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است و کنیه عموی خویش را دارد، او صاحب پرچم هاست و نامش نام پیامبری است، عرض کردم: دوباره برایم بگویید، پس آن حضرت پوستی چرمین و یا صفحه ای درخواست نمود و در آن برایم نوشت.» (الغیبة للنعمانی، ص ۱۸۳، ح ۲۲)

۳. «وقد رُویت الأخبار الكثيرة الصحيحة ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذكره و لا یعرف اسمه و

این عبارت نشان می‌دهد که ایشان نیز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی آخرین امام می‌داند و لذا به انحصار امامان علیهم السلام اعتقاد دارد.^۱

شبهه دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریه شورا

متن کتاب

وذلك لان النظرية الاثني عشرية طرأت على الأمامية في القرن الرابع، بعد أن كانت النظرية الأمامية ممتدة إلى آخر الزمان بلا حدود ولا حصر في عدد معين، كما هو الحال عند الاسماعيليين والزيدية... لأنها كانت موازية لنظرية الشورى و بديلاً عنها... فما دام في الأرض مسلمون ويحتاجون إلى دولة وإمام و كان محرمًا عليهم اللجوء إلى الشورى والانتخاب، كما تقول النظرية الإمامية كان لابد أن يعين الله لهم إماماً معصوماً منصوباً عليه... فلماذا إذاً يحصر عدد الأئمة في اثني عشر واحداً فقط؟^۲

خلاصه شبهه

بنابر دیگر عقیده و مغالطه نویسنده، امامت نخست در نظریه امامیه مانند زیدیه و

لا يعلم مكانه، حتى يظهر ويؤم به قبل قيامه.» (المقالات والفرق، ص ۱۰۵).

۱. استاد سید سامی بدری نیز می‌گوید: «إن مؤلفی کتاب الفرق و کتاب المقالات علی فرض تعدد هما كانا بصدد جمع الأقاويل فی الفرق و ما ينسب إليها و لم يكونا بصدد المناقشة والاستدلال و من هنا لا ينبغي عدّ الكتابين مرآة تعكس الفكر الاستدلالي عند الفرق المذكورة و بالتالي فعدم ورود حديث الاثني عشر فيهما لا يعني شيئاً في قبال وروده في كتاب ياقوت الكلام و كتاب الإمامة و التبصرة المعاصرين لهما المعدين للاستدلال على العقيدة الاثني عشرية.» (شبهات وردود، ج ۱، ص ۲۸)

۲. زیرا نظریه دوازده امام در قرن چهارم بر شیعه عارض شده است، بعد از آن که نظریه امامت تا آخر الزمان بدون حد و حصر در عدد معین ادامه داشت، همان گونه که اینک در نزد اسماعیلیه و زیدیه چنین است؛ زیرا این نظریه در موازات نظریه شوری و بدل آن بود... پس مادامی که مسلمانان در زمین هستند و محتاج دولت و امام هستند و بر آن ها شورا و انتخابات حرام است (همان گونه که نظریه امامیه گویای آن است) ناچار باید خداوند برایشان امامی معصوم و منصوب (نام برده شده) تعیین نماید... پس چرا باید عدد ائمه تنها در دوازده منحصر گردد.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۷)

اسماعیلیه بدون عدد معین و محدودی تا آخر زمان بوده است؛ چون نظریه امامت در برابر نظریه شورا (عقیده اهل سنت) و به جای آن است.

پاسخ

وی در این باره هیچ مدرکی نمی آورد تا نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد؛ چون نظریه شورا عدد محدودی ندارد، پس نظریه امامیه نیز در برابر آن، نباید عدد محدودی داشته باشد، در حالی که این دو نظریه در برابر هم هستند. روشن است که قاعده اولیه در تقابل دو نظریه، مغایرت آن دو را بیان می کند، مگر این که دلیلی تشابه را در جایی ثابت کند. لذا چگونه از تقابل یک نظریه با نظریه دیگر اصول و قواعد نظریه مقابل را می توان کشف کرد؟ آیا می توان گفت دموکراسی چون مقابل پادشاهی است، پس قوانین آن ها باید مشابه هم باشد؟ پس در مقابل هم بودن دو نظریه، اگر دلیل مغایرت دو نظریه نباشد، هرگز دلیل تشابه دو نظریه نمی تواند باشد. این گونه سخن راندن، مغالطه است، نه استدلال علمی و اقامه دلیل.

امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده است، یعنی به عقیده امامیه زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظریه پابرجاست. ناگفته نماند که امتداد امامت تا آخر زمان با آمدن پی در پی امامان تا آخر زمان هیچ ملازمه ای ندارد. البته شاید مردم عادی بپندارند چنین ملازمه ای وجود دارد و امامان زیادی خواهند آمد، اما اثبات آن دلیل می خواهد. به هر حال، دیدگاه مردم را هرگز به پای نظریه یک مکتب و مذهب نمی توان نوشت. به دلیل آگاهی کم مردم حتی خرافات زیادی به نام مطالب دینی در بین آنان گسترده است. آیا همه آن ها را نظریات آن مذهب می توان شمرد و بعد به آن مذهب تاخت و محکوم نمود یا ادعا کرد که مکتب دگرگون شده است؟

حتی ممکن است عقیده ای بین دانشمندان یک مذهب، وجود داشته باشد که با گذشت زمان و دقت بیشتر آنان در مدارک و دلایل، نادرست بودن آن عقیده روشن

شوند و آن را اصلاح نمایند. آیا می‌توان ادعا کرد چون این نظریه بعدها به وجود آمده یا اصلاح شده، پس جعلی است؟ اگر چنین باشد باید باب تحقیق و بررسی را بست و معتقد شد حق همان بوده که اولی‌ها گفته‌اند و بعدها هر نظریه‌ای پرداخته‌اند، باطل بوده است. مراجعه به دلایل نظریه، روش درست در این موارد است. اگر دلیل استناد شده، ضعیف یا جعلی باشد، معلوم می‌شود که نظر ضعیف یا دروغ بوده و اگر قوی و متقن باشد، معلوم می‌شود که گذشتگان نادرست رفته‌اند. نبودن نظریه، دلیل جعلی بودن آن نیست. البته در این بحث، تغییری صورت نپذیرفته و این ادعا واقعیت ندارد که اثری از عدد دوازده در کتاب‌های قبل نیست. برفرض تنزل نیز اگر دانشمندان از عدم حصر به انحصار عدول کرده باشند، دلیل برجعلی و دروغ بودن آن نمی‌شود و چنین ملازمه‌ای وجود ندارد و برای فهمیدن درستی و نادرستی آن باید به دلایل آن مراجعه کرد.

بسیار واضح است عدم وجدان، دلیل عدم وجود نیست. وقتی کسی بر مطلبی دلیل نمی‌یابد، باید درباره آن سکوت کند و نهایتش بگوید این مطلب برای من ثابت نشده است. اما چگونه بدون اقامه دلیلی برخلاف آن، آن را می‌تواند نفی کند؟ وی هنگامی ادعای اعتقاد نداشتن به انحصار را می‌تواند طرح کند که دلیلی بر متعدّد بودن امامان بدون محدودیت پیش نهد و ایشان هرگز چنین دلیلی نیاورده است.

فصل دوم. شیعیان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام

در این فصل بررسی می‌شود که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم اعتقادی به خاتم امامان علیهم السلام بودن امام دوازدهم علیه السلام داشتند؟

شبهه یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

من هنا لم يكن الإماميون يقولون بالعدد المحدود في الأئمة ولم يكن - حتى الذين قالوا بوجود الإمام محمد بن الحسن العسکری - يعتقدون في البداية أنه خاتم الأئمة وهذا هو النوبختي في كتابه فرق الشيعة يقول: إن الإمامة ستستمر في أعقاب الإمام الثاني عشر إلى يوم القيامة.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می‌کند امامیه نخست امام دوازدهم علیه السلام را خاتم امامان نمی‌دانسته و برای اثبات نظر خود می‌گوید: نوبختی به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم معتقد بوده است.

۱. «و به همین دلیل، امامیه به عدد مشخصی در تعداد امامان قائل نبود و حتی کسانی که قائل به وجود امام محمد بن حسن عسکری بودند، در ابتدا معتقد نبودند که وی خاتم امامان است. نوبختی در فرق الشيعة می‌گوید: امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت ادامه می‌یابد.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۷)

پاسخ

نویسنده برای آن که دلیلی بتواند بجوید، متن کتاب نوبختی را تحریف کرده و آورده است: «إن الإمامة ستستمر في أعقاب الإمام الثاني عشر إلى يوم القيامة.»^۱ در حالی که این مطلب کذب و افتراست و نوبختی هرگز سخنی از فرزندان یا نسل امام دوازدهم علیه السلام به میان نیاورده، بلکه نوشته است:

ولا ينقطع من عقب الحسن بن علي عليه السلام ما اتصلت أمور الله عز وجل ولا ترجع إلى الإخوة ولا يجوز ذلك وأن الإشارة والوصية لاتصحان من الامام ولا من غيره إلا بشهود، أقل ذلك شاهدان فما فوقهما، فهذا سبيل الإمامة والمنهاج الواضح للاحب الذي لم تزل الشيعة الإمامية الصحيحة التشيع عليه.^۲

بنابراین، نخست امام یازدهم علیه السلام را یادآور شده، نه امام دوازدهم علیه السلام را و دوم آن که «اعقاب» نگفته که بر تعدد دلالت نماید، بلکه «عقب» و مفرد آورده که اگر در فرد واحد ظهور نداشته باشد، تعدد را هم نمی‌رساند. استاد سامی بدری نیز می‌گوید:

و اگر فرض شود سخن صاحب نشریه (احمد کاتب) صحیح است و برای نوبختی صاحب کتاب *فرق الشیعه* چنین نظری بوده است که وی به دروغ به او نسبت داده، از او معلوم می‌شد و دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید بر او ردیه می‌نوشتند که هر دو به عصر نوبختی نزدیک بودند و به شبهه‌های بر شیعه دوازده امامی توجه داشتند. به ویژه شیخ مفید که در کتاب *عیون و محاسن* فرقه‌ای را یاد کرده است که معتقدند امام بعد از امام حسن

۱. «همانا امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت استمرار خواهد داشت.»

۲. «وامامت از نسل حسن بن علی علیه السلام تا زمانی که امور الهی وصل است، قطع نمی‌شود و به برادر بر نمی‌گردد و این جایز نیست و اشاره و تعیین از امام و غیر امام صحیح نیست، مگر با شاهد که کمترین آن دو شاهد و بیش از آن است. پس این راه امامیه است؛ راه روشن و وسیعی که همیشه شیعه امامیه صحیح بر آن راه بوده است.» (*فرق الشیعه*، ص ۱۱۸)

عسکری علیه السلام فرزندش محمد است، اما از دنیا رفته و در آخرالزمان زنده خواهد شد و با شمشیر قیام می‌کند.^۱

بنابراین، وی برای ادعای خود مبنی بر ادامه پی در پی امامان هیچ مستندی در نمی‌افکند و تنها می‌گوید چون نظریه امامت در مقابل نظریه شورا است و شورا پی در پی رهبران انتخاب می‌کند، پس امام نیز باید پی در پی باشد. چنین قیاس کردن و نتیجه گرفتن، هیچ ارزش علمی ندارد و به مغالطه می‌ماند نه دلیل. هر چند نویسنده به این نکته پرداخته، اما ممکن است گفته شود از عبارت «و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیه السلام ما اتصلت امور الله عزوجل» فهمیده می‌شود که وی معتقد به آمدن پی در پی امامان تا قیامت بوده است و امام دوازدهم را خاتم ائمه علیهم السلام نمی‌دانسته است.

این اشکال از دانستن ملازمه میان تداوم امامت با پی در پی آمدن امامان برمی‌خیزد که پیش‌تر گذشت چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. این جمله تداوم امامت را بیان می‌کند، نه پی در پی آمدن امامان را و در صدد جواب‌گویی به کسانی است که گمان می‌کردند در شرایطی خاص امامت از فرزند امام به برادر یا عمویا پسرعموی ایشان منتقل می‌شود، یعنی گروه‌هایی که به امامت جعفر یا سید محمد و دیگران اعتقاد یافتند. نوبختی می‌گوید غیر از فرزند امام، هرگز شخص دیگری امام نمی‌شود و تا ابد این حکم جاری و دگرگون‌ناپذیر است، چنان‌که شیخ مفید در بیان عقیده امامیه می‌گوید:

۱. «ولو فرض صحة قول صاحب النشرة أن يكون للنوبختی صاحب کتاب فرق الشيعة مثل ذلك الرأي الذي افتراه عليه لعرف عنه وسجل عليه من قبل علماء الشيعة كالشيخ الصدوق والشيخ المفيد و هما قريبان من عصر النوبختی وكلاهما كان قد تصدّى للشبهات التي أثّرت على العقيدة بالائني عشر إماماً وبخاصة أن الشيخ المفيد قد ذكر في كتابه *العيون والمحاسن* (ص ۳۲۱) الفرقة التي تقول بأن الإمام بعد الحسن العسکری هو ابنه محمد ولكنه قد مات وسيحيى في آخر الزمان ويقوم بالسيف». (شبهات و ردود، ج ۱، ص ۲۸)

امامیه معتقد است امامت بعد از امام حسین علیه السلام تنها در فرزندان از صلب ایشان ادامه می‌یابد نه این‌که در فرزندان برادرش امام حسن علیه السلام یا برادران دیگرش و پسرعموهایش و سایر مردم باشد و امامت صلاحیت ندارد مگر برای فرزندان امام حسین علیه السلام و غیرایشان استحقاق امامت را ندارد و از آن‌ها به دیگری که غیرایشان باشد تا روز قیامت منتقل نمی‌شود.^۱

شیخ صدوق نیز روایتی نقل می‌کند که به این جمله اشارت دارد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ
سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: الْحَسَنُ أَفْضَلُ أَمْ الْحُسَيْنُ؟ فَقَالَ:
الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الْحُسَيْنِ. قَالَ: قُلْتُ: فَكَيْفَ صَارَتْ الْإِمَامَةُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فِي
عَقِبِهِ دُونَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَ سُنَّةَ مُوسَى وَ
هَارُونَ جَارِيَةً فِي الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عليه السلام. أَلَا تَرَى أَنَّهُمَا كَانَا شَرِيكَيْنِ فِي النَّبُوءَةِ كَمَا
كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ شَرِيكَيْنِ فِي الْإِمَامَةِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ النَّبُوءَةَ فِي وَلَدِ
هَارُونَ وَلَمْ يَجْعَلْهَا فِي وَلَدِ مُوسَى وَإِنْ كَانَ مُوسَى أَفْضَلَ مِنْ هَارُونَ! قُلْتُ: فَهَلْ
يَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ لَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتًا مَأْمُومًا
لِصَاحِبِهِ وَالْآخَرُ نَاطِقًا إِمَامًا لِصَاحِبِهِ. فَأَمَّا أَنْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَقْتٍ
وَاحِدٍ فَلَا. قُلْتُ: فَهَلْ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عليه السلام؟ قَالَ: لَا،
إِنَّمَا هِيَ جَارِيَةٌ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً
فِي عَقِبِهِ» ثُمَّ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

۱. «فقلت الإمامية أن الإمامة بعد الحسين عليه السلام في ولده لصلبه خاصة دون ولد أخيه الحسن عليه السلام وغيره من إخوته وبنی عمه و سایر الناس و أنها لا تصلح إلا لولد الحسين عليه السلام ولا يستحقها غیرهم عليه السلام ولا تخرج عنهم إلى غیرهم ممن عداهم حتی تقوم الساعة.» (المسائل الجارودية، ص ۲۸)

۲. «هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حسن افضل است یا حسین؟ فرمود: حسن از حسین افضل است. گوید گفتم: پس چگونه است که امامت پس از حسین در فرزندان وی است و نه در فرزندان حسن؟ فرمود: خدای تعالی خواسته است که روش موسی و هارون را در حسن و حسین علیه السلام

چنان‌که پیداست، این تعبیرات نمی‌تواند نشان اعتقاد به ادامه پی در پی امامان باشد وگرنه باید گفت شیخ صدوق و شیخ مفید نیز چنین اعتقادی داشته‌اند و این بی‌گمان صحیح نیست.

جاری سازد. مگر نمی‌بینی که آن دو در نبوت شریک بودند، هم چنان‌که حسن و حسین در امامت شریک بودند و خدای تعالی نبوت را در فرزندان هارون قرار داد، نه در فرزندان موسی، گرچه موسی افضل از هارون بود. گفتم: آیا ممکن است در یک زمان دو امام باشند؟ فرمود: خیر، مگر آن‌که یکی از آن دو خاموش باشد و از دیگری پیروی نماید و دیگری ناطق و پیشوای وی باشد، اما در یک زمان دو امام ناطق نخواهد بود. گفتم: آیا می‌شود پس از حسن و حسین علیهما السلام دو برادر امام باشند؟ فرمود: خیر و امامت در عقب حسین علیه السلام جاری است، هم چنان‌که خدای تعالی فرموده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»، بعد از آن نیز در فرزندان و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت جاری است. «کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۶، ح ۹»

بخش چهارم

آگاهی از نام امامان علیهم‌السلام

این بخش دارای سه فصل است در فصل اول به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده‌اند، اشاره‌ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم‌السلام آگاهی نداشتند؟ در ادامه شبهه نیز روایاتی که بنابر آن‌ها، امام کمی پیش از رحلت می‌داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می‌شود. باز در ادامه شبهه بررسی می‌شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته‌ای از پرسش‌ها در زمان امامان علیهم‌السلام مطرح می‌شده است؟ در فصل دوم نیز بررسی می‌شود که آیا حدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نام امامان علیهم‌السلام را رد نماید؟ در فصل سوم بررسی می‌شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شبهه نیز این ادعا نویسنده بررسی می‌شود که بنابر روایتی جناب زرارہ از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام پس از امام صادق علیہ‌السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان

در این فصل به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده‌اند، اشاره‌ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی‌دانسته‌اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می‌شناخته‌اند؟ در ادامه شبیه نیز روایاتی که بنابر آن‌ها، امام کمی پیش از رحلت می‌داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می‌شود. باز در ادامه شبیه بررسی می‌شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته‌ای از پرسش‌ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می‌شده است.

شبیه دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

تشیرروایات كثيرة يذكرها الصفار في بصائر الدرجات والكليني في الكافي و الحميري في قرب الاستناد والعياشي في تفسيره والمفيد في الإرشاد والحرّ العاملي في إثبات الهداة وغيرهم إلى أن الأئمة أنفسهم لم يكونوا يعرفون بحكاية القائمة المسبقة المعدّة منذ زمان رسول الله ﷺ وعدم معرفتهم بإمامتهم أو بإمامة الإمام اللاحق من بعدهم إلا قرب وفاتهم فضلاً عن الشيعة أو الإمامية أنفسهم الذين كانوا يقعون في حيرة واختلاف بعد وفاة كل إمام وكانوا يتوسّلون بكل إمام أن يعيّن اللاحق بعده ويسميه بوضوح لكي لا يموتوا وهم لا يعرفون الإمام الجديد.^۱

۱. «بنابر روایات بسیاری که صفّار در کتاب بصائر الدرجات و کلینی در کتاب کافی و حمیری در کتاب قرب الاستناد و عیاشی در تفسیر و مفید در کتاب ارشاد و حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة و دیگران نقل می‌کنند،

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است بسیاری از روایات که بزرگان شیعه مانند مرحوم صفار، ثقة الاسلام کلینی، مرحوم حمیری، مرحوم عیاشی، شیخ مفید، شیخ حرّ عاملی و دیگران نقل کرده‌اند، اشاره دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم‌السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی دانسته‌اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می شناخته‌اند، تا چه رسد به شیعیان که پس از شهادت هرامام، دچار اختلاف و سردرگمی می شدند و برای شناخت امام پسین به امامان علیهم‌السلام دست می یازیده‌اند.

پاسخ

نخست آن که نویسنده برای اثبات ادعای خود مغالطه‌ای کرده که نباید از نظر دور ماند. ایشان ادّعا کرده که عقیده به محصور بودن امامان در دوازده، پیش از قرن چهارم نبوده، اما برای اثبات ادّعای خود می گوید: امامان و شیعیان، نام همه امامان و حتی نام امام پسین را نمی دانسته‌اند، در حالی که این دلیل، ادّعای ایشان را ثابت نمی کند؛ زیرا ممکن است کسی تعداد را بداند، اما از مشخصات تک تک آنان آگاهی نداشته باشد. بنابراین، اگر نام همه امامان علیهم‌السلام را نیز نمی دانسته‌اند و حتی به نام امام پسین نیز آگاهی نمی داشته‌اند، دلیل نمی شود که بگوییم پس هرگز نمی دانسته‌اند امامان علیهم‌السلام دوازده نفر هستند. چگونه میان ندانستن نام‌ها و ندانستن تعداد، به ملازمه می توان معتقد شد؟

خود ائمه علیهم‌السلام از جریان فهرستی که پیش تر از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آماده شده، اطلاعی نداشته‌اند و امامت خود را یا امامت امام بعد از خود را نمی دانسته‌اند، مگر نزدیک وفاتشان تا چه رسد به خود شیعیان یا امامیه که بعد از وفات هرامامی دچار سردرگمی و اختلاف می گشته‌اند و به هرامامی متوسل می شده‌اند تا امام بعد از خود را تعیین نماید و به وضوح نام او را بگوید تا آنان در حالی که امام جدید را نمی شناسند از دنیا نروند.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۷)

دوم آن که اصل این ادعا نیز درست نیست؛ زیرا همه بزرگانی که ایشان نام می‌برد، در کتاب‌های خود احادیثی آورده‌اند که نام دوازده امام علیهم‌السلام در آن‌ها آمده است؛ احادیثی که آگاه بودن امامان علیهم‌السلام به نام امامان علیهم‌السلام پسین را بیان می‌کنند. چگونه ممکن است کسی که این روایت‌ها را از امامان علیهم‌السلام نقل می‌کند، معتقد باشد امامان علیهم‌السلام نام امامان علیهم‌السلام پسین را نمی‌دانسته‌اند و یا آن که روایاتی نقل کند که وهم به این معنا را درافکند. پس با وجود روایات بسیار که خلاف ادعای ایشان را ثابت می‌کند، یا باید برای این روایات پاسخی یافت و یا آن که باید روایاتی را که ایشان شاهد می‌آورد، دوباره بررسی کرد تا معنای درست آن‌ها روشن گردد.

احادیثی در زیر می‌آیند که با ادعای نویسنده تعارض دارند:

۱. احادیث اشاره‌کننده به نام امامان

یکم. حدیث خضر: در زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام حضرت خضر علیه‌السلام نام یک یک امامان را شمرده است. مرحوم کلینی این حدیث را در *کافی*^۱ از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف *محاسن*) آورده است و نام تک تک امامان علیهم‌السلام در آن به نقل از امام جواد علیه‌السلام آمده است. در حدیث دوم نیز همین حدیث را از محمد بن حسن صفار (مؤلف *بصائر الدرجات*) نقل می‌کند و صفار می‌گوید: من این حدیث را بیست سال قبل از حیرت (شهادت) امام حسن عسکری علیه‌السلام یعنی در سال ۲۴۰ قمری از برقی شنیدم. این حدیث نشان‌دهنده اعتقاد صفار به این روایت و نقل آن برای محمد بن یحیی عطار (استاد کلینی) است. احمد بن محمد بن خالد برقی نیز در کتاب *محاسن* این حدیث را آورده است. البته چون بابی که به این حدیث پرداخته، درباره امامت نیست، پایان روایت را که حضرت خضر علیه‌السلام امامان را می‌شمارد، خلاصه کرده است. بخش‌های دیگر کتاب نیز ناپدید شده است. ممکن است این روایت در باب امامت آن کتاب به

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱.

طور کامل آمده باشد، ولی روشن است که آن را برای بزرگانی چون کلینی به گونه کامل نقل کرده است.

دوم. حدیث لوح: جابر در زمان حضرت فاطمه علیها السلام نام دوازده امام علیهم السلام را در لوحی می بیند که نزد حضرت بوده است. مرحوم کلینی در کافی^۱ این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. شیخ مفید مفضل آن را در کتاب اختصاص^۲ و خلاصه آن را در ارشاد^۳ آورده است. شیخ حرّ عاملی هم آن را در وسائل الشیعه^۴ نوشته است. سوم. حدیث شرکا: امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: شریکان من چه کسانی هستند؟ پیامبر نام یک یک امامان علیهم السلام را برد. عیاشی در دو جای تفسیر خود^۵ این حدیث را نقل کرده است.

۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام

نویسنده ادّعا کرده که امامان علیهم السلام از امام بودن خود تا پیش از رسیدن به امامت، آگاهی نداشته اند و امام پس از خود را نیز تا کمی پیش از وفات نمی شناخته اند. این سخن نیز با بسیاری از روایات که همین بزرگان نقل کرده اند، در تناقض است، بنابراین، برداشت درستی از روایات نمی تواند باشد: یکم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن ها هر امام پیش، امام پس از خود و آن گاه امامان پس از آن امام را نام برد:

— پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام باقر علیه السلام را نام می برد.^۶

۱. همان، ص ۵۲۷، ح ۳.

۲. الاختصاص، ص ۲۱۰.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح ۲۱۴۷۲.

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲ و ص ۲۵۴، ح ۱۷۷.

۶. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۲.

- امیرمؤمنان علیه السلام نام امامان تا امام باقر علیه السلام را نام می برد.^۱
- امیرمؤمنان علیه السلام تا امام سجاد علیه السلام را نام می برد.^۲
- امام صادق علیه السلام در دوران نوزادی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده و معجزه نقل شده نیز امامت ایشان را ثابت می کند.^۳
- امام صادق علیه السلام هنگام پنج سالگی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است.^۴

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱ از سلیم و ح ۵ از جابر. متن هردو حدیث به یک جریان اشاره دارد. سلیم بن قیس گوید: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم، علی علیه السلام حسین علیه السلام و محمد (بن حنفیه) و سایر فرزندان را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: ای پسر عزیزم! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو سپارم، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری، سپس به پسرش حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا به تو امر فرموده که آن ها را به این پسر بسپاری، سپس دست علی بن حسین علیه السلام را گرفت و به فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر فرموده است که آن ها را به پسر محمد بن علی علیه السلام بسپاری و از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و من به او سلام برسانی.

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۲؛ *بصائر الدرجات*، ص ۳۹۲، ح ۱۶.

۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۱ با سند صحیح: یعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سرابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او را می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولایت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت. سپس به من فرمود: برو و نام دختری را که دیروز گذاشتی تغییر ده؛ زیرا خدا آن اسم را مبعوض دارد، یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

۴. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶ با سند صحیح: صفوان جمال گوید: منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت مرگ در هر صبح و شام به سراغ جان ها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد، این است امام شما و با دست به شانه ابوالحسن علیه السلام که فکر می کنم شانه راست بود و او در آن وقت پنج ساله بود [قدش پنج وجب بود] و عبدالله بن جعفر (أفطح امام طایفه فطحیه) با ما در آن مجلس نشسته بود

— امام صادق علیه السلام در دوران کودکی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است.^۱
 — امام صادق علیه السلام با خبر دادن از امامت امام کاظم علیه السلام خبر از امامت امام رضا علیه السلام داده، در حالی که ایشان چند سالی بیشتر نداشته است. امام کاظم علیه السلام نیز با خبر دادن از امامت امام رضا علیه السلام از امامت امام جواد علیه السلام پیش از ولادت ایشان خبر داده است.^۲

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱۵: «صفوان جمال گوید: از امام صادق علیه السلام در باره صاحب امر امامت پرسیدم، فرمود: صاحب این امر بازی و بیهوده‌گری نمی‌کند. آن‌گاه ابوالحسن موسی که کودک بود و بزغاله‌ای مکی همراه داشت و به او می‌گفت «پروردگارت را سجده کن» آمد. امام صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده‌گری نمی‌کند.» حدیث‌های ۱ و ۲ و ۴ و ۸ و ۱۶ هم معنای آن است.

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴: «یزید بن سلیط زیدی (که کنیه‌اش ابوعماره است) گوید: در بین راهی که به عمره می‌رفتیم، به موسی بن جعفر علیه السلام برخوردیم و عرض کردم: قربانت گردم، این مکان را که مادر آن هستیم به یاد می‌آورید؟ فرمود: آری، تو هم یاد می‌آوری؟ عرض کردم: آری، من و پدرم شما را در این جا ملاقات کردیم و امام صادق علیه السلام و برادران شما هم بودند. پدرم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی از مرگ برکنار نمی‌ماند. به من مطلبی بفرمایید که به بعد از خود بازگو کنم تا گم راه نشود. فرمود: آری، ای اباعبدالله! (کنیه پدر زید است) اینان پسران من هستند و این سرور آنان است و به شما اشاره کرد. اوست که حکم (قضاوت یا حکمت) و فهم و سخاوت و شناسایی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان می‌داند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست و او دری از درهای خدای عزوجل است و امتیاز دیگری دارد که از همه این‌ها بهتر است. پدرم عرض کرد: آن چیست؟ پدر و مادرم به قربانت. حضرت فرمود: خدای عزوجل فریادرس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت را از صلب او بیرون آورد (یعنی امام هشتم علیه السلام). او بهترین مولود و بهترین کودک (زمان خود) است. خدای عزوجل به وسیله او از خون‌ریزی جلوگیری کند و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند (بدعت و ضلالت را از میان ببرد)، برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد. خدا به برکت او باران فرستد و برندگان ترحم کند، او (در جوانی و پیری) بهترین پیران و بهترین جوانان است، گفتارش حکمت و خاموشی اش علم است. برای مردم آن‌چه را در آن اختلاف دارند، بیان می‌کند و پیش از بلوغش بر فامیلش سروری کند. پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت او متولد شده است؟ فرمود: آری، چند سال هم بر او گذشته است. یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمی‌توانستیم سخنی گوئیم. یزید گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت علیه السلام به من فرمود، شما هم بفرمایید! امام فرمود آری! پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد) به حضرت عرض کردم: هر

آگاهی از نام امامان علیهم السلام ۱۶۱

— امام کاظم علیهما السلام از امامت امام رضا علیهما السلام و پس از ایشان از امامت امام جواد علیهما السلام پیش از تولد ایشان خبر داده است:^۱

که به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد. حضرت به شدت خندید، سپس فرمود: ای ابوعمار به تو خبر می‌دهم. من از منزل بیرون رفتم و به فلان پسر وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگر را هم با او شریک کردم، ولی در باطن تنها به او وصیت کردم، ... سپس موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: ای یزید! این مطالب نزد توامانت باشد، جز به آدم عاقل یا بنده خدایی که او را راست گو تشخیص داده‌ای، مگو... یزید گوید: سپس موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: مرا امسال می‌گیرند و امامت با پسر علی است که هم نام دو علی (از امامان گذشته) است: علی اول علی بن ابی طالب و علی دوم علی بن الحسین علیهما السلام است. فهم و خویشتن‌داری و نصرت و دوستی و دین و محنت علی اول و محنت و شکیبایی برنامایمات علی دوم به او عطا شده است و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی سخن گفتن ندارد. سپس به من فرمود: ای یزید! چون به این جا گذرت افتاد و او را ملاقات کردی که ملاقات هم خواهی کرد، به او مژده بده که خدا پسری به او خواهد داد، امین، مورد اعتماد و مبارک و او به تو خبر دهد که مرا در این جا ملاقات کرده‌ای. آن هنگام توبه او خبرده که آن کنیزک، مادر آن پسر، کنیزی است از خاندان ماریه کنیز رسول خدا ﷺ و مادر ابراهیم و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز هم برسانی، برسان. یزید گوید: بعد از وفات موسی بن جعفر علیهما السلام، علی علیهما السلام را ملاقات کردم حضرت آغاز کرد و فرمود: ای یزید! برای رفتن به عمره چه نظرداری؟ عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، اختیار با شماست من خرجی ندارم. فرمود: سبحان الله! ما تا متعهد خرجت نشویم، تکلیف نمی‌کنیم. پس به راه افتادیم تا به آن مکان رسیدیم. حضرت آغاز به سخن کرد و فرمود: در این جا بارها هم سایگان و عموهایت را ملاقات کرده‌ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده است. از این رو، با امام ششم و هفتم علیهما السلام پسر عمویده و پسر عمودر حکم عموست) عرض کردم: آری! سپس داستان را برای او شرح دادم. به من فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده. آمد سلام آن حضرت را به او می‌رسانم [می‌رسانی] سپس به مکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدتی نگذشت که حامله گشت و آن پسر را به دنیا آورد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۶: «محمد بن سنان گوید: یک سال پیش از آن که موسی بن جعفر علیهما السلام به عراق آید، خدمتش رسیدم. پسرش علی برابرش نشسته بود، حضرت به من نگریست و فرمود: ای محمد! ... هر که در حق این پسر ستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید (مثل گروه واقفیه)، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیهما السلام ستم کرده و امامت او را پس از رسول خدا ﷺ انکار نموده است، عرض کردم: به خدا اگر خدا به من عمری دهد، حق او را تسلیمش کنم و به امامتش اقرار ورزم. فرمود: راست گفتی، ای محمد! خدا به تو عمر می‌دهد و تو هم حق او را تسلیمش می‌کنی و به امامت او و آن که بعد از اوست، اقرار می‌کنی. عرض کردم، بعد از او کیست؟ فرمود: پسرش محمد. عرض کردم: نسبت به او هم راضی و تسلیمم.»

— امام رضا علیه السلام پیش از تولد امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است:^۱

— امام رضا علیه السلام در سه سالگی امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است:^۲

دوم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن‌ها امامت عهدی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که به یکایک امامان علیهم السلام رسیده و نشان می‌دهد امامت افراد برگزیده از نخست معلوم بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به امامان علیهم السلام ابلاغ فرموده است.^۳

سوم. روایاتی وجود دارد که بیان می‌کند امام از نطفه امام بعد، پیش از مجامعت آگاهی داشته، دوم آن که مادر امام در دوران حمل امام، حالتی ویژه احساس می‌کرده و سوم آن که امام هنگام تولد، ذکر خداوند می‌گفته است.^۴

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۷: «ابن قیامای واسطی گوید: خدمت علی بن موسی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یک زمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آن‌ها ساکت باشد (مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود). عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) و در آن زمان هنوز ابوجعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود. حضرت به من فرمود: به خدا سوگند که خدا از من فرزندی به وجود می‌آورد که به وسیله او حق و اهل حق را ثابت می‌کند و باطل و اهل باطل را از میان می‌برد. پس بعد از یک سال ابوجعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بود.»

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۰: «صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آن که خدا ابوجعفر علیه السلام را به شما ببخشد (درباره جانشینان) از شما می‌پرسیدیم و شما می‌فرمودید: خدا به من پسری عنایت می‌کند. اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد. اگر خدای ناخواسته برای شما پیش‌آمدی کند به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره به ابوجعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود. عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود که به حجت قیام کرد.»

۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۴: «عمرو بن مصعب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شما گمان می‌کنید هر کس از ما امامان که وصیت می‌کند، به هر کس می‌خواهد وصیت می‌کند؟ نه به خدا، چنین نیست، بلکه امر وصیت عهد و فرمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی پس از مردی تا به خودش (امام ششم) رسید.» روایت «جائی بخبره رسول الله صلی الله علیه و آله» نیز همین مطلب را می‌رساند. (*الکافی*، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴)

۴. *المحاسن*، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۳۲: «ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیه السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه‌ای آورد. رسم ایشان هم

این بود که هرگاه غذایی برای یارانش می آورد، فراوان و پاکیزه بود. مشغول غذا خوردن بودیم که فرستاده حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت: حمیده می گوید من خود را از دست داده ام و درد زاییدن در خود احساس می کنم و شما به من دستور داده اید که نسبت به این پسر پشیمانم. حضرت صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده رفت. چون برگشت، اصحابش عرض کردند: خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا سلامتش داشت و به من پسر عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتراست و حمیده از آن مولود به من مطلبی گفت که گمان کرد من آن را نمی دانم، در صورتی که من به آن دانانترم. عرض کردم: حمیده درباره آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود: گفت چون از شکمش فرود آمد، دست ها به زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد. من به او خبر دادم که این عمل نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشانه وصی بعد از اوست. عرض کردم: این چگونه نشانه ای است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بعد از او؟ فرمود: ای ابومحمد! چون شبی که نطفه پسرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد من آمد. پس به من نوشتانید همان طور که به آن ها (پدر و جدم) نیز داده بود و مرا به چیزی امر کرد که آن ها را مأمور کرده بود، پس من به اسم خدا برخاستم و از آن چه خدایم به من می بخشد، شادمان بودم و نزدیکی کردم و نطفه پسر، همین مولود بسته شد. پس متوجهش باشید که او به خدا پس از من صاحب شماسست. همانا نطفه امام از نوشیدنی است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جانشین باشد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته ای که نامش حیوان است، برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد: «کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش، از جانب پروردگار عزت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی پسر فلانی ثابت باش تا ابد برای عظمت خلقت. تو برگزیده از میان خلق منی و محل رازم و صندوق علمم و امین وحی من و خلیفه ام روی زمین هستی، و رحمت را واجب کردم برای هر که ولایت تو را بپذیرد و بهشتم را بخشیدم و در جوار خود در آورم، سپس به عزت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان باید، امام در حالی که دست به زمین و سر به سوی آسمان دارد، جوابش را می دهد و می گوید: «خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست.» و چون چنین گفت، خدای علم اول و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق ملاقات روح در شب قدر می گردد. عرض کردم: روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: نه، روح از جبرئیل بزرگ تر است، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی بزرگ تر از فرشتگان است. مگر نه این است که خدای تبارک و تعالی فرمود: (فرشتگان و روح فرود آیند؟) «و در الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۷، ح ۱.

«سلیمان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: نطفه امام از بهشت است. وقتی از مادر متولد می شود، دست بر زمین می گذارد و سربه آسمان بلند می کند. عرض کردم فدایت شوم: چرا چنین می کند؟ فرمود: زیرا منادی از آسمان از درون عرش از افق اعلی ندا می دهد: ای فلانی پسر فلانی پایدار باش؛ زیرا تو برگزیده من از میان مخلوقاتم هستی و گنجینه دانشم. رحمت خود را برای تو و کسی که ولایت تو را پذیرفته باشد، لازم گردانم و بهشت را بخشیدم و در جوار خود در آوردم. سپس به عزت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان یابد، امام جوابش را می دهد و می گوید: (خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست) و چون چنین گفت، خدای علم اول و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق افزایش روح در شب قدر می گردد.» محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۲۴۳، ح ۱۳.

«ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیه السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه ای آورد... پس فرمود: در آن شبی که نطفه جدم (زین العابدین علیه السلام) بسته شد، شخصی (فرشته ای) نزد پدر جدم آمد، در حالی که ایشان خوابیده بود و به او جامی داد که در آن شربت بود رقیق تر از آب و سفید تر از شیر و نرم تر از کره و شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و به او آشامانید و دستور نزدیکی داد. او شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد و چون شبی که نطفه پدرم بسته شد، فرارسید، شخصی نزد جدم آمد و آن را به جدم آشامانید، چنان که به پدر جدم آشامانید و به وی دستور نزدیکی داد. جدم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد و چون شبی که نطفه من بسته شد، فرارسید، شخصی نزد پدرم آمد و به او آشامانید و دستورش داد چنان که به آن ها دستور داد، پدرم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد و چون شبی که نطفه این پسرم بسته شد، فرارسید، شخصی نزد من آمد، همان گونه که نزد جد پدرم و جد پدرم آمد و به من نوشانید همان طور که به آن ها نوشانیده بود و مرا امر کرد همان گونه که آن ها را دستور داده بود. پس من شادمان به اسم خدا برخاستم، به دلیل آن چه خدا به من بخشید و نزدیکی کردم و نطفه پسرم، بسته شد. همانا نطفه امام از نوشیدنی است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهل شب در رحم بماند خداوند برای او ستونی از نور در شکم مادرش قرار می دهد و تا چشمش کار می کند از آن نگاه می کند. پس هنگامی که چهار ماهش در شکم مادر تمام شد، فرشته ای که نامش حیوان است به نزدش می آید و بر بازوی راستش می نویسد: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش از جانب پروردگار عزت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی! ثابت باش خدا ثابت بدارد پس برای عظمت آن چه آفریدت. تو برگزیده از میان خلق

سه گروه یاد شده از روایات که در قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی آمده، به روشنی نشان می‌دهد امام پیش از تولّدش معلوم است و با وجود این روایات، چگونه می‌توان ادعا کرد امام قبل، خبری از امام بعد نداشته و کمی قبل از مرگ آگاه می‌شود، یا نخست کس دیگری را برای امامت به مردم معرفی می‌کند، بعد فرد دیگری را می‌گوید.

اما درباره شیعیان که ادعا می‌کند پس از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سردرگمی می‌شدند و برای شناخت امام بعد به امامان علیهم‌السلام متوسّل می‌شدند، باید اشاره کرد که زیدیه این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* به آن پاسخ داده است. انصاف این بود که نویسنده به آن اشاره می‌کرد و اگر

منی...» (*بصائر الدرجات*، ص ۴۶۰ و ۴۶۲، ح ۴)

«ابوبصیر گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: امام نطفه امام را که از آن امام بعدی خواهد بود می‌شناسد.»

(*بصائر الدرجات*، ص ۴۹۷، ح ۱۳)

«اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه‌السلام) می‌فرمود: هنگامی که مادران امامان علیهم‌السلام ایشان را باردار می‌شوند، سستی مانند بی‌هوشی ایشان را فرا می‌گیرد که اگر در روز باشد، یک روز و اگر در شب باشد، یک شب در آن حال به سر می‌برند، سپس در خواب می‌بینند که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می‌دهد، او از آن مژده مسرور می‌گردد و از خواب بیدار می‌شود و از طرف راستش از جانب خانه صدایی می‌شنود که می‌گوید: به خیر آبستن شدی و به سوی خیر بگرایی و خیرآوری! مژده باد تو را به پسری بردبار و دانا و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوه‌ها و شکمش ناراحتی نبیند و چون ماه نهم شود، در خانه صدای بلند حرکتی به گوشش رسد و چون شب زاییدنش فرا رسد، در خانه نوری برایش ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آن که با سرفروید آید) و برایش گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از این که روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، صورتش از آن انحراف نداشته باشد، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنان که مستحب است پس از عطسه انگشت را سربینی گذارند و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندان‌های رباعی‌اش از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش برآمده باشد و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستش نوری طلایی ساطع شود و پیغمبران علیهم‌السلام هم در زمان تولد چنینند و همانا اوصیا علیهم‌السلام از بستگان پیغمبرانند.»

(*الکافی*، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۳۸۸، ح ۵)

اشکالی به آن پاسخ به نظرش می‌رسید، مطرح می‌نمود. اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند که هر خواننده‌ای را به مغرضانه بودن نوشته وی هدایت می‌کند. و چنین برداشت می‌شود که او به دنبال یافتن پاسخ نیست.

شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده و می‌فرماید:

در پاسخ به ایشان باید گفت که شما اعتقاد دارید رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را جانشین و امامی برای پس از خود گردانید و تصریح به وی فرمود و شخص وی را به مردم نشان داد و مسئله او را روشن کرده و گسترانیده، پس چرا اکثریت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یمن (بقیع) رفت و براو گذشت آن چه بود؟

بعد جواب حلی را می‌فرماید:

گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، اعراض می‌کنند، چنان که از توحید روی بر تافته‌اند و به الحاد روی آورده‌اند.^۱

پس می‌توان گفت: به دلیل وجود خطرآفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که امامان علیهم السلام فهرست امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار ندهند. کسی هم ادعا نکرده که چنین فهرست شهره آفاق بوده است. حقیقت این است که چنین فهرست بوده است و امامان علیهم السلام نیز عده‌ای را آگاه کرده‌اند.

برای مثال، نصر بن قاموس به امام کاظم علیه السلام عرض می‌کند: من از پدر شما، امام بعد را پرسیدم و همین باعث شد پس از رحلت امام صادق علیه السلام قوم من به امامت شما معتقد شدند، اما مردم دچار حیرت شدند:

۱. فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله ﷺ استخلف علياً عليه السلام وجعله الإمام بعده ونص عليه وأشار إليه و بين أمره وشهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه وتباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى يمنع (البيقع) و جرى عليه ما جرى. فان الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً وعن البيان وإن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد. (كمال الدين، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۹؛ نک: همان، ص ۷۵)

نصر بن قابوس می‌گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست؟ پدرت به من فرمود که شما باید جانشین او. چون امام صادق علیه السلام وفات کرد، مردم به راست و چپ گراییدند، ولی من و اصحابم به شما معتقد شدیم. اکنون بفرمایید کدام یک از پسران شما جانشین شماست؟ فرمود: فلان پسر.^۱

بنابراین، اگر مردم دچار حیرت می‌شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می‌شده، بلکه یا به این دلیل بوده که مردم نمی‌پرسیدند و یا امامان به دلیل وجود خطرها، نمی‌توانستند به همه بگویند. از سویی، گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن‌که حقیقت را می‌دانستند، خلاف آن را تبلیغ می‌کردند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می‌کردند، مانند کسانی که فرقه واقفه^۲ یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی‌تقوا و فریب‌کار بود، نه این‌که دلیل واضح و روشنی نباشد.

شبهه سیزدهم. روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام‌ها

متن کتاب

حيث يروى الصفار في بصائر الدرجات باب «ان الأئمة يعلمون إلى من يوصون قبل وفاتهم مما يعلمهم الله»، حديثاً عن الإمام الصادق عليه السلام يقول فيه: ما مات عالم

۱. «أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنِ النَّصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ فَلَمَّا تَوَفَّى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَقُلْتُ فِيكَ أَنَا وَأَصْحَابِي فَأَخْبَرَنِي مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وَلَدِكَ فَقَالَ ابْنِي فَلَانَ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۲)

۲. «فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَلَيْسَ مِنْ قُورَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفَقِهِمْ وَجَحْدِهِمْ مَوْتَهُ ظَمْعًا فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقُنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَعِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغنية للطوسي، ص ۶۴).

حتى يعلمه الله إلى من يوصى. كما يرويه الكليني في الكافي ويروى أيضاً عنه عليه السلام قوله: لا يموت الإمام حتى يعلم من بعده فيوصى إليه. وهو ما يدل على عدم معرفة الأئمة من قبل بأسماء خلفائهم، أو بوجود قائمة مسبقة بهم وقد ذهب الصفار و الصدوق والكليني أبعد من ذلك فرووا عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: إن الإمام اللاحق يعرف إمامته وينتهي إليه الأمر في آخر دقيقة من حياة الأول.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده در ادامه ادعا می کند روایاتی که بنابر آن ها، امام پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، دلالت دارد که امام پیش از زمان وفاتش از امام بعدی خبر ندارد. از این رو، بزرگانی مانند مرحوم صفار و شیخ صدوق و ثقة الاسلام کلینی معتقد بوده اند که امام بعد، در آخرین دقیقه زندگی امام قبل می فهمیده که امام است.

پاسخ

بنابر روایات فراوانی که گذشت، یکایک امامان علیهم السلام نام همه امامان علیهم السلام را می دانسته اند و آن را بنابر روایات فراوانی برای شیعیان بیان کرده اند. از این رو، این احتمال و استفاده از روایات را که امامان علیهم السلام نام امام بعد را تا کمی پیش از رحلت خود نمی دانسته اند، نمی توان پذیرفت؛ زیرا در تعارض با بسیاری از روایاتی است که خود این بزرگان نقل کرده اند.

۱. چنان که صفار در کتاب *بصائر الدرجات* باب «ائمه از آن چه خداوند به آنان می آموزد، می فهمند قبل از وفاتشان به چه کسی وصیت کنند» از امام صادق عليه السلام حدیثی نقل می کند که در آن می فرماید: «هیچ عالمی از دار دنیا نرفت، مگر خداوند او را آگاه کرد که به چه کسی وصیت کند.» همان گونه کلینی این حدیث را در *کافی* نقل کرده است و همچنین از امام صادق عليه السلام روایت می کند: «امام نمی میرد مگر این که آگاه شود چه کسی بعد از او امام است، پس به او وصیت می کند.» این نشان می دهد که امامان علیهم السلام نام جانشینان خود را از پیش نمی دانسته اند، یا از فهرستی که پیش از آنان وجود داشته، خبری نداشته اند. صفار و صدوق و کلینی به بالاتر از این هم معتقد بوده اند و از ابو عبدالله عليه السلام نقل کرده اند که فرمود: «امام بعدی در آخرین لحظه زندگی امام قبلی می فهمد امام شده و امر امامت به او رسیده است.» (*الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟* ص ۱۲۷)

حال باید دید منظور از این روایات چیست. بدین دلیل، به روایاتی می‌پردازیم که همراه این روایات در یک باب نقل شده و گویای معنای این روایات است. برای مثال، در همان باب که نویسنده در کتاب شریف *بصائر الدرجات* حدیث چهارم بدان اشاره کرده، آمده است:

عبدالرحمن خزاز از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: اسماعیل پسر ابراهیم فرزند کوچکی داشت که او را دوست می‌داشت و مایل بود او جانشینش شود. اما خداوند از آن جلوگیری کرد و به او وحی نمود که جانشین توفلان شخص است. هنگام مرگ اسماعیل که رسید و وصی او آمد، اسماعیل گفت: پسرم وقتی مرگ توهم فرا رسید، همین کار بکن که من کردم. به همین جهت، هیچ امامی نخواهد مرد مگر این که خداوند به او خبر می‌دهد به چه کسی وصیت نماید.^۱

چنان‌که پیداست، موضوع روایت در مورد اختیار داشتن وصیت کننده برای تعیین جانشین است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید وصیت کننده چنین اختیاری ندارد و می‌فرماید: «فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصي» یعنی به همین دلیل که اختیار ندارد پیش از مرگش به او ابلاغ می‌شود که به چه کسی وصیت کند. پس سخن از اختیار در تعیین جانشین است، نه این‌که نام امامان پس از خود را می‌دانند یا نه. صفار دو صفحه پیش از این باب، بابی با عنوان «باب فی الأئمة عليهم السلام أنهم يعلمون العهد من رسول الله صلى الله عليه وآله فی الوصية إلى الذين من بعده»^۲ را گشوده است.

۱. «خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ كُلْثُومٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنٌ صَغِيرٌ يُحِبُّهُ وَكَانَ هَوَىٰ إِسْمَاعِيلَ فِيهِ فَأَبَى اللَّهُ ذَلِكَ فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ هُوَ فُلَانٌ فَلَمَّا قَضَى اللَّهُ الْمَوْتَ عَلَىٰ إِسْمَاعِيلَ فَجَاءَ وَصِيُّهُ وَقَالَ يَا بُنَيَّ إِذَا خَضَرَ الْمَوْتُ فَافْعَلْ كَمَا فَعَلْتُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ لَيْسَ يَمُوتُ إِمَامٌ إِلَّا أَخْبَرَهُ اللَّهُ إِلَىٰ مَنْ يُوصِي.» (*بصائر الدرجات*، ص ۴۹۳)

۲. «بابی درباره امامان عليهم السلام، که آنان عهد امامت را از رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌آموزند تا به چه کسی بعد از خود وصیت کنند.» (همان، ص ۴۷۰)

در آن باب، حدیث نهم را چنین آورده:

صفوان بن یحیی گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: امام وقتی کسی را به جانشینی خود تعیین می‌کند و امر امامت را به او می‌سپارد، هر کس را بخواهد می‌تواند تعیین کند، یا دارای چه خصوصیتی است؟ فرمود: نه کسی را تعیین می‌کند که خدا دستور داده. عرض کردم از جدّ شما چنین نقل شده که فرمود: خیال می‌کنید تعیین امام به اختیار ماست و به هر کس بخواهیم واگذار می‌کنیم؟ نه به خدا! این عهد و قراردادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که نفر به نفر نامشان گفته شده است. فرمود: آن چه من نیز به تو گفتم، همین بود.^۱

چنان‌که پیداست، برخی از یاران امامان علیهم السلام، درباره عمل کردن امامان علیهم السلام به صلاح دید خویش برای تعیین جانشین پرسش داشته‌اند. امام در پاسخ به ایشان فرموده‌اند: «رجل فرجل مسمی» یعنی نام همه مشخص است و آن نام‌ها از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است، یعنی در این باره اختیاری ندارند. پس نمی‌توان گفت امامان نام ائمه علیهم السلام بعد را نمی‌دانسته‌اند.

مرحوم کلینی از امام کاظم علیه السلام این نکته را چنین بیان می‌دارد:

یزید بن سلیط زیدی گوید: در بین راهی که به عمره می‌رفتم، به موسی بن جعفر علیه السلام برخوردم... فرمود: ... اگر کار دست من می‌بود، امامت را به پسرم قاسم می‌دادم؛ به دلیل محبتی که او دارم و نسبت به او مهربانم، ولی اختیار آن با خدای عزوجل است، هر کجا بخواهد قرار می‌دهد و خبر آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله به من رساند. سپس او و معاصرانش را به من نشان داد. و او نیز تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و جدّم علی علیه السلام خبر آن را نرسانده باشند، به کسی از ما

۱. «حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ إِذَا أَوْصَى [إِلَى] الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ شَيْئاً فَيَفُوضُ إِلَيْهِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ شَاءَ أَوْ كَيْفَ هُوَ قَالَ إِنَّمَا يَقْضِي بِأَمْرِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُ حُكِيَ عَنْ جَدِّكَ أَنَّهُ قَالَ أَتَرَوْنَ هَذَا الْأَمْرَ نَجْعَلُهُ حَيْثُ نَشَاءُ لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ فَرَجُلٌ مُسَمًّى قَالَ الَّذِي قُلْتُ لَهُ [لَكَ] هُوَ هَذَا.» (همان، ص ۴۷۲، ح ۹)

وصیت نمی‌کند.^۱

بنابراین روایت، منظور از این که خبر می‌دهند به چه کسی وصیت کند، مسئله اختیار در تعیین است و نه آگاهی داشتن یا نداشتن از نام امام بعدی. با توجه به این روایات که ماجر را نقل کرده‌اند، معنای روایات مطلق نیز معلوم می‌شود که یکی از آن‌ها را نویسنده آورده است: «لا یموت الإمام حتی یعلم من یكون بعده فیوصی إلیه.» پس برخلاف ادعای ایشان، این روایات بدان معنا نیست که امامان ع نام امام بعد را نمی‌دانسته‌اند، بلکه به این معناست که امامان ع حق انتخاب جانشین برای خود نداشته‌اند و پیش از رحلتشان، به ایشان ابلاغ می‌شده که به چه کسی وصیت کنند. افزون بر این، این روایات به معنای تأکید بر علم ائمه ع نیز می‌تواند باشد و ضرورتی ندارد که منظور از آن‌ها، آخرین لحظه عمر امام باشد، مانند احادیثی که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

و سؤگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی کند که فرزندی مهدی در آن روز ظهور کند.^۲

چنین روایات بدان معنا نیست که امام مهدی ع در آخرین روز دنیا قیام خواهد کرد، بلکه بر قطعیت ظهور تأکید دارند. ائمه ع نیز فرموده‌اند که در آخرین لحظه به

۱. «أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَيْطٍ الرَّيْدِيِّ قَالَ أَبُوالْحَكَمِ وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُمَارَةَ الْجَرُمِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ ع وَنَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ... قَالَ ... وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِ لِحْجَبٍ إِنِّي وَرَأَيْتِي عَلَيْهِ وَلَكِنْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَلَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ أَرَانِيهِ وَأَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَكَذَلِكَ لَا يُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِمَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَدِّي عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴)

۲. «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَتَقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ ﷺ» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۸۰)

آن‌ها خبر می‌دهند، بلکه فرموده‌اند از دنیا نمی‌روند مگر از وصی خود آگاه شوند و این بیان، بر تأکید دلالت می‌کند و با آگاهی امامان علیهم‌السلام از نام وصیشان سال‌ها پیش از رحلت ناسازگار نیست.

اما نویسندگان در بخش دوم روایات، که بنابر درون‌مایه آن‌ها، امام بعدی امامت خود را در آخرین لحظه زندگی امام پیشین می‌فهمیده، دو مسئله را با هم درآمیخته است: یکی امام بالقوه بودن و دیگری امام بالفعل شدن. نخستین آن دو (خبر دادن از امامت امام دیگر) سال‌ها پیش ترانجام می‌گرفته و بنابر روایات پیش آمده، از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نام آنان برای همه امامان علیهم‌السلام معلوم بوده و از بدو تولد امامت خویش را می‌دانسته‌اند. اما دومی (بر عهده گرفتن امامت و امام شدن) مورد اشاره این روایات است، یعنی راوی پرسیده که شما چه وقت می‌فهمید امام شده‌اید و این مسئولیت به شما منتقل شده، آیا اگر امام پیش در مسافتی بسیار دور از شما باشد، باید کسی خبر رحلت امام قبل را به شما بدهد تا بفهمید امام شده‌اید، یا به محض رحلت ایشان از امام شدن خود آگاه می‌شوید، امام در جواب فرموده است که در لحظه آخر عمر امام پیش، یعنی به محض رحلت ایشان، ما از امام بودن خویش آگاه می‌شویم. پس هرگز از امام درباره آگاهی بالقوه ایشان به امامتشان در آینده نپرسیده‌اند. برای اثبات این نکته، سه روایت در پی می‌آید:

۱. صفوان گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: به من بفرما امام چه زمانی می‌داند او امام است؟ زمانی که به او خبر رسد صاحبش (امام سابق) وفات کرده یا همان زمانی که وفات می‌کند، مثل این که حضرت ابوالحسن (پدرت) در بغداد وفات کرد و شما این‌جا (در مدینه) بودید؟ فرمود: همان زمانی که صاحبش می‌میرد، آگاه می‌شود. عرض کردم: به چه وسیله؟ فرمود: خدا به او الهام می‌کند.^۱

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنْ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمُضِي مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قُبِضَ بِنِعْدَادٍ وَأَنْتَ هَاهُنَا؟

آگاهی از نام امامان ۱۷۳

۲. امام صادق علیه السلام می فرمود: امام بعدی از علم امام قبلی در آخرین دقیقه زندگی او آگاه می شود.^۱

۳. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام چه زمانی امامت خود را می داند و امر امامت به او رسیده است؟ فرمود: در آخرین لحظه از زندگی امام قبل.^۲

چنان که پیداست، سخن از انتقال علم و انجامیدن امر به ایشان است و این ها قرینه بر فعلیت یافتن امامت است، نه تنها آگاهی از این که امام خواهند شد. در نتیجه، این بخش از روایات نیز بر نا آگاهی امامان از نام جانشینان خود دلالت نمی کند.

شبهه چهاردهم: پرسش های مطرح در دوران امامان علیهم السلام

متن کتاب

و نتيجة لذلك فقد طرحت عدّة أسئلة في حياة أهل البيت و هي: كيف يعرف الإمام إمامته إذا مات أبوه بعيداً عنه في مدينة أخرى؟ وكيف يعرف أنه إمام إذا كان قد أوصى إلى جماعة أو لم يوص أبداً؟ وكيف يعرف الناس أنه أصبح إماماً؟ خاصة إذا تنازع الإخوة الإمامة و ادّعى كل واحد منهم الوصية كما حدث لعدد من الأئمة في التاريخ؟^۳

قَالَ: يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمُوتُ صَاحِبُهُ. قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّهُ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۴)
۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ مُسْكِينٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ جَمَاعَةٍ مَعَهُ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: يَعْرِفُ الْإِمَامُ الَّذِي بَعْدَهُ عِلْمٌ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقَى مِنْ رُوحِهِ» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۷، ح ۱)

۲. «حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: الْإِمَامُ مَتَى يَعْرِفُ إِمَامَتَهُ وَيَنْتَهِي الْأَمْرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ مِنْ حَيَاةِ الْأَوَّلِ» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۸، ح ۳)
۳. «در نتیجه معلوم نبودن نام امامان علیهم السلام، چند سؤال در زمان زندگی اهل بیت علیهم السلام مطرح شد که از این قرار است: امام چگونه امامتش را می فهمید، وقتی پدرش دور از او در شهری دیگر از دنیا می رفت؟ و وقتی پدرش به جماعتی وصیت می کرد، چگونه می فهمید او امام است؟ یا وقتی اصلاً وصیت نمی کرد؟ و مردم چگونه می فهمند که او امام شده است؟ به خصوص وقتی که برادران برای امامت با هم اختلاف

ﺧﻼﺻﻪ ﺷﺒﻬﻪ

نویسنده در ادامه نتیجه می‌گیرد که چون نام امامان معلوم نبوده، دسته‌ای از پرسش‌ها در زمان امامان علیهم‌السلام مطرح می‌شده است؛ امام وقتی پدرش دور از او رحلت می‌کرده، چگونه امامت خود را می‌فهمیده است؟ اگر پدر او به گروهی وصیت می‌کرده چگونه می‌فهمیده از آن جمع او امام است و یا وقتی امام به هیچ کس وصیت نمی‌کرده است؟ چگونه مردم می‌فهمیده‌اند او امام شده است؟ به ویژه وقتی برادران در امام بودن با هم اختلاف پیدا می‌کرده‌اند و هریک ادعای جانشینی می‌کرده‌اند؟

پاسخ

نویسنده به پنج پرسش در دو دسته اشاره می‌کند که سه پرسش نخست درباره امام و دو پرسش دیگر درباره مردم است. پرسش نخست، چنان‌که گذشت، درباره زمان فعلیت یافتن امامت است و به آگاهی یا ناآگاهی از نام امامان علیهم‌السلام ربطی ندارد. به عبارت دیگر، همه روایاتی که مرحوم صفار^۱ و مرحوم کلینی^۲ نقل کرده‌اند، سخن از «متی يعرف امامته» دارند، نه «کیف يعرف امامته»، یعنی پرسش از زمان انتقال امامت است (فعلیت یافتن امامت) و از غرض‌ورزی نویسنده است که برای اثبات ادعای واهی خود، روایت‌ها را از «متی» به «کیف» تغییر داده و پرسش دوم و سوم را نیز به امام نسبت داده است. هرگز این دو پرسش برای امام مطرح نبوده، بلکه مسئله‌ای برای مردم بوده است.^۳

پیدا می‌کردند و هر کدام ادعای وصی بودن می‌کردند؟ همان‌گونه که این اتفاق برای شماری از

امامان علیهم‌السلام در طول تاریخ رخ داده است. «(الإمام المهدی حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۸)

۱. «باب الوقت الذي يعرف الإمام الأخير ما عند الأول.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۷)

۲. «بَابُ وَقْتِ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ.» (الكافي، ج ۱، ص ۲۷۴)

۳. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَاللَّهِ قُلْتُ فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَرَجُلٌ يَخْرُاسَانُ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسْغُهُ ذَلِكَ قَالَ لَا يَسْغُهُ إِنَّ

اما درباره پرسش‌های مردم، چنان‌که گذشت، فهرست نام امامان علیهم السلام از معارف مشهور شیعه نبوده که همه از آن آگاهی داشته باشند و چنان تبلیغی با خطرهایی روبه‌رو بوده است، دوم آن‌که تنها ذکر نام، مشکل را حل نمی‌کرده؛ زیرا امکان جعل نام همیشه وجود داشته است. بنابراین، شیعیان روش فهمیدن امامت امام بعد را از امامان علیهم السلام می‌پرسیده‌اند و امامان نیز به فراخور حال مخاطب روش‌هایی را بیان می‌کرده‌اند، مانند پرسیدن پرسش‌های علمی، دیدن معجزه، خبرگرفتن از وصی و موارد دیگر. بسیار ساده‌لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش‌گران باید امامان علیهم السلام تنها به ذکر نام امامان علیهم السلام بسنده می‌کرده‌اند و اگر روش دیگری را بیان می‌نموده‌اند، نامعلوم بودن نام امامان علیهم السلام را نشان می‌داد. پس وجود این پرسش‌ها نیز دلیل بر نبود فهرست نام امامان علیهم السلام نمی‌تواند باشد.

الإمام إذا هلك وقعت حجة وصيه على من هو معه في البلد وحق النفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم... قلت فبلغ البلد بعضهم فوجدك مغلفاً عليك بابك ومزحى عليك سيترك لا تدعوهم إلى نفسك ولا يكون من يدلهم عليك فيما يعرفون ذلك قال بكتاب الله المنزل... قلت فإن أشرك في الوصية قال تسألونه فإنه سيبيئكم لكم» (همان، ص ۳۷۸، ح ۲)

فصل دوم. اشاره ائمه علیهم السلام به فهرست نام امامان علیهم السلام

در این فصل بررسی می شود که آیا حدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نام امامان علیهم السلام را رد نماید؟

شبهه پنزدهم. راهکار نشان دادن امامان علیهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

روی الكلینی حدیثاً عن أحد العلویین و هو عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن أبی طالب، قال: قلت له (أبی عبدالله علیه السلام) إن كان کون ولا أرانی الله ذلك فبمن أئتم؟ قال: فأوماً إلى ابنه موسى علیه السلام قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث وترك أخاً كبيراً وابناً صغيراً فبمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبداً، قلت: فإن لم أعرفه ولا أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهم إني أتولى من بقى من حججك من ولد الامام الماضي، فإن ذلك يحزبك إن شاء الله.

و هذا الحديث يدل على عدم وجود قائمة مسبقة بأسماء الأئمة من قبل و عدم معرفة علوی امامی مثل عیسی بن عبدالله بها، وإمكانية وقوعه في الحيرة والجهل، ولو كانت القائمة موجودة من قبل لأشار الامام الصادق علیه السلام إليها.^۱

۱. کلینی از یکی از علویان به نام عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب روایتی نقل می کند. گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی بیفتد، خدا آن روز را به من نشان ندهد، به چه کسی اقتدا کنم؟ گفت: پس اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام گفتم: اگر برای موسی علیه السلام اتفاقی بیفتد، به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: اگر برای فرزندش اتفاقی بیفتد و برادر بزرگی داشته باشد و پسر

خلاصه شبهه

نویسنده در ادامه روایتی نقل می‌کند که بنابر آن امام صادق علیه السلام نام امام بعد از خود را برده‌اند و درباره امامان بعد از وی، بدون بردن نام، می‌فرماید: امام بعد، فرزند امام قبل است. راوی می‌پرسد: اگر او را نشناختم و جایش را ندانستم چه کنم؟ امام می‌فرماید: بگو خدایا من ولایت حجت تو را می‌پذیرم که فرزند امام قبل است. همین برای توبس است. نویسنده از این روایت نتیجه می‌گیرد که فهرستی از نام امامان علیهم السلام وجود نداشته است وگرنه امام صادق علیه السلام از چنان فردی علوی دریغ نمی‌فرمود؛ زیرا امکان داشت وی در حیرت و جهل گرفتار آید.

پاسخ

در مورد نتیجه‌گیری ایشان از این روایت چند نکته گفتنی است: نخست آن‌که عیسی بن عبدالله در کتاب‌های رجال هیچ توصیفی ندارد. بنابراین، معلوم نیست نویسنده چگونه فهمیده که وی موقعیتی ویژه داشته و مدّعی شده چرا امام برای چنین شخصی از فهرست خبر نداده است. شاید در نظر نویسنده تنها علوی بودن، موقعیتی خاص به شمار می‌رود که باید همه مطالب را به وی می‌گفته‌اند. اگر چنین پنداشته، باید گفت تعدادی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علویان و پسرعموهای ایشان بوده‌اند. بنابراین، تنها علوی بودن دلیل نمی‌شود همه حقایق را به وی بیان کنند.

کوچکی به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. سپس افزود: همیشه این چنین است. گفتم: اگر او را نشناسم و جایش را ندانم؟ فرمود: می‌گویی: بارالها من ولایت کسی را می‌پذیرم که بازمانده از فرزندان امام سابق و حجت توست. پس همان تو را کفایت می‌کند، ان شاء الله. این حدیث به روشنی نشان می‌دهد که فهرست نام امامان از پیش وجود نداشته و حتی شخصی علوی امامی مانند عیسی بن عبدالله از آن فهرست خبر نداشته و این امکان وجود داشته که به سردرگمی و ندانستن دچار شود و اگر فهرست نام امامان، پیش‌تر وجود می‌داشت، حتماً امام صادق علیه السلام به آن اشاره می‌کرد. «(الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۸)

دوم آن که چگونه احادیثی را که در آن‌ها فهرست نام امامان علیهم السلام بیان شده، می‌توان نادیده گرفت و نگفتن فهرست را در این حدیث، دلیل نبودن فهرست می‌توان دانست؟ در حالی که بیان نکردن یک مطلب چندین دلیل می‌تواند داشته باشد که یکی از آن‌ها اجازه نداشتن برای گفتن آن است:

فیض بن مختار گفت: به حضرت صادق علیهما السلام عرض کردم: فدایت شوم... و اگر از آن‌چه می‌ترسیم اتفاق افتاد و از خدا می‌خواهیم در این مورد به ما عافیت بخشد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت صادق علیهما السلام جوابی نداد. زانوی مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: به موی سفیدم رحم بفرمایید! مسئله آتش جهنم است. به خدا سوگند! اگر می‌دانستم قبل از شما می‌میرم، باکی نداشتیم، ولی می‌ترسم پس از شما بمانم. فرمود: همین جا بمان! سپس به طرف پرده‌ای در خانه حرکت نمود و آن را بالا زد و داخل شد. کمی ماند و بعد مرا صدا زد: ای فیض وارد شو! وارد شدم دیدم در محل نمازش است، نماز را خواند و روی از قبله برگرداند. در مقابلش نشستیم. در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که کودکی بود، وارد شد... فرمود: این امام توسست که از من پرسیدی. اکنون برخیز و به حقیقت اقرار کن! برخاستم و دست و سرش را بوسیدم و برایش دعا کردم. حضرت صادق علیهما السلام فرمود: در مرتبه اول برای گفتن به توبه من اجازه داده نشده بود. عرض کردم: فدایت شوم اجازه می‌دهید از شما این خبر را نقل کنم؟ فرمود: آری! به اهل بیت و بچه‌هایت و رفیق‌هایت.^۱

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَجِيحٍ الْمُسَمَعِيُّ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ... فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَإِنَّا نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ الْعَافِيَةِ فَإِلَى مَنْ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّي. فَقَبَّلْتُ رُكْبَتَهُ وَقُلْتُ: ارْحَمْ شَيْبَتِي فَإِنَّمَا هِيَ النَّازِلَانِي وَاللَّهُ لَوْ طَمِعْتُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَكَ مَا بَالَيْتُ وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ أَتَقَيَّ بَعْدَكَ. فَقَالَ لِي: مَكَانَكَ. ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرِ فِي الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ وَدَخَلَ فَمَكَتْ قَلِيلًا ثُمَّ صَاحَ بِي: يَا فَيْضُ ادْخُلْ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ بِمَسْجِدِهِ قَدْ صَلَّى وَانْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُؤَمِّدُ غُلَامًا... فَقَالَ: هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ. فَمُ فَأَقْرَأْ لَهُ بِحَقِّهِ. فَقُمْتُ

سوم. نمی‌توان پرسید که چرا وقتی راوی می‌پرسد: «اگر او را نشناسم و جایش را ندانم چه کنم؟» امام نام‌ها را بیان نمی‌کند؛ زیرا راوی نپرسیده است: «پس اگر اسم او را ندانم و نه اسم‌هایشان را؟» تا بپرسند چرا امام نام همه امامان را نگفته تا راوی دچار این مشکل نشود و در حیرت نیفتد، بلکه نشناختن با علم به اسم هم ممکن است، یعنی امکان دارد انسان نام فردی را بداند، اما او را نشناسد و نداند کجاست. راوی نیز می‌پرسد که اگر من ندانم صاحب این اسم کیست و کجا باید دنبال او بگردم چه کنم؟ امام نیز پاسخ می‌دهد همین که بگویی خدایا من ولایت حجت تورا می‌پذیرم که فرزند امام قبل است، برایت بس است. پس نام در این مرحله، مشکل راوی را حل نمی‌کند و اگر امام همه نام‌ها را هم بیان می‌کرد، باز این پرسش جا داشت. بنابراین، اگر امام نام امامان علیهم‌السلام را بیان نکرده، بدان دلیل نیست که فهرست در میان نبوده، بلکه از آن روی بوده که پرسش راوی از چیز دیگری است.

حَتَّى قَبَّلْتُ يَدَهُ وَرَأْسَهُ وَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لِي فِي الْمَرْءِ الْأَوَّلَى مِنْكَ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ أَهْلَكَ وَوُلْدَكَ وَرَفَقَاءَكَ. «الغنية للنعماني، ص ۳۴۲، ح ۲»

فصل سوم. آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

در این فصل بررسی می‌شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شبهه نیز این ادعا نویسنده بررسی می‌شود که بنا بر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

شبهه شانزدهم. پرسش مردم از وظیفه خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام

متن کتاب

و بسبب غموض هویت الائمه اللاحقین لجماهیر الشیعة و الإمامیة فقد کانوا یسئلون الائمة دائماً عن الموقف الواجب اتخاذه عند وفاة أحد الأئمة. ینقل الكلینی و ابن بابویه و العیاشی حدیثاً عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إذا حدث علی الامام حدث، کیف یصنع الناس؟ قال: أین قول الله عزوجل: ﴿فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون﴾؟ قال: هم فی عذر ما داموا فی الطلب و هؤلاء الذین ینتظرونهم فی عذر، حتی یرجع الیهم أصحابهم.^۱

۱. «و به دلیل مبهم بودن هویت امامان بعدی برای شیعه و امامیه، همیشه از امامان علیهم السلام می‌پرسیده‌اند که وقتی یکی از امامان علیهم السلام وفات کند چه باید بکنند؟ کلینی و ابن بابویه و عیاشی حدیثی از یعقوب بن شعیب از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده‌اند که گفت: اگر اتفاقی برای امام افتاد، مردم چه وظیفه‌ای دارند؟ فرمود: کجاست سخن خداوند که فرمود: «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را بیم دهند وقتی به سوی آنان بازگشتند. باشد که آنان بترسند!» فرمود: ←

خلاصه شبهه

در این بخش، نویسنده روایتی مطرح می‌کند که بنا بر آن، راوی از امام می‌پرسد اگر حادثه‌ای برای امامی پیش آید (امام از دنیا برود)، مردم چه باید کنند؟ و امام با استناد به آیه قرآن می‌فرماید: گروهی برای تحقیق از امام بعدی می‌روند و آنان در دوران تحقیق معذورند و از این روایت نتیجه می‌گیرد که هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد.

پاسخ

چنان که بارها گذشت، روایات فهرست نام امامان علیهم‌السلام در میان همه شیعیان شهرت نداشته است. از این رو، نمی‌توان پرسید چرا این پرسش‌ها مطرح بوده، بلکه چنین احادیث از نخست وجود داشته و تنها گروهی از شیعیان از آن آگاه بوده‌اند.

دیگران که چنان که در پاسخ شبهه پیش گذشت این پرسش با دانستن نام امامان علیهم‌السلام ناسازگار نیست؛ زیرا دانستن تنها یک نام برای شناختن امام بس نیست. بنابراین، امام می‌فرماید که پس از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند تا برای مثال بدانند امام موسی علیه‌السلام که قرار بوده پس از امام صادق علیه‌السلام به امامت برسد، چه کسی است، کجا به سر می‌برد و چگونه ویژگی‌هایی دارد. پس از وظیفه مردم هنگام رحلت هر امام پرسیده‌اند، نه از نام هر امام تا گفته شود اگر امامان علیهم‌السلام نام‌ها را گفته بودند، این پرسش پیش نمی‌آمده است. همچنین به گونه کلی می‌پرسیده‌اند که «اذا حدث علی‌الامام حدث» نه این که جزئی بپرسند «ان حدث لک حدث» و پاسخ نیز به گونه کلی باید گفته می‌شده است که پس از رحلت هر امام، مردم باید درباره امام بعدی تحقیق کنند و خود این تحقیق برای شیعیان برکات فراوانی داشته است، مانند پی بردن به مقام علمی و معنوی امام و استوار شدن ایمان آنان بر اثر دیدن این مقامات،

آنان در حال جست‌وجو معذورند و منتظرانشان معذورند تا یارانشان به سوی آنان بازگردند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۹)

مجال نیافتن افراد فرصت طلب برای جعل و سوءاستفاده از این نام‌ها و موارد بسیار دیگر. بنابراین، دانستن نام با تحقیق ناسازگار نیست و حتی مرحله بعد از آن به شمار می‌رود و برنبودن فهرست نیز دلالتی ندارد.

شبهه هفدهم: ناآگاهی جناب زراره از امام بعدی

متن کتاب

وهناك رواية أخرى مشابهة عن زرارة بن أعين الذي ابتلى بهذه المشكلة ومات بُعيد وفاة الأمام الصادق عليه السلام ولم يكن يعرف الأمام الجديد فوضع القرآن على صدره وقال: اللهم اشهد أني أثبت من يقول بإمامته هذا الكتاب. وقد كان زرارة من أعظم تلاميذ الإمامين الباقر عليه السلام والصادق عليه السلام ولكنه لم يعرف خليفة الإمام الصادق عليه السلام فأرسل ابنه عبيد الله إلى المدينة لكي يستطلع له الإمام الجديد. فمات قبل أن يعود إليه ابنه، من دون أن يعرف من هو الإمام.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می‌کند که بنا بر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیه السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد. با وجود این، وی پیش از آمدن فرزندش بی آن‌که امام بعدی را بشناسد، از دنیا رفته، در حالی که قرآن بر سینه خویش قرار داده و گفته است: «خدایا من قائل به امامت کسی هستم که این کتاب امامت او را ثابت می‌کند.»

۱. «روایت مشابه دیگری در این مورد از زرارة بن اعین هست که وی نیز دچار همین مشکل بوده و کمی پس از وفات امام صادق علیه السلام از دنیا رفته، در حالی که امام جدید را نمی‌شناخته است. پس قرآن را روی سینه‌اش گذاشت و گفت: خدایا شاهد باش همانا من ثابت می‌کنم کسی را که این قرآن امامتش را می‌گوید. زراره از بزرگ‌ترین شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود، اما جانشین امام صادق علیه السلام را نمی‌شناخت. وی فرزندش عبيد الله را به مدینه فرستاد تا از امام جدید برایش آگاهی بیاورد، اما پیش از برگشتن فرزندش از دار دنیا رفت، بدون این‌که بشناسد امام کیست.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۹)

پاسخ

زیدیه نیز این خرده‌گیری را هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* پاسخ آن را داده است و مانند بسیاری از موارد دیگر نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه در افکنده است. دیگر آن که نویسنده برای آن که ادعای خود را ثابت کند، عبارت حدیث را تحریف کرده است. متن حدیثی که نویسنده به آن نشانی داده، چنین است:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا بَعَثَ زُرَّارَةُ عَبِيداً ابْنَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْأَلَ عَنِ الْخَبَرِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهِ الْأَمْرُ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ مَنْ أَثْبَتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ فَهُوَ إِمَامِي.^۱

چنان که پیداست، بنابر متن روایت، زراره فرزندش را فرستاده بود تا بدانند در مدینه چه خبر است و این بدین معنا نیست که درباره امام بعدی بپرسد. پس آوردن «لکی يستطلع له الإمام الجديد» تحریف آشکار روایت است، چنان که شیخ صدوق تصریح کرده است:

و در خبری که زیدیه بدان احتجاج می‌کنند، نیامده که زراره امامت موسی بن جعفر علیه السلام را نمی‌دانست و تنها در آن آمده پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند.^۲

در هر حال، انگیزه پسر زراره در پی رفتن به مدینه چه بوده است؟

۱. «محمد بن عبدالله بن زراره از قول پدرش گفت: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و چون کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است.» (*کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۷۵)
۲. «والخبر الذي احتجت به الزيدية ليس فيه أن زرارة لم يعرف إمامة موسى بن جعفر عليه السلام وإنما فيه أنه بعث ابنه عبيداً ليستل عن الخبر.» (همان)

در این باره، شیخ صدوق به روشنی می‌فرماید:

حتماً زراره جریان موسی بن جعفر علیه السلام و امامتش را می‌دانسته است و فقط پسرش عبید را فرستاد تا از آن حضرت بیاموزد که اجازه دارد آن چه از امامت ایشان می‌داند، اظهار کند و یا باید در کتمان امامت او به تقیه رفتار نماید. این سخن با دانش زراره بن اعین و شناختش مناسب تر است.^۱

آن گاه برای اثبات کلام خویش روایتی با سند صحیح نقل می‌فرماید:

احمد بن زیاد^۲ از علی بن ابراهیم^۳ از محمد بن عیسی^۴ از ابراهیم بن محمد همدانی^۵ نقل کرده که گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! از حال زراره به من خبر ده، آیا حق پدرت علیه السلام را می‌شناخت؟ و او فرمود: آری! عرض کردم: پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره جریان پدرم و تعیین پدرم را درباره او می‌دانست و فقط پسرش را فرستاد تا از پدرم بپرسد که آیا برای او جایز است تقیه را برای اظهار امر امامتش و نص پدرش بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا عقیده اش را درباره پدرم علیه السلام بگوید و او دوست نداشت بی‌دستور امام در این مورد سخنی بگوید، لذا قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام

۱. «إن زرارَةَ قَدْ كَانَ عِلْمَ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام و إِيْمَانِهِ و إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ عَبِيداً لِيَتَعَرَفَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهَارُ مَا يَعْلَمُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَوْ يَسْتَعْمَلُ التَّقِيَّةَ فِي كِتْمَانِهِ وَهَذَا أَشْبَهَ بِفَضْلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيُنٍ وَ أَلْيَقَ بِمَعْرِفَتِهِ.» (همان)

۲. «أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني بالذال المعجمة كان رجلاً ثقة ديناً فاضلاً رضى الله عنه.» (الخلاصة للحلى، ص ۱۹ راوی ۳۷)

۳. «علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب.» (رجال النجاشی، ص ۲۶۰، راوی ۶۸۰)

۴. «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولی اسد بن خزیمه أبوجعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف.» (همان، ص ۳۴۴، راوی ۸۹۶)

۵. «ابراهیم بن محمد وکیل الناحیه.» (همان، ص ۳۴۴، راوی ۹۲۸)

کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده است.^۱

راوی که از وکیلان امام رضا علیه السلام بوده، از ایشان شبهه زیدیه را پرسیده و می‌توان فهمید که در همان زمان زیدیه این مطلب را شایع کرده بودند و امام با ردّ صریح این مطلب، حقیقت را بیان می‌فرمایند و معلوم می‌شود زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل‌هایی مانند خفقان، نام امام، هنوز باید مخفی بماند و چون خبری نیامد بدون بیان آن چه می‌دانست، رحلت کرد. در نتیجه، این روایت بر مدّعی نویسنده هیچ دلالتی ندارد، بلکه قرینه مستندی در دست است که برخلاف آن دلالت می‌کند.

۱. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنُ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِيكَ عليه السلام فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عَبْدًا لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبِي عليه السلام وَنَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَنَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طَوْلِبَ بِإِظْهَارِ قَوْلِهِ فِي أَبِي عليه السلام فَلَمْ يُجِبْ أَنْ يُقَدِّمَ عَلَى ذَلِكَ دُونَ أَمْرِهِ فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَتَيْتَ هَذَا الْمُصْحَفَ إِمَامَتَهُ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام (كمال الدين، ج ۱، ص ۷۵)

بخش پنجم

بدا در امامت

این بخش دارای دو فصل است که به بحث در مورد بدا و تغییر در مسیر امامت می‌پردازد. در فصل اول بررسی می‌شود که آیا امام هادی علیه السلام نخست امامت را به فرزندش سید محمد وصیت کرد و وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام امامت را به امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد؟ در فصل دوم نیز این موضوع بررسی می‌شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السلام امامت را به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام امام شد؟

فصل اول . امامت سید محمد

شبهه هجدهم: بدا در امامت سید محمد

متن کتاب

وتقول روایات عديدة يذكرها الكليني في الكافي والمفيد في الإرشاد والطوسي في الغيبة، أن الإمام الهادي أوصى في البداية إلى ابنه السيد محمد ولكنه توفي في حياة أبيه، فأوصى للإمام الحسن عليه السلام وقال له: لقد بدا لله في محمد كما بدا في إسماعيل... يا بني أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك أمراً أو نعمة.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده که در کتاب شریف کافی وارشاد و غیبت طوسی چندین روایت وجود دارد که بنابر آن‌ها امام هادی علیه السلام نخست به فرزندش سید محمد وصیت کرده، اما وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان‌گونه که برای اسماعیل بدا حاصل شد... ای پسر من خدا را شکر کن برای امری نعمتی ایجاد کرد.

۱. «چندین روایت که کلینی در کافی و مفید در ارشاد و طوسی در غیبت ذکر می‌کنند، می‌گویند: امام هادی علیه السلام در ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرد، اما وی در دوران پدرش از دنیا رفت، بعد به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان‌گونه که در اسماعیل بدا حاصل شد... ای فرزندم! خدا را شکر کن؛ زیرا که جریان یا نعمتی را برای تو ایجاد کرد.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۹)

پاسخ

چنان که گذشت، مسئله بدا در امامت از بحث های بسیار قدیمی است و چنان که خواهد آمد، دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱) و شیخ مفید (درگذشته ۴۱۳) به بررسی آن پرداخته اند و اشکالات را پاسخ داده اند. اما مانند موارد پیشین، نویسندگان به آن ها هیچ اشاره ای نکرده است و چنان وانمود کرده که نکته جدیدی یافته است.

شناختن امام هر عصر، پس از رحلت امام پیشین، از دغدغه های مهم شیعیان بوده است. امامان علیهم السلام برای راهنمایی آنان، نشانه هایی بیان کرده اند. فرزند ارشد امام قبل بودن از این نشانه ها به شمار می رود. روایات زیر به این نکته اشارت دارند:

ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: وقتی امام از دنیا برود، امام پس از وی با چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: امام نشان هایی دارد که از جمله آن ها این است که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و دارای فضیلت و وصیت است.^۱

احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره نشان امامت صاحب این امر پرسیدم. فرمود: نشان امامت، بزرگی سن و فضیلت و وصیت است.^۲
امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت در فرزند بزرگ است تا وقتی که در وی عیبی نباشد.^۳

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ وَلَدِ أَبِيهِ وَيَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴، «باب الأمور التي توجب حجة الإمام عليه السلام» ح ۱)

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ: الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ الْكِبَرُ وَالْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۵)

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكِبَرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةٌ.» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۶)

همین نشان باعث شد مردم پس از رحلت امام صادق علیه السلام به سراغ عبدالله فرزند بزرگ ایشان بروند:

هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافی داشته و به مؤمن الطاق نیز معروف است) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته بودند و او را صاحب الامر بعد از پدرش می دانستند. من با صاحب الطاق نزد اورتیم و مردم در کنارش بودند. آمدن مردم به این جهت بود که از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: امر امامت در پسر بزرگ تراست تا وقتی که عیبی در او نباشد.^۱

امام هادی علیه السلام نیز همین ملاک را فرموده است:

علی بن مهزیار گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی کند و به خدا پناه برم، مرجع کیست؟ فرمود: عهد امامت من به پسر بزرگترم متعلق است.^۲

و از آن جا که ابوجعفر محمد فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود، بعضی از شیعیان گمان می کردند پس از پدرش وی امام می گردد. لذا پس از رحلت سید محمد دچار تشویش شدند.

شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام به من نوشت: تو می خواهی بعد از وفات ابوجعفر درباره جانشین امام پیرسی و از آن جهت در اضطراب بودی؛ غم

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ عِنْدَهُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةً...» (همان، ص ۳۵۱، ح ۷)

۲. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَابِيسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَى مَنْ قَالَ عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي» (همان، ص ۳۲۶، ح ۶)

مخور! زیرا خدای عزوجل «هیچ مردمی را پس از آن که هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهایی را که باید از آن بهره‌یزند، برایشان بیان کند». صاحب شما بعد از من پسر امیرالمؤمنین است. هر چه احتیاج دارید، نزد اوست. خدا آن چه را خواهد، مقدم می‌دارد و آن چه را خواهد، به تأخیر می‌اندازد «هر آیه ای را که نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم (به دست فراموشی بسپاریم) بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم» آن چه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و کافی باشد، نوشتیم.^۱

پس از رحلت سید محمد این گمان رفع شد و حکم الهی برای همه روشن گردید. ابوهاشم جعفری گوید: پس از درگذشت ابوجعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت

۱. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَاهُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِي كِتَابٍ: أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَقُلْتُ لَذَلِكَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» وَصَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِدَى عَقْلِ يَقْظَانِ» (همان، ص ۳۲۸، ح ۱۲)

شیخ طوسی در *الغیبه*، ص ۲۰۰، این حدیث را چنین نقل کرده است: «سَعَدُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ عَنْ شَاهُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ: كُنْتُ رُوَيْتُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِهِ رَوَايَاتٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ قُلْتُ لَذَلِكَ وَبَقِيَتْ مُتَحَيِّرًا لَا أَتَقَدَّمُ وَلَا أَتَأَخَّرُ وَخَفْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَذْرِي مَا يَكُونُ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ وَأَنْ يُفَرِّجَ اللَّهُ تَعَالَى عَنَّا فِي أَسْبَابٍ مِنْ قِبَلِ السُّلْطَانِ كُنَّا نَغْتَمُّ بِهَا فِي غُلَمَانِنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ بِالْدُّعَاءِ وَرَدَ الْعُلَمَاءُ عَلَيْنَا وَكَتَبَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ وَقُلْتُ لَذَلِكَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِدَى عَقْلِ يَقْظَانِ.»

عبارت‌های این نقل موهم نصب سید محمد به امامت است. اما معلوم است که روایاتی که وی می‌گوید «تدل علیه» همان روایات کلی فرزند بزرگ است، نه تعیین مصداق و نص بر سید محمد. لذا مرحوم کلینی، دقیق‌ترین نویسندۀ شیعه، در *کافی*، معتبرترین کتاب امامیه، این عبارت‌ها را در این حدیث و حدیث بعد نیاورده است. بنابراین قاعده کتاب‌شناسی نقل *کافی* برتری دارد و در نقل *کافی* عبارتی که موهم نصب سید محمد باشد، وجود ندارد و نشان می‌دهد هرگز امام چنین کاری را نکرده است.

آن حضرت بودم و با خود فکر می کردم و می خواستم به زبان آورم که جریان ابوجعفر و ابومحمد علیه السلام (پسران امام هادی علیه السلام) در این زمان مانند جریان ابوالحسن موسی علیه السلام و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیه السلام است؛ زیرا بعد از ابوجعفر، امامت ابومحمد علیه السلام انتظار می رفت (چنان که بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیه السلام امام شد) ولی پیش از آن که من چیزی به زبان آورم، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آری، ای اباهاشم! خدا را درباره ابومحمد علیه السلام بعد از ابوجعفر بدا حاصل شد درباره امری که برای او شناخته نبود، چنان که برای او بدا حاصل شد درباره موسی علیه السلام پس از وفات اسماعیل که سبب روشن شدن حال او شد. و این مطلب چنان است که در خاطرتو گذشت، اگر چه اهل باطل بدشان آید، پسر ابومحمد پس از من جانشین من است، علم هر چیز که به آن احتیاج می شود، در نزد اوست و ابزار امامت همراه اوست.^۱

روایت آمده، به معنای تغییر حکم الهی در امامت نیست، بلکه روشن شدن حکم خدا برای آنان و همه شیعیان است.

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

آن چه از کلام امام علیه السلام در خبر سابق آمده که فرمود: بدا حاصل شد برای خداوند در محمد همان گونه که بدا حاصل شد برای او در اسماعیل، معنایش این است که روشن شد از خداوند و از امر الهی در مورد برادرش حسن علیه السلام آن چه شک و تردید را در امامت وی از بین برد؛ زیرا گروهی از شیعه گمان می کردند که امر امامت به محمد می رسد از این جهت که او فرزند بزرگ بود، همان گونه که گروهی گمان می کردند امر امامت به اسماعیل پسر امام جعفر علیه السلام می رسد نه به امام موسی علیه السلام و زمانی که محمد از دنیا رفت، امر الهی در مورد وی روشن شد و معلوم گردید که خداوند او را به امامت منصوب نکرده بود، همان گونه که در اسماعیل مشابه همین جریان روشن شد. معنای جمله امام این نیست که خداوند او را تعیین کرده بود، سپس با تعیین دیگری برایش بدا حاصل شد؛ زیرا چنین چیزی برخداوند تعالی که عالم به عاقبت کار است جایز نیست.^۱

پس هیچ روایتی وجود ندارد که به امامت سید محمد دلالت کند، بلکه روایات صریح بر خلاف آن وجود دارد:

علی بن عمر نوفلی گوید: در حیاط منزل امام هادی علیه السلام خدمتش بودم که پسرش محمد از نزد ما گذشت. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم، بعد از شما این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب شما بعد از من

۱. «ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل معناه: ظهر من الله وأمره في أخيه الحسن ما زال الريب والشك في إمامته، فإن جماعة من الشيعة كانوا يظنون أن الأمر في محمد من حيث كان الأكبر، كما كان يظن جماعة أن الأمر في إسماعيل بن جعفر دون موسى عليه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه وأنه لم ينصبه إماماً، كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا أنه كان نص عليه ثم بدا له في النص على غيره، فإن ذلك لا يجوز على الله تعالى العالم بالعواقب.» (الغية للطوسي، ص ۲۰۱)

حسن است.^۱

با نگاه به مطالب بیان شده، معلوم می‌شود ادعای نویسنده مبنی بر وصیت ابتدایی امام هادی علیه السلام به سید محمد و تغییر آن به امام حسن علیه السلام کذب محض است و هیچ روایتی در این باره به جز روایاتی کلی (فرزند بزرگ امام قبل) وجود ندارد و معنای بدا، آشکار شدن اشتباه بودن گمان مردم است.

پس هرگز حاصل شدن این بدا، ادعای ایشان را که امام پیشین نام امام بعد را نمی‌دانسته، ثابت نمی‌کند. درباره این بدا در ادامه نیز توضیح خواهد آمد.

نکته‌ای دیگر که نویسنده بدان اشاره می‌کند، عبارت «یا بنی أحدث الله شکرًا فقد أحدث فيك أمرًا» است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطُسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعْزَوْنَهُ وَقَدْ بُسِطَ لَهُ فِي صَحْنٍ دَارِهِ وَالنَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا قَدْ زَنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَفَرِيشٍ مِائَةً وَخَمْسُونَ رَجُلًا سِوَى مَوَالِيهِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرُوا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جَاءَ مُشْفُوقُ الْجَبِيبِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَحْدَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْرًا فَبَكَى الْفَقَى وَحَمِدَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعَ وَقَالَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِيكَ وَ«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقِيلَ هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَقَدْ زَنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَأَقَامَهُ مَقَامَهُ.^۲

۱. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ الثَّوْفَلِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي صَحْنٍ دَارِهِ فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ فَقَالَ لَا صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۲)

۲. «سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آن‌ها حسن بن حسن افطس است، روایت می‌کند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد (پسر بزرگ امام هادی علیه السلام) در منزل حضرت ابوالحسن

نویسنده چنین می‌خواهد القا کند که منظور از «فقد أحدث فیک امرأ»، واقع شدن امامت در ایشان به دلیل رحلت برادر است. حال باید دید منظور از «فقد أحدث فیک امرأ» چیست؟ و نویسنده در این ادعا چه اندازه راست می‌گوید.

مولی محمد صالح مازندرانی در شرح *أصول کافی* آورده است:

سخن امام که فرمود: خداوند برای تو امری پدید آورد (فقد أحدث فیک امرأ)، از این جهت است که خداوند محمد را از دنیا برد، در حالی که شیعه گمان می‌کرد او بعد از پدرش امام است. پس امامت را در تو آشکار کرد و آن را به تو اختصاص داد و اختلاف را از میان شیعیان برطرف کرد و این نعمت بزرگ شکر را واجب می‌کند.^۱

محمد باقر بهبودی در تعلیقه بر *بحار می‌آورد*:

صحیح‌ترین است که گفته شود خداوند برای تو «امری» را پدید آورد، یعنی لطفی و نعمتی را پدید آورد؛ زیرا معروف بین شیعیان ما به دلیل تصریح امام باقر علیه السلام این است که امامت به فرزند بزرگ می‌رسد و اگر ابو جعفر برادر بزرگ تراز دنیا نمی‌رفت، حتماً شیعه در مورد تو دچار اختلاف می‌شد، همان‌گونه که

(امام هادی علیه السلام) بودند و او را تعزیت می‌گفتند، حضرت به پسرش حسن بن علی علیه السلام نگاه کرد که با گریبان چاک‌زده آمد و در سمت راستش ایستاد و ما او را در آن وقت نمی‌شناختیم. زیرا اندازی در حیاط منزل برای حضرت گسترده و مردم گردش نشسته بودند، غیر از خادمان و مردم عادی، حدود صد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی‌هاشم و قریش کنارش بودند. بعد از مدتی امام هادی علیه السلام دوباره به او نگاه کرد و فرمود: پسر جان! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد. جوان گریست و خدا را شکر کرد و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفت و فرمود: «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و من از خدا برایمان تمامیت نعمتش را در شما می‌خواهم و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». ما پرسیدیم او کیست؟ گفته شد او حسن پسر امام هادی علیه السلام است. و او در آن وقت به نظر ما بیست سال یا اندکی زیادت داشت، در آن روز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام به امامت و جانشینی او اشاره فرمود.» (*الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۸)

۱. «قوله (فقد أحدث فیک امرأ) حیث أُمات محمداً وقد ظن الشيعة أنه امام بعد أبيه فأظهر الإمامة فیک و خضها بك و رفع الاختلاف بينهم و هذه نعمة عظيمة توجب الشکر.» (*شرح أصول کافی*، ج ۶، ص ۲۱۹)

بعد از ابوعبدالله صادق علیه السلام دچار اختلاف شدند. اما قرار دادن امامت به اراده و خواست خداوند عزیز و جلیل است و عهد و میثاق هر کدام از آن‌ها علیهم السلام در عالم ذر گرفته شده است. برای امام گذشته در مورد امام آینده اختیاری نیست. و مراد از بدا چیزی است که به مانند همین سخن برمی‌گردد.^۱

آیه الله شیخ لطف الله صافی نیز درباره «یا بنی أحدث الله شکرًا فقد أحدث فيك أمراً» می‌فرماید:

این جمله ظهوری در این معنا ندارد که سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام به امامت تعیین شده بود و قبل از مرگش برای خداوند بدا حاصل شد و او را از دنیا برد یا بعد از مرگش برای خداوند بدا حاصل شد و برادرش ابومحمد علیه السلام را به جای او قرار داد، همان‌گونه که دلالتی ندارد بر این که ابومحمد علیه السلام قبل از رحلت برادرش ابوجعفر به امامت تعیین نشده بود و وقتی برادرش از دنیا رفت خداوند او را جانشین پدرش قرار داد و به امامت مردم منصوب کرد. این احتمال از روایت بر نمی‌آید، افزون بر این که روایات صحیح و صریح، این احتمال را رد می‌کند. علاوه که ابومحمد علیه السلام از طرف خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجداد طاهرش علیهم السلام قبل از ولادتش و ولادت برادرش محمد به امامت تعیین شده بود.^۲

۱. «الأصح أن يقال: أحدث فيك أمراً: أى لطفاً ونعمة، وذلك لأن المعروف بين شيعتنا بنص الباقر علیه السلام أن الإمامة في الولد الأكبر ولو لم يمض أبوجعفر أخوك الأكبر، لاختلف فيك الشيعة كما اختلفوا بعد أبي عبد الله الصادق علیه السلام وأما جعل الإمامة فهو بإرادة الله عز وجل وقد أخذ ميثاق كل واحد منهم علیهم السلام في الذر، ليس للإمام الماضي فيه صنع والمراد بالبدا هو ما يرجع إلى نحو ما قلنا.» (بحار الأنوار، ج ۵۰، پاورقی ص ۲۴۱)

۲. «فلا ظهور له على أن محمد بن علي علیه السلام كان منصوباً عليه بالإمامة فبدا لله فيه قبل موته فأما أنه أو بدا لله فيه بعد موته فأقام مقامه أخاه أبا محمد علیه السلام كما أنه لا دلالة له على أن مولانا أبا محمد لم يكن منصوباً عليه قبل موت أخيه أبي جعفر فلما توفي أخوه جعله الله تعالى خليفة لأبيه ونصبه إماماً للناس بعده فهذا الاحتمال لا يستظهر من الخبر. مضافاً إلى أنه يرد الأحاديث الصحيحة الصريحة على أن أبا محمد كان منصوباً عليه بالإمامة من الله تعالى ومن النبي صلی الله علیه و آله و سلم ومن أجداده الطاهرين قبل ولادته وولادة أخيه محمد.» (مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸)

و درباره «الامر» در «فقد أحدث فيك أمراً» می آورد:

مراد از احداث امر، روشن کردن امامت مولای ما ابومحمد علیه السلام است برای کسی که گمان می کرد برادرش ابوجعفر جانشین پدرش است و معنای این جمله این نیست که خداوند برای روشن کردن این مسئله او را از دنیا برد، بلکه منظور این است که باطل شدن این گمان بروفات ایشان مترتب بود و احداث امر به خداوند نسبت داده شد؛ چون سبب آن که رحلت سید محمد بود، به خداوند مستند است.^۱

با نگاه به متن حدیث و کلام این بزرگان معلوم می شود امام حسن عسکری علیه السلام بر اثر رحلت برادر گریبان چاک کردند و بسیار ناراحت شدند. پدر ایشان برای آرامش دل ایشان فرمودند: ای پسر! تو باید خدا را شکر کنی؛ زیرا هر چند مرگ برادر بسیار سخت و دردناک است، مرگ ایشان باعث شد شیعیان در زمان تودچار حیرت یا گمراهی نشوند و این برای تو نعمت بزرگی است؛ زیرا تمام هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و نبود اختلاف میان آنان در امامت پس از امام هادی علیه السلام است، نه اصل امام شدن امام حسن علیه السلام؛ زیرا این مطلب از ازل معلوم و لایتغیر بوده است. از این بیان معلوم می شود که منظور از روایت زیر نیز همین است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرِيَابٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ وَأَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام جَالِسٌ فَبَكَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا مِنْهُ فَأَمِّدِ اللَّهَ.^۲

۱. «المراد من إحداث الأمر إظهار إمامة مولانا أبي محمد علیه السلام لمن يظن أخاه أبا جعفر خليفة لأبيه وليس معنى ذلك أن الله تعالى توفاه لإظهار هذا الأمر بل المراد أن بطلان هذا الظن كان أمراً يترتب على موته فأُسند إحداثه إلى الله تعالى لإسناد سببه وهو موته إليه.» (مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸)

۲. «محمد بن يحيى گوید: بعد از وفات ابوجعفر محمد، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و او را تسلیت

یعنی آن که خداوند در عوض از دنیا بردن برادرت، چیزی برای تو قرار داد و آن رفع
فتنه از شیعیان بود، پس سپاس خدای را به جای آور!

گفتم. ابومحمد علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) نشسته بود و می‌گریست. امام هادی علیه السلام رو به ایشان کرد و
فرمود: خدای تبارک و تعالی را حمد کن که برای تو عوضی از او قرار داد. «(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹)

فصل دوم. امامت اسماعیل

در این فصل این موضوع بررسی می‌شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السلام امامت را به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام امام شد؟

شبهه نوزدهم. بدا در امامت اسماعیل

متن کتاب

كما بدا فی إسماعیل...^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا دارد در امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نیز بدا حاصل شده است و بعد از آن برادرش امام موسی کاظم علیه السلام امام گردیده است.

پاسخ

به گونه مختصر مطالبی درباره جناب اسماعیل در پی می‌آید:

۱. این اشکال از گذشته مطرح بوده است. فرقه زیدیه در زمان شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ قمری) آن را مطرح کردند و شیخ به گونه کامل پاسخ آن را داده است و علمای بعد نیز در گذر این دوران به آن پاسخ گفته‌اند، ولی نویسنده باز به خانه نخست برگشته و همان پرسش را آورده است و هیچ اشاره‌ای به پاسخ‌ها نکرده است. اگر ایشان

۱. الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۹.

چنان‌که در مقدمه کتاب خود ادّعا کرده، به دنبال حقیقت و جواب بوده، باید این پاسخ‌ها را نقل می‌کرد و اگر آن‌ها را قبول نداشت، آن‌ها را نقد می‌کرد. اما وی بیشتر به تدلیس و مشوّش کردن افکار مردم پرداخته تا پی‌گیری حقیقت.

۲. ادعای برگزیده شدن اسماعیل به امامت، به دلیل نیاز دارد. شیخ صدوق^۱ و سید مرتضی^۲ تصریح کرده‌اند که هیچ روایتی حتی ضعیف و نادر نیز وجود ندارد که بر نصب اسماعیل به امامت دلالت کند. بنابراین، دلیلی نیست که با توجه آن بتوان گفت اسماعیل امام بوده و در امامتش بدا پیش آمده است.

۳. افزون بر آن‌که بر امامت اسماعیل دلیلی وجود ندارد، بر امام نبودن ایشان دلیل‌هایی هست که در پی می‌آید:

یکم. روایاتی که آشکارا امام بودن وی را رد می‌کند.^۳

۱. «فقلنا لهم: بم قلتم: إن جعفر بن محمد عليه السلام نص على إسماعيل بالأمّة؟ وما ذلك الخبر؟ ومن رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم يجدوا إلى ذلك سبيلاً، وإنما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بامامة إسماعيل، ليس لها أصل.» (كمال الدين، ص ۶۹ - ۷۴)

۲. «وأما ما ادّعوه من تسليم الجماعة لهم حصول النص عليه فإنهم ادّعوا في ذلك باطلاً وتوهموا فاسداً من قبل أنه ليس أحد من أصحابنا يعترف بأنّ أباعبدالله عليه السلام نصّ على ابنه إسماعيل ولا روى راو ذلك في شاذ من الأخبار ولا في معروف منها وإنما كان الناس في حياة إسماعيل يظنون أن أباعبدالله عليه السلام يتّص عليه لأنه أكبر أولاده، وبما كانوا يرونه من تعظيمه فلما مات إسماعيل رحمه الله زالت ظنونهم و علموا أن الإمامة في غيره.» (الفصول المختارة، ص ۳۰۸ - ۳۰۹)

۳. «حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّبْرِيِّ قَالَ: وَصَفَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ أَخِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام دِينَهُ وَاعْتِقَادَهُ فَقَالَ إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ وَوَصَفَهُمْ يُعْنَى الْأَيُّمَةَ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ وَإِسْمَاعِيلُ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَلَا.» (النعمانی، ص ۳۲۴، ح ۱)

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثَيْبُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْجَلِيلِ كَلَامٌ فِي قَدَمٍ فَقَالَ لِي إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْصَى إِلَى إِسْمَاعِيلَ قَالَ فَقُلْتُ ذَلِكَ لِأَبِي

دوم. روایاتی که نافرمانی و ناهم‌گونی با پدر را بیان می‌کند؛^۱
سوم. روایاتی که تمثیل شیطان را به شکل وی بیان می‌کند، در حالی که شیطان به
شکل امام نمی‌تواند ظاهر شود.^۲

چهارم. روایاتی که درخواست امام صادق ﷺ از خداوند برای امامت اسماعیل و
قبول نشدن آن را می‌رساند.^۳ البته اگر توجیه پذیرفتنی نباشد، پذیرش مضمون این
روایات با مبانی امامیه ممکن نیست؛ زیرا هرگز امام تغییر مسیر امامت را از خداوند
درخواست نمی‌کند؛ زیرا چنان که خواهد آمد، امام صادق ﷺ فرموده‌اند که بدا در
امامت ممکن نیست. لذا امکان دارد راوی دو نکته را با هم درآمیخته و نقل کرده باشد:
یکی این که امام از خداوند زنده ماندن اسماعیل را درخواست کرده و خواسته تا او در

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْجَلِيلِ حَدَّثَنِي بِأَنَّكَ أَوْصَيْتَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فِي حَيَاتِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَقَالَ
يَا وَلِيدُ لَا وَاللَّهِ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ فَإِلَى فَلَانٍ يَغْنَى أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ وَ سَمَاءَهُ. (همان، ص ۳۲۶، ح ۳)
۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ
قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ عَاصِي لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهْ أَحَدًا مِنْ آبَائِي.» و «حَدَّثَنَا
الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِذْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ
الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ﷺ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهْ أَحَدًا مِنْ آبَائِي.» (كمال الدين، ص ۷۰)

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي
تَعَالَ حَتَّى أُرِيكَ ابْنَ الرَّجُلِ قَالَ فَدَهَبْتُ مَعَهُ قَالَ فَجَاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ فِيهِمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ
فَخَرَجْتُ مَغْمُومًا فَجِئْتُ إِلَى الْحَجَرِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَيْتِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَشْتَارَ الْكَعْبَةِ
بِدُمُوعِهِ قَالَ فَخَرَجْتُ أَشْتَدَّ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَشْتَارِ الْكَعْبَةِ قَدْ بَلَهَا
بِدُمُوعِهِ قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَقَدْ ابْتُلِيَ ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ.» (همان)

۳. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ
قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَيْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَهُ لِأَبِي الْحَسَنِ
مُوسَى ﷺ.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۲، ح ۱۱) البته این حدیث به دلیل ناشناخته بودن پدر علی بن حکم
از نظر سندی هم ضعیف است.

زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا نرود و بعد از وی نیز باشد و خداوند این خواسته را اجابت نکرده است^۱ و دیگر آن که سخن از امامت بوده و امام صادق علیه السلام فرموده: خواست قلبی من، به امامت رسیدن اسماعیل بوده، ولی هر چه خداوند امر کرده و پیامبر عهد فرموده، همان می شود که البته امامان علیهم السلام نیز به آن راضی و خشنودند. راوی این دو مطلب را با هم در آمیخته و چنین نقل کرده که من از خدا خواستم بعد از من اسماعیل امام شود و خداوند نپذیرفت.

پنجم. روایاتی که بنابر آن ها از امام صادق علیه السلام خواسته اند اسماعیل را به وصایت برگزیند و ایشان فرموده اند که این گونه کارها در دست ایشان نیست.^۲

ششم. روایاتی که بنابر آن ها امام صادق علیه السلام از امامت امام موسی کاظم علیه السلام در گهواره و در پنج سالگی خبر داده است که نشان می دهد از نخست قرار نبوده اسماعیل امام شود.^۳

هفتم. روایاتی که نام تک تک امامان علیهم السلام را نقل می کند، مانند حدیث لوح و حدیث خضر علیه السلام.

هشتم. روایاتی که بنابر آن ها بدا در امامت غیر ممکن است و با تغییر امامت از

۱. «رَیْتُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: إِنَّ شَيْطَانًا قَدْ وَلَعَ بِإِثْنَيْ إِسْمَاعِيلَ يُتَصَوَّرُ فِي صُورَتِهِ لِيُفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ أَنَّهُ لَا يُتَصَوَّرُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ فَمَنْ قَالَ لَكَ مِنَ النَّاسِ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنِي حَتَّى لَمْ يَمُتْ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ تَمَثَّلَ لَهُ فِي صُورَةِ إِسْمَاعِيلَ، مَا زِلْتُ أَتَّهَلُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي أَنْ يُخَيِّبَهُ لِي وَيَكُونَ الْقَتِيمَ مِنْ بَعْدِي، فَأَبَى رَبِّي ذَلِكَ، وَأَنْ هَذَا شَيْءٌ لَيْسَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْهَا يَصْغُهُ حَيْثُ يَشَاءُ، وَ إِنَّمَا ذَلِكَ عَهْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْهَدُهُ إِلَى مَنْ يَشَاءُ فَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي وَأَبَى أَنْ يَكُونَ إِسْمَاعِيلَ، وَلَوْ جَهَدَ الشَّيْطَانُ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِإِثْنَيْ مُوسَى مَا قَدَّرَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَبَدًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ...» (الأصول الستة عشر، ص ۱۹۷، ح ۱۶۸)

۲. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ قَالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْأَوْصِيَاءَ وَ ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَالَ لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ يُنَزِّلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ...» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۱، ح ۴)

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

اسماعیل به امام موسی کاظم علیه السلام ناسازگاری دارد.^۱

۴. با نگاه به موارد ذکر شده، بدا در امامت اسماعیل نمی‌تواند باشد.

۵. حال باید دید در روایتی که بنابر آن درباره امامت اسماعیل بدا حاصل شد، منظور از بدا چیست؟ بزرگان شیعه با استفاده از روایات و دلایل موجود، مواردی برای بدا بیان کرده‌اند:

یکم. منظور اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است که خداوند دستور به ذبح ایشان داد و بعد بدا حاصل شد و گوسفندی قربانی شد. (شیخ صدوق در توحید ص ۳۳۶، ح ۱۱) البته ایشان این حدیث را غریب می‌شمارد.

دوم. قرار بوده اسماعیل کشته شود و بر اثر دعای امام صادق علیه السلام بدا حاصل شد و به مرگ طبیعی از دنیا رفت. (شیخ مفید در مسائل عکبریه، ص ۱۰۰)

سوم. برای تقیه صادر شده. (پدر شیخ صدوق در الامامة والتبصرة، ص ۱۵)
چهارم. چون فرزند بزرگ‌تر بود، مردم گمان می‌کردند خدا وی را به امامت انتخاب می‌کند، ولی با رحلت وی حکم خدا روشن شد. (روایت امام صادق علیه السلام، شیخ صدوق در توحید^۲، سید مرتضی در الفصول المختارة^۳ و شیخ طوسی در الغیبه^۴)

۱. «أنهم عليه السلام قالوا: مهما بدا لله في شيء فلا يبدوله في نقل نبي عن نبوته ولا إمام عن إمامته.» (الفصول المختارة، ص ۳۰۹)

۲. «ومن ذلك قول الصادق عليه السلام: ما بدا لله بدءا كما بدا له في إسماعيل ابني، يقول: ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترمه قبلي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدى.» (توحید الصدوق، ص ۳۳۶، ح ۱۰) البته شیخ صدوق در مورد حدیث ۱۰ و ۱۱ می‌فرماید: عندی نظر.
۳. «إنما كان الناس في حياة إسماعيل يظنون أن أباعبد الله عليه السلام ينص عليه لأنه أكبر أولاده، وبما كانوا يرونه من تعظيمه فلما مات إسماعيل رحمه الله زالت ظنونهم وعلموا أن الإمامة في غيره.» (الفصول المختارة، ص ۳۰۹)

۴. «فإن الناس كانوا يظنون في إسماعيل بن جعفر أنه الإمام بعد أبيه، فلما مات علموا بطلان ذلك وتحققوا إمامة موسى عليه السلام وهكذا كانوا يظنون إمامة محمد بن علي بعد أبيه فلما مات في حياة أبيه علموا بطلان ما ظنوه.» (الغیبة للطوسی، ص ۸۳)

ﭘﻨﺠﻢ. ﺯﻧﺪﻩ ﻣﺎﻧﺪﻥ ﺍﺳﻤﺎﻋﯿﻞ ﻣﺸﺮﻭﻁ ﺑﻪ ﺍﯨﻦ ﺑﻮﺩ ﻛﻪ ﻣﺮﺩﻡ ﮔﻤﺎﻥ ﻧﻜﻨﻨﺪ ﺍﯨﺸﺎﻥ ﺍﻣﺎﻡ
ﺍﺳﺖ. ﻟﺬﺍ ﺑﺪﺍ ﺩﺭ ﺯﻧﺪﻩ ﻣﺎﻧﺪﻥ ﺍﯨﺸﺎﻥ ﺣﺎﺼﻞ ﺷﺪ؛ ﭼﻮﻥ ﺷﯿﻌﯿﺎﻥ ﭼﻨﯿﻦ ﮔﻤﺎﻧﯽ ﻳﺎﻓﺘﻪ
ﺑﻮﺩﻧﺪ. (آية الله صافی گلپایگانی در مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۵).
ﺍﺯ ﻣﻄﺎﻟﺐ ﺑﯿﺎﻥ ﺷﺪﻩ، ﻣﻌﻠﻮﻡ ﻣﯽ ﺷﻮﺩ ﺑﺪﺍ ﺩﺭ ﺍﺳﻤﺎﻋﯿﻞ ﻧﯿﺰ ﻣﺎﻧﻨﺪ ﺳﯿﺪ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻮﺩﻩ
ﺍﺳﺖ ﻭ ﺑﺮﺗﻐﯿﺮﺍﻣﺎﻣﺖ ﺩﻻﻟﺘﯽ ﻧﺪﺍﺭﺩ.

بخش ششم

اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم‌السلام

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به این مطلب پرداخته می‌شود که اگر روایت‌های فهرست نام دوازده امام علیهم‌السلام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و محدثان و مؤرخان امامیه به آن اشاره نکرده‌اند؟ در فصل دوم اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می‌شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم‌السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟ در فصل سوم به بررسی برخی روایات پرداخته می‌شود که بزرگان شیعه در کتاب‌های خویش آورده‌اند و به امامان بعد از امام دوازدهم علیهم‌السلام اشاره دارد. در فصل چهارم نیز روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می‌شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی درباره هبة الله کاتب و کتابش بیان می‌شود.

فصل اول . اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

در این فصل بیان می شود که روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام صحیح است و هر چند همه شیعیان از آن آگاه نبودند ولی محدثان و مؤرخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره کرده اند؟

شبهه بیستم . اشاره نکردن محدثان و مؤرخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

و اذا كانت روايات القائمة المسبقة بأسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة وموجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا واحتراروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري، ولم يشر إليها المحدثون أو المؤرخون الإمامية في القرن الثالث الهجري؟^۱

خلاصه شبهه

نویسنده می گوید اگر روایت های فهرست نام دوازده امام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سرگردانی شدند و محدثان و مؤرخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده اند؟

پاسخ

نویسنده به دو مطلب اشاره می کند: یکی اختلاف مردم و دیگری نقل نکردن

۱. «اگر روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام، صحیح و موجود بود، چرا شیعیانی که بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سردرگمی شدند، از آن خبر نداشتند و محدثان و مؤرخان امامیه در قرن سوم هجری به آن اشاره ای نکردند؟» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۲۹)

مؤلفان شیعه.

در مورد مطلب اول چون اشکال تکراری است، پاسخ هم تکرار می‌شود. پیش‌تر گذشت که زبیدی این خرده‌گیری را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین* پاسخ آن را داده است، اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند. شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده، می‌فرماید:

در پاسخ به ایشان می‌گوییم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و به وی تصریح فرموده و شخص وی را به مردم نموده و امر او را بیان و پخش کرده، پس چرا اکثر ائمت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟^۱

آن‌گاه در جواب حلی می‌فرماید:

زیرا گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، اعراض می‌کنند، چنان‌که از توحید روی برتائیدند و به سوی الحاد روی کردند.^۲

از این رو، به دلیل وجود خطر دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی بوده که امامان علیهم السلام فهرست نام امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار نداده‌اند. از سویی، کسی ادعا نکرده که چنین فهرست شهره آفاق بوده است. در حقیقت، چنین فهرست نزد امامان علیهم السلام بوده و برخی را نیز از آن آگاه کرده‌اند.

۱. «فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله ﷺ استخلف علياً عليه السلام وجعله الامام بعده ونص عليه وأشار إليه وبين أمره وشهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه وتباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى يمنع (البقيع) وجرى عليه ما جرى.» (کمال الدین، ص ۶۸؛ همچنین نک: ص ۷۵)

۲. «فإن الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً وعن البيان وإن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد» (همان)

افزون براین، به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که برخی حقیقت را می دانسته اند، خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقه واقفه^۱ یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

درباره مطلب دیگر که مورخان و محدثان قرن سوم، چنین روایتی نیاورده اند، پیش تر گذشت که بیشتر نوشته های آن دوران اینک در دست نیست.^۲ بنابراین، ادعای ایشان مستند علمی ندارد. افزون براین، آن چه برجای مانده، خلاف ادعای ایشان را ثابت می کند و محدثان امامیه این روایت ها را آورده اند که متن برخی از این کتاب ها در پی می آید و در ابتدا از این که متن فراوانی از روایات پشت سرهم نقل می شود پژوهش

۱. «فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهِورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَلَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفِيهِمْ وَجَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقُنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَعِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغنية للطوسي، ص ۶۴)

۲. به طور مثال کتاب مسائل محمد بن فرج رخجی از اصحاب بزرگ امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام اینک در دست نیست اما از روایات موجود در کتب اربعه می توان دریافت که در کتاب وی نام تمام امامان ذکر شده بود و در تعقیب نماز خوانده می شد. محمد بن فرج از امام جواد علیه السلام نقل می نماید: إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَقُلْ رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ وَلِيِّهِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أُنَمَّةَ اللَّهُمَّ وَلَيْتَكَ الْحُجَّةَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَامْدُدْ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ الْمُنتَصِرَ لِدِينِكَ وَأَرِهِ مَا يُحِبُّ وَتَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ فِي نَفْسِهِ وَفِي دُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِي شِيعَتِهِ وَفِي عَدُوِّهِ وَأَرِهِمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ وَأَرِهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَتَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ وَاشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۷ ح ۹۶۰)

محمد بن الفرّج الرّخجی: روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام. له كتاب مسائل. (رجال النجاشی، ص ۳۷۱، ش ۱۰۱۴)

مجلسی اول می گوید: مروی است از محمد بن فرج ثقه عدل و ظاهرا از کتاب او برداشته باشد، بنابر آن که خود در اول کتاب ذکر کرده است. (لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۱۵۵)

می‌طلبیم؛ زیرا برای اثبات وجود چنین احادیثی در کتاب‌های متقدم چاره‌ای جز ذکر عین متن آن‌ها به نظر نرسید:

۱. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري^۱ من الأصول الأولية للشيعة، درگذشته ۲۵۰ قمری (ص ۱۳۹):

عَبَادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَاحِدَ عَشْرٍ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ؛ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ، وَهُمْ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۲

۲. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۳۹):

عَبَادٌ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ وَلَدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيًّا مُجَبَّاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا.^۳

۱. بعضی گمان کرده‌اند که عباد از اهل تسنن است. برای روشن شدن اشتباه بودن این پندار، کلام مرحوم آقای خویی در پی می‌آید: «أقول: ... إن الشيخ ذكر أنه عامي، إلا أن جمعاً من العامة قالوا: إنه كان رافضياً وصرح بعضهم بأنه كان صدوقاً، ولا يبعد أنه كان يتقى، فيظهر أنه من العامة، ولعل الشيخ لم يطلع على باطنه! فقال: إنه عامي. قال المحدث النوري في خاتمة المستدرک، الفائدة الثانية، في شرح حال الكتب ومؤلفيها: «وأما كتاب أبي سعيد عباد العصفري وهو بعينه عباد بن يعقوب الرواجني، ففيه تسعة عشر حديثاً، كلها نقية، دالة على تشييعه، بل تعصبته فيه، كالنص على الأئمة الاثني عشر» إلى آخر ما ذكره». (معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۳۷)

۲. ابوحمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و علی و یازده فرزند او علیهم السلام را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را به صورت أشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پاداشت، او را عبادت می‌کردند. پیش از آفرینش مخلوق، خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمودند ایشان ائمه علیهم السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

۳. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از فرزندان من یازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست)، نجیب (اصیل و خوش‌گوهر)، محدث و مفهم هستند. آخرین آنان قائم به حق است که زمین را از عدالت پر می‌کند، چنان که از ستم پر شده است.»

۳. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۳۹):

عَبَادُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نُجُومٌ فِي السَّمَاءِ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَ نُجُومُ السَّمَاءِ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ، وَنُجُومٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ وَلَدِي أَحَدَ عَشَرَ نَجْمًا أَمَانٌ فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ أَهْلِ بَيْتِي مِنَ الْأَرْضِ أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ.^۱

۴. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۴۰):

عَبَادُ، عَنْ عَمْرِو، عَنْ أَبِي الْجَاوِدِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ أَعْنِي أَوْتَادَهَا [و] جِبَاهَهَا، وَقَدْ وَتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا.^۲

۵. *مختصر اثبات الرجعة*، أبو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، (درگذشته ۲۶۰ قمری) تحقیق سید باسم موسوی^۳ مجله تراثنا، مؤسسه آل البيت،

۱. امام باقر از پدرانش علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می فرماید که فرمود: «ستارگانی در آسمان موجب امنیت اهل آسمان هستند و وقتی ستارگان آسمان از بین بروند آن چه اهل آسمان آن را نمی پسندند به سراغ آن ها می آید و ستارگانی از اهل بیت من از فرزندانم، یازده ستاره موجب امنیت اهل زمین در زمین هستند از این که زمین به اهلش میل کند (مضطرب شود).»

۲. امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می فرماید: «من و یازده تن از فرزندانم و توای علی بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. و فرمود: خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون یازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.»

۳. سند کتاب *مختصر اثبات الرجعة*: محقق این کتاب، سید باسم موسوی کتاب را از روی نسخه ای که در کتابخانه امام رضا علیه السلام (رقم ۷۴۴۲) موجود است آورده و می نویسد این نسخه را ابن زین العابدین محمد بن حسین ارموی در سال ۱۳۵۰ قمری از روی نسخه صاحب *وسائل الشیعه* شیخ محمد بن حسن حر عاملی (درگذشته ۱۱۰۴) نوشته است که خط خود شیخ حر بر روی آن بوده است و شیخ حر خود نوشته است که با اصل کتاب *اثبات الرجعة* مقابله شده است. (مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۱۹۵) به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی: نسخه ای از این کتاب در سال ۱۰۸۵ نوشته شده که در اختیار شیخ حر عاملی قرار

داشته و آقا بزرگ آن را در دست شیخ محمد سماوی دیده است. (الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۲۰، ص ۲۰۲، ش ۲۵۷۴)

مرحوم نجاشی در کتاب رجال و شیخ طوسی در کتاب فهرست در شرح حال فضل بن شاذان، کتاب اثبات الرجعة را در میان کتاب های وی نام برده اند و طریق خود را به آن بیان کرده اند. یکی از طریق های شیخ طوسی به کتاب فضل: «أبو عبد الله المفيد» عن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه عن محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس عن علي بن محمد بن قتيبة عنه «صحيح است». هر چند آیت الله خوبی علی بن محمد بن قتیبه را توثیق نکرده است، اما بنا به دلیل هایی که آیت الله شبیری زنجانی در بحث نکاح بیان کردند، ثقه بودن وی ثابت است.

مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا (ج ۱، باب ۳۵، ما کتب الرضا علیه السلام للمأمون فی محض الاسلام و شرائع الدین) پس از آن که روایت مفصلی را - که در آن مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درخواست می کند که برایش محض اسلام را بنویسند و امام علیه السلام نیز پاسخ می دهند - به دو طریق مختلف که از لحاظ متنی نیز مقداری با یکدیگر اختلاف دارند، نقل می کند، آن گاه می گوید: و حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس - رضی الله عنه - عندی اصح و لا قوة الا بالله» و در سند روایت عبد الواحد نیز «علی بن محمد بن قتیبه» وجود دارد. بنابراین با توجه به این کلام مرحوم صدوق و با توجه به این که صدوق علیه السلام اصالة العدالة ای نیست و در امر توثیق افراد نیز همانند استاد خودش ابن ولید بسیار سخت گیر است، می توانیم «علی بن محمد بن قتیبه» را مورد اعتماد بدانیم. (کتاب النکاح زنجانی، ج ۸، ص ۲۵۵۴)

همچنین در پاورقی آمده است: به نظر استاد - مد ظله - «ابن قتیبه» ثقه و مورد اعتماد است به دو دلیل: ۱. راوی کتاب او «احمد بن ادريس» است و در غیبه طوسی در اسناد بسیاری از «ابن قتیبه» روایت می کند. احمد بن ادريس از اجلاء ثقات می باشد و اکثار روایت اجلاء از شخص دلیل وثاقت او می باشد؛ ۲. شیخ صدوق در اول فقیه فرموده است که فقط روایاتی را می آورد که آن ها را حجت بین خود و خدای خود می داند و حکم به صحت آن ها می کند و از ابن قتیبه روایات چندی در فقیه آورده است. (همان، ج ۱۵، ص ۵۰۷۵، پاورقی)

پس کتاب اثبات الرجعة فضل بن شاذان با سند صحیح در دست شیخ طوسی بوده است. شیخ حرّ در خاتمه کتاب وسائل نیز طریق های خود به شهید ثانی و بعد طریق های شهید ثانی به شیخ طوسی را نقل کرده است. (نک: وسائل الشيعة، ج ۳۰، ص ۱۶۷، الفائدة الخامسة [مشيخة المؤلف الحر العاملي]) بنابراین کتاب اثبات الرجعة با سند صحیح در اختیار شیخ حرّ قرار داشته است. کتاب مختصر اثبات الرجعة حاضر نیز از روی نسخه شیخ حرّ که با اصل کتاب اثبات الرجعة مقابله شده به چاپ رسیده است. برای اطلاع بیشتر، نک: مقاله نگارنده با نام «آیا در کتب شیعه روایات صحیح السند تاریخی مبنی بر ولادت امام مهدی علیه السلام وجود دارد؟»، در مجموعه مقالات پاسخ به پرسش های کلامی، تاریخی و فقهی، نشر

ج ۱۵، ص ۲۰۱، حدیث اول:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَمْرِو بْنِ يَمَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ الْهَلَالِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنِّي سَمِعْتُ سَلْمَانَ وَالْمُقَدَّادَ وَأَبِي ذَرِيشَةَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ... فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمِ الْجَوَابَ... فَقُلْتُ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ مِنْذُ دَعْوَتِكَ إِلَى اللَّهِ بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً وَلَمْ يَفْتِنْنِي شَيْءٌ مِمَّا عَلَّمْتَنِي وَكُلَّ مَا عَلَّمْتَنِي كَتَبْتَهُ، أَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّسِيَّانِ؟ فَقَالَ: يَا أَخِي، لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَّانِ وَلَا الْجَهْلَ وَإِنِّي أَحَبُّ أَنْ أَدْعُوكَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَدْ أَخْلَفَنِي فِيكَ وَفِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي قُلْتَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الَّذِينَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِي، قُلْتَ: سَمِعْتُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوْهُمْ، ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعْ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعْ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ سَمِّيكَ عَلَى ابْنِهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَسَيُؤَلِّدُ فِي زَمَانِكَ يَا أَخِي فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامُ، ثُمَّ ابْنِهِ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ، بَاقِرَ عِلْمِي وَخَازِنَ وَحْيِ اللَّهِ تَعَالَى، ثُمَّ ابْنَهُ جَعْفَرَ الصَّادِقِ، ثُمَّ ابْنَهُ مُوسَى الْكَاطِمِ، ثُمَّ ابْنَهُ عَلِيَّ الرِّضَا، ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدَ التَّقِيِّ، ثُمَّ ابْنَهُ عَلِيَّ النَّقِيِّ، ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنَ الزُّكِّيَّ، ثُمَّ ابْنَهُ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ، خَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ وَخُلَفَائِي، وَالْمُنْتَقِمَ مِنْ أَعْدَائِي، الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدلاً كَمَا مَلَأْتَ ظُلْماً وَجَوْراً. ثُمَّ قَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ جَمِيعَ مَنْ يَبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَ أَنْصَارِهِ وَأَعْرِفُ قِبَائِلَهُمْ.^۱

مشعر، ۱۳۹۳.

۱. سلیم بن قیس هلالی گفت: به امیرمؤمنان عليه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزهایی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم غیر آن چه در دست مردم است.... حضرت علی عليه السلام فرمود: پرسیدی پس جواب آن را دقت کن و یاد گیر...! روزی به پیامبر صلى الله عليه وآله عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، ای رسول خدا! از آن زمانی که از خدا برایم خواستی آن چه را خواستی، چیزی را فراموش نکرده‌ام و چیزی از آن چه به من تعلیم فرموده‌ای، از من فوت نشده است و هر چه به من یاد دادی، نوشته‌ام. آیا از فراموش کردن بر من بیمناکی؟ فرمود: برادر من! از فراموشی و ندانستن بر تو بیمناک نیستم و دوست دارم برایت دعا ←

۶. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۶، حدیث دوم:

حدَّثنا محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، عن أبي شعبة الحلبي،^۱ عن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن عمه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام، قال: سئلت جدِّي رسول الله ﷺ عن الأئمة بعده، فقال ﷺ: الأئمة بعدى عدد نقباء بني إسرائيل اثنا عشر أعطاهم الله علمي و فهمي، وأنت منهم يا حسن، فقلت: يا رسول الله، فتي يخرج قائمنا أهل البيت؟ قال: يا حسن، مثله مثل الساعة، أخفى الله علمها على أهل السماوات والأرض، لا تأتي إلا بغتة.^۲

۷. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۷، حدیث چهارم:

کنم و خداوند به من خبر داده که جانشین مرا در تو و شریکانت قرار داده؛ کسانی که خداوند اطاعت آن‌ها را به اطاعت خویش و اطاعت من نزدیک کرده است. عرض کردم: ایشان کیانند ای پیامبر خدا ﷺ؟ فرمود: کسانی که اوصیای من بعد از من هستند. عرض کردم: ای رسول خدا! نامشان را برای من بیان فرما! فرمود: تو یا علی اول آن‌ها هستی، سپس این فرزندم و دست مبارکش را بر سر حسن نهاد، سپس این فرزندم و دست بر سر حسین نهاد، سپس هم نامت علی فرزند او زین العابدین است و در زمان تو ای برادرم به دنیا خواهد آمد، پس سلام مرا به او برسان! سپس فرزندش محمد باقر شکافنده علم من و گنجینه وحی خداوند تعالی، سپس فرزندش جعفر صادق سپس فرزندش موسی کاظم، سپس فرزندش علی رضا، سپس فرزندش محمد تقی، سپس فرزندش علی نقی، سپس فرزندش حجت قائم خاتم اوصیا و جانشینان من و منتقم از دشمنان من؛ کسی که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. سپس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من می‌شناسم آنان که میان رکن و مقام با او بیعت کنند و نام یارانش را می‌دانم و قبیله‌های ایشان را می‌شناسم.

۱. راوی از حلبی چنان که شیخ حرّیز متذکر شده، حماد بن عثمان است نه حماد بن عیسی همچنان منظور از حلبی نیز عبید الله بن علی است.

۲. امام حسن علیه السلام فرمود: «از جدم رسول خدا ﷺ درباره امامان پس از او پرسیدم. فرمود: امامان بعد از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل دوازده نفرند. خدا علم و فهم مرا به آنان عطا فرموده و توای حسن! از ایشان هستی. عرض کردم: ای رسول خدا! چه زمانی قائم ما اهل بیت خروج می‌کند؟ فرمود: ای حسن! حکایت او حکایت قیامت است. خداوند علم آن را براهل آسمان‌ها و زمین مخفی کرده است و نیاید مگر ناگهانی.»

حدَّثنا صفوان بن يحيى، قال: حدَّثنا أبوأيوب إبراهيم بن زياد الخزاز، قال: حدَّثنا أبوهمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: دخلت على مولاى على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام فرأيت فى يده صحيفة كان ينظر إليها ويبكى بكاءً شديداً، قلت: فذاك أبى وأمى يا ابن رسول الله، ما هذه الصحيفة؟ قال: هذه نسخة اللوح الذى أهده الله تعالى إلى رسول الله ﷺ، كان فيه اسم الله تعالى ورسوله وأمير المؤمنين وعمى الحسن بن على وأبى عليهم السلام واسمى واسم ابنى محمد الباقر وابنه جعفر الصادق وابنه موسى الكاظم وابنه على الرضا عليه السلام وابنه محمد التقي وابنه على النقي وابنه الحسن الزكى وابنه الحجة القائم بأمر الله، المنتقم من أعداء الله، الذى يغيب غيبة طويلة ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.^۱

۸. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۷، حديث پنجم:

حدَّثنا فضالة بن أيوب رضى الله عنه، قال: حدَّثنا أبان بن عثمان، قال: حدَّثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله ﷺ لعلى بن أبى طالب عليه السلام: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن محمد أولى بالمؤمنين من

۱. ابو خالد كابللى گويد: محضر مولايام امام سجاد عليه السلام رسيدم و نوشته اى در دست ايشان ديدم كه به آن مى نگريست و به شدت مى گريست. عرض كردم: پدر و مادرم به قربانت اى فرزند رسول خدا ﷺ اين نوشته چيست؟ فرمود: اين نسخه لوحى است كه خداوند به رسول ﷺ خدا هديه كرد. در آن نام خداوند و پيامبرش آمده و اميرمؤمنان و عمويم حسن بن على و پدرم عليه السلام و اسمم و اسم پسرم محمد باقر و پسرش جعفر صادق و پسرش موسى كاظم و پسرش على رضا و پسرش محمد تقى و پسرش على نقى و پسرش حسن زكى و پسرش حجت قائم به امر خدا، منتقم از دشمنان خدا؛ كسى كه غيبت طولانى مى كند، سپس ظهور مى كند و زمين را از قسط و عدل پر مى كند، همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده است.

أنفسهم، ثم الحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة والوصاية ويغيب مدة طويلة ثم يظهر ويملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً.^۱

۹. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۸، حدیث ششم:

حدثنا محمد بن أبي عمير رضي الله عنه، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن معنى قول رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي، من العترة؟ فقال عليه السلام: أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم، لا يفارقون كتاب الله عز وجل ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله ﷺ حوضه.^۲

۱۰. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۸، حدیث هفتم:

حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام لأصحابه قبل

۱. امام باقر عليه السلام فرمود: پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان ﷺ فرمود: من نسبت به مؤمنان از خود آنان اولی هستم، سپس تو یا علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حسن نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حسین نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس محمد بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس جعفر بن محمد نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس موسی بن جعفر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس علی بن موسی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس محمد بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس علی بن محمد نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حسن بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حجت بن حسن و کسی که جانشینی و وصیت با او پایان می یابد و مدتی طولانی غایب می شود، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

۲. از امیرمؤمنان ﷺ پرسیدند: از معنای سخن رسول خدا ﷺ که فرماید: من بعد از خود دو چیز سنگین میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، عترت کیست؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین که نهمین آن ها مهدی ایشان است، از کتاب خدای عزوجل جدا نشوند و کتاب از آن ها جدا نشود تا در کنار حوض بر رسول خدا ﷺ وارد شوند.

أن يقتل بليلة واحدة: إن رسول الله ﷺ قال: يا بُنَيَّ إِنَّكَ ستساق إلى العراق، تنزل في أرض يقال لها: عموراً وكربلاً، وإنَّكَ تستشهد بها وتستشهد معك جماعة وقد قرب ما عهد إلى رسول الله ﷺ، وإني راحل إليه غداً، فمن أحب منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليلة فإنِّي قد أذنت له وهو مَنِّي في حل وأكَّد فيما قاله تأكيداً بليغاً فلم يرضوا وقالوا: والله ما نفارك أبداً حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا، ثم يخرجنا الله وإياكم حين يظهر قائمنا ﷺ فينتقم من الظالمين وأنا وأنتم نشاهدهم وعليهم السلاسل والأغلال وأنواع العذاب والنكال. فقليل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن علي وهو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر ويملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.^۱

۱۱. مختصر اثبات الرجعة، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۹، حدیث هشتم:

حدَّثنا صفوان بن يحيى رضي الله عنه، قال: حدَّثنا إبراهيم بن زياد، عن أبي حمزة

۱. امام باقر عليه السلام فرمود: امام حسين عليه السلام يك شب قبل از شهادتش به يارانش فرمود: همانا پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای پسر من توبه عراق روانه خواهی شد، در سرزمینی به نام عمور و كربلا فرود می آیی و در آن به شهادت خواهی رسید و گروهی با توبه شهادت خواهند رسید و آن چه رسول خدا صلى الله عليه وآله با من عهد کرد، قطعاً نزدیک شد و من فردا به سوی او سفر می کنم. پس هر کس از شما که دوست دارد برگردد، پس امشب برگردد. من به او اجازه دادم و او را حلال کردم و این مطلب را فراوان تأکید کرد. پس یاران راضی نشدند و گفتند: به خدا سوگند از تو جدا نمی شویم تا به جایی که می روی برویم. وقتی امام چنین دید، فرمود: بهشت بر شما بشارت باد! پس به خدا سوگند بعد از آن چه بر سر ما می آید، تنها هر قدر خدای تعالی بخواهد درنگ می کنیم. سپس خداوند ما و شما را در زمان ظهور قائم ما خارج می کند، بعد از ظالمان انتقام می گیرد و من و شما آن ها را می بینیم، در حالی که در غل و زنجیر و انواع عذاب و شکنجه هستند. به ایشان گفته شد: ای پسر پيامبر قائم شما کیست؟ فرمود: نسل هفتم از فرزندان محمد باقر پسر علی و او حجت پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر علی است و او کسی است که مدتی طولانی غیبت می کند، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شد.

الثمالی، عن أبی خالد الکابلی، قال: دخلت علی سیدی علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام، فقلت: یا ابن رسول الله، أخبرنی بالذین فرض الله طاعتهم و مودتهم وأوجب علی عبادہ الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال: یا کابلی، إن أولی الأمر الذین جعلهم الله عزوجل أئمة الناس وأوجب علیهم طاعتهم: أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام ثم الحسن عمی، ثم الحسین أبی، ثم انتهى الأمر إلینا، وسکت. فقلت له: یا سیدی، روى لنا عن أمیر المؤمنین علیه السلام أن الأرض لا تخلوا من حجة لله تعالى علی عبادہ، فمن الحجة والإمام بعدک؟ قال: ابني محمد و اسمه فی صحف الأولین: باقر، یبقر العلم بقرأ وهو الحجة والإمام بعدی، ومن بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند أهل السماء: الصادق. قلت: یا سیدی، فکیف صار اسمه (الصادق) وکلکم صادقون؟ قال: حدّثنی (أبی) عن أبيه، عن رسول الله صلی الله علیه و آله، قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب فسمّوه الصادق، فإن الخامس من ولده الذی اسمه جعفر یدعی الإمامة اجترأ علی الله جلّ جلاله و کذباً علیه، فهو عند الله (جعفر الکذاب)، المفتری علی الله تعالى و المدّعی ما لیس له بأهل، المخالف لأبیّه و الحاسد لأخیه و ذلک الذی یروم کشف ستر الله عزوجل عند غیبة ولی الله صلی الله علیه و آله. ثم بکی علی بن الحسین علیه السلام بکاءً شديداً ثم قال: کأنی بجعفر الکذاب و قد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش أمر ولی الله و المغیب فی حفظ الله و التوکیل بحرم أبيه، جهلاً منه برتبته و حرصاً علی قتله إن ظفر به و طمعاً فی میراث أخیه، حتی يأخذه بغير حق.^۱

۱. ابو خالد کابلی گوید: به حضور آقایم علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شرف یاب شدم و گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی اطاعت و دوستی شان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب گردانیده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کابلی! اولی الامر که خدای تعالی آنان را امامان مردم قرار داده و اطاعتشان را بر آن ها واجب ساخته، عبارتند از: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن عمویم، سپس حسین پدرم، سپس امر به ما می انجامد و بعد سخنی نفرمود. گفتم ای سرورم! از امیر مؤمنان علی علیه السلام برای ما روایت شده که زمین از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند. پس حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد و نام او در کتاب های آسمانی گذشته باقراست، علم را موشکافانه می شکافد و او حجت و امام پس از من است و ←

۱۲. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۲، ص ۳۳۲ (درگذشته ۲۷۴ قمری):

عنه (أحمد بن أبي عبد الله البرقي) عن أبيه عن أبي هاشم الجعفري رفع الحديث قال قال أبو عبد الله عليه السلام دخل أمير المؤمنين عليه السلام المسجد ومعه الحسن عليه السلام فدخل رجل فسلم عليه فردّ عليه شيهاً بسلامه فقال يا أمير المؤمنين جئت أسألك فقال سل قال أخبرني عن الرجل إذا نام أين تكون روحه وعن المولود الذي يشبه أباه كيف يكون وعن الذكر والنسيان كيف يكونان قال فنظر أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن عليه السلام فقال أجبه فقال الحسن عليه السلام: ... أما الذكر والنسيان فإن القلب في حق والحق مطبّق عليه فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبّق فذكر فقال الرجل أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله وأشهد أن أباك أمير المؤمنين وصي محمد حقاً ولم أزل أقوله وأشهد أنك وصيه وأشهد أن الحسين وصيك حتى أتى على آخرهم فقال قلت لأبي عبد الله عليه السلام فمن كان الرجل قال الحضر عليه السلام^۱.

پس از محمد فرزندش جعفر است و اسم او نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شد، در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا ﷺ روایت فرموده است: آن گاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، نامش را صادق بگذارید؛ زیرا پنجمین از سلاله او که نامش جعفر است، از خدای جلّ جلاله نمی ترسد و بر او دروغ می بندد و ادعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و بهتان گوی برخدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بربرادر خود است. او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی خدا پوشش الهی را بردارد. سپس علی بن حسین علیهما السلام به شدت گریست. سپس فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغوت زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند؛ به دلیل جهلی که بر مقام او دارد و حرصی که بر قتل او دارد، اگر به او دست یابد و طمع می کند که به میراث برادرش دارد تا آن را به ناحق غصب کند.

۱. امام صادق علیه السلام (در اصل امام محمد تقی علیه السلام) فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام همراه حسن بن علی علیه السلام داخل مسجد شد. آن گاه مردی وارد شد و به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرد. حضرت مانند سلامش، جوابش را فرمود. آن گاه عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آمده ام از شما سؤالی بپرسم. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: بپرس! او گفت: به من بگو وقتی انسان می خوابد، روحش کجا می رود؟ و چگونه می شود که بچه شبیه پدرش

هر چند عددی در این عبارت نیامده، عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» نشان می‌دهد تعداد محدود و محصور بوده است و در غیر این صورت، «آخر» معنا ندارد. از این رو، نمی‌توان ادعا کرد که شیعه در ابتدا شمار امامان علیهم‌السلام را محدود نمی‌دانسته و بنابر مدارک، شمار امامان روشن بوده است.

افزون بر این، بسیاری از بزرگان شیعه حدیث یادشده را با سندهای گوناگون از احمد بن محمد بن خالد برقی شنیده و نقل کرده‌اند، نه آن که از کتابش دیده باشند تا گفته شود این عبارت در کتاب او نیست و نام یکایک امامان علیهم‌السلام در همه آن‌ها آمده است و نشان می‌دهد برقی نام همه امامان علیهم‌السلام را می‌دانسته است و برای محدثان نقل می‌نموده و اگر در این جا عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» آورده، به این معنا نیست که تعداد و نام آنان را نمی‌دانسته، بلکه برای اختصار بوده؛ زیرا باب درباره علت پدیده‌های مختلف است، نه اعتقادات و امامت. از این رو، ممکن است ایشان در باب ویژه امامت، این روایت را به گونه کامل آورده باشد؛ زیرا بخش گسترده‌ای از کتاب *محاسن* از بین رفته است.

برخی از نویسندگان بزرگ شیعه که این حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند، از این شمارند: *ثقة الاسلام* کلینی در *کافی* (ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱)، کاتب نعمانی در *کتاب الغیبه* (ص ۶۶، ح ۲، باب ۴)، شیخ صدوق در *کمال الدین* (ص ۳۱۳، ح ۱، باب امام حسن

می‌شود و فراموشی و یاد آوردن چگونه اتفاق می‌افتد؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام نگاه کرد و فرمود: جوابش را بگو! امام حسن علیه‌السلام فرمود: ... و اما یادآوری و فراموشی به این دلیل است که قلب در حقی است و آن حق پوشیده است، پس وقتی که خداوند اراده کند که قلب به یاد آورد، آن پوشش را برمی‌دارد، بعد به یاد می‌آورد. پس آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنده و رسول اوست و گواهی می‌دهم که پدر تو امیرمؤمنان علیه‌السلام وصی محمد است به حق، به حق و همواره آن را می‌گویم و گواهی می‌دهم که تو وصی او هستی. یکایک امامان را تا آخرینشان نام برد. پس گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم آن مرد که بود؟ فرمود: خضر علیه‌السلام بود.

مجتبی) و علل الشرایع (ج ۱، ص ۹۶، ح ۶) و عیون اخبار الرضا (ج ۲، ص ۶۷، ح ۳۵).
همچنین شیخ طوسی در الغیبه از طریق ثقة الاسلام کلینی و طبری در دلائل الإمامه از طریق شیخ صدوق این روایت را با ذکر نام همه امامان (علیه السلام) آورده اند.
۱۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، (درگذشته ۲۹۰ قمری) ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۵:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ حَرِيشٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ سُورَةِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». فَقَالَ: وَبَيْتِكَ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ عَنْ مِثْلِ هَذَا. فَقَامَ الرَّجُلُ قَالَ فَأَتَيْتُهُ يَوْمًا فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورٌ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ لَا يُرِيدُونَ حَاجَةً مِنَ السَّمَاءِ وَلَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا ذَكَرُوهَا لِذَلِكَ النُّورِ فَأَتَاهُمْ بِهَا فَإِنَّ مِمَّا ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنَ الْحَوَائِجِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» فَاشْهَدَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مَاتَ شَهِيدًا فَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَاللَّهُ لَيَأْتِيَنَّكَ فَاتَّقِ اللَّهَ إِذَا جَاءَكَ الشَّيْطَانُ غَيْرَ مُتَمَثِّلٍ بِهِ فَعَجِبَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ أَوْ فَقَالَ إِنْ جَاءَنِي وَاللَّهُ أَطْعَمَهُ وَخَرَجْتُ مِمَّا أَنَا فِيهِ قَالَ فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِذَلِكَ النُّورِ فَعَرَّجَ إِلَى أَرْوَاحِ النَّبِيِّينَ فَإِذَا مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَدْ أَلْبَسَ وَجْهَهُ ذَلِكَ النُّورِ أَوْ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَمِنْ بَعْلِي (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَبِأَحَدٍ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) إِيَّاهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ وَتُبَّ إِلَى اللَّهِ بِرَدِّ مَا فِي يَدَيْكَ إِلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ.^۱

۱. حسن بن عباس از حضرت جواد (علیه السلام) نقل می کند، فرمود: شخصی از خویشاوندان امام صادق (علیه السلام) از آن جناب درباره سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» پرسید. فرمود: سؤال بزرگی کردی، از چنین سؤال هایی پرهیز! آن مرد برخاست [و رفت]. یک روز من خدمت ایشان رسیدم و رو به ایشان کردم و پرسیدم: فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» نوری است در نزد انبیا و اوصیا که هر نیازی از آسمان یا زمین داشته باشند به آن نور می گویند و آن برآورده می کند. از جمله مطالبی که امیرمؤمنان به این نور مراجعه کرد، آن بود که روزی به ابوبکر فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ «گمان مبرکسانی که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند؛ آنان زنده اند در نزد پروردگارشان.» من گواهی می دهم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ←

۱۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۵:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِيِّ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطَةَ [رِبَاطِ] عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّا عَشَرَ الْأَيِّمَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوُلْدِ عَلِيِّ عليه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ.^۱

بنابر این روایت که مرحوم کلینی نیز در کافی^۲ آورده، منظور از «محدث» امامان عليهم السلام هستند و عدد دوازده که برای محدثان نقل شده، گویای شمار امامان است. دلیل دیگر، روایتی است که نویسنده بصائر پس از این روایت می آورد^۳ که نشان دهنده محدث بودن جانشینان امیرمؤمنان عليه السلام است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ وَغَيْرِهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى زُرَّارَةَ أَعْلِمِ الْحَكَمَ بْنَ عَيْثَنَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ عَلِيٍّ عليه السلام مُحَدَّثُونَ.

البته در نقل کافی^۴ به جای نام امیرمؤمنان عليه السلام نام پیامبر ﷺ آمده است. مرحوم کلینی^۵ روایت دیگری از مرحوم صفار آورده که گویای همین حقیقت است:

شهید از دنیا رفته است. مبدا بگویی مرده است! به خدا قسم او را برای تو حاضر می کنم! از خدا بترس وقتی شیطان پیش تو آید بی این که به شکل خود درآید. ابوبکر از این سخن تعجب کرد و یا گفت اگر پیامبر را بیاوری، به خدا قسم از او اطاعت می کنم و دست از خلافت برمی دارم. امام صادق عليه السلام فرمود: امیرمؤمنان به آن نور فرمود. او به جانب ارواح پیامبران عليهم السلام عروج کرد، ناگاه حضرت محمد ﷺ که صورتش غرق در آن نور بود، حاضر شد و در حالی که می آمد، می فرمود: ای ابوبکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور! آنان مانند من هستند به جز در نبوت و توبه کن و برگرد به سوی خدا با برگرداندن آن چه در اختیار گرفته ای به آنان؛ زیرا قطعاً تو را حقی در آن مقام نیست.

۱. زراره گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمد ﷺ همه محدث هستند، از فرزندان رسول الله ﷺ و فرزندان علی عليه السلام پس رسول الله ﷺ و علی عليه السلام هر دو پدر هستند.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۷ و ۱۴.

۳. بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح ۷.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۳.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ الْأَمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ
مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ.

۱۵. بصائر الدرجات، ص ۳۱۹، ح ۲:

حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ
مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَكَّةَ قَالَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ
اثنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا قَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ اللَّهُ لَسَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فَحَلَفَهُ مَرَّةً
وَ ائْتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعْتُ قَالَ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ كَذَا سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ.^۱

۱۶. بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح ۴:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَانَ أَخَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ
سُبْحَانَ اللَّهِ كَانَ مُحَدَّثًا كَمَا لَمْ نَكِرْ لِدَلِكْ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّ
ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ وَ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ قَالَ فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ أَبُو
جَعْفَرٍ هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ لَمْ يَذَرِ تَأْوِيلَ الْمُحَدَّثِ وَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.^۲

۱۷. بصائر الدرجات، ص ۳۷۲، ح ۱۶:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ حَدَّثَنِي

۱. محمد بن عمران گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم، می فرمود: ما دوازده نفر محدث هستیم. ابوبصیر به او گفت: به خداوند سوگند من هم از آن جناب شنیدم، گفت: یکی و دو بار او را قسم داد که شنیدی. گفت: پس ابوبصیر گفت: همچنین شنیدم حضرت باقر عليه السلام می فرمود.
۲. حمران از ابوجعفر عليه السلام نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده نفر از خانواده من محدث هستند. عبدالله بن زید که برادر مادری علی (امام سجاد عليه السلام) بود، عرض کرد: سبحان الله محدث هستند؛ مانند کسی که منکر این مطلب باشد. حضرت ابوجعفر عليه السلام به او روی گرداند و فرمود: به خدا قسم! بدان که پسر مادرت هنوز [دارای این مقام است] و این مطلب را می دانست. گفت: وقتی این سخن را فرمود آن مرد ساکت شد. ابوجعفر عليه السلام فرمود: این همان مطلبی بود که ابوالخطاب را به هلاکت رسانید؛ چون حقیقت و باطن محدث و پیامبر را نفهمید.

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَضْرَمِيُّ عَنْ سُلَيْمِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنِّي وَأَوْصِيَائِي مِنْ وَلَدِي مَهْدِيُّونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ وَعَلِيُّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَهُمْ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا وَلَدَ يَغْنَى هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

۱۸. بصائر الدرجات، ص ۴۰۴، ح ۴:

وَعَنْهُ (الحسن بن احمد) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ «كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قَالَ: ... ثُمَّ قَالَ هَذِهِ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَلَمْ يَرَهَا إِبْرَاهِيمُ وَإِنَّمَا رَأَى مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ عَالَمًا كُلُّ عَالَمٍ كَهَيْئَةِ مَا رَأَيْتَ كُلَّمَا مَضَى. مِنَّا إِمَامٌ سَكَنَ أَحَدَ هَذِهِ الْعَوَالِمِ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِنَا الَّذِي نَحْنُ سَاكِنُوهُ.^۲

موارد یادشده، همه درباره کتاب نویسندگانی است که پیش از قرن چهارم رحلت کرده‌اند. چنان‌که پیدا است، در جاهای گوناگون این کتاب‌ها به این حقیقت اشاره شده است. بنابراین، برخلاف ادعای ایشان که می‌نویسد: در قرن سوم اثری از اعتقاد به

۱. سلیم بن قیس شامی از علی علیه السلام شنید که می‌فرمود: من و جانشینان من از فرزندانم همه مهدی و محدث هستیم. گفتم: ای امیرمؤمنان آنان که هستند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس پسر علی بن حسین. گفت: و در آن موقع علی شیرخواره بود، سپس هشت نفر بعد از او، یکی پس از دیگری و آنانند که خدا به ایشان قسم یاد کرد و فرمود: «وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ». والد پیامبر اکرم ﷺ و فرزندان همین اوصیایند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۲. جابر گفت از حضرت باقر علیه السلام درباره معنای آیه «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پرسیدم. فرمود: ... این‌ها ملکوت زمین است و ابراهیم آن‌ها را ندید. او تنها ملکوت آسمان‌ها را که دوازده عالم بود، مشاهده کرد. هر عالمی شبیه همان عالمی بود که دیدی هر یک از ما امام‌ها که از دنیا بروند، در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود تا برسد به آخرینشان که قائم است در عالم ما که ساکن آن هستیم.

دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتاب‌های برجای مانده که در صد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می‌کنند. آیا نویسندگان این همه حدیث را ندیده و کسی این احادیث را به وی نشان نداده تا به اشتباه بودن ادعای خویش پی ببرد؟ نویسندگان در گفت‌وگویی اینترنتی در سایت www.hajr.com که در کتاب *مناهاات فی مدینه الضباب* نیز چاپ شده، چنین ادعا کرده است:

من احادیث دوازده امام را جست‌وجو کردم و بویی از آن در آثار سه قرن اول شیعه نیافتم. کتاب‌های پیشین شیعه آن را ذکر نکرده‌اند و شیخ محدث ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی در گذشته سال ۲۹۰ قمری در کتابش *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد* هیچ‌گونه حدیثی نیاورده که به دوازده امام اشاره کند. در حالی که این کتاب از قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعه امامیه به شمار می‌رود، بلکه معتقد است که امامان، امام بعد را نمی‌شناختند، مگر کمی قبل از وفاتشان و این اندیشه در قرن چهارم هجری بروز یافته...^۱

گفت‌وگوکننده احادیث دوازده امام را از کتاب *بصائر الدرجات* برای نویسندگان می‌گشاید، ولی وی باز چنین پا می‌فشرد:

من اشکالی در عقاید شیعه در کتاب *بصائر الدرجات* صفار ندارم و تنها می‌گویم چنان‌که من کتاب را خواندم، او موضوع دوازده را یعنی امامان دوازده نفر هستند، ذکر نکرده است؛ زیرا هنوز این عقیده به وجود نیامده بود. دو روایت برایم نقل کردی و به آن کتاب نسبت دادی و بعضی صفحه‌ها را یادآور شدی،

۱. «لقد بحثت أحادیث الإثنی عشرية فلم أجد لها رائحة فی تراث الشيعة خلال القرون الثلاثة الأولى ولم يذكرها الكتاب الشيعة السابقون ولم يذكر الشيخ المحدث ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى سنة ۲۹۰ هجرية فی كتابه (*بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*) و هو من اقدم الكتب الشيعة الإمامية، أي حدیث یشیر الی الإثنی عشرية بل قال أن الأئمة لم يكونوا يعرفون لمن الأمر بعدهم إلا قبل وفاتهم بقليل، وقد برزت الفكرة فی القرن الرابع الهجرى...» (*مناهاات فی مدینه الضباب*، ج ۱، ص ۳۵)

بعد به کتاب مراجعه کردم و به هیچ‌گونه حدیثی که از موضوع دوازده سخن بگوید، اطلاع نیافتم...^۱

گفت وگوکننده دوباره و با تفصیل بیشتری محل احادیث را در کتاب *بصائر بیان* می‌کند، ولی وی به جای مراجعه دقیق‌تر، چنین سربه ناسزا می‌گذارد:

برخی احادیث را از کتاب *بصائر الدرجات* نقل کردی و شماره صفحه‌هایی را ذکر نمودی، در حالی که نقل تو دقیق نبود. امیدوارم دوباره نگاه کنی و شماره دقیق را به من بدهی و یا اعتراف کنی که احادیث را از حافظه نقل کرده‌ای و مسائل برایت مخلوط شده است. من در آینده عذر تو را قبول خواهم کرد. درست است، انسان در حالت انفعال و به دنبال استدلال گشتن هر چیزی را به هم می‌آمیزد و مسائل برایش مخلوط می‌شود و اگر باتقوا نباشد، روایت‌هایی را جعل می‌کند و به خداوند و پیامبران و امامان و افراد صالح نسبت می‌دهد...^۲

سرانجام پس از چندین بار نشانی دادن، نویسنده به وجود احادیث اعتراف می‌کند، اما به جای پذیرش اشتباه خود و پوزش‌خواهی از بدگویی خویش، از حقیقتی روشن می‌گریزد و چنین بهانه می‌تراشد:

اینک به کتاب مراجعه کردم و حدیثی را یافتم که ذکر کرده بودی. آن در ضمن

۱. «انا لم أناقش عقاید الشيعة فی کتاب *بصائر الدرجات* للصفار وإنما قلت حسب قرائتی للکتاب أنه لم يذكر موضوع الإثني عشرية أي أن الأئمة اثنا عشر لأنها لم تكن قد نشأت بعد ورويت لي روايتين نسبتها إلى الكتاب و ذكرت بعض الصفحات فراجعت الكتاب ولم اعثر على أي حدیث يتحدث عن موضوع الإثني عشرية.» (همان، ص ۱۰۷)

۲. «لقد نقلت بعض الأحادیث عن کتاب *بصائر الدرجات* و ذكرت أرقاماً للصفحات ولم يكن نقلك دقيقاً، فأرجو أن تعيد النظر وتعطيني الرقم الدقيق أو تعترف بأنك نقلت الاحادیث من الذاكرة و اختلطت عليك الأمور و سوف أقبل اعتذارك. صحيح أن الإنسان في حالات الإنفعال و محاولة الاستدلال بأي شيء قد يرتبك و تختلط عليه الأمور و اذا لم يكن تقياً فإنه يخلق الروایات و ينسبها إلى الله و الأنبياء و الأئمة و الصالحين.» (همان، ص ۱۲۵)

احادیث غلوآمیز بود که سخن از تحریف قرآن می‌زنند... و برخی از این احادیث مرسل است و برخی از غلات و افراد ضعیف نقل شده است... و لکن بحث موضوع دوازده امام تنها بر این کتاب یا آن کتاب متکی نیست و احتمال دارد در اواخر قرن سوم شروع شده باشد.^۱

این چگونه صداقتی در بحث و چگونه در پی حقیقت بودن است که وی در مقدمه کتاب خویش بارها بر آن تأکید کرده است؟ وی نخست می‌گوید من بحث و مناقشه‌ای در عقاید موجود در کتاب بصائرندارم، اما وقتی احادیث یافت می‌شود، می‌گوید برای بحث کردن به این کتاب و آن کتاب اعتمادی ندارد. نویسنده نخست می‌گوید این کتاب از قدیمی‌ترین کتاب‌های امامیه است، ولی وقتی حدیث در آن یافت می‌شود، مدعی می‌گردد این کتاب در اواخر قرن سوم نوشته شده است. وی نخست می‌گوید هیچ حدیثی که به دوازده امام اشاره کند، در آن کتاب وجود ندارد و هرگونه نشانی را دروغ می‌خواند و ادعا می‌کند در زمان مرحوم صفار، هرگز چنین عقیده و فکری نبوده است، اما وقتی احادیث را به او نشان می‌دهند، بهانه می‌آورد که سند این احادیث ضعیف است و یا در حدیثی است که به تحریف قرآن اشاره دارد، در حالی که احادیثی با سند صحیح در میان آن‌ها وجود دارد، مانند حدیث شانزدهم (حدیث چهاردهم را نیز می‌توان تصحیح کرد) که به تحریف قرآن هم اشاره‌ای ندارد. اما بر فرض، اگر احادیث ضعیف و حاکی از تحریف قرآن هم باشد، وجود چنین عقیده‌ای در آن دوران را نشان می‌دهد و ادعای ایشان را باطل می‌کند و وی به ضعیف بودن احادیث برای ردّ وجود این عقیده در آن دوران نمی‌تواند استناد کند.

۱. «وقد راجعت الكتاب الآن وجدت الحديث الذي ذكرته وهو ضمن احاديث مغالية تتحدث عن تحريف القرآن الكريم... وبعض هذه الأحاديث مرسل وبعضها مروي عن الغلاة والضعفاء... ولكن بحث موضوع الإثني عشرية لا يعتمد فقط على هذا الكتاب أو ذاك وقد يكون بدأ في أواخر القرن الثالث.» (همان، ص ۱۳۰)

سرانجام وقتی می فهمد صاحب *بصائر* احادیث دوازده امام را نقل کرده است، به جای فروتنی در مقابل حق و اعتراف به اشتباه خود، مرحوم صفار را متهم به نظریه پردازی می کند و القابی را که پیش تر برای ایشان آورده بود و از استاد حدیث و راوی بودن ایشان حکایت می کرد، «الشیخ المحدث»، نادیده می گیرد و می گوید:

محمد بن حسن صفار قمی صاحب *بصائر الدرجات* که معاصر فترت و حیرت بود و یکی از سردمداران نظریه مهدویت دوازده امامی بود...^۱

چگونه می توان پذیرفت چنین شخصی در پی حقیقت بوده است و کسی را نیافته که به پرسش هایش پاسخ دهد؟

۱. «وكان محمد بن الحسن الصفار القمي صاحب *بصائر الدرجات* الذي كان معاصراً لفترة الحيرة وكان أحد أقطاب النظرية المهدوية الإثني عشرية...» (همان، ج ۲، ص ۸۶)

فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیه السلام

در این فصل اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می‌شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیه السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟

شبهه بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمه قرن چهارم و شک شیخ صدوق

متن کتاب

إن نظرية الاثنى عشرية لم تكن مستقرة في العقل الإمامي حتى منتصف القرن الرابع الهجري حيث أدى الشيخ محمد بن علي الصدوق شكّه بتحديد الأئمة في اثني عشر إماماً فقط، وقال: لسنا مستعبدین في ذلك إلا بالإقرار باثنی عشر إماماً واعتقاد کون ما یذکره الثاني عشر بعده.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می‌کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بود و برای اثبات ادعای خود، مدعی شده است شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیه السلام در دوازده نفر، شک داشته است.

۱. «نظریه دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در ذهن امامیه استقرار نیافته بود زیرا شیخ محمد بن علی صدوق شک خود را نسبت به محصور بودن امامان تنها در دوازده امام رسانده و گفت: ما تعبدی در آن نداریم مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه که او درباره پس از آن فرماید.» (الإمام المهدی حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

ادعای ثابت نبودن اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته‌اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده‌اند. جملات ایشان پیش‌تر آمده است. اینک بخش‌هایی از مقدمه الامامة والتبصرة دوباره در پی می‌آید:

کلام اهل بیت علیهم‌السلام باطل نمی‌شود و دلیل آن‌ها سست نمی‌گردد و تعدادشان عوض نمی‌شود و نسل آن‌ها قطع نمی‌شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث‌برندگان است.^۱

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می‌برد و نعمت را عظمت می‌بخشد و از تعداد (ائم علیهم‌السلام) خبر می‌دهد و مونس می‌شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است.

اگر تعداد امامان علیهم‌السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی‌شد که بنا بر آن‌ها خداوند از پیامبران علیهم‌السلام و انسان‌های صالح امت‌های گذشته برای امامان علیهم‌السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه‌السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه‌السلام به سبب امامان علیهم‌السلام برکوه جودی استقرار یافت. از امام علیه‌السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم‌السلام را می‌دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه‌السلام نیز می‌دانست. چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن‌ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه‌اش آن را می‌داند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می‌توان پذیرفت؟ و حدیث صحیفه مهر شده؟ و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیه‌السلام؟

مرحوم شیخ کلینی نیز که در همان سال (۳۲۹ قمری) از دنیا رفته است، در این باره عنوان باب کتاب شریف کافی را «دوازده نفر بودن امامان» گذارده و در نخستین حدیث

۱. متن عربی پیش‌تر آورده شد.

نام همه امامان را آورده است.^۱

پس با وجود چنین تصریح‌هایی هرگز نمی‌توان ادعا کرد چنین عقیده‌ای در آن دوران ثابت نبوده است. افزون بر این، احادیث فراوانی از محدثان قرن سوم شیعه وجود دارد که بر این عقیده دلالت می‌کنند. گفتنی است که همه کتاب‌های نویسندگان پیشین شیعه در دست نیست تا به آن‌ها اشاره شود و نباید از در دست نبودن آن‌ها به نبودن چنین عقیده‌ای استدلال کرد.

ادعای دوم نویسنده یعنی شک داشتن شیخ صدوق، سخنی بسیار شگفت‌آور و

۱. «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ مُتَكَيٍّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - فَردَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قَضَى عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمُأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرُّ سَوَاءٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَتَيْنَ تَذَهُبُ رُوحُهُ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَحْوَالَ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْنِي قَالَ فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَخِيهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا يُكْتَبُ وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَامَ فَمَضَى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْنِي فَإِنِّي أَقْصِدُ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَبْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَارْجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَغْلَمُ قَالَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱، باب ما جاء في الاثنى عشر والنص عليهم)

بهتانی آشکار بر شیخ صدوق است؛ زیرا وی در مقام پاسخ‌گویی به فرقه زیدیه است که حصر تعداد امامان علیهم‌السلام را قبول ندارند و ایشان با قاطعیت تمام می‌فرماید: همانا امامان علیهم‌السلام دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پراز عدل و داد خواهد ساخت.^۱

آن‌گاه برای استحکام بیشتر می‌گوید که تعیین عدد، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و آن را باید پذیرفت؛ زیرا نپذیرفتن آن مانند نپذیرفتن جریان غدیر خم است. کمی پیش‌تر نیز آورده است:

ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه‌ها را بررسی کردیم. پس ما را راهنمایی کرد به این‌که حق با معتقدان به دوازده امام است، نه با فرقه‌های دیگر و از این‌جا پی بردیم که امروز امام برحق همان دوازدهمین آنان است و او همان است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از وی خبر داده و تعیینش نموده و در این کتاب به زودی اخباری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شمارش امامان علیهم‌السلام و این‌که دوازده نفر هستند و تعیین قائم دوازدهم علیه‌السلام نقل می‌شود.^۲

شیخ صدوق می‌گوید در این کتاب روایاتی نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دوازده نفر امامان علیهم‌السلام خبر داده است. افزون بر این، ایشان امامیه را معتقدان به دوازده نفر نام می‌برد، یعنی در دوران ایشان این نام، نامی برای این مذهب شناخته شده بوده است. حال چگونه ممکن است با وجود این شهرت در میان مسلمانان، وجود چنین عقیده‌ای را در آن دوران انکار کرد و یا آن‌که به فردی مانند شیخ صدوق که از بزرگان این مذهب بوده، نسبت تردید در این اصل دهند.

۱. إن عدد الأئمة علیهم‌السلام اثنا عشر والثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً.

۲. «وقد علمنا عامة اختلاف الأمة وسبرنا أحوال الفرق، فدلنا أن الحق مع القائلين بالأئمة الاثني عشر علیهم‌السلام دون من سواهم من فرق الأمة ودلنا ذلك على أن الإمام اليوم هو الثاني عشر منهم وأنه الذي أخبر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ونص عليه وسنورد في هذا الكتاب ما روى عن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم في عدد الأئمة علیهم‌السلام وأنها اثنا عشر والنص على القائم الثاني عشر.» (كمال الدين وتمام النعمة، ج ۱، ص ۶۶)

شیخ صدوق در کتاب *اعتقادات* می‌فرماید:

واعتقاد ما آن است که حجت‌های خداوند بر خلق بعد از پیامبرش محمد ﷺ دوازده امامند: اول ایشان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علی‌ه‌السلام است، سپس امام حسن سپس امام حسین سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس محمد بن الحسن حجت قائم صاحب زمان و خلیفه خداوند در زمینش است. درود خداوند بر همه آنان باد. و در مورد آن‌ها معتقدیم که ... حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگان در این زمان ما، قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علی‌ه‌السلام است و او همان است که پیغمبر ﷺ از جانب حق تعالی به اسم و نسب شریفش خبر داده است. ... و معتقدیم که شدنی نیست که قائم غیر از آن حضرت باشد، اگر چه در غیبت خود باقی بماند، هر چه باقی ماند و اگر باقی بماند در غیبت خود به قدر تمام عمر دنیا، قائمی غیر از او نخواهد بود؛ زیرا پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام به اسم و نسبش بر آن حضرت راهنمایی نموده‌اند و او را تعیین نموده و به او بشارت داده‌اند و من این فصل را از کتاب *هدایه* بیرون آورده‌ام.^۱

۱. «واعتقادنا أنَّ حجج الله تعالى على خلقه بعد نبیّه محمد ﷺ الأئمة الاثنا عشر: أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علي بن موسی، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن الحجة القائم صاحب الزمان خليفة الله في أرضه، صلوات الله عليهم أجمعين. واعتقادنا فيهم: ... أنَّ حجة الله في أرضه و خليفته علي عباده في زماننا هذا، هو القائم المنتظر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب وأنه هو الذي أخبر به النبي ﷺ عن الله عز وجل باسمه ونسبه.... ونعتقد أنه لا يجوز أن يكون القائم غيره، بقي في غيبته ما بقي، ولو بقي في غيبته عمر الدنيا لم يكن القائم غيره، لأنَّ النبي ﷺ والأئمة عليهم‌السلام دلّوا عليه باسمه ونسبه وبه ﷺ نصّوا وبه بشروا ﷺ وقد أخرجت هذا الفصل من كتاب *الهداية*» (*الاعتقادات في دين الإمامية*، ص ۹۳)

آیا این کلمات می تواند سخن کسی باشد که در شمار امامان علیهم السلام شک دارد؟ شیخ صدوق در اعتقادات امامیه چنین با قاطعیت حکم می کند و می فرماید من در کتاب *مداویه* هم این مطلب را آورده ام.

افزون بر این، ایشان روایات فراوانی می آورد که گویای حقیقت حصر امامان در دوازده تن است، مانند حدیث لوح،^۱ حدیث معراج^۲ که به آخرین بودن قائم تصریح دارد،

۱. «حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَازِی [الْفَرَازِی] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ بِأُتَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ ﷺ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوَرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ إِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كُنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِبَعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِبَعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ ﷺ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَارْتَمِهِ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳)

۲. «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ رَفَعَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ... فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي ازْفَعْ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَ سَلِّنِي أُعْطِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرُدُّوا جَمِيعاً عَلَى حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِيَّيْ قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَهُمْ وَ قَضَائِي مَاضٍ فِيهِمْ... وَ أُعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًا كُلُّهُمْ مِنْ دُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَثُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ مِنْهُمْ طُلُمًا وَ جَوْرًا...» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۱)

حدیث ساق عرش،^۱ حدیث آفرینش^۲ که به محدود و معین بودن تعداد امامان از ازل دلالت دارد و این که امکان ندارد زیاده بر این تعداد، افرادی دیگر نیز امام شوند.

حال به چه ملاکی سخن کسی را که چنین احادیثی نقل می‌کند، سست و همراه با تردید می‌توان قلمداد کرد، در حالی که هرگز در این احادیث سخن از امامی جز دوازده نفر نیامده است؟ اگر قرار بود امام دیگری باشد، باید نام برده می‌شد؛ زیرا این احادیث در مقام بیان حقیقت عالم آفرینش و شمارش اوصیای پیامبر ﷺ است.

آیا می‌توان پنداشت پدر شیخ صدوق که مهم‌ترین استاد شیخ صدوق است و یک سوم احادیثی که شیخ صدوق در کتاب‌هایش آورده، از ایشان نقل کرده است، با قاطعیت به دوازده امام معتقد باشد و با صراحت کامل بفرماید: «و عدد هم لا یختلف» و شیخ صدوق که بعد از وی آمده و شاگرد ایشان است، در شمار امامان شک داشته باشد؟ یا آن که مرحوم کلینی بابی تحت عنوان دوازده امام بگشاید و برای شیخ صدوق

۱. «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُراتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُراتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَارِجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِيَانِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَنَظَرْتُ وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نَوْرٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَهَؤُلَاءِ أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَانِي وَأَحِبَّائِي وَأَصْفِيَانِي وَحُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي وَهُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَخُلَفَاؤُكَ وَخَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ.» (همان، ص ۲۵۴، ح ۴)

۲. «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّانِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخُشَّابِيِّ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ الْأَرْبَعَةُ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ.» (همان، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷)

این مطلب مشکوک باشد؟ مگر این که بگویند عقیده به دوازده امام سیر قهقرایی داشته و این درست عکس ادعای ایشان است.

برای روشن شدن این نکته، کلام مرحوم شیخ صدوق در پی می آید:

زیدیه می گویند: امکان ندارد که انبیا بگویند ائمه دوازده نفرند؛ زیرا حجت در این امت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته اند و امامیه گمان کرده اند که زمین خالی از حجت نمی شود.

پس به ایشان می گوئیم: امامان دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پراز عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آن که قیامت برپا خواهد شد. ما تعبّدی در آن نداریم، مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه او درباره پس از آن فرماید... و به زیدیه گفته می شود: آیا رسول خدا که فرموده است امامان علیهم السلام دوازده نفرند، تکذیب می شود؟ پس اگر بگویند رسول خدا این کلام را نفرموده است، به آن ها گفته می شود: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه، دفع کنید، پس چگونه انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام «من كنت مولاه» را نفرموده است.^۱

چنان که پیدا است، شیخ صدوق تصریح دارد که شیعیان به دوازده امام تعبّد دارند.

۱. «قالت الزيدية لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إن الأئمة اثنا عشر لأنّ الحجة باقية على هذه الأمة إلى يوم القيامة والاثنى عشر بعد محمد صلی الله علیه و آله قد مضى منهم أحد عشر وقد زعمت الامامية أنّ الأرض لا تخلو من حجة. فيقال لهم: إن عدد الأئمة عليهم السلام اثنا عشر والثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً، ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة ولسنا مستعبدين في ذلك إلا بالافترار بائني عشر إماماً واعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر عليه السلام بعده.... ويقال للزيدية: أفيكذب رسول الله صلی الله علیه و آله في قوله إن الأئمة اثنا عشر. فان قالوا: إن رسول الله صلی الله علیه و آله لم يقل هذا القول، قيل لهم: إن جاز لكم دفع هذا الخبر مع شهرته واستفاضته وتلقى طبقات الامامية إياه بالقبول فما أنكرتم ممن يقول: إن قول رسول الله صلی الله علیه و آله من كنت مولاه ليس من قول الرسول صلی الله علیه و آله» (همان، ج ۱، ص ۷۷)

اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و درباره اش می نویسد: هرآن چه امام دوازدهم علیه السلام بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم علیه السلام پیش خواهد آمد و این مطلب به تردید در محصور بودن امامان علیهم السلام در دوازده تن هیچ ربطی ندارد.

ملازمه ای که نویسنده بین این دو برقرار کرده باطل است؛ زیرا دیگر بزرگان شیعه نیز که پس از ایشان آمده اند و به اعتراف نویسنده، یقین به حصر دوازده امام علیهم السلام دارند، در این مسئله تردید کرده اند. برای مثال، شیخ مفید (درگذشته ۴۱۳ قمری) درباره اتفاقات پس از امام مهدی علیه السلام چنین ابراز داشته است:

و پس از دولت قائم علیه السلام برای هیچ کس دولتی نخواهد بود جز آن چه در روایات آمده که اگر خدا بخواهد فرزندان آن حضرت پس از او سلطنت کنند و به طور قطع در این باره روایتی نرسیده است و در بیشتر روایات است که مهدی این امت از دنیا نرود، مگر چهل روز پیش از قیامت... و خدا داناتر است به آن چه خواهد شد.^۱

گفتنی است که این خرده گیری نویسنده نیز بسان دیگر خرده گیری های وی، تازه نیست و شاگرد شیخ مفید، هزار سال پیش به آن پاسخ داده و تصریح کرده که تردید در اتفاقات پس از امام مهدی علیه السلام به معنای تردید در شمار امامان علیهم السلام نیست. از سید مرتضی (درگذشته ۴۳۶ قمری) پرسیدند:

در زمان بعد از امام دوازدهم علیه السلام یا امام واجب الطاعه خواهد بود یا نه. اگر بگوییم: امامی بعد از ایشان وجود دارد، از اعتقاد به دوازده نفر بودن امامان خارج می شویم و اگر به وجود امامی بعد از ایشان قائل نباشیم، اصلی را که

۱. «وَلَيْسَ بَعْدَ دَوْلَةِ الْقَائِمِ علیه السلام لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَةُ مِنْ قِيَامِ وَلَدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ وَلَمْ تَرِدْ بِهِ عَلَى الْقَطْعِ وَالتَّبَاتِ وَأَكْثَرُ الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُضِيَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ علیه السلام إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَعَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأُمَمَاتِ وَقِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَالْجَزَاءِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ.» (الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۷)

ستون مذهب است، زمین زده‌ایم و آن زشتی خالی بودن زمان از امام است.^۱

ایشان در پاسخ می‌فرماید:

ما یقین نداریم که از دنیا رفتن صاحب‌الزمان محمد بن حسن علیه السلام هم‌زمان با پایان دوران تکلیف باشد، بلکه ممکن است عالم زمان زیادی بعد از ایشان باقی بماند و ممکن نیست بعد از ایشان زمان خالی از امامان باشد و ممکن است بعد از ایشان گروهی از امامان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح اهل دین قیام نمایند و این مسئله به راهی که ما در طریق امامت رفته‌ایم، ضرر نمی‌رساند؛ زیرا آن‌چه ما بدان مکلف و معتبد شده‌ایم، این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و با بیانی قانع‌کننده بیان کنیم؛ زیرا محل اختلاف و مورد نیاز همین جا است و این عقیده ما را از نامیده شدن به دوازده امامی خارج نمی‌کند؛ زیرا این اسم نزد ما بر کسی اطلاق می‌شود که امامت دوازده امام را ثابت می‌کند و تنها ما ثابت کردیم و در این مذهب کسی موافق ما نیست. پس تنها ما این اسم را داریم، نه غیر ما.^۲

چنان‌که پیداست، به عقیده سید مرتضی حتی اگر به امامان پس از امام زمان علیه السلام معتقد شویم، باز هم شیعیان را باید دوازده امامی خواند.

با نگاه به نکات یاد شده، روشن می‌شود اگر شیخ صدوق می‌فرماید که یا قیامت

۱. «فلا یخلو الزمان بعده علیه السلام من أن یكون فیه إمام مفترض الطاعة، أو لیس یكون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثني عشرية، وإن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذی هو عماد المذهب وهو قبح خلو الزمان من الإمام.»

۲. «إننا لا نقطع علی مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن علیه السلام زوال التکلیف، بل یجوز أن یبقی العالم بعده زماناً كثيراً ولا یجوز خلو الزمان بعده من الأئمة ویجوز أن یكون بعده عدة أئمة یقومون بحفظ الدین ومصالح أهله و لیس یضرنّا ذلك فیما سلکناه من طرق الإمامة، لأن الذی کلفنا إیّاه و تعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثنی عشر علیهم السلام، ونبینه بیاناً شافياً، إذ هو موضع الخلاف والحاجة ولا یخرجنا هذا القول عن التسمی بالاثني عشرية، لأن هذا الاسم عندنا یطلق علی من یتثبت إمامة اثني عشر إماماً. و قد أثبتنا نحن ولا موافق لنا فی هذا المذهب، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غیرنا.» (رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۵)

می‌شود و یا امامی پس از ایشان می‌آید، به معنای تردید داشتن در شمار امامان علیهم‌السلام نیست؛ زیرا آمدن امامان علیهم‌السلام با رجعت آنان نیز سازگاری دارد و میان این دو ملازمه‌ای وجود ندارد؛ زیرا روایات فراوانی درباره شمار امامان علیهم‌السلام، وجود دارد که به روشنی عدد را بیان کرده‌اند و جای تردیدی نگذاشته‌اند. اما درباره وقایع پس از امام مهدی علیه‌السلام روایات اندکی یافت می‌شود و به روشنی بیان نشده است. بنابراین، علما نیز آن‌ها را همراه با تردید بیان کرده‌اند و حتی چنان‌که شیخ صدوق فرموده، می‌توان گفت امامان بنا به مصالحی در پی بیان آن نبوده‌اند و بیان آن را به عهده امام مهدی علیه‌السلام نهاده‌اند.^۱

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِسْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَحِيهِيِّ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَخْدَاطِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذَكَرَهُ مُؤَكَّلٌ إِلَيْهِ وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهم‌السلام» (كمال الدين وتمام النعمة، ج ۱، ص ۷۷)

فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه

در این فصل به بررسی برخی روایات پرداخته می شود که بزرگان شیعه در کتاب های خویش آورده اند و به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه اشاره دارد.

شبهه بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه

متن کتاب

ونقل الكفعمی فی المصباح عن الامام الرضا عليه السلام الدعاء التالي حول صاحب الزمان: اللهم صلّ على ولادة عهده و الائمة من بعده.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده برای آن که ثابت کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم نبوده است، دعایی از مرحوم کفعمی نقل می کند که به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه اشاره دارد.

پاسخ

چون مرحوم کفعمی درگذشته ۹۰۵ قمری است، از نویسنده باید پرسید که چگونه با این کتاب به شش قرن پیش تراستدلال می کند و می گوید چون در کتاب قرن دهم این مطلب آمده، پس در قرن چهارم چنین بوده است؟

دیگران که اگر وجود دعا یا حدیثی در کتابی به تنهایی، بدون در نظر گرفتن مطالب دیگر اعتقاد مؤلفی را نشان می دهد، چرا به نیمه قرن چهارم بسنده کرده و مدعی

۱. «کفعمی در مصباح دعا زیر را درباره صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از امام رضا عليه السلام نقل می کند: بار الهای بر والیان عهدش و امامان بعد از ایشان درود فرست.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۰)

نمی‌شود که نه تنها تا نیمه قرن چهارم که تا قرن دهم نیز نظریه دوازده امام علیهم‌السلام ثابت نشده است؟ حتی بالاتر از این را نیز می‌تواند ادعا کند و بگوید چون بسیار از علمای معاصر شیعه مانند شیخ عزیزالله عطاردی در *مسند الرضا*، ابراهیم کاشانی در *الصحیفة الیهادیة*، محمدری شهری در *اهل البيت علیهم‌السلام فی الکتاب والسنه*، جواد قیومی در *صحیفة الرضا علیهم‌السلام* و باقر شریف قرشی در *حیة الامام المهدي علیهم‌السلام* این دعا را آورده‌اند، پس هم‌اکنون نیز عقیده حصر عدد امامان علیهم‌السلام در میان شیعیان جا نیفتاده و هنوز هم مشکوک است. به راستی می‌تواند چنین ادعایی نماید؟

روشن است که اگر صدها دلیل صریح بر مسئله‌ای در کتابی وجود داشته باشد و در کنار آن مطلبی نیز برخلاف آن وهم آفریند، از همه آن دلایل و تصریحات نمی‌توان چشم پوشید و به همان یک مطلب برای کشف حقیقت، دست آویخت. نقل گرینشی مطالب، تنها باعث سوء ظن به ناقل آن می‌شود و ممکن است چنین به نظر آید که وی غرض ورزیده است.

از این رو، این عبارت از دعا دلیلی بر ادعای نویسنده نمی‌تواند باشد. با وجود این، برای روشن شدن معنای این عبارت، توضیحی در پی می‌آید:

مرحوم کفعمی در *جنة الأمان الواقية و جنة الإیمان الباقية* مشهور به *مصباح* این دعا را مرسل نقل کرده است:

رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّضَا عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالْدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنَّا وَلِيِّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَحُجَّتَكَ عَلَى خَلْقِكَ... وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَتُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَلاَ تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَهُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَالأُئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ أَمَانَهُمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَأَعِزِّ نَصْرَهُمْ وَتَمِّمْ لَهُمْ مَا أَسْتَدْتَ [مَا اسْتَدْتَ] إِيَّاهُمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ وَتَبَّتْ دَعَائِهِمْ وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَاناً وَ عَلَى دِينِكَ أَنْصَاراً فَإِنَّهُمْ مَعَادُنْ كَلِمَاتِكَ وَخُرَّانُ عِلْمِكَ وَأَرْكَانُ تَوْحِيدِكَ وَدَعَائِمُ دِينِكَ وَوُلَاةُ أَمْرِكَ وَخَالِصَتُكَ مِنْ عِبَادِكَ وَصَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ وَأَوْلِيَاؤُكَ وَسَلَائِلُ أَوْلِيَائِكَ وَصَفْوَةُ

أَوْلَادِ نَبِيِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.^۱

اما سيد بن طاووس که زمانی پیش تراز ایشان بوده، همین دعا را با دو سند نقل کرده است:

۱. حَدَّثَنِي الْجَمَاعَةُ الَّذِينَ قَدَّمْتُ ذِكْرَهُمْ فِي عِدَّةٍ مَوَاضِعٍ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ تَلَقَّاهُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِالْأَمَانِ وَالرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي جَبْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ [عَنْ] سَعِيدٍ [سَعْدٍ] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَمِيرِيِّ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ كُلِّهِمْ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَوْلِدٍ [مَرَّارٍ] وَصَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَرَوَاهُ جَدِّي أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَعْدَهُ طَرِيقُ تَرَكْتُ ذِكْرَهَا كَرَاهِيَةً لِلْإِطَالَةِ فِي هَذَا الْمَكَانِ يَرْوَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرِّضَا عليه السلام كَانَ يَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام بِهَذَا اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ أَمَانَهُمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ...^۲

۲. مَا حَدَّثَ بِهِ الشَّرِيفُ الْجَلِيلُ أَبُو الْحُسَيْنِ زَيْدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ إِسْحَاقُ بْنُ الْحُسَيْنِ [الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيُّ] الْعُفْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ بْنُ سُهَيْلٍ الْكَاتِبُ وَمُحَمَّدُ بْنُ شُعَيْبٍ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ جَمِيعاً عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي الْحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِلْحُجَّةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام فَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عليه السلام لَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ... اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ أَمَانَهُمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ...^۳

در سند دوم، جمله ای که نویسنده آن را شاهد آورده (والأئمة من بعده) وجود ندارد.

۱. المصباح، ص ۵۴۸.

۲. جمال الأسبوع، ص ۳۰۷.

۳. همان، ص ۳۱۰.

پس جمله‌ای که نویسندگان آن را دلیل آورده، یک احتمال است. یعنی نقل، چنین یا چنان است و روشن است که برای اثبات یک مطلب یک طرف احتمال را نمی‌توان دلیل قرار داد، بلکه باید گفت: «اذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال.»

سید بن طاووس به عنوان کارشناس خبره دعا، به دلیل همین فقره، سند و دعای دوم را برتر می‌داند؛ زیرا می‌نویسد:

این روایت شامل چیزی است که روایت اول شامل آن نبود پس اگر می‌خواهی از اهل سعادت باشی این دعا را بخوان و طرف خداوند را نگه دار و در برابر او مؤدب باش. همان گونه که قبلاً اشاره کردیم.^۱

با این وجود، بر فرض پذیرش سند و احتمال اول، می‌توان گفت: نخست آن که این دعا ویژه امام دوازدهم علیه السلام صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان پیشین چنین گونه دعاکردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر «والأئمة من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است،^۲ چنان که صاحب *مختصر بصائر الدرجات* (حسن بن سلیمان حلی هم عصر مرحوم کفعمی) به این مطلب تصریح کرده است:

بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می‌شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری یکی از آنهاست.^۳

۱. «فهذه الرواية قد اشتملت على ما لم تشتمل عليه الرواية الأولى من الرواية فادع بها إن شئت أن تكون من أهل السعود واحفظ فيها جانب الملك المعبود وتأدب بين يديه كما كنا قدمناه وأشرنا إليه.» (همان، ص ۳۱۴)

۲. «ملاحظة: الظاهر أن هذا الدعاء وبعض الأدعية الأخرى المروى أنها لصاحب الامر يقصد بها الامام المفترض الطاعة في كل عصر، فهي أيضاً تشمل امام عصرنا صاحب الامر المهدي أرواحنا فداء.» (معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۷۴)

۳. «اعلم أن هذا الدعاء يدعى به لكل امام في زمانه ومولانا صاحب الامر و الزمان عليه السلام ابن الحسن عليه السلام أحدهم.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰)

روشن است که خواندن این دعا به نیت امام دوازدهم از باب تغلیب و تابع اکثر بودن است و بنابراین، محذوری ندارد.

دوم آن که اگر بر تغلیب حمل نگردد، امامان پس از ایشان را در امام دوازدهم با رجعت می‌توان تصوّر کرد. نکته مهمی که نویسنده به سادگی و بدون یادکرد هیچ دلیلی از کنار آن می‌گذرد، ادعای جدید بودن امامان پس از امام دوازدهم علیه السلام است. به همین دلیل، نتیجه می‌گیرد تعداد امامان منحصر در دوازده تن نیست، در حالی که رجعت از مشهورترین عقاید شیعه است.^۱ با اعتقاد به بازگشت امامان علیهم السلام به دنیا دیگر نمی‌توان «والأئمة من بعده» را بر امامان جدید حمل نمود و برای آن ادعا باید دلیل آورد. حسن بن سلیمان حلّی در میان روایاتی که به رجعت دلالت می‌کند، به این دعا اشاره کرده است:

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در *مصابح المتجهّد* از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که امام رضا علیه السلام به دعا برای صاحب امر، امر می‌کرد: اللهم ارفع... بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می‌شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یکی از آنان است. پس در این صورت (اعتقاد به رجعت) دعای اللهم وصلّ علی ولّاه عهدہ والأئمة من بعده بر امام زمان علیه السلام صدق می‌کند و گرنه این دعا بر همه امامان علیهم السلام عمومیت نخواهد داشت. این دعا نیز افزوده می‌شود به آن چه در ابتدا از امامان علیهم السلام از احادیث صحیح و صریح در این معنا (رجعت امامان علیهم السلام) نقل کردیم و اصل و شاهی برای این معنا (رجعت) می‌شود.^۲

۱. «قال الصادق علیه السلام: ليس منا من لم يؤمن برجعتنا.» (*الهداية*، ص ۲۶۶)

«قال الصادق علیه السلام: أحسنت يا مفضل فمن أين قلت برجعتنا؟ ومقصرة شيعتنا نقول: معنى الرجعة أن يرد الله إلينا ملك الدنيا وأن يجعله للمهدي عليه السلام. ويحهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا.» (*بحار الأنوار*، ج ۵۳، ص ۲۵)

۲. «روى الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي في *مصابح المتجهّد* عن يونس بن عبد الرحمن أن الرضا عليه السلام كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عليه السلام اللهم ارفع عن وليك وخليفتك وحجتك ثم ساق الدعاء

سوم آن که کلمه «بعد» در این عبارت به معنای ترتیبی می‌تواند باشد و نه زمانی، یعنی سلام بر امام زمان حاضر علیه السلام و بعد از او سلام بر امامان دیگر علیهم السلام (چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها). «عهد» در این معنا به معنای عهد امامت^۱ و منظور از «ولایة عهده» نیز امامان علیهم السلام می‌تواند باشد، یعنی کسانی که سرپرستان عهد امامتند.^۲ بنابراین، «بعد» زمانی نیست تا گفته شود بعد از امام دوازدهم باز هم امام دیگری خواهد آمد. چهارم آن که سخن سید بن طاووس را بگوییم. ایشان می‌آورد:

شاید منظور از این صلوات، درود فرستادن بر امام جماعت‌هایی است که امام عصر علیه السلام آن‌ها را در دوران حکومت خود برای نماز خواندن در شهرها منصوب می‌کند و والیانی برای حکومت در آن دوران هستند. صلوات بر آن‌ها بعد از صلوات بر امام عصر علیه السلام است؛ زیرا فرمود (ولایة عهده) و ولی عهده‌ها در زمان حیات شخص می‌شوند. پس منظور چنین است: خدایا بعد از درود بر او بر ولی عهده‌هایش و امامانش درود فرست.^۳

فقال اللهم وصل على ولایة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم... اعلم أن هذا الدعاء يدعى به لكل امام في زمانه ومولانا صاحب الامر والزمان علیه السلام ابن الحسن علیه السلام أحدهم فحينئذ (با اعتقاد به رجعت ائمه علیهم السلام) يصدق عليه هذا الدعاء اللهم وصل على ولایة عهده والأئمة من بعده إلى آخره والا لم يكن هذا الدعاء عاماً لهم أجمع ويكون هذا النص مضافاً إلى ما رويناہ أولاً عنهم علیهم السلام من الأحاديث الصحيحة الصريحة في هذا المعنى (رجعت ائمه علیهم السلام) وإصلاً له وشاهداً بمعناه. «مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰»

۱. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَيْثِمِ بْنِ أَشْلَمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَغْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ.» (الكافي، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۳)

۲. لذا در صلوات ضراب اصفهانی که در ادامه به آن می‌پردازیم چنین آمده است: وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ. (مصباح المتعجد ص ۴۰۹)

۳. «ولعل المراد بذلك أن الصلاة على الأئمة الذين يرتبهم في أيامه للصلاة بالعباد في البلاد والأئمة في الأحكام في تلك الأيام وأن الصلاة عليهم تكون بعد ذكر الصلاة عليه علیه السلام بدليل قوله ولایة عهده لأن ولایة العهود يكونون في الحياة فكان المراد اللهم صل بعد الصلاة عليه على ولایة عهده والأئمة من بعده.» (جمال الأسبوع، ص ۳۱۰)

افزون براین، اگر کسی این چهار معنا را نپذیرد و این جمله را به معنای آمدن امامان جدید پندارد، باید به صدها روایت بنگرد که بر حصر عدد امامان در دوازده دلالت دارد.^۱ حال اگر یک یا چند دلیل خلاف آن وهم آفرینند و تفسیری درست برنتابند، در مقام تعارض، ساقط خواهد شد و از حجّیت خواهد افتاد و در برابر دلیل های قطعی نمی تواند بماند. از این رو، این عبارت از دعا دلیلی پسندیده به شمار نمی آید.

شبهه بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال ادامه امامت پس از امام

دوازدهم علیه السلام

متن کتاب

وروی الصدوق عدّة روایات حول احتمال إمتداد الإمامة بعد الإمام الثانی عشر علیه السلام و عدم الاقتصار علیه و کان منها رواية عن الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام حول غموض الأمر بعد القائم علیه السلام وأنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قد عهد إلیه أن لا یخبر أحداً بذلك إلاّ الحسن و الحسین علیهما السلام و أنّه قال: لا تسئلونی عما یكون بعد هذا، فقد عهد إلیّ حبیبی أن لا أخبر به غیر عترتی.^۲

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند شیخ صدوق روایاتی را درباره احتمال ادامه داشتن امامت پس از امام دوازدهم علیه السلام نقل کرده است. وی از این راه می خواهد ثابت کند عقیده به دوازده امام در قرن چهارم ثابت نبوده است.

۱. پیش تر به برخی از این احادیث اشاره شده، مانند: حدیث لوح، حدیث معراج، حدیث اظله و...
 ۲. «و شیخ صدوق چندین روایت درباره احتمال امتداد امامت بعد از امام دوازدهم و محصور نبودن در دوازده نقل کرده است. از آن جمله روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام درباره مبهم بودن امر بعد از قائم علیه السلام است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان عهد کرد که به کسی خبر ندهد، به جز امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: از من درباره اتفاق های بعد از این نپرسید؟ زیرا حبیبم از من پیمان گرفت که به جز اهل بیتم به کسی خبر ندهم.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

این ادعای نویسنده نیز تدلیسی بیش نیست؛ زیرا چنان که گذشت شیخ صدوق اعتقاد قطعی به محصور بودن تعداد امامان داشته و در جای جای کتاب *کمال الدین* به آن تأکید کرده است، بلکه چنان که بیان شد، ایشان از وقایع پس از امام دوازدهم علیه السلام اظهار ناآگاهی می‌کند و می‌گوید ما نمی‌دانیم چه خواهد شد و این احادیث را نیز برای اثبات روشن نبودن وقایع پس از ظهور می‌آورد، نه این که آمدن امامان جدید را احتمال دهد. گفتنی است که نباید امتداد امامت را با آمدن امامان پی در پی و جدید ملازم دانست؛ زیرا این سخن به معنای نادیده گرفتن مسئله مهم رجعت است.

عبدالله بن حارث گوید: به حضرت علی علیه السلام گفتم: ای امیرمؤمنان! از رخ داده‌های پس از امام قائمتان علیهم السلام مرا آگاه گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن به خود او سپرده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده که آن را جز به حسن و حسین علیهما السلام نگویم.^۱

نزال بن سبره از امیرمؤمنان علیه السلام حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال یاد فرموده و در پایان آن آمده است: از من از آن چه پس از آن واقع خواهد شد، پرسش نکنید؛ زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم. نزال بن سبره گوید: به صعصعة بن صوحان گفتم: مقصود امیرمؤمنان از این سخن چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، دوازدهمین فرد از عترت است، نهمین فرزند حسین بن علی علیه السلام و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید، نزد رکن و مقام ظاهر شود و زمین را پاک سازد و میزان را به عدل برقرار کند. پس

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَحِیْهِ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ علیه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَخْدَاطِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ؟ قَالَ: يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذَكَرَهُ مُؤَكَّلٌ إِلَيْهِ وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهما السلام» (کمال الدین، ص ۷۷)

کسی به کسی ستم نکند و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله به او سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش امامان علیهم السلام نگوید.^۱

چنان که گذشت، سخن در وقایع و پیش آمدهای پس از امام قائم علیه السلام است و یاد کرد از دجال نیز بر همین امر قرینه است. از آن سوی، هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که سخن از امامت یا امتداد و انقطاع آن باشد. پس تفسیر چنین از این روایات، ناروا و انتسابی غیرواقعی است؛ زیرا بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی نیز که نویسنده اعتقاد به دوازده امامی بودن آن‌ها دارد، از وقایع پس از امام قائم علیه السلام اظهار ناآگاهی کرده‌اند.

شبهه بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی‌ها بعد از دوازده

امام علیهم السلام

متن کتاب

و روی الطوسی فی الغیبه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلي «يا علي إنه سيكون بعدی اثنا عشر اماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدياً فأنت يا علي أول الإثني عشر الإمام... ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً».^۲

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ عَنْ أَبِي سِنَانٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الصَّحَّاحِ بْنِ مَرَّاحٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي عليه السلام أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَثْرَتِي قَالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَةَ فَقُلْتُ لِمَ صَغَصْتَ بِنِ صُوحَانَ: مَا عَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ صَغَصْتُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَثَرَةِ الثَّاسِعِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيُظْهِرُ الْأَرْضَ وَ يَصْغُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا فَأُخْبِرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبِرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عَثْرَتِهِ الْأُتَمَّةَ عليه السلام» (همان)

۲. «شیخ طوسی در کتاب الغیبه روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: یا علی بعد از من دوازده امام خواهد آمد و بعد از آن دوازده مهدی. یا علی! تو اولین دوازده امام هستی... بعد از آن دوازده مهدی خواهد آمد.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۰)

خلاصه شبهه

نویسنده برای اثبات ثابت نبودن عقیده به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم، به روایت شیخ طوسی استناد کرده است.

پاسخ

نخست آن که نویسنده بسان کتاب مرحوم کفعمی، با کتاب شیخ طوسی نیز که درگذشته نیمه دوم قرن پنجم بوده، به نکته ای درباره قرن چهارم استدلال می کند. آیا اگر در این کتاب روایتی آمده باشد، ثابت می کند صد سال پیش، فلان عقیده پابرجا نبوده است؟ چگونه است که این روایت به تردید شیخ طوسی در دوازده امام دلالت ندارد، ولی به صد سال پیش دلالت می کند؟ اگر به تردید شیخ طوسی نیز دلالت دارد، پس باید بگویید این شک در قرون بعد نیز ادامه داشته است و حال آن که این سخن را نمی توان پی گرفت؛ زیرا در دوازده امامی بودن اساتید شیخ طوسی مانند سید مرتضی و شیخ مفید تردیدی نبوده، چه رسد به خود شیخ طوسی.

دیگران که گذشته از این خرده گیری، باید گفت در روایتی که ایشان نقل کرده، به وضوح میان امام و مهدی فرق گذارده شده و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: پس از دوازده امام، دوازده مهدی می آید، یعنی این دو با هم فرق دارند. جای بسی تعجب است که نویسنده به این مسئله هیچ توجهی نکرده و چنین وانمود کرده که آن ها نیز ادامه همین امامان هستند و نتیجه گرفته پس شمار امامان علیهم السلام بیش از دوازده نفر است.

برای آن که مطلب روشن تر شود، روایتی در پی می آید که شیخ صدوق آن را نقل کرده و گویای همین فرق است؛ روایتی که ماهیت مهدی های بعدی را روشن می کند:

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که فرمود: پس از قائم دوازده امام خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی فرموده است، نه دوازده امام. آن ها قومی از شیعیان ما هستند که

مردم را به ولایت و شناخت حق ما می خوانند^۱

چنان که پیداست امام صادق علیه السلام تصریح می فرماید که آن ها امام نیستند، بلکه شیعیانی هستند که مردم را به سوی امامان فرامی خوانند.
سید بهاء الدین نیلی نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند:
همانا از ما اهل بیت بعد از قائم علیه السلام، دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود.^۲

در این روایت نیز سخن از مهدی است و به امام جدیدی اشاره نشده است.

متن کامل روایتی هم که نویسنده به آن اشاره کرده، چنین است:

حسن بن علی از پدرش روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. فَقَالَ: قَدْ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱)

حدیث در کمال الدین چاپ شده (ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۵۶) چنین است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا. روشن است که نسخه مختصر بصائر الدرجات دقیق تر است و باید سائل اماماً گفته باشد نه مهدیاً.

۲. «إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام» (منتخب الأنوار المضية، ص ۳۵۴)

شیخ طوسی نیز این روایت را آورده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمْعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام. (الغنية ص ۴۷۸)

وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید و فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود. یا علی! تو نخستین آن دوازده امامی. خدای تعالی تو را در آسمانش علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی تو وصی من برزنده و مرده خاندانم هستی و نیز وصی برزنانم هستی، هر یک را که توبه همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بی زارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید و تو پس از من خلیفه و جانشین من برامتم هستی. هرگاه مرگت فرارسد، (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن که او بر وصول است (بر به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان است). چون او وفاتش رسید، باید آن را به فرزندم حسین شهید زکی مقتول بسپارد. چون هنگام شهادت حسین رسید، باید به فرزندش سیدالعابدین ذوالثفئات (ثفنه به معنای پینه ای است که سرزائومی بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست، ذوالثفئات می گفتند) علی بسپارد. چون هنگام وفات او رسد، باید به فرزندش محمد باقر بسپارد و چون مرگ او رسد، باید به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی کاظم باید بسپارد و چون وفات او فرا رسد، به فرزندش علی رضا باید بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش محمد ثقه تقی باید واگذار و چون هنگام وفات او شود، به فرزندش علی ناصح باید بسپارد و چون مرگ او در رسد، به فرزندش حسن فاضل باید واگذار و چون وفات او برسد، باید به فرزندش محمد مستحفظ (نگهبان آیین) از آل محمد علیهم السلام بسپارد. پس این دوازده امام است و پس از آن دوازده مهدی می آید. چون مرگش در رسد، به فرزندش که اول مقرّبان (مهدیان)^۱ است و سه نام دارد بسپارد، نامی چون نام من احمد و نامی چون

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰.

نام پدرم عبدالله و نام سوم مهدی است و او نخستین ایمان آورندگان است.^۱

بنابر روایت پیش، مهدیانی که پس از حضرت قائم علیه السلام خواهند آمد، از نسل امام حسین علیه السلام خواهند بود. بنابراین روایت نیز آنان از فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند. همچنین معنای عبارت «والأئمة من ولده» در صلوات ضراب اصفهانی، روشن می‌شود؛ منظور از ائمه همان مهدیان بعد از امام مهدی علیه السلام هستند و سخن از امام جدیدی نیست:

عَنْهُ (أحمد بن علی الرازی) عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ الْقُمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يُونُسَ الصَّرَّابِ

۱. «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَضَرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّقَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيِّ علیه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصِيَّتُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمَنْ بَعْدَهُمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُزْتَضَى وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونَ وَالْمَهْدِيَّ فَلَا تَصْخُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّتِي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيَّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ وَعَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَتَّهَا لَعَيَّنِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقَتْهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَزَيَّ وَلَمْ أَزْهَا فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرْتُكَ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوُضُولِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الزَّكِيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّقَنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الثَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرْتُ الْوَفَاةَ) فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِي أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمٌ كَاسْمِي وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ. «(الغنية للطوسي،

الْعَسَائِي فِي مُنْصَرَفِهِ مِنْ أَصْفَهَانَ قَالَ حَجَّجْتُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَثَمَانِينَ وَ
مِائَتَيْنِ... نُسخة الدُّفْتَرِ الَّذِي خَرَجَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْمُزْتَصَى وَ
فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ الرِّضَا وَالْحُسَيْنِ الْمُصْطَفَى وَبِجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَمَصَابِيحِ
الدُّجَى وَأَعْلَامِ الْهُدَى وَمَنَارِ الثَّقَى وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّرَاطِ
الْمُسْتَقِيمِ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَيِّمَةِ مِنْ وَلَدِهِ وَمُدِّي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي
آجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِيناً وَدُنْيَا وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ^۱

البته سید بن طاووس احتمال می دهد منظور از ائمه، فرزندان امام در دوران حیات
(غیبت) امام باشند، یعنی پیشوایان بزرگی که در نواحی مختلف وجود دارند و به ارشاد
و رهبری مردم مشغولند.^۲

در نتیجه، روایتی در جوامع روایی، وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از
دوازده امام علیهم السلام اشاره کند. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده
ادعا کرده، هیچ سندی ندارد و سخنی گزاف است.

۱. الغيبة للطوسي، ص ۲۷۳؛ مصباح المتعجل، ص ۴۰۶.

۲. وقد روى أنهم من أبرار العباد في حياته ووجدت رواية متصلة الإسناد بأن للمهدي عليه السلام أولاد جماعة ولاة
في أطراف بلاد البحار على غاية عظمة من صفات الأبرار. (جمال الأسبوع، ص ۳۱۰)

فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام

در این فصل روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی درباره هبة الله کاتب و کتابش بیان می شود.

شبهه بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام

متن کتاب

وعندما نشئت فکرة تحديد عدد الأئمة عليهم السلام، بعد القول بوجود وغيبة محمد بن الحسن العسكري عليه السلام كاد الشيعة الإمامية يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر، إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول، بأن عدد الأئمة ثلاثة عشر وقد نقلها الكليني في الكافي.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده که وقتی اندیشه محدود کردن شمار امامان علیهم السلام پدید آمد، نزدیک بود میان امامیه درباره محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده، اختلاف افتد؛ زیرا در آن دوران روایت‌هایی نمایان شده بود که از سیزده امام سخن می گفت و این روایت‌ها را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است.

۱. «پس از قائل شدن به وجود و غیبت محمد بن حسن عسکری علیه السلام زمانی که نظریه محدود کردن شمار امامان علیهم السلام به وجود آمد، نزدیک بود شیعیان درباره محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده امام، به اختلاف بیفتند؛ زیرا در آن برهه روایاتی به این مضمون ظاهر شدند که عدد امامان سیزده تن است و این روایت‌ها را کلینی در کتاب کافی نقل کرده است.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

نخست آن که نام و متن کتاب‌هایی که پیش از قرن چهارم و قبل از زمان مرحوم کلینی نوشته شده، در پاسخ شبهه بیست و یکم آمد و ثابت شد که اعتقاد به دوازده امام علیهم‌السلام و احادیث آن، اصیل و ریشه دارند و نسبت دادن پیدایی آن به دوران مرحوم کلینی، خلاف واقع و ادعایی کذب است. روشن‌ترین دلیل، برخی از احادیث کتاب ابوسعید عصفری (درگذشته ۲۵۰ قمری) است که نویسندگان به آن‌ها اشاره دارد؛^۱ کسی که صد سال پیش از زمانی که نویسندگان ادعا کرده، از دنیا رفته است. حال چگونه می‌توان ادعا کرد، این احادیث در دوران مرحوم کلینی مطرح شده است؟

دوم آن که نسبت دادن حدیثی با موضوع سیزده امام به مرحوم کلینی، تهمتی بزرگ بر ایشان است؛ زیرا عنوان باب این احادیث «ما جاء فی الإثنی عشر والنص علیهم علیهم‌السلام» است، یعنی ایشان آشکارا امامان علیهم‌السلام را دوازده نفر خوانده و معنا ندارد که در این باب حدیثی نقل گردد که در تناقض با عنوانش باشد و خلاف آن چه را برساند که در پی اثبات آن است. لذا روایات این باب، به روشنی دلالت دارند که روایات دوازده امام صریح است و به روشنی، عدد دوازده بیان شده است، اما روایاتی که ادعا می‌شود بر سیزده امام دلالت دارد، هیچ کدام به عدد سیزده تصریح ندارد، بلکه همگی چند وجه دارند: یا نقل‌های دیگری دارند و تنها بعضی از نقل‌ها، آن هم اگر معانی دیگر را نپذیریم، لازمه‌اش وجود سیزده امام خواهد بود. - این موارد در ادامه بیان خواهد شد تا خواننده با انصاف بنگرد که آیا مانند نویسندگان چنین با قاطعیت می‌توان ادعا کرد مرحوم کلینی روایات سیزده امام را نقل کرده است یا خیر.

سوم آن که روایات معصومان علیهم‌السلام نیز مانند آیات قرآن انواعی دارد. امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره اختلاف روایات می‌فرماید:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكَذِبًا وَنَاسِخًا وَمُنْسُوخًا وَعَامًّا وَ

خَاصّاً وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ حِفْظاً وَ وَهْمًا.^۱

از این رو، احادیث چون آیات انوعی دارند و باید در کنار هم قرار گیرند و معنای صحیح آن‌ها به کمک هم و با در نظر گرفتن همه روشن شود. با توجه به این نکته، اگر مضمون یک روایت در روایتی دیگر با توضیح و تفصیل آمده باشد، باید در معنا کردن روایت مختصر و مجمل به آن روایت مفصل مراجعه کرد و یک روایت را منقطع از روایات دیگر نمی‌توان در نظر گرفت و درباره آن قضاوت کرد. درباره این بحث نیز روایت‌های دیگری وجود دارد که همان ماجرا را با تفصیل بیان کرده است و باید به آن‌ها نگریست. افزون بر این، روایات با آیات قرآن تفاوتی اساسی دارند؛ نامعتبر بودن همه روایت‌ها. روایت‌هایی وجود دارد که ضعیف و ناپذیرفتنی هستند و آن‌ها را در کنار روایات صحیح نمی‌توان گذارد و مقایسه کرد، یعنی همان مغالطه‌ای که نویسندگان بارها تکرار کرده است. نویسندگان خود برای استدلال، به هر روایتی استناد می‌کند و به ضعف و درستی آن هیچ اهمیتی نمی‌دهد، اما در مقابل روایاتی را که برخلاف نظری است، به راحتی با طرح سند رد می‌کند، در حالی که محقق باید شیوه‌ای ثابت برگیرد.

برای بررسی بیشتر، احادیث کتاب کافی نقل و بررسی می‌شود: بیست حدیث در باب «ما جاء فی الإثنی عشر والنص علیهم عليهم السلام»^۲ وجود دارد که ده حدیث^۳ به عدد دوازده تصریح کرده‌اند و نام دوازده امام در سه حدیث^۴ از آن‌ها آمده است. چهار حدیث^۵ نیز بردوازده عدد دلالت دارند. شش حدیث^۶ موهم عدد سیزده است. یک

۱. «همانا در دست مردم [روایات] حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام و خاص و

محکم و متشابه و از بر شده و خیال شده وجود دارد.» (الکافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱)

۲. همان، ص ۵۲۵.

۳. حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰.

۴. حدیث ۱ و ۲ و ۳.

۵. حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵.

۶. حدیث ۷ و ۸ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸.

حدیث از این شش حدیث تکراری است (حدیث چهاردهم تکرار حدیث هفتم است) و در واقع، پنج حدیث محسوب می‌شود. دو حدیث نیز هم‌مضمون با احادیث گویای عدد دوازده است (حدیث نهم هم‌مضمون حدیث سوم و حدیث هشتم هم‌مضمون حدیث پنجم است). در نتیجه، سه حدیث (۷ و ۱۷ و ۱۸) با مضمون غیرتکراری موهم عدد سیزده است. البته هر شش حدیث بررسی خواهد شد:

۱. حدیث جابر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَاوِزِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَخْرَجَهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةً مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.^۱

چون «من ولدها» در این روایت آمده، ممکن است گفته شود دوازده امام علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند و با حضرت علی علیه السلام که همسر ایشان است، سیزده امام می‌شود. چنان‌که پیداست، به عدد سیزده تصریحی نشده است و این نتیجه تنها از عبارت «من ولدها» گرفته می‌شود. این نتیجه هم، در صورتی درست است که هیچ احتمال دیگری در کار نباشد، در حالی که احتمال دارد:

یکم. منظور تغلیب^۲ باشد، یعنی از دوازده وصی چون یازده نفر آنان از اولاد هستند، در عرف مردم درست است که گفته شود همه از اولاد ایشان هستند.

دوم. چون عبارت «لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها» حصر را بیان نمی‌کند، نمی‌توان گفت نام دیگری غیر از «ولدها» در آن نبوده است. همچنین در عبارت «فعددت اثني عشر» ضمیر (مانند فعددتها) یا قرینه دیگری (مانند الف لام عهد ذکری

۱. «جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم، در برابرش لوحی بود که نام‌های اوصیا از فرزندان در آن بود. من شمردم، دوازده نفر بودند و آخر آن‌ها قائم علیه السلام بود؛ سه محمد در میان آن‌ها بود و سه علی.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹)

۲. مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۸.

«فعددت الأوصياء» وجود ندارد که شمارش را ناگزیر در همان «الأوصياء من ولدها» حصر نماید. پس احتمال دارد منظور از «فعددت»، شمارش همه نام‌ها در لوح باشد، نه فقط شمارش تنها فرزندان؛ زیرا چنان‌که گذشت، در حدیث دلیلی نیست که همه نام‌ها بر آن اساس ویژه فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام باشد، یعنی آن‌که جابر نمی‌گوید لوحی در برابر حضرت فاطمه علیها السلام بود که نام فرزندان وصی‌اش بر آن نوشته شده بود و من آن نام‌ها را دوازده تا شمردم، بلکه می‌گوید من دوازده نام شمردم. این جمله با این‌که نام دیگری غیر از فرزندان نیز در آن لوح باشد، سازگاری دارد. با وجود این، چون جابر این روایت را برای امام باقر علیه السلام نقل کرده، تأکیدش بر فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام است، نه همه امامان؛ زیرا امامت حضرت علی علیه السلام در زمان ایشان جای هیچ تردیدی نداشته است.

احتمال دیگر تصحیف و زیاد شدن عبارت «من ولدها» است که همان دلیل مدعیان سیزده امام است؛ زیرا شیخ صدوق این روایت را با همین سند در کتاب *کمال الدین* که از کتاب‌های معتبر شیعه به شمار می‌رود، بدون این عبارت نقل کرده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَحْزُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام.^۱

با وجود این احتمالات و به خصوص دو نوع نقل متفاوت از این حدیث، دیگر وجود عقیده‌ای به این مهمی (سیزده امام) را با این روایت که نسخه بدل است، نمی‌توان ثابت کرد.

این احتمالات در صورتی پذیرفته است که در این باره، تنها این حدیث باشد و یا این

۱. *کمال الدین*، ص ۳۱۱، ح ۳.

حدیث به تنهایی در نظر آید، در حالی که احادیث دیگری در این موضوع وجود دارد و از نظر حدیث شناسی، چنان که پیش تر گذشت، نباید احادیث مشابه را از نظر دور داشت. اگر این نویسنده پیش از نتیجه گیری نادرست اندکی می اندیشید، در همین باب همین حدیث را می یافت که مرحوم کلینی آن را با متن مفصل و سند صحیح آورده است، آن تفصیل، راه را بر هر گونه تفسیر نادرست بسته است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَبِي لجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ - إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَتَنِي يَخْفَ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوبَكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرُ أَيْ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبَتْهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْصَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمَرٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَبْيَضَ شَبَّهَ لَوْنَ الشَّمْسِ فَقُلْتُ هَذَا بَابِي وَ أُمِّي يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنِي وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَيِّنَ لِي بِذَلِكَ قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَانِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَرَأَتْهُ وَ اسْتَنْسَخَتْهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ فَشَنَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ فَقَالَ يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أُنَا عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَةٍ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * - لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَاءِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلائِي إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمُظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَاباً

لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَى فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ
 أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ
 وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلِيكَ وَسِبْطِيكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فَجَعَلْتُ
 حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ
 بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ وَأَرْفَعُ الشُّهُدَاءَ دَرَجَةً
 جَعَلْتُ كَلِمَتِي الثَّامَّةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِعِثْرَتِهِ أَثِيبُ وَأَعَاقِبُ أَهْلَهُمْ عَلَى
 سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَزَيْنِ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَابْنِهِ شَبْنَه جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ
 عِلْمِي وَالْمَعْدِنُ لِحُكْمَتِي سَيِّدُكَ الْمُتَرَاتِبُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ
 الْقَوْلِ مَتَى لَا تُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَا سُرَّتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ أُتِيحَتْ
 بَعْدَهُ مُوسَى فَتَنَّهُ عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ - لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَأَنَّ
 أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى مِنْ جَدِّهِ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعَمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ
 آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَى وَلِيِّي لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِلِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى
 عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضَعَّ عَلَيْهِ أَغْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ
 أَمْتَحَنَهُ بِالْاضْطِلَاحِ بِهَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرِيْدَفْنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ
 الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي حَقِّ الْقَوْلِ مَتَى لَا سُرَّتَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ
 وَارِثِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ
 إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ
 أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَآمِينِي عَلَى وَحْيِي
 أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَأَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ
 رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذُلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ
 وَتَتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُءُوسُ الشُّرَكَ وَالِدَيْنِ لِمِ الْفَيْقَتُلُونَ وَيُخْرِقُونَ وَ
 يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَزْعُوبِينَ وَجِلِينَ تُضْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّثَّةُ فِي
 نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الرِّلَازِلَ
 وَأَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُتَهْتَدُونَ: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا

الْحَدِيثُ لَكَفَاكَ فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.^۱

۱. «امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برای ت آسان تر است که تورا تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ای آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم و در دستش لوح سبزی دیدم. گمان کردم از زمزم است و نوشته‌ای سفید در آن دیدم، همانند رنگ خورشید (درخشان). به او عرض کردم: دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه فرمود. اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیا از فرزندانم در آن است و پدرم آن را به من مژدگانی عطا فرمود. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من نشان می‌دهی؟ عرض کرد: آری! آن گاه پدرم هم راه جابر به منزل او رفت. جابر نوشته‌ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته‌ات نگاه کن تا من برای بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم آن را قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. بعد جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان فرود آورد. ای محمد اسم‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده باشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما. من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم و دوران‌ش را کامل کردم و مدت‌ش تمام گردید، جز این که برای او وصی و جانشینی مقّر کردم و من تورا بر پیغمبران برتری دادم و وصی تورا بر اوصیای دیگر و تورا به دو شیرزاده و دو نوه‌ات حسن و حسین علیهما السلام گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار و وحی خود ساختم و او را با شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم، او برترین شهادت و مقامش از همه آن‌ها عالی تر است. کلمه تامه خود را هم راه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر می‌دهم. نخستین آن‌ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او شبیه جد محمود (پسندیده) خود، محمد است. او شکافنده علم من و کانون حکمت من است و شک‌کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد. هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، سخن و وعده پابرجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او برای موسی

چنان‌که پیداست، این حدیث نام یکایک اوصیا را آورده و جای هیچ تردید برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر قرار بود فرد سیزدهمی نیز در کار باشد، نام او نیز ذکر می‌گردید و یا به آن اشاره‌ای می‌شد.

پس چنین برداشت‌ها اگر نگوییم از سر غرض‌ورزی و سعی در مشکوک و مبهم نمایاندن امر قطعی و روشن است، بی‌گمان حاصل جمود بر متن است که از ناآگاهی علمی سرچشمه می‌گیرد.

۲. حدیث ابوسعید خدری:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٍ

فتنه کور بسیار تاریکی مقدر شده است؛ زیرا رشته وجوب اطاعت من قطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند و هر کس یکی از آن‌ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن‌که يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر دروغ‌بندان منکر! هنگام پایان یافتن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی، نسبت به علی دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و با به دوش کشیدن آن‌ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن‌کش می‌کشد و در شهری که بنده صالح [ذوالقرنین] آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم [هارون] به خاک سپرده می‌شود. فرمان و وعده من ثابت شده که او را به پسرش و جانشینش بعد وی و وارث علمش محمد شادمان سازم. او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم است. هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم و عاقبت کار پسرش علی را به سعادت رسانم که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است. دعوت کننده به راهم و خزانه دار علمم حسن را از او به وجود آورم و این رشته را به وجود پسر او «م ح م د» کامل کنم که رحمت برای جهانیان است، او کمال موسی و زیبایی عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان [غیبت] او دوستانم خوار گردند و [ستم‌گران] سرهای آن‌ها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنان‌که سرهای ترک و دیلم [کفار] را به هدیه فرستند، کشته و سوزانده شوند و آن‌ها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنان دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آنان هر آشوب کور تاریک را بزدايم و به برکت آنان زلزله‌ها را بردارم و بارهای سنگین و زنجیرها را برانم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها باد و تنها ایشانند هدایت‌شدگان. عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی، تو را کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار. (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳)

بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عَظَمَاءِ يَهُودٍ يَشْرِبُ وَتَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةَ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى رُفِعَ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ لِكَيْ أَزِيدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أَمْتَنَا - بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَهُوَ ذَاكَ فَأَوْمَأَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَلِبَيْعَةِ النَّاسِ وَإِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ فَزَيَّرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ فَقَالَ وَمَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنْكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَأَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَمَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمْ الْإِسْلَامَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَكَ عُمَرُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أَخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام يَا يَهُودِيُّ وَلِمَ لَمْ تَقُلْ أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَالْأُولَى كَفَفْتُ فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَأَفْضَلُهُمْ وَأُولَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ هِيَ مِنْ إِمَامٍ هَدَى وَأَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ وَأَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ اثْنَى عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ ذُرِّيَّتِهِ نَبِيَّهَا وَهُمْ مِنِّي وَأَمَّا مَنَزَلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ فَنِي أَفْضَلُهَا وَأَشْرَفُهَا جَنَّةُ عَدْنٍ وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنَزَلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مَنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمُّهُمْ وَجَدَّتْهُمْ وَأُمُّ أُمُّهُمْ وَ دَرَارِيَّهُمْ لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.^۱

۱. «ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است تا نزدیک عمر رسید.

مانند روایت پیشین در این روایت نیز به عدد سیزده تصریحی نشده است و تنها از عبارت «من ذریة نبیها وهم منی» ممکن است این گونه استفاده شود.

با وجود این، تفاوت اساسی این روایت با روایت پیشین حصر این روایت در دوازده امام است؛ زیرا یهودی پرسیده است: «أخبرنی عن هذه الأمة كم لها من إمام هدی؟» یعنی آن که تعداد امامان را می پرسد و امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «إن لهذه الأمة اثنی عشر إمام هدی؛ این امت تنها دوازده امام دارد.» حال اگر کسی از «من ذریة نبیها و

گفت: ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتی، تو دانشمندترین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به قرآن و سنت و آن چه می خواهم از تو بپرسم، هستی. عمر به او گفت: من چنین نیستم، ولی تو را به کسی که دانشمندترین امت ماست به قرآن و سنت و آن چه از او بپرسی، راهنمایی می کنم و او این مرد است. آن گاه به علی علیه السلام اشاره کرد. یهودی به عمر گفت: اگر چنین است که می گویی، چه حقی برای تو بود که از مردم بیعت بگیری؟ در صورتی که او تنها دانشمندترین شماست؟ عمر به او درستی کرد. یهودی به جانب علی علیه السلام برخاست و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: عمر چه گفت؟ یهودی خبر کرد و گفت: اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آن ها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امت ها هستید، راست می گوید و علاوه بر آن خودم هم به دین شما وارد شوم که اسلام است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بله من چنانم که عمر به تو گفت، هر چه خواهی بپرس! اگر خدا بخواهد به تو جواب می گویم. یهودی گفت: سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله را به من خبر ده! علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! چرا نگفتی هفت مسئله را به من خبر ده؟ یهودی به ایشان عرض کرد: برای این که اگر سه مسئله را جواب گفتی، دیگر بار هم می پرسم و گرنه خودداری می کنم و اگر هفت مسئله را جواب گفتی، پس تو دانشمندترین و برترین مردم بر زمینی و بر مردم از خودشان اولی هستی. علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! هر چه خواهی بپرس. یهودی عرض کرد: به من خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید. امیرمؤمنان علیه السلام به او پاسخ داد. یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت گرد دارد و پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله منزلش در کجای بهشت است و به من بگو هم راهان او در بهشت چه کسانی هستند؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آن ها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریف ترین مقام بهشت به نام جنت عدن است و اما هم راهان او در آن منزل، همین دوازده تن از نسل او هستند با مادرشان و جدّه آن ها و مادر مادر آن ها [خدیده علیه السلام] و اولاد ایشان، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شریک نیست.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۸)

هم منی» چنین نتیجه بگیرد که این دوازده نفر همه از فرزندان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ هستند، یا باید بگوید حضرت علی ﷺ جزء امامان نیست تا پاسخ امام که «اثنی عشر امام هدی» است درست باشد و یا باید بگوید جواب امام درست نیست و باید «ثلاثة عشر امام هدی» می فرمود؛ بسیار روشن است که هیچ کدام از این گفته‌ها پذیرفتنی نیست. افزون بر این، در پاسخ به پرسش دیگر یهودی از هم‌راهان پیامبر ﷺ در بهشت، حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْاِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهَاتِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ وَذُرَارِيَّتِهِمْ، لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.» با نگاه به این جمله، خود حضرت علی ﷺ نباید هم‌راه آنان در بهشت باشد؛ زیرا تنها این افراد را ذکر کرده و بعد می‌فرماید: «هیچ کس دیگری در این مقام، شریک آنان نیست.» روشن است که بنابر ظاهر عبارت، حضرت علی ﷺ در آن شمار وجود ندارد؛ نکته‌ای که پذیرفتنی نیست. بنابراین، هیچ راهی جز تصرف در معنای ظاهری روایت امکان ندارد، مثل این‌که مانند روایت پیش براغلب^۱ حمل گردد، یعنی چون یازده امام از دوازده امام از فرزندان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ هستند، باید گفت همه امامان از فرزندان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ هستند.

دیگران که عبارت استدلال شده برای سیزده امام، در روایت أبوالطفیل که مرحوم کلینی در همین باب و ماجرا، نقل کرده، نیامده و این نکته نشان می‌دهد که شاید آن عبارت در کلام امام هرگز نبوده است. این احتمال استدلال به سیزده امام را سست می‌کند و آن را در اندازه استدلالی به نسخه بدل فرو می‌کاهد:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جَنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَشَهِدْتُ عُمرَ حِينَ بُويعَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ بَهِيٌّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنٌ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ

۱. نک: مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۷.

حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكُتَابِهِمْ
وَأَمْرِ نَبِيِّهِمْ قَالَ فَطَأَطَا عُمَرُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِنِّيَاكَ أَغْنَى وَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ
لَهُ عُمَرُ لِمَ ذَاكَ قَالَ إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي شَاكاً فِي دِينِي فَقَالَ دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ
قَالَ وَمَنْ هَذَا الشَّابُّ قَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عِمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ أَكْذَاكَ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ قَالَ فَتَبَسَّسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ
مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَقَالَ يَا هَارُونِيُّ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ
فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ
قَالَ عَلِيُّ ﷺ فَأَيُّ أَسْأَلَكَ بِالْإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ
لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَلَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي قَالَ مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ قَالَ فَسَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي
عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ قَطْرَةٍ هِيَ وَأَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ
عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ عَيْنٍ هِيَ وَأَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ شَيْءٍ
هُوَ فَأَجَابَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى أَخْبِرْنِي عَنْ
مُحَمَّدٍ كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ وَفِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَمَنْ سَاكِنُهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ فَقَالَ
يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِلْمُحَمَّدِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلٍ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خِذْلِهِمْ
وَلَا يَسْتَوْجِحُشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ وَإِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ
الرَّوَّاسِي فِي الْأَرْضِ وَمَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أَوْلِيَاكَ الْإِثْنَى عَشَرَ الْإِمَامَ
الْعَدْلَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لِأَجِدَهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ
كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَأَمَلَاهُ مُوسَى عَمِّي ﷺ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ أَخْبِرْنِي عَنْ
وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعْيشُ مِنْ بَعْدِهِ وَهَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ قَالَ يَا هَارُونِيُّ يَعْيشُ
بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْماً وَلَا يَنْقُصُ يَوْماً ثُمَّ يَضْرِبُ صَرْبَةً هَاهُنَا يَعْشَى
عَلَى قَرْبِهِ فَتُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا قَالَ فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَقَطَعَ كُسْتِيحَهُ - وَهُوَ يَقُولُ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ
وَصِيُّهُ يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَلَا تُفَاقَ وَأَنْ تُعَظَّمَ وَلَا تُسْتَضَعَفَ قَالَ ثُمَّ مَضَى - بِهِ

عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ^۱.

۱. «ابوالطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می شد، حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی، خوش صورت، زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی علیه السلام) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! تویی دانشمندترین این امت به کتابشان و امر پیغمبرشان؟ عمر سرش را پایین انداخت. یهودی گفت: با تو هستم و سخنش را تکرار کرد. عمر به او گفت: چرا این سؤال را می کنی؟ گفت: نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، در حالی که در دینم به شک افتاده ام. عمر گفت: دامن این جوان را بگیرا یهودی گفت: این جوان کیست؟ عمر گفت: او علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری! یهودی گفت: من می خواهم از توسته مسئله و سه مسئله و یک مسئله پرسم. راوی گوید: علی علیه السلام لبخندی زد، اما نه واقعی و فرمود: چرا نگفتی هفت مسئله؟ یهودی گفت: برای این که سه مسئله می پرسم، اگر جوابم گفتی، دنبال آن ها را می پرسم و اگر جواب آن ها را ندانستی، می فهمم که در میان شما دانشمندی نیست. علی علیه السلام فرمود: من از تومی پرسم به حق خدایی که می پرستی، اگر هر چه خواهی جوابت گویم، دینت را رها می کنی و به دین من می گرایی؟ یهودی گفت: جز برای این نیامده ام. علی علیه السلام فرمود: پس بپرس. یهودی گفت: به من بگو نخستین قطره خونی که بر روی زمین چکید، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جاری گشت، کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در روی زمین به جنبش آمده چه بود؟ امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو: به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟ و او در کدام بهشت است؟ و چه اشخاصی هم راه او در آن بهشت سکونت دارند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن ها زیانی نرسد و مخالفت مخالفان آن ها را به وحشت نیندازد و آن ها در دین از کوه های پابرجای در زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود اوست و هم راهیان او همین دوازده امام عادل هستند. یهودی گفت: راست گفتی، به خدایی که جز او شایان پرستشی نیست، من این ها را در کتاب های پدرم هارون یافته ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده است. یهودی گفت: آن يك مسئله را بگو! به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند و آیا خودش می میرد، یا او را می کشند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی او بعد از پیغمبر سی سال زندگی می کند، بدون يك روز کم و زیاد. سپس ضربتی به این جا یعنی تارکش زده می شود و این ریش از خون این تارک رنگین می شود. راوی گوید: هارونی فریاد کشید و گسستج (بندی ضخیم که روی لباس و زیر زنا بسته می شود) خود را برید و می گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و تو، وصی او هستی، شایسته است برتری تونه برتری یافته بر تو و بزرگی

این روایات، امامان علیهم‌السلام را فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام خوانده‌اند و یک امام را از دیگران جدا نشمرده‌اند؛ زیرا شیعیان می‌دانسته‌اند که حضرت علی علیه‌السلام امام است و فرزند پیامبر هم نیست. بنابراین، جدا کردن و توضیح آن در جوامع روایی شیعه، توضیح واضحات می‌شده که بر فرد حکیم قبیح است. اگر فردی به چنین عبارات تمسک جوید، نه از باب اندیشیدن او در روایات، بلکه از باب «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»^۱ «اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دل‌خواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند» است.

۳. حدیث زراره:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحُشَابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَمِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هُمَا الْوَالِدَانِ.^۲

۴. حدیث دوم زراره:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحُشَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَوَلَدِ عَلِيٍّ علیه‌السلام ابْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام فَرَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَوَلَدِ عَلِيٍّ علیه‌السلام هُمَا الْوَالِدَانِ.^۳

تو، نه ضعیف نگه داشتنت. راوی گوید: سپس علی علیه‌السلام او را به منزل خود برد و علوم دین را به او آموخت. «(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۵)

۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

۲. «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: دوازده امام از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همگی محدث‌اند. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از فرزندان علی علیه‌السلام هستند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام دو پدرند. «(الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۷)

۳. «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: دوازده امام از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همگی محدث‌ند. از فرزندان

این دو روایت که مرحوم کلینی در باب «باب ما جاء فی الإثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام» آورده، به دلیل یگانگی راویان اولیه، یک روایت به شمار می‌روند. در این روایت نیز چون من «ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و ولد علی بن ابی طالب علیه السلام» آمده، شاید گفته شود بر سیزده امام دلالت دارد.

با توجه به بحث‌های گذشته، باید گفت که چنین تعبیرها از باب اکثریت امامان است^۱ و اگر حضرت علی علیه السلام جدا نشده، به دلیل روشن بودن مطلب و اشتباه نشدن آن است.

دیگران که این روایت دو گونه از مرحوم کلینی نقل شده است. از این رو، به یقین نمی‌توان گفت عبارت کافی همان نوشته مرحوم کلینی باشد؛ همانی که امام علیه السلام فرموده است. شیخ صدوق در دو کتاب عیون و خصال همین روایت را از مرحوم کلینی چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنْهُمْ.^۲
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى

رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دو پدرند. (همان، ص ۵۳۳، ح ۱۴)

۱. من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله ای اکثرهم. (مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۳)

و هذا الحكم باعتبار الأكثر و القرينة علم المخاطب به. (شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۳۷۰)
۲. «از زرارة بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ما دوازده امام از آل محمد هستیم. همگی محدث هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب از آنهاست.» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۰، ح ۲۴)

الْحَشَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ أَتُنَا عَشْرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام كُلُّهُمْ مُحَدِّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْهُمْ.^۱

طبیعی می‌نماید که کلمه «بعد» در استنساخ «ولد» نوشته شود و ناسخان برای درست شدن جمله، بر آن «من» افزوده باشند.^۲ در نتیجه چنان خوانده شود. شیخ مفید نیز می‌آورد:

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدِّثٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ.^۳

از این نقل‌های متفاوت معلوم می‌شود که ناسخان حدیث دچار اشتباه در نقل شده‌اند و بنابراین تحقیق و یادآوری علمای شیعه، اگر نویسنده در پی کشف حقیقت بوده، دست کم به گفتار آنان اشاره‌ای باید می‌کرده است،^۴ نه این که چنان وانمود کند که انگار برای نخستین بار به حقیقتی در دین و روایات رسیده است و بر خود لازم دیده آن‌ها را بیان کند. افزون بر این، راویان معصوم نیستند و برخلاف اهل تسنن که بررسی برخی از کتاب‌های روایی شان را جایز نمی‌دانند، درباره همه کتاب‌ها حتی کتاب

۱. «از زرارة بن اعین شنیدم امام باقر عليه السلام می‌فرمود: دوازده امام عليه السلام از آل محمد همگی محدث هستند بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی بن ابی طالب از آنان است.» (الخصال، ص ۴۸۰، ح ۴۹)

۲. چنان که مصححان غیبت طوسی چنین کرده‌اند. (نک: الغیبة للطوسی، ص ۱۵۱، ح ۱۱۲)

۳. «از زرارة بن اعین شنیدم امام باقر عليه السلام می‌فرمود: دوازده امام عليه السلام از آل محمد همگی محدث هستند. علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندانش و رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی دو پدر هستند.» (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۷)

۴. نک: شبهات ورود، ج ۱، ص ۶۹.

شریف کافی نکته سنجی سزاوار است.^۱

۵. حدیث ابوجارود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَغْنِي أَوْتَادَهَا وَجِبَاهَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وَلَدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا.^۲

درباره این حدیث نیز چون پیامبر ﷺ فرموده است: دوازده فرزندم و تو یا علی، ممکن است بگویند برسیزده امام دلالت دارد، در حالی که این حدیث به امام بودن آنان نپرداخته، بلکه وقتی پیامبر ﷺ خود را نیز می گنجاند و می فرماید: من و دوازده فرزندم و تو یا علی، قرینه ای است که منظور از آن امامت نیست و گرنه باید به چهارده امام اشاره می فرمود. از این رو، روایت تنها به امان بودن برای اهل زمین اشارت دارد و می توان گفت منظور، چهارده معصوم بوده است و حضرت فاطمه علیها السلام نیز در شمار آنان است و روایت در تعارض با احادیث دوازده امام نیست.

مرحوم کلینی این حدیث را از ابوسعید عصفری نقل می کند. عبارت در کتاب عصفری چنین است:

عَبَادُ عَنْ عَمْرِو عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَغْنِي أَوْتَادَهَا وَجِبَاهَهَا وَ قَالَ: وَتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي سَاخَتِ

۱. نک: معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶۱ - ۲۶۶.

۲. «رسول خدا ﷺ فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی! بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. خدا به سبب ما زمین را میخ کوب کرده تا اهلش را فرو نبرد؛ چون دوازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷)

الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا.^۱

عبارت «أحد عشر» در اصل کتاب آمده است و اگر ناسخان کافی، آن را «اثنی عشر» نقل کرده‌اند، شاید به دلیل انس ذهنشان به دوازده امام بوده و به ذهنشان نیامده که حضرت علی علیه السلام جداگانه ذکر شده است و باید یازده نوشته شود. البته شاید نام مبارک علی علیه السلام در «اثنی عشر»، عطف خاص بر عام بوده و عبارت تازه‌ای نباشد که تعداد امامان را از دوازده تن بالاتربرد.^۲

پس این روایت، در صدد شمارش امامان نیست، بلکه بیان امان‌ها بر روی زمین است و دیگر آن که با نقل‌های گوناگون آمده است. بنابراین، مانند روایات پیشین، متن این روایت معلوم نیست، که به همین صورت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد و از این رو، استدلال به آن سست خواهد بود.

وانگهی اگر روایت به امامت می‌پردازد و نسخه بدل هم ندارد، هم‌چنان که شمردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل آشکار بودن خروج ایشان از این فهرست اشکالی ندارد (و گرنه چهارده امام می‌شود)، ذکر حضرت علی علیه السلام نیز از باب عطف خاص بر عام خواهد بود. از این رو، شمار آنان از دوازده فرامی‌رود و از باب تغلیب، «اثنی عشر من ولدی» ایشان را نیز دربرمی‌گیرد. افزون بر این، می‌توان گفت با نگاه به تربیت یافتن حضرت علی علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق فرزند (ولد) برایشان نیز صحیح است.

۶. حدیث ابوسعید عصفوری:

وَهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ وَلَدِي اثْنَا عَشَرَ نَجِيًّا حُبَّاءَ مُحَدَّثُونَ مَفْهُمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَنَالُهَا عَدْلًا كَمَا

۱. «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و توای علی، بند و قفل زمین هستیم، منظورم میخ‌ها و کوه‌های زمین است و فرمود: خدا زمین را میخ‌کوب کرد تا اهلش را فرو نبرد. پس هنگامی که یازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (أصول ستة عشر، ص ۱۶)

۲. مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۳۲.

مُلِثَتْ جَوْرًا.^۱

شاید درباره این حدیث نیز بگویند چون پیامبر ﷺ فرموده اند دوازده نفر از فرزندان من، پس با حضرت علی علیه السلام سیزده نفر می شود. بنابراین، برسیزده امام دلالت می کند.

در این باره باید گفت که این حدیث نیز مانند حدیث پیشین در منبع اصلی آن که مرحوم کلینی از آن نقل کرده چنین آمده است:

عَبَادُ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ وَلَدِي أَحَدَ عَشَرَ نَجِيبًا نَجِيبًا (نُجَبَاء، نُجَبَاء) مُحَدَّثُونَ مَفْهُمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا (الْأَرْضُ) عَدْلًا كَمَا مُلِثَتْ جَوْرًا.^۲

یعنی «اُحد عشر» است، نه «اثنا عشر». بنابراین، در این روایت اشکالی نیست و با عقیده به دوازده امام موافق است.

از سویی، اگر «اثنا عشر» هم باشد، اشکالی به شمار نمی رود؛ زیرا ممکن است از باب غلبه باشد. نمونه ای از کاربرد این غلبه در حدیث زیر می آید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضَفِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي حمزة قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَآلِيَّاهُ وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيَقْدِسُونَهُ وَهُمْ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ

۱. «رسول خدا ﷺ فرمود: از فرزندان من دوازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است. آن را از عدالت پرمی کند چنان که از ستم پر شده است.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۸)

۲. «رسول خدا ﷺ فرمود: از فرزندان من یازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است. آن (زمین) را از عدالت پرمی کند، چنان که از ستم پر شده است.» (أصول ستة عشر، ص ۱۵)

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^۱

چنان‌که پیداست، حدیث، نخست حضرت علی علیه السلام را از فرزندان جدا کرده و معلوم است که به این نکته توجه بوده است. با این حال، در پایان روایت می‌فرماید: «وهم الأئمة من ولد رسول الله ﷺ». پس از باب تغلیب چنین اطلاقی را می‌توان پذیرفت.

این روایت نیز چون نسخه بدل دارد و بردوازه امام حمل می‌شود، به معنای سیزده امام نمی‌تواند باشد و مدّعی آنان را ثابت کند.

در نتیجه، هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که برسیزده امام دلالت نماید، هرچند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات وهم به این معنا را درافکند. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی نقل نکرده که برسیزده امام دلالت کند.

شبهه بیست و ششم. کتاب هبة الله الکاتب

متن کتاب

وُجِدَتْ فِي الْكِتَابِ الَّذِي ظَهَرَ فِي تِلْكَ الْفَتْرَةِ وَنُسِبَ إِلَى سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِي، حَيْثُ تَقُولُ إِحْدَى الرِّوَايَاتِ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنْتَ وَإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وَلَدِكَ أُمَّةُ الْحَقِّ وَهَذَا مَا دَفَعَ هَبَةَ اللَّهِ بِنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ، حَفِيدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمَرِيِّ، الَّذِي كَانَ يَتَعَاطَى الْكَلَامَ، لِأَنَّهُ يُوَلِّفُ كِتَاباً فِي الْإِمَامَةِ، يَقُولُ فِيهِ، أَنَّ الْأُمَّةَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ، وَيُضِيفُ إِلَى الْقَائِمَةِ الْمَعْرُوفَةِ زَيْدَ بْنِ عَلِيٍّ كَمَا يَقُولُ النِّجَاشِيُّ فِي رَجَالِهِ.^۲

۱. «ابوحمره گوید: شنیدم علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خویش آفرید و سپس ایشان را به صورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پا داشت، پیش از آفرینش مخلوق او را عبادت می‌کردند. خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمودند و فقط آنان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۰، ح ۶)

۲. «و در کتابی که در آن فترت آشکار شد و به سلیم بن قیس هلالی نسبت داده‌اند، روایتی یافت شده که

ﺧﻼﺻﻪ ﺷﺒﻬﻪ

ﻧﻮﯨﺴﻨﺪﻩ ﺍﺩﻋﺎ ﮐﺮﺩﻩ ﮐﻪ ﮐﺘﺎﺏ ﺳﻠﯿﻢ ﺩﺭ ﺩﻭﺭﺍﻥ ﻣﺮﺣﻮﻡ ﮐﻠﯿﻨﯽ ﺯﻫﻮﺭ ﻳﺎﻓﺘﻪ ﻭﻭﺟﻮﺩ ﺣﺪﯨﺚﯽ ﺩﺭ ﺁﻥ، ﺑﺎﻋﺚ ﺷﺪﻩ ﺗﺎ ﻫﺒﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﮐﺎﺗﺐ، ﮐﺘﺎﺑﯽ ﺩﺭ ﺍﻣﺎﻣﺖ ﺑﻨﻮﯨﺴﺪ ﻭﺑﺎ ﺍﻓﺰﻭﺩﻥ ﺯﯨﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﯽ ﺑﻪ ﻓﻬﺮﺳﺖ ﺍﻣﺎﻣﺎﻥ، ﺑﺎﻭﺭ ﺑﻪ ﺳﯿﺰﺩﻩ ﺍﻣﺎﻡ ﺭﺍ ﺑﮕﺴﺘﺮﺍﻧﺪ.

ﭘﺎﺳﺦ

ﺑﺮﺭﺳﯽ ﮐﺘﺎﺏ ﺳﻠﯿﻢ ﻭﺗﺎﺭﯨﺦ ﭘﯿﺪﺍﯨﯽ ﺁﻥ ﺩﺭ ﺍﺩﺍﻣﻪ ﺧﻮﺍﻫﺪ ﺁﻣﺪ. ﺍﮐﻨﻮﻥ ﻣﻄﺎﻟﺒﯽ ﺩﺭﺑﺎﺭﻩ ﻫﺒﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﮐﺎﺗﺐ ﻭﮐﺘﺎﺑﺶ ﺩﺭ ﭘﯽ ﻣﯽ ﺁﯨﺪ:

ﻧﻮﯨﺴﻨﺪﻩ، ﮐﻼﻡ ﻣﺮﺣﻮﻡ ﻧﺠﺎﺷﯽ ﺭﺍ ﺩﺭ ﻣﻮﺭﺩ ﻫﺒﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻪ ﮔﻮﻧﻪ ﺍﻱ ﻧﻘﻞ ﮐﺮﺩﻩ ﮐﻪ ﻫﺪﻑ ﺧﻮﯨﺶ ﺭﺍ ﺗﺎﻣﯿﻦ ﻧﻤﺎﯨﺪ ﻭﺍﺯﺍﻣﺎﻧﺖ ﺩﺭ ﻧﻘﻞ ﺧﺎﺭﺝ ﺷﺪﻩ ﺍﺳﺖ. ﻣﺘﻦ ﮐﺘﺎﺏ ﻧﺠﺎﺷﯽ ﺑﺮﺍﻱ ﺩﺍﻭﺭﯨ ﺧﻮﺍﻧﻨﺪﮔﺎﻥ ﺩﺭ ﭘﯽ ﻣﯽ ﺁﯨﺪ:

ﻫﺒﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻦ ﺁﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺍﻟﮑﺎﺗﺐ، ﺁﺑﻮﻧﺼﺮ، ﺍﻟﻤﻌﺮﻭﻑ ﺑﺎﺑﻦ ﺑﺮﻧﯿﻪ، ﮐﺎﻥ ﻳﺰﮐﺮﺍﻥ ﺍﻣﻪ ﺁﻡ ﮐﻠﺜﻮﻡ ﺑﻨﺖ ﺁﺑﯽ ﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﺜﻤﺎﻥ ﺍﻟﻌﻤﺮﯨ. ﺳﻤﻊ ﺣﺪﯨﺚ ﺍﮔﺘﯿﺎﺭﺍ، ﻭﮐﺎﻥ ﻳﺘﻌﺎﻃﯽ ﺍﻟﮑﻼﻡ ﻭﻳﺤﺰﺭ ﻣﺠﻠﺲ ﺁﺑﯽ ﺍﻟﺤﺴﯿﻦ ﺑﻦ ﺍﻟﺸﺒﯿﻪ^۱ ﺍﻟﻌﻠﻮﻱ، ﺍﻟﺰﯨﺪﯨ ﺍﻟﻤﺰﻫﺐ، ﻓﻌﻤﻞ ﻟﻪ ﮐﺘﺎﺏﺍً ﻭﺯﮐﺮﺍﻥ ﺍﻟﺄﻣﺔ ﺗﻼﺛﺔ ﻋﺸﺮ ﻣﻊ ﺯﯨﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﯽ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﯿﻦ ﻭﺍﺣﺘﺞ ﺑﺠﺪﯨﺚ ﻓﯽ ﮐﺘﺎﺏ ﺳﻠﯿﻢ ﺑﻦ ﻗﯿﺲ ﺍﻟﻬﻼﻟﯽ: ﺇﻥ ﺍﻟﺄﻣﺔ ﺍﺛﻨﺎ ﻋﺸﺮ ﻣﻦ ﻭﻟﺪ ﺁﻣﯿﺮ ﺍﻟﻤﻮﺋﻤﯿﻦ. ﻟﻪ ﮐﺘﺎﺏ ﻓﯽ ﺍﻟﺌﯿﻤﺎﺓ، ﻭﮐﺘﺎﺏ ﻓﯽ ﺁﺧﺒﺎﺭ ﺁﺑﯽ ﻋﻤﺮﻭ ﻭﺁﺑﯽ ﺟﻌﻔﺮ ﺍﻟﻌﻤﺮﯨﯿﻦ ﻭﺭﺁﯨﺖ ﺁﺑﺎﻟﻌﺒﺎﺱ ﺑﻦ ﻧﻮﺥ ﻗﺪ ﻋﻮﻝ ﻋﻠﯿﻪ ﻓﯽ ﺍﻟﺤﮑﺎﻳﻪ ﻓﯽ ﮐﺘﺎﺑﻪ ﺁﺧﺒﺎﺭ ﺍﻟﻮﮐﻼﺀ ﻭﮐﺎﻥ ﻫﺬﺍ ﺍﻟﺮﺟﻞ ﮐﺜﯿﺮ ﺍﻟﺰﯨﺎﺭﺍﺕ ﻭ

ﻣﯽ ﮔﻮﯨﺪ: ﭘﯿﻐﻤﺒﺮ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻪ ﺁﻣﯿﺮ ﻣﻮﺋﻤﺎﻥ ﺍﻟﻠﻪ ﻓﺮﻣﻮﺩ: ﺗﻮ ﻭﺩﻭﺍﺯﺩﻩ ﺗﻦ ﺍﺯ ﻓﺮﺯﻧﺪﺍﻧﺖ ﺍﻣﺎﻣﺎﻥ ﺣﻖ ﻫﺴﺘﯿﺪ ﻭﺍﯨﻦ ﺭﻭﺍﯨﺖ ﭼﯿﺰﯨ ﺑﻮﺩ ﮐﻪ ﻫﺒﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻦ ﺁﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﮐﺎﺗﺐ، ﻧﻮﻩ ﺁﺑﻮﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﺜﻤﺎﻥ ﻋﻤﺮﯨ ﺭﺍ ﮐﻪ ﺩﺳﺘﯽ ﺩﺭ ﻋﻠﻢ ﮐﻼﻡ ﻣﯽ ﺑﺮﺩ، ﻭﺍﺩﺍﺷﺖ ﺗﺎ ﮐﺘﺎﺑﯽ ﺩﺭ ﺍﻣﺎﻣﺖ ﺑﻨﻮﯨﺴﺪ. ﺩﺭ ﺁﻥ ﮐﺘﺎﺏ ﻣﯽ ﮔﻮﯨﺪ: ﺍﻣﺎﻣﺎﻥ ﺳﯿﺰﺩﻩ ﻧﻔﺮ ﻫﺴﺘﻨﺪ ﻭ ﺯﯨﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﯽ ﺭﺍ ﺑﻪ ﻓﻬﺮﺳﺖ ﻣﻌﺮﻭﻑ ﻣﯽ ﺍﻓﺰﺍﯨﺪ، ﭼﻨﺎﻥ ﮐﻪ ﻧﺠﺎﺷﯽ ﺩﺭ ﮐﺘﺎﺏ ﺭﺟﺎﻝ ﺧﻮﺩ ﻣﯽ ﮔﻮﯨﺪ. «ﺍﻟﺌﯿﻤﺎﻡ ﺍﻟﻤﻬﺪﯨ ﺣﻘﯿﻘﻪ ﺗﺎﺭﯨﺨﯿﻪ ﺁﻡ ﻓﺮﻃﯿﻪ ﻓﻠﺴﻔﯿﻪ؟ ﺻ ۱۳۰»

۱. «ﻗﻮﻟﻪ ﺍﺑﻦ ﺍﻟﺸﺒﯿﻪ... ﺍﻟﯽ ﺁﺧﺮﻩ، ﺑﯿﺖ ﻣﻌﺮﻭﻑ ﻣﻦ ﺍﻟﻌﻠﻮﯨﻴﻦ ﻭﺳﻤﻮﺍ ﺑﺬﻟﮏ ﻻﻥ ﺟﺪﻫﻢ ﮐﺎﻥ ﻳﺸﺒﻪ ﺍﻟﻨﺒﯽ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻪ ﺑﺴﻮﺭﺗﻪ. «ﺗﻌﻠﯿﻘﻪ ﻋﻠﯽ ﻣﻨﻬﺞ ﺍﻟﻤﻘﺎﻝ، ﺻ ۳۵۸»

آخر زیارة حضرها معنا يوم الغدير سنة أربع مائة بمشهد أمير المؤمنين عليه السلام.^۱

چنان‌که پیداست، مرحوم نجاشی علت نوشته شدن کتابی را که در آن نام سیزده امام آمده، حضور پیایی هبة الله در مجلس فردی زیدی مذهب می‌داند و معتقد است که وی این کتاب را برای خوش داشت او نوشته است. و نام امام آن زیدی (زید بن علی) را در ردیف نام‌های امامان علیهم السلام آورده است. بنابراین، برخلاف ادعای نویسنده، نجاشی معتقد نیست که این روایت به نوشته شدن آن کتاب انجامیده، بلکه معتقد است آن کتاب به ترویج این حدیث انجامیده است. نجاشی این مطلب را برای بی‌پروایی هبة الله یاد کرده و معلوم شود وی فردی ثقه و اعتمادپذیر نبوده و به همین دلیل، هرگز چیزی از او نقل نمی‌کند و از اعتماد ابن نوح به وی تعجب می‌کند. بزرگان رجال شیعه مانند علامه بحر العلوم، محدث نوری، مرحوم کلباسی و دیگران به این نکته توجه داده‌اند و آورده‌اند:

از این مرد با آن‌که از طبقه متقدم است و ابن نوح به او اعتماد کرده، نام و یادی در سند اصل‌ها و کتاب‌ها نیافتم و این نیست مگر به دلیل ضعف او به دلیل مرتکب شدنش به نوشتن آن کتاب و بنابراین، از اعتماد ابن نوح بر او تعجب می‌شود و از همه این مطالب، نهایت پرهیز نجاشی و دوری‌اش از ضعیفان و متهمان استفاده می‌شود.^۲

۱. «هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، ابونصر، معروف به ابن برنیه، می‌گفت مادرش أم کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری است. حدیث زیادی شنیده و دستی در کلام داشته و در جلسه ابوالحسین بن شبیه علوی که مذهب زیدی داشته، شرکت می‌کرده، بعد کتابی برای او ساخته و گفته امامان سیزده تن هستند با زید بن علی بن حسین و حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالی دلیل آورده که امامان دوازده نفر از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام هستند. کتابی در امامت دارد و کتابی در اخبار ابوعمر و ابوجعفر عمری است و دیدم ابوالعباس بن نوح در نقل حکایت در کتاب اخبار و کلام به او اعتماد کرده است. و این مرد بارها به زیارت می‌رفته و آخرین زیارتی که با ما شرکت داشت، روز غدیر سال چهارصد در حرم امیرمؤمنان علیه السلام بود.» (رجال نجاشی، ص ۴۰، ش ۱۱۸۵)

۲. «ولم أجد لهذا الرجل ذكراً في طرق الأصول والكتب، مع تقدم طبقته وتعويل أبي العباس ابن نوح عليه و

عبارت «كان يتعاطى الكلام» نکته دیگر در سخن مرحوم نجاشی است. درباره «تعاطی» در *لسان العرب* آمده است:

لغت عطا «معاطاة...، مثل زده می شود برای کسی که علمی را ادعا می کند، اما توان آن را ندارد... و تعاطی یعنی دست بردن به آن چه حق و اجازه دست زدن به آن را ندارد. گفته می شود: فلانی به ظلم بر تو دست زد... "فلانٌ يَعْطُوفِي الحَمْضُ؛ دست زد به آن چه سهمی در آن نداشت."¹

هبة الله توانایی و صلاحیت نداشته که در علم کلام دست داشته باشد، اما به ستم و تجاوز از حد این کار را می کرد. در قرآن نیز اقدام عاقر ناقه صالح پیامبر ﷺ که تجاوز و ظلم بود، با «تعاطی» یاد شده است: «فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ»؛ «پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد»². وحید بهبهانی می گوید:

ظاهراین است که [هبة الله بن] أحمد برای حدیث اعتماد نکرده است، بلکه آن را وسیله ای برای جلب توجه و مهر آن علوی قرار داده است.³

علامه شوشتری نیز می گوید:

ظاهراین است که این مرد، شیعه امامیه بی پروایی است. خواسته با وارد کردن زید در میان امامان علیهم السلام دل ابن شبیه زیدی را به دست آورد، نه این که او زیدی

لیس إلا لضعفه بما ارتكبه من تصنيف الكتاب المذكور ولذا تعجب من تعويل ابن نوح عليه ويستفاد من ذلك كله غاية احتراز النجاشي رحمه الله وتجنبه عن الضعفاء والمتهمين. (فوائد رجالية، ج ۲، ص ۹۶؛ سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۰۲؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۶۲ با کمی اختلاف)
 ۱. «المُعَاطاة... يضرب مثلاً لمن ينتحل علماً لا يقوم به... والتَّعَاطَى: تناول ما لا يحقُّ ولا يجوز تناوله، يقال: تعاطى فلانٌ ظلمك... فلانٌ يعطوفى الحمض: يضرب يده فيما ليس له» (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۹)

۲. سورة قمر، آیه ۲۹.

۳. «والظاهر عدم اعتماد [هبة الله بن] أحمد عليه بل جعله وسيلة إلى استعطاف قلب العلوی». (تعلیقه علی منهج المقال، ص ۱۹۱)

مذهب باشد. چگونه می‌تواند زیدی باشد در حالی که زیدی‌ها به امامت امام سجاد علیه السلام و امامان بعد از ایشان قائل نیستند؛ زیرا آن‌ها خروج با شمشیر را از شرایط امامت می‌دانند.^۱

مرحوم شوشتری این احتمال را که هبة الله فردی بی‌تقوا نبوده، بلکه با زیدیه گفت‌وگو کرده و مذهب آنان را درست یافته و از این رو، به مذهب آنان درآمده و کتابی در آن مورد نوشته است (چنان‌که نویسنده ادعا کرده)، نمی‌پذیرد و معتقد است که وی زیدی نشده تا از روی عقیده چنین کتابی بنویسد؛ زیرا زیدیه سیزده امامی نیستند و به امامت امام سجاد علیه السلام و امامان بعد از ایشان اعتقادی ندارند. پس وی این کار را تنها برای خوش‌آیند آن زیدی انجام داده که در مجلسش شرکت می‌کرده است. البته قراین دیگری نیز می‌توان آورد که بنابر آن‌ها هبة الله این کار را از سر تحقیق و عقیده انجام نداده است: یکی این‌که اگر کسی در پی حقیقت باشد، ممکن نیست ده‌ها روایت صریح از کتاب سلیم یا دیگر کتاب‌ها را درباره دوازده امام که به نام امامان اشاره کرده‌اند، رها کند و به روایتی دست آویزد که لازمه آن (نه تصریح آن) سیزده امام است و به سیزده امام معتقد شود؛ اعتقادی که هیچ طرف‌داری ندارد و هیچ فرقه‌ای گزارش نشده چنان عقیده‌ای داشته باشد.

قرینه بعدی، گنجاندن زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بوده است. اگر سیزده امامی بودن را بپذیریم، از کجا فهمیده می‌شود که آن امام زید بوده است؟ آیا نام زید نیز مانند دوازده امام که نام آن‌ها در روایات آمده، در روایتی به عنوان امام ذکر شده است؟ چرا هیچ روایتی درباره امامت زید بیان نشده است. با توجه به این قراین معلوم می‌شود که هبة الله در پی کشف حقیقت نبوده، بلکه می‌خواسته سخنی بگوید که جایی برای

۱. «ثم الظاهر أن الرجل إمامي غير ووع، أراد استمالة جانب ابن شيبه الزيدي بدرج زيد في الأئمة عليهم السلام لا أنه زيدي وكيف يكون زيدياً؟ والزيدى لا يرى إمامة السجاد ومن بعده عليهم السلام لأنهم يشترطون فى الإمامة الخروج بالسيف.» (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۹۹)

خود نزد آن زیدی باز کند و البته از این روی، بسیار مانند خود نویسنده است. هبة الله کاتب می دانست که اگر نامی به فهرست بیفزاید، جایگاهی می یابد و از این رو، سیزده امامی شد؛ احمد الکاتب هم دانست اگر یک نام از فهرست بکاهد، اربابان انگلیسی اش را خشنود می کند و به ارج و قربی نزد آنان می رسد و از این رو، یازده امامی شد. گویا برای هیچ کدام از این دو کاتب مهم نیست که دلیل های موجود در کتاب ها چنین چیزی را تأیید کند یا خیر؛ مهم ابراز ارادت و محبت به دنیا داران است که چنان حاصل می گردد.

پس علت نوشتن کتاب، مجالست با زیدی بوده است، اما نویسنده با فریب کاری نه تنها به این علت و حتی حضور هبة الله در مجلس زیدی هیچ اشاره ای نمی کند، بلکه علت را عوض می کند و می نویسد: روایتی در کتاب سلیم باعث شد وی کتابی در امامت بنویسد و هرگز نمی گوید این کتاب را برای چه کسی نوشته است. به راستی چه انگیزه ای باعث شده که وی کلام مرحوم نجاشی را تحریف کند و علت تألیف کتاب را از مجالست با زیدیه به وجود روایتی در کتاب سلیم تغییر دهد؟ افزون بر این، وجود چنین حدیث در کتاب سلیم از اساس جای تردید دارد، مرحوم تفرشی می نویسد:

در کتاب سلیم بن قیس نیامده که امامان از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام دوازده نفر هستند، بلکه در آن آمده امامان از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آن رسول الله صلی الله علیه و آله است با دوازده امام علیهم السلام و انگار بر نجاشی و دیگران این مسئله مشتبه شده است.^۱

۱. «لیس فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی أن الأئمة علیهم السلام اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين علیه السلام بل فيه: أن الأئمة علیهم السلام ثلاثة عشر من ولد إسماعیل وهم رسول الله صلی الله علیه و آله مع الأئمة الاثنا عشر علیهم السلام، فكأنه اشتبه على النجاشی أو غيره.» (نقد الرجال، ج ۵، ص ۴۵)

النبي والأئمة الاثني عشر علیهم السلام في كتب عيسى علیه السلام... فذكر في الكتاب ثلاثة عشر رجلاً (هم النبي و الأئمة الاثني عشر) من ولد إسماعیل بن إبراهيم خليل الله، هم خير من خلق الله وأحب من خلق الله إلى الله. وإن الله ولي من والا هم وعدو من عاداهم. من أطاعهم اهتدى ومن عصاهم ضلّ. طاعتهم لله طاعة و

بنابراین، احتمال دارد هبة الله روایتی را تحریف کرده و برای خوش آیند آن زیدی به این شکل در آورده باشد.^۱

بعضی از آن چه در این موضوع در کتاب سلیم آمده چنین است:

۱. پیامبر اسلام ﷺ خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

فَأَبُوكَ خَيْرُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَبَعْلُكَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَالْوُزَرَاءِ وَأَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِي ثُمَّ أَطْلَعُ إِلَى الْأَرْضِ إِظْلَاعَةً ثَالِثَةً فَأَخْتَارُكَ وَاحِدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وَلَدِكَ وَوُلْدِ أَخِي بَعْلِكَ مِنْكَ.^۲

۲. علی بن ابی طالب علیها السلام ولی کل مؤمن بعده. ثم أحد عشر اماماً من ولد أول الأئني عشر، اثنان سمياً ابني هارون شبروشبیر وتسعة من ولد أصغرهما وهو الحسين، واحداً بعد واحد، آخرهم الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه.^۳

پس دلیل تألیف کتاب، روایت سلیم نیست. دیگر آن که چنین روایتی در کتاب سلیم

معصیتهم لله معصية. (کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۲)

۱. «و اما ما ذكره النجاشي في ترجمة هبة الله بن احمد الكاتب من أنه يحضر مجلس أبي الحسين بن شيبه العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً وذكر أن الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين واحتج بحديث سلیم بن قيس الهلالي: إن الأئمة اثناعشر من ولد أمير المؤمنين علي الخ، فلا شهادة فيه على كون كتاب سلیم بن قيس مشتقاً على ما نسب اليه هبة الله ولعل في كتاب سلیم الأئمة ثلاثة عشر من ولد اسماعيل فأبدل هبة الله اسماعيل بأمر المؤمنين علي و نسب الكلمة المصحفة الى كتاب سلیم بن قيس فيكون ذلك علامة وضع كتاب أبي الحسين بن شيبه الذي عمله هبة الله لا كتاب سلیم بن قيس.» (تنقيح المقال، ج ۲، ص ۵۳)

۲. «پدرت بهترین انبیا و پیامبران است و شوهرت بهترین وصی ها و وزیرهاست و تونخستین کسی هستی که از خاندانم به من می پیونددی. سپس برای بار سوم به زمین توجه نمود و تورا و یازده مرد از فرزندان تورا و فرزندان برادرم، (شوهرت) از تورا برگزید.» (کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۲)

۳. «علی بن ابی طالب علیها السلام سرپرست همه مؤمنان بعد از اوست. سپس یازده امام از فرزندان نخستین دوازده نفر است. دو نفرشان هم نام دو فرزند هارون، شبروشبیر هستند و نه نفر از فرزندان کوچک ترین آن دو است و او حسین است. یکی بعد از دیگری. آخرین آن ها کسی است که عیسی بن مريم علیها السلام پشت سراو نماز می خواند.» (همان، ص ۲۵۳)

وجود ندارد.

در نتیجه، به رغم ادعای نخست ایشان (کاد الشیعة الإمامیة یختلفون فیما بینهم حول تحدید عدد هم باثنی عشر أو ثلاثة عشر) اختلافی در بین نبوده و این تهمت آشکار به جامعه شیعی است. در ادامه، کلام مسعودی موزخ خواهد آمد که آن نیز دلیل بر صدق گفتار ماست. وی تنها نام یک نفر می آورد که آن هم نه از روی دلیل که برای هدف دیگری چنین عقیده ای را ابراز کرده است. افزون بر این، اگر به سیزده امام هم معتقد باشد، با وجود یکی دو نفر مخالف، گفته نمی شود که در مذهب اختلاف وجود داشته است. مگر برای حقانیت مذهب هیچ منحرفی نباید یافت؟ اگر ملاک اختلافی بودن یکی دو نفر باشد، در مورد کدام مذهب ادعای اتفاق نظر می توان کرد؟ به راستی چرا نویسنده انتظار دارد این سخنان را دلیل و حجت بپذیرند؟

ادعای دوم نویسنده (إذ برزت فی ذلك الوقت روایات تقول، بأنّ عدد الأئمة ثلاثة عشر) نیز باطل است؛ زیرا چنین روایت وجود ندارد و هیچ روایتی عدد سیزده را بیان نکرده است. البته لازمه ظاهر بعضی روایات سیزده امام بوده است. اما با توجه به قراین موجود در خود روایات چنین ظاهری را نمی توان پی گرفت و ناگزیر باید معنا می شد، مانند بسیاری موارد دیگر که ظاهر روایات در آن ها پذیرفتنی نیست و اصرار بر ظاهر، جمود بر لفظ و ناآگاهی از معارف اسلامی و حدیثی را می نماید.

بخش هفتم

کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیه السلام

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟ در فصل دوم بیان می شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند؟ در فصل سوم این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟ در فصل چهارم نیز بررسی می شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام

در این فصل به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟

شبهه بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام

متن کتاب

وقد ذكر المورخ الشيعي المسعودي (توفي سنة ٣٤٥ ق) في التنبيه والإشراف: إن أصل القول في حصر عدد الأئمة باثني عشر ما ذكره سليم بن قيس الهلالي في كتابه. وكان كتاب سليم قد ظهر في بداية القرن الرابع الهجري وتضمن قائمة بأسماء الأئمة الإثني عشر التي يقول عنها: إنها معروفة منذ عهد رسول الله وأنه هو الذي قد أعلنها من قبل. وأدى ظهور هذا الكتاب إلى تكون الفرقة الإثني عشرية في القرن الرابع الهجري ثم بدأ الرواة يختلفون الروايات شيئاً فشيئاً. ولم يذكر الكليني في الكافي سوى سبع عشرة رواية ثم جاء الصدوق بعده بخمسين عاماً ليزيدها إلى بضع وثلاثين رواية ثم يأتي تلميذه الخزاز ليجعلها مائتي رواية.^١

١. «مسعودی، تاریخ نگار شیعی درگذشته سال ۳۴۵ قمری، در کتاب التنبيه والإشراف می گوید: خاستگاه عقیده به انحصار عدد امامان علیهم السلام در دوازده، چیزی است که سلیم بن قیس در کتابش نقل کرده است و کتاب سلیم بن قیس الهلالي در اول قرن چهارم هجری پیدا شده و دارای فهرستی از نام های دوازده امام است که درباره آن می گوید: این فهرست از زمان رسول الله ﷺ معروف بوده و این همان فهرستی است که رسول الله ﷺ پیش تر آشکار کرده و ظهور این کتاب موجب پیدایی فرقه اثناعشری در قرن چهارم

خلاصه شبهه

نویسنده با آوردن کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده که آن را به کتاب سلیم مستند دانسته، ادعا کرده این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل‌گیری فرقه دوازده امامی شده و راویان پس از آن، حدیث جعل کردند و با گذشت زمان، تعداد روایات دوازده امام افزون گردید.

پاسخ

متن کتاب التنبیه والإشراف مسعودی چنین است:

و قطعیه به امامت دوازده امام از آن‌ها (کسانی که می‌گویند اول ایمان آورنده به پیامبر ﷺ از مردان حضرت علی علیه السلام است) کسانی هستند که اساسشان در حصر عدد امامان علیهم السلام چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش نقل کرده است که ابان بن ابی عیاش آن را از او نقل کرده است. پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو و دوازده تن از فرزندان امامان حق هستید. این خبر را غیر از سلیم بن قیس نقل نکرده است و امامی که منتظر ظهورش هستند در این زمان ما که کتابمان به آن تاریخ زده شده، محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.... آنان را قطعیه می‌نامند؛ چون قطع دارند امام موسی کاظم علیه السلام وفات کرده است و در او توقف نکردند.^۱

هجری شد. بعد راویان کم‌کم شروع به ساختن روایات کردند. کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است. صدوق پنجاه سال بعد آمد تا روایت‌ها را به سی و اندی افزایش دهد. سپس شاگردش خزاز آمد تا روایت‌ها را به دویست روایت برساند. «الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟» (ص ۱۳۱)

۱. «والقطعیه بالإمامة الاثنا عشریة منهم الذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، الذی رواه عنه أبان بن أبی عیاش أن النبی ﷺ قال لأمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام: أنت و اثنا عشر من ولدك أئمة الحق. ولم یرو هذا الخبر غیر سلیم بن قیس وأن إمامهم المنتظر ظهوره فی وقتنا هذا المؤرخ به کتابنا: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم أجمعین... إنما سمو القطیعة لقطعهم علی

پیش از پرداختن به معنای کلام مسعودی، چنان‌که گذشت، به نکته‌ای در کلام وی باید اشاره کرد که ادعای پیشین نویسنده را رد می‌کند. نویسنده مدعی بود در زمان مرحوم کلینی عدد امامان اختلافی بوده و گروهی به دوازده و گروهی به سیزده اعتقاد داشته‌اند، در حالی که مسعودی، هم عصر مرحوم کلینی، روایت موهم سیزده امام را نقل کرده و هرگز آن را به سیزده امام تفسیر نکرده است و در شمارش نام امامان همان دوازده نفر را اسم برده و این روایت را علت اعتقاد به دوازده امام می‌داند، نه سیزده امام و اگر اختلافی در میان بود، ناگزیر آن را یاد می‌آورد؛ زیرا وی در مقام شمارش فرقه‌های مختلف شیعه بوده است - این نکته نیز واهی بودن ادعای پیشین نویسنده را می‌نماید.

درباره کلام مسعودی نیز باید گفت که منظور از «اصل» در عبارت «أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهمدانی فی کتابه» روشن نیست. احتمال نخست این است که «اصل» را به معنای اصطلاحی آن بینگارند، یعنی کتاب‌ها و رساله‌هایی که اصحاب امامان علیهم‌السلام در آن روایاتی را می‌نوشتند که می‌شنیدند، مانند کتاب سلیم بن قیس (درگذشته ۷۶ قمری) که قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین کتاب برجای مانده از اصحاب امامان علیهم‌السلام است که به دوازده امام تصریح دارد. اگر منظور این باشد، مطلبی صحیح و موافق کلمات علمای شیعه است^۱ و ثابت می‌کند خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این حقیقت را برای نخستین بار بیان فرموده است. در نتیجه، حقانیت مذهب امامیه

وفاة موسى بن جعفر عليه‌السلام وتركهم الوقوف عليه. «تنبيه واشراف، ص ۱۹۸»

۱. یکم. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی اصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم ومن حملة حديث أهل البيت عليهم‌السلام وأقدمها، لأن جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وأمير المؤمنين عليه‌السلام و المقداد وسلمان الفارسی وأبي ذر ومن جرى مجراهم ممن شهد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وأمير المؤمنين عليه‌السلام وسمع منهما وهو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها ويعول عليها. «الغنية للنعمانی، ص ۱۰۱»

دوم. «أصل سلیم بن قیس الهمدانی أبي صادق العامري الكوفي التابعي. «الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۲، ش ۵۹۰»

ثابت می‌شود. البته چنان‌که گذشت، سلیم روایات فراوانی را از پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام بر حصر عدد امامان در کتابش نقل کرده و معلوم است که منظور مسعودی از «ما ذکره سلیم» یک روایت نیست، بلکه درون‌مایه روایت‌های آن کتاب را به صورت یک جمله نقل کرده است.

احتمال دوم این است که «اصل» را به معنای ریشه این عقیده بینگارند، یعنی منبع و سرچشمه حصر عدد امامان در دوازده، تنها روایت سلیم است و دیگران این مطلب را از وی گرفته‌اند و اسناد همه روایات در نهایت به او ختم می‌شود و هیچ کس دیگر این روایات را به گونه مستقیم از پیامبر ﷺ یا امیرمؤمنان علیه السلام روایت نکرده است. اگر منظور این باشد، سخنی ناپذیرفتنی است؛ زیرا چنان‌که گذشت، احادیث دوازده امام به روایات سلیم (از صحابه امیرمؤمنان علیه السلام) منحصر نیست و از طریق راویان فراوانی نقل شده است. برخی از راویان، این احادیث را از امامان علیه السلام نقل کرده‌اند و برخی دیگر، حتی از نگاه تاریخی بر سلیم و از اصحاب پیامبر ﷺ پیش هستند و از پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند. هر چند نزد شیعه، روایت پیامبر ﷺ یا امام علی علیه السلام هیچ فرقی با امامان علیه السلام دیگر ندارد، برای آن‌که معلوم شود از نظر تاریخی نیز سلیم تنها راوی روایات دوازده امام نبوده و احادیث تنها از وی نقل نشده، در ذیل نام برخی از راویان خواهد آمد که بر سلیم پیش‌ترند:

۱. أبو الطفیل^۱ گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه‌اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می‌شد حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه‌ای نشسته بود. جوانی یهودی وارد شد... امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو! به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟... علی علیه السلام

۱. وی از کسانی است که هنگام عرضه کتاب سلیم به امام چهارم علیه السلام در آن‌جا حضور داشته است. کتاب سلیم بن قیس الهلالی رحمه الله علیه الذی رواه عنه أبان ابن أبی عیاش و قرأه جمیعہ علی سیدنا علی بن الحسین علیه السلام بحضور جماعة أعیان من الصحابة منهم أبو الطفیل فأقره علیه زین العابدین علیه السلام و قال علیه السلام: هذه أحادیثنا صحیحة. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰)

فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن‌ها زبانی نرسد و مخالفت مخالفان آن‌ها را به وحشت نیندازد و آن‌ها در دین از کوه‌های پابرجای در زمین، استوارترند.^۱

۲. ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است،... یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت‌گر دارد؟... امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی دارد.^۲

۳. عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که خداوند مرا به آسمان‌ها برد به من وحی فرمود:... ای محمد می‌خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: آری! فرمود: پیش رو! جلورفتم، آن‌گاه علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم مانند ستاره درخشانی در میان آن‌ها بود. عرض کردم: پروردگار من اینان کیستند فرمود: ایشان امامانند.^۳

۱. «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جَنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمرَ حِينَ بُويعَ وَ عَلِيٌّ عليه السلام جَالِسٌ نَاحِيَةَ فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ... فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْآخِرِ أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟... فَقَالَ يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلٌ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خِذْلِهِمْ وَلَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ وَإِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۵)

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمرُ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عَظَمَاءِ يَهُودٍ يَثْرِبَ وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَغْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ... ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هَدَى؟... فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى.» (همان، ص ۵۳۱، ح ۸)

۳. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَارِثِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَهْلٍ الطَّبْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ

۴. عمر بن ابی سلمه فرزند همسر رسول خدا ﷺ و عامر بن واثله نقل کرده‌اند که «وقتی ابوبکر مرد، ما در نماز بر جنازه‌اش حاضر بودیم. زمانی که کنار عمر نشستیم و با او بیعت می‌کردند، جوانی یهودی از یهود مدینه که پدرش عالم یهود در مدینه به شمار می‌رفت و مردم می‌پنداشتند که او از فرزندان هارون است، نزد عمر آمد... پس علی علیه السلام فرمود: ای یهودی این امت دوازده پیشوای راهنما دارد، همه آنان راهنما و راه یافته‌اند، خوار داشتن کسی که آنان را خوار دارد، زیانی به آنان نمی‌رساند.^۱

۵. ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود: وقتی نزد پروردگارم به معراج برده شدم.... ناگاه ندا دهنده‌ای ندا سرداد: ای محمد! سربدار و درخواست کن تا به تو عطا کنم. گفتم: خدای من! اتمم را پس از من بروایت علی بن ابی طالب گردآور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند. خدای تعالی بر من وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آن که بندگانم را بیافرینم، در میانشان حکم کردم... و این فضیلت را برای او قرار دادم و به تو

عَبْدُ اللَّهِ الدَّشْتَوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ بَزِيدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي... يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ تَقْدُمُ أَمَامَكَ فَتَقْدُمْتُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ الْأَيُّمَةُ. «(الغيبة للنعماني، ص ۹۴، ح ۲۴)

۱. «أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَيْسِ بْنِ زَمَانَةَ الْأَشْعَرِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَاقَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ قَالَ شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ حِينَ مَاتَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ حَوْلَ عُمَرَ وَقَدْ بُوِيعَ إِذْ جَاءَ فَتَنَى يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ كَانَ أَبُوهُ عَالِمٌ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ... فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام يَا يَهُودِيٌّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ هَادٍ مَهْدِيٌّ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خِذْلِهِمْ. «(الغيبة للنعماني، ص ۹۷، ح ۲۹)

عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذریه تواز بکربتول خواهد بود و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرا و نماز می خواند.^۱

۶. جابر بن عبدالله الأنصاری جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش محمد ﷺ این آیه را فرو فرستاد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناختیم، پس اولوالامری که خداوند اطاعت از آنها را در کنار اطاعت از شما آورده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از من هستند. نخست ایشان علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و توای جابر او را می بینی و آن گاه که او را دیدار کردی، سلام مرا به او برسان. سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس هم نام و هم کنیه من حجت خدا در زمینش و بقیة الله در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی. او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید.^۲

۱. «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدْمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنْتَبِهٍ رَفَعَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ... فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي أَرْفَعُ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَسَلِّمْ أَعْطَكَ فَقُلْتُ إِلَهِي أَجْمَعُ أَمْتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرُدُّوا جَمِيعًا عَلَى خَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ... وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ وَأَعْطَيْتُكَ أَنْ أَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ وَآخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۱)

۲. «حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَازِيِّ [الْفَرَازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ

۷. عبد الرحمن بن سمره گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی که در دین خدا مجادله و ستیز می‌کنند، با زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند.... عبد الرحمن بن سمره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بنما! فرمود: ای پسر سمره! هرگاه هوای نفس‌ها مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر توباد که هم‌راه علی بن ابی طالب باشی؛ زیرا او امام امت من و بعد از من جانشین من برایشان است.... و از اوست دو امام امتم و دو آقای جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، نهمین آنان قائم امت من است. زمین را پراز عدل و داد می‌نماید، همچنان‌که پراز ظلم و جور شد.^۱

گفتنی است که چون مسعودی مؤرخ است، سخن وی در تاریخ و قدمت کتاب معتبر می‌تواند باشد، اما سخن وی در علم حدیث و وجود احادیث درباره یک موضوع و نقل‌کنندگان آن و طریق‌های رسیدن آن، پذیرفتنی نیست. افزون بر این، محققان ایشان

عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ ﷺ هُمُ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ إِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِئِيلُ وَ كَنِيَّتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳)

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّبْرِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَنِ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا... قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِدْنِي إِلَى النَّجَاةِ فَقَالَ يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ تَفَرَّقَتِ الْأَرْاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي... وَإِنَّ مِنْهُ إِمَامَتِي أُمَّتِي وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (همان، ص ۲۵۶، ح ۱)

را شیعه نمی‌دانند^۱ که خود دلیل دوچندانی بر ناآگاهی وی از کم‌وکیف اسناد و احادیث این مذهب است. نویسنده باید به این نکته اشاره می‌کرد و وی را شیعه نمی‌پنداشت. اگر کسی شیعه بودن وی را نیز بپذیرد، معنای اعم آن را در نظر گرفته که به معنای دوست داشتن و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام است، نه به معنای خاص آن که اعتقاد به دوازده امام است. اما لقب شیعه دادن به ایشان در این زمان موهم دوازده امامی بودن ایشان است و این به دور از محققانه سخن گفتن است.

پس سخن مسعودی که متکلم، محدث و حتی معتقد به مذهب امامیه نیست، اساس استدلال نمی‌تواند باشد.

در ادامه، نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در اوّل قرن چهارم قمری پیدا شده است. این سخن، مغالطه‌ای فریب‌کارانه می‌نماید؛ زیرا بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اثبات حصر دوازده امام، بی‌واسطه و مستقیم به کتاب سلیم استناد نکرده‌اند، بلکه روایات سلیم را هر راوی به نقل از استاد خود شنیده و آن را برای شاگرد خود نقل کرده است.

نویسنده با عبارت «قد ظهر» کلامی دوپهلو در افکنده است؛ منظورش از ظهور، نوشته شدن و به وجود آمدن کتاب سلیم است و یا پیدا شدن نسخه‌ای از آن چه پیش‌تر نوشته شده است.

نویسنده بی‌آن که دلیل و مدرکی برای ادعای خویش آورد، ادعا کرده که کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده است. آیا ضروری نیست نویسنده، منبع سخن خویش را بیان کند تا کلامی مستدل و مستند آورده باشد؟

به هر حال، اگر منظور وی از ظهور کتاب در قرن چهارم این باشد که چنین شخص

۱. سید محمدجواد شبیری زنجانی بحثی دقیق در مورد مذهب مسعودی دارد و نتیجه می‌گیرد وی قطعاً سنی بوده است. (نک: مجله انتظار، ش ۴، ص ۲۱۹)

همچنین عبدالله الصاوی در مقدمه اخبار الزمان مسعودی، وی را معتزلی شافعی معزفی کرده است. علامه شوشتری نیز در قاموس الرجال ج ۷ ص ۴۳۴ عامی بودن او را ترجیح می‌دهد.

و روایات و کتابش قبل از این تاریخ وجود نداشته، بی‌گمان ادّعایی باطل کرده است؛ زیرا نویسندگانی که پیش از قرن چهارم می‌زیسته‌اند از سلیم نقل روایت کرده‌اند و این نقل‌ها وجود این شخص و روایاتش را در آن زمان‌ها نشان می‌دهد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. *المصنف*، نوشته عبد الرزاق الصنعانی (درگذشته ۲۱۱ قمری):

أخبرنا عبد الرزاق عن معمر (بن راشد بصری از دی متوفی ۱۵۲) عن أبان عن سلیم بن قیس الحنظلی^۱ قال: خطب عمر فقال...^۲

۲. *مختصر اثبات الرجعة*، نوشته أبو محمد فضل بن شاذان بن خلیل از دی نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری):

حدّثنا محمد بن إسماعیل بن یزید رضی الله عنه قال: حدّثنا حماد بن عیسی. قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر الیمانی قال: حدّثنا أبان بن أبی عیاش قال: حدّثنا سلیم بن قیس الهلالی قال: قلت لأُمیر المؤمنین عليه السلام:... (از احادیثی که نام دوازده امام در آن آمده است)^۳

۳. *بصائر الدرجات*، محمد بن الحسن الصفار (درگذشته ۲۹۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذينة عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس قال قال أُمیر المؤمنین عليه السلام:...^۴

۴. *بصائر الدرجات*:

۱. حبیب الرحمن اعظمی (تحقیق‌کننده *المصنف*): «عندی هوسلیم بن قیس العامری، ذکره ابن أبی حاتم مرة منسوباً إلى أبيه، وأخرى غير منسوب، وذكره البخاری أيضاً غير منسوب إلى أبيه ونسبه عامرياً..» البته با این طریق روایات متعددی را مرحوم نعمانی نقل می‌کند و شکی باقی نمی‌ماند که این طریق وی به کتاب سلیم است.

۲. *المصنف*، ج ۱۱، ص ۳۶۰، ح ۲۰۷۴۳.

۳. *مجلة تراثنا*، ش ۱۵، ص ۲۰۱، ح ۱.

۴. *بصائر الدرجات*، ص ۴۷، ح ۶.

حدَّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم عن ابن أذينة عن أبان عن سليم بن قيس عن أمير المؤمنين عليه السلام...^۱

۵. أخبار الدولة العباسية، مؤلف مجهول (قرن سوم):

عبدالله بن زاهر الكوفي عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي: «أن معاوية لما ورد المدينة حاجاً...»^۲

۶. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان الكوفي زیدی (قرن سوم):^۳

حدَّثنا أبو أحمد قال: حدَّثنا عبيد قال: حدَّثنا محمد بن عمر بن أبي مسلم قال: حدَّثنا عبد القدوس بن إبراهيم بن مرداس قال: أخبرنا محمد بن عبد الرحمن بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي: عن سلمان قال: لما ثقل رسول الله ﷺ دخلنا عليه...^۴

۷. كتاب الزهد، حسين بن سعيد كوفي (از اصحاب امام رضا عليه السلام):

عثمان بن عيسى - عن عمر بن أذينة عن سليمان^۵ بن قيس قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: قال رسول الله ﷺ: ان الله حرّم الجتة على كلّ فحّاش...^۶

نویسندگان شیعه، به روایات سلیم سند دارند و با واسطه از وی نقل روایت کرده‌اند،^۷ یعنی اساتید آنان روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده‌اند. حال اگر این

۱. همان، ص ۲۱۸، ح ۳.

۲. أخبار الدولة العباسية، ص ۴۵.

۳. «قال ابن أبي الرجال في مطلع البدوز: كان محمد بن سليمان عليه السلام خرج مع علي بن زيد الزيدي (علي بن زيد بن الحسين بن عيسى بن زيد بن الإمام زين العابدين عليه السلام ثار في وجوه الطغاة في أيام المهدي العباسي سنة ۲۵۵).» (مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۳)

۴. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۶۵۰.

۵. از سند معلوم است که سلیمان تصحیف سلیم است.

۶. كتاب الزهد، ص ۷، ح ۱۲.

۷. این سندها و طریق‌ها در ادامه بیان می‌شود.

احادیث در قرن چهارم نوشته شده باشد، این نقل‌ها و سندها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این سندها نشان می‌دهد این روایات در دوران پیشین موجود بوده و از طریق اساتید و راویان به آن‌ها رسیده است.

بیان مسعودی (درگذشته ۳۴۵ قمری) نیز ادعای نویسنده را رد می‌کند؛ زیرا اگر کتاب سلیم در قرن چهارم به وجود آمده، در کنار کتاب کافی قرار می‌گرفت و از کتاب محاسن، بصائر الدرجات و... متأخر می‌شد. از این رو، نادرست است که مسعودی اهل تاریخ، اصل در دوازده امام را کتاب سلیم بداند و کتاب‌های پیشین را که به این مطلب پرداخته‌اند، نادیده بگیرد.

بنا به گفته مرحوم نعمانی نیز همه شیعیان آن را از کتاب‌های قدیمی می‌دانند: «و در میان تمام شیعیان از کسانی که حاملان علمند و آن را از امامان نقل کرده‌اند، اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب‌های اصول (دست اول) است.»^۱

ابن ندیم بغدادی (درگذشته ۴۳۸ قمری) صاحب الفهرست نیز که از اهل تسنن است، سخن نویسنده را رد می‌کند. وی می‌گوید: «نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بن قیس هلالی است.»^۲ اگر این کتاب در قرن چهارم نوشته شده باشد، چگونه ممکن است کتاب‌شناسی مانند ایشان، با آگاهی از کتاب‌های قدیمی‌تر،^۳ چنین قضاوت نماید؟

۱. «ولیس بین جمیع الشیعة مَن حمل العلم ورواه عن الأئمة علیهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر کتب الأصول... وأقدمها.» (الغیة للنعمانی، ص ۱۰۱)

۲. «أول کتاب ظهر للشیعة، کتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

۳. برای نمونه، ایشان کتاب محاسن برقی را ذکر کرده است: «أبو عبد الله محمد بن خالد البرقی القمی، من أصحاب الرضا علیه السلام. ومن بعده، وصحب ابنه أبی جعفر. وقیل کان یکنی أبی الحسن. وله من الکتب، کتاب العویص، کتاب التبصرة، کتاب المحاسن، کتاب الرجال. فیه ذکر من روی عن أمير المؤمنين علیه السلام... قرئت بخط أبی علی بن همام قال: کتاب المحاسن للبرقی یحتوی علی نیف وسبعین کتاباً، ویقال علی

مرحوم نجاشی (درگذشته ۴۵۰ قمری) در اول کتاب *رجال*، می‌آورد: «من از گذشتگان صالحان که در نگارش تقدّم داشتند، یاد می‌کنم و آن نام‌ها اندک است.»^۱ و نفر چهارم از سلیم نام می‌برد.^۲ این مسئله اعتقاد ایشان به قدیمی بودن کتاب سلیم را نشان می‌دهد و دلیل دیگری بر ردّ ادعای نویسنده است.

قاضی بدرالدین سبکی (درگذشته ۷۶۹ قمری) نیز در *محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل* گفته است: «به یقین نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است.»^۳

خیرالدین الزرکلی (درگذشته ۱۴۱۰ قمری) از کتاب شناسان اهل تستن پا را فراتر نهاده و سلیم را نه تنها در میان شیعیان که در جهان اسلام از نخستین نویسندگان بیان کرده است: «سلیم بن قیس هلالی از اولین نویسندگان اسلام است.»^۴ حال چگونه ممکن است که ایشان برای نویسنده کتابی در قرن چهارم، چنین ادعا کند؟ با توجه به این دلایل، منظور از «ظهور» به وجود آمدن کتاب یا روایات سلیم در قرن چهارم نخواهد بود.

با وجود این، اگر نویسنده ادعا کند که نسخه‌ای از کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده، یعنی آن که این کتاب به قرن اول تعلق داشته و در آن زمان موجود بوده و بعد مفقود شده و در قرن چهارم دوباره پیدا شده، این ادعا بدون هرگونه سند و مدرکی چیزی ثابت نمی‌کند؛ زیرا هیچ یک از منابع کتاب شناسی، به گم یا پیدا شدن این

ثمانین کتاباً. و كانت هذه الكتب عند أبي علي بن همام... ابنه أحمد بن أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي. وله من الكتب: كتاب الاحتجاج، كتاب السفر، كتاب البلدان أكبر من كتاب أبيه. (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

۱. «أنا أذكر المتقدمين في التصنيف من سلفنا الصالح وهي أسماء قليلة.» (رجال النجاشی، ص ۳)

۲. همان، ص ۸.

۳. «أن أول كتاب صنف للشيعة هو كتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۳)

۴. «سلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی من أوائل المصنفين في الاسلام.» (الأعلام، ج ۳، ص ۱۱۹)

کتاب اشاره‌ای نکرده‌اند.

وانگهی این نکته بر فرض درستی در این بحث تأثیری ندارد؛ زیرا مرحوم کلینی، مرحوم نعمانی، شیخ صدوق یا دیگران نیز باید از این کتاب مستقیم نقل می‌کردند. در حالی که نویسندگان بزرگ شیعه از طریق مشایخ و اساتید خود روایات سلیم را نقل کرده‌اند و پیدا شدن این کتاب در قرن چهارم یا موجود بودن آن در همه زمان‌ها، تأثیری در نقل آن‌ها نداشته است و آنان آن‌چه را از اساتید خود شنیده‌اند، نقل کرده‌اند و با آن کتاب، قدیمی باشد یا جدید، کاری نداشته‌اند.

برخی از طریق‌های رسیدن احادیث سلیم به نویسندگان شیعه چنین است:

۱. فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری):

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَمْرِوَالْيَمَانِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ الْهَلَالِيُّ...^۱

۲. محمد بن حسن صفار (درگذشته ۲۹۰ قمری):

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ...^۲
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرِوَالْيَمَانِي عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ...^۳

۳. محمد بن یعقوب کلینی (درگذشته ۳۲۹ قمری):

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرِوَالْيَمَانِي عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ...

۱. مختصر اثبات الرجعة (به نقل از: مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۱).

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۷، ح ۶.

۳. همان، ص ۲۱۸، ح ۳.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس...
وعلى بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس...^١

٤. محمد بن جرير بن رستم بن جرير طبري كبير، شيعه امامي (معاصر مرحوم كليني):

محمد بن عبدالله بن مهران، عن حماد بن عيسى، عن ابن أذينة، عن أبان بن أبي عياش: عن سليم بن قيس الهلالي.^٢

٥. فرات بن إبراهيم الكوفي (درگذشته ٣٥٢ قمری):

حدّثني أحمد بن الحسن، حدّثنا علي بن محمد بن مروان، حدّثنا أحمد بن نصر بن الربيع عن محمد بن مروان عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس العامري...^٣
حدّثني جعفر بن محمد بن هشام عن عبادة بن زياد عن أبي معمر سعيد بن خيثم عن محمد بن خالد الضبي وعبدالله بن شريك العامري عن سليم بن قيس...^٤
حدّثني علي بن محمد الزهري، حدّثني القاسم بن إسماعيل الأنباري، حدّثني حفص بن عاصم ونصر بن مزاحم وعبدالله بن المغيرة عن محمد بن مروان السدي، حدّثني أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس...^٥

٦. محمد بن إبراهيم نعماني (درگذشته حدود ٣٦٠ قمری):

أخبرنا محمد بن يعقوب قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن

١. الكافي، ج ١، ص ٥٢٩، ح ٤.

٢. المستدرج، ص ٢٣١، ح ٦٧.

٣. تفسير فرات الكوفي، ص ٣٥٦، ٤٨٣-٤٨٦.

٤. همان، ص ١٦٩، ٢١٧-٢٢١.

٥. همان، ص ٦٧، ٢٩-٣٨.

ﻗﯩﺲ ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^١

٧. ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﯩ، ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ (ﺩﺭﮔﺬﺷﺘﻪ ٣٨١ ﻗﻤﺮﯨ):

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻳﻌﻘﻮﺏ ﺑﻦ ﻳﯩﺰﯨﺪ
ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ ﻋﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﺑﻦ ﻣﺴﻜﺎﻥ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺗﻐﻠﺐ ﻋﻦ ﺳﻠﯩﻢ ﺑﻦ ﻗﯩﺲ
ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^٢

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﻋﻦ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ.
ﻋﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺃﺑﯩ ﻋﻤﯩﺮ ﻋﻦ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﯨﻨﻪ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﯩ ﻋﯩﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﯩﻢ ﺑﻦ ﻗﯩﺲ
ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^٣

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﻋﻦ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ.
ﻋﻦ ﺃﺑﯩﮭ ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ ﻋﻦ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﯨﻨﻪ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﯩ ﻋﯩﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﯩﻢ ﺑﻦ
ﻗﯩﺲ ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^٤

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﻭﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺍﻟﮭﺴﻦ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭﻤﺎ ﻗﺎﻟﺎ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﻗﺎﻝ:
ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻳﻌﻘﻮﺏ ﺑﻦ ﻳﯩﺰﯨﺪ ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ ﻋﻦ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﯨﻨﻪ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﯩ ﻋﯩﺎﺵ
ﻋﻦ ﺳﻠﯩﻢ ﺑﻦ ﻗﯩﺲ ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^٥

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﻭﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺍﻟﮭﺴﻦ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭﻤﺎ ﻗﺎﻟﺎ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ ﻭﻋﺒﺪﺍﻟﻠﮭ
ﺑﻦ ﺟﻌﻔﺮﺍﻟﺤﻤﯩﺮﯨ ﺟﻤﯩﻌﺎً ﻋﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ ﻭﻳﻌﻘﻮﺏ ﺑﻦ ﻳﯩﺰﯨﺪ ﻭﺍﺑﺮﺍﮭﯩﻢ ﺑﻦ ﮬﺎﺷﻢ
ﺟﻤﯩﻌﺎً ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﯩ. ﻋﻦ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﯨﻨﻪ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﯩ ﻋﯩﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﯩﻢ ﺑﻦ
ﻗﯩﺲ ﺍﻟﮭﻼﻟﯩ...^٦

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺑﯩ ﺭﺿﯩ ﺍﻟﻠﮭ ﻋﻨﮭ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻳﺤﯩﻲ ﺍﻟﻌﻄﺎﺭ ﻋﻦ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ

١. ﺍﻟﻐﯩﺒﻪ ﻟﻠﻨﻌﻤﺎﻧﯩ، ﺻ ٩٦، ﺣ ٢٧.

٢. ﻛﻤﺎﻝ ﺍﻟﺪﯨﻦ، ﺻ ٢٦٢، ﺣ ٩؛ ﻋﯩﻮﻥ ﺁﺧﺒﺎﺭ ﺍﻟﺮﺿﺎ ﺭﺯﯨ، ﺟ ٢، ﺻ ٥٦، ﺣ ١٧.

٣. ﻛﻤﺎﻝ ﺍﻟﺪﯨﻦ، ﺻ ٢٧٠، ﺣ ١٥؛ ﺍﻟﺨﺼﺎﻝ، ﺻ ٤٧٧، ﺣ ٤١.

٤. ﮬﻤﺎﻥ، ﺻ ١٣٩، ﺣ ١٥٨.

٥. ﻛﻤﺎﻝ ﺍﻟﺪﯨﻦ، ﺻ ٢٧٤، ﺣ ٢٥.

٦. ﮬﻤﺎﻥ، ﺻ ٤١٣، ﺣ ١٥.

عيسى عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن
سليم بن قيس الهلالي^١.

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن حماد بن
عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني وعمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم
بن قيس الهلالي^٢.

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن
الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان
بن أبي عياش عن إبراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن قيس الهلالي^٣.

حدّثنا محمد بن الحسن بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن
الصفار عن يعقوب بن يزيد وإبراهيم بن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى. عن
إبراهيم بن عمر اليماني عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي^٤.

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن
الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى. عن الحسين بن سعيد عن حماد بن
عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن قيس الهلالي^٥.

حدّثنا محمد بن على ماجيلويه رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن
محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد عن العباس بن معروف عن على بن مهزيار عن
حكم بن بهلول عن إسماعيل بن همام عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن
سليم بن قيس الهلالي^٦.

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن
الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن على (ابو سمينة) عن محمد بن

١. الخصال، ص ٥١، ح ٦٣.

٢. همان، ص ٢٥٥، ح ١٣١.

٣. كمال الدين، ص ٢٦٢، ح ١٠.

٤. الخصال، ص ٤٧٧، ح ٤١.

٥. كمال الدين، ص ٢٤٠، ح ٦٣.

٦. الخصال، ص ٤١، ح ٣٠.

أﺳﻠﻢ ﻋﻦ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺍﻟﻬﺎﺷﻤﻲ ﻋﻦ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﻳﻨﺔ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﻲ ﻋﻴﺎﺵ ﻋﻦ
ﺳﻠﻴﻢ ﺑﻦ ﻗﻴﺲ ﺍﻟﻬﻼﻟﻲ...^١

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﻮﺳﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﻤﺘﻮﻛﻞ ﺭﺿﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﺒﻦ ﺍﻟﺴﻌﺪ
ﺁﺑﺎﺩﻯ ﻋﻦ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﺃﺑﻲ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﻋﻦ ﺃﺑﻴﻪ ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﻴﺴﻰ. ﻋﻦ ﺍﺑﻦ ﺃﺫﻳﻨﺔ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ
ﺑﻦ ﺃﺑﻲ ﻋﻴﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﻴﻢ ﺑﻦ ﻗﻴﺲ...^٢

٨. ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺧﺰﺍﺯ ﻗﻤﻲ (ﻗﺮﻥ ﭼﻬﺎﺭﻡ):

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ ﺭﺿﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﻲ ﺃﺑﻲ ﺭﺣﻤﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﻗﺎﻝ: ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺳﻌﻴﺪ ﺑﻦ
ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﺎ ﻳﻌﻘﻮﺏ ﺑﻦ ﻳﺰﻳﺪ ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﺜﻤﺎﻥ ﺑﻦ ﻋﻴﺴﻰ. ﻋﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﺑﻦ
ﻣﺴﻜﺎﻥ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺍﺑﻦ ﺧﻠﻒ ﻋﻦ ﺳﻠﻴﻢ ﺑﻦ ﻗﻴﺲ ﺍﻟﻬﻼﻟﻲ...^٣

٩. ﺃﺑﻮ ﺍﻟﻔﺘﺢ ﺍﻟﻜﺮﺍﺟﻜﻲ (ﺩﺭﮔﺬﺷﺘﻪ ٤٤٩ ﻗﻤﺮﻯ):

ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺍﻟﺸﻴﺦ ﺃﺑﻮ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﺷﺎﺫﺍﻥ ﺍﻟﻘﻤﻲ ﺭﺿﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﺎ
ﺃﺑﻮ ﻣﺤﻤﺪ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﺍﻟﻌﻠﻮﻯ ﺍﻟﻄﺒﺮﻯ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﺎ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﻲ
ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﻋﻦ ﺃﺑﻴﻪ ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﻲ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﻴﺴﻰ. ﻗﺎﻝ ﺣﺪﺛﻨﻲ ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﻳﻨﺔ ﻗﺎﻝ
ﺣﺪﺛﻨﻲ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﻲ ﻋﻴﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﻴﻢ ﺑﻦ ﻗﻴﺲ ﺍﻟﻬﻼﻟﻲ...^٤

١٠. ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ، ﺷﻴﺦ ﻃﻮﺳﻰ (ﺩﺭﮔﺬﺷﺘﻪ ٤٦٠ ﻗﻤﺮﻯ):

ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺑﻦ ﻓﻀﺎﻝ^٥ ﻋﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺇﺳﻤﺎﻋﻴﻞ ﺍﻟﺰﻋﻔﺮﺍﻧﻲ ﻋﻦ ﺣﻤﺎﺩ ﺑﻦ ﻋﻴﺴﻰ ﻋﻦ
ﻋﻤﺮﺑﻦ ﺃﺫﻳﻨﺔ ﻋﻦ ﺃﺑﺎﻥ ﺑﻦ ﺃﺑﻲ ﻋﻴﺎﺵ ﻋﻦ ﺳﻠﻴﻢ ﺑﻦ ﻗﻴﺲ ﺍﻟﻬﻼﻟﻲ...^٦

١. ﻣﻌﺎﻧﻲ ﺍﻟﺄﺧﺒﺎﺭ، ﺻ ٣٩٤، ﺣ ٤٥.

٢. ﻋﻠﻞ ﺍﻟﺸﺮﺍﺋﻊ، ﺟ ١، ﺻ ١٢٣، ﺣ ١.

٣. ﻛﻔﺎﻳﺔ ﺍﻟﺄﺗﺮ، ﺻ ٤٥.

٤. ﺍﻟﺴﺘﻨﺼﺎﺭ، ﺻ ٩.

٥. «ﻭﻣﺎ ﺫﻛﺮﺗﻪ ﻓﻲ ﻫﺬﺍ ﺍﻟﻜﺘﺎﺏ ﻋﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺑﻦ ﻓﻀﺎﻝ ﻓﻘﺪ ﺁﺧﺒﺮﻧﻲ ﺑﻪ ﺃﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪﻭﻥ ﺍﻟﻤﻌﺮﻭﻑ ﺑﺎﺑﻦ
ﺍﻟﺤﺎﺷﺮ ﺳﻤﺎﻋﺌﺎ ﻭﺍﺟﺎﺯﺓ ﻋﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺯﺑﻴﺮ ﻋﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺑﻦ ﻓﻀﺎﻝ.» (ﺗﻬﺬﻳﺐ ﺍﻟﺄﺣﻜﺎﻡ،
ﺟ ١٠، ﺻ ٥٥)

٦. ﺗﻬﺬﻳﺐ ﺍﻟﺄﺣﻜﺎﻡ، ﺟ ٤، ﺻ ١٢٦، ﺣ ٣ (٣٦٢).

عنه (حسین بن سعید)^۱ عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذينة عن أبان عن سلیم بن قیس الهلالی...^۲

عنه (حسین بن سعید) عن حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر عن أبان رفعه إلى سلیم بن قیس الهلالی...^۳

أخبرنا جماعة عن أبي المفضل حدثني عبد الرزاق بن سليمان بن غالب الأزدی حدثنا الفضل بن المفضل بن قیس بن رمانة الأشعری حدثنا حماد بن عیسی - الغریق حدثني عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس...^۴ أخبرنا جماعة عن عدة من أصحابنا عن محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمیر عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس...^۵

أخبرنا ابن أبي جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبي القاسم البرقی عن محمد بن علی أبي سمينة الكوفی عن حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی...^۶

این طریق ها نشان می دهد ظهور احادیث سلیم، در قرن چهارم نبوده است و حتی اگر ظهور کتاب در قرن چهارم هم باشد، به احادیثی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، ربطی ندارد.

در ادامه، نویسنده پیدایی این کتاب را موجب شکل گیری مذهب دوازده امامی در

۱. «وما ذكرته في هذا الكتاب عن الحسين بن سعيد فقد أخبرني به الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله وأحمد بن عبدون كلهم عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن أخيه محمد بن الحسن بن الوليد وأخبرني به أيضاً أبو الحسن بن أبي جید القمي عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن بن أبان.» (همان، ج ۱۰، ص ۶۳)

۲. همان، ج ۶، ص ۳۲۸، ح ۲۷ (۹۰۶).

۳. همان، ج ۹، ص ۱۷۶، ح ۱۴ (۷۱۴).

۴. الامالی للطوسی، ص ۶۲۲، ح ۱۹ (۱۲۸۳).

۵. الغيبة، ص ۱۳۷.

۶. الغيبة، ص ۱۹۳، ح ۱۵۵.

قرن چهارم یاد کرده، اما در این باره نیز هیچ دلیل و مدرکی نمی‌آورد. هر چند وی برای ادّعای خود دلیل نیاورده و بی‌مدرک بودن آن برای نپذیرفتنش بس است، برای باطل بودن این سخن، دلیلی در پی می‌آید: نخست آن که با گزارش احادیث، ثابت می‌شود که اندکی از احادیث دوازده امام، مستند به کتاب یا روایات سلیم هستند و نمی‌توان ادّعا کرد کتاب سلیم باعث ایجاد عقیده دوازده امام شده است.

دوم آن که بر فرض این عقیده از احادیث سلیم هم گرفته شده باشد، سخن ایشان باطل است؛ زیرا طریق‌ها و راویان متعدّدی ذکر شده‌اند که نشان می‌دهد این احادیث در قرن چهارم پیدا نشده است و این روایات پیش از این زمان نیز تا زمان پیامبر ﷺ، میان راویان رواج داشته است. بزرگان شیعه روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده‌اند و مستقیم به کتاب مراجعه نکرده‌اند تا این احتمال جا داشته باشد که پیدا شدن این کتاب باعث به وجود آمدن مذهب دوازده امامی شده است.

سوم آن که در پاسخ شبهه نهم، به متن کتاب‌هایی اشاره شد که قبل از قرن چهارم نوشته شده‌اند. بنابر آن‌ها، برخلاف ادّعای نویسنده، احادیث دوازده امام در آن کتاب‌ها موجود بوده و پیشینه‌ای فراتر از قرن چهارم داشته و اکثر آن‌ها هم از غیر طریق سلیم نقل شده است، مانند اصل ابوسعید عصفری (درگذشته ۲۵۰ قمری)، مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری)، محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشته ۲۷۴ قمری) بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار (درگذشته ۲۹۰ قمری) و چنان‌که گذشت، اکثر کتاب‌های قرون اولیه برجای نمانده تا به خود آن‌ها استشهاد شود، اما کتاب‌های بعدی که از آن‌ها نقل می‌کنند، نشان می‌دهد این احادیث در کتاب‌های صحابه بزرگی چون محمد بن ابی عمیر (درگذشته ۲۱۷ قمری)^۱

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍاءَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَنَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ قَيْسٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ

و حسن بن محبوب (درگذشته ۲۲۴ قمری)^۱ وجود داشته است.

بنابر ادعای نویسنده، راویان پس از آن، در این باره روایت‌هایی ساخته‌اند، وی برای این ادعا نیز دلیلی نمی‌آورد.

وی می‌نویسد: چون سال‌ها بعد نویسندگان، احادیث بیشتری را در این موضوع آورده‌اند، پس این احادیث جعلی و دروغ است، در حالی که نویسندگان پیشین، هرگز در مقام جمع همه روایات نبوده‌اند و هرگز ادعا نکرده‌اند همه احادیث این موضوع را گرد آورده‌اند، بلکه برعکس بزرگانی مانند مرحوم کلینی و شیخ صدوق هدف خود را از نوشتن کتاب، راه‌نمایی مردم و پاسخ‌گویی به پرسش‌های موجود در جامعه بیان کرده‌اند. نه جمع‌آوری احادیث و نوشتن کتاب‌های مفصل حدیثی و موسوعه‌نگاری. مرحوم کلینی در مقدمه کتاب کافی علت تألیف کتاب خود را چنین نقل می‌کند:

یادآور شدی که مسائلی بر تو مشکل شده و حقیقت آن را به دلیل اختلاف روایت‌ها نمی‌دانی و می‌دانی که اختلاف روایت‌ها در آن به دلیل اختلاف علت‌ها و سبب‌های آن است. و در محل خود فردی که به علمش اعتماد و با او گفت‌وگو کنی و استفاده ببری، نمی‌یابی و گفتم دوست داری کتابی کافی داشته باشی که از تمام فنون علم دین در آن جمع باشد. مقداری که دانش‌آموز

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذْيَنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَذْرَكُهُ يَا عَلِيُّ ۱ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَذْرَكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يَكُونُ لِي عَشْرُ إِمَامَاتٍ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴)

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَاوِزِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.» (همان، ص ۵۳۲، ح ۹)

به آن بسنده کند و ره جو به آن مراجعه کند و کسی که علم دین و عمل به آن را می‌خواهد از آن بگیرد، بنابر احادیث صحیح از امامان علیهم‌السلام و سنت‌های پابرجا که عمل بر پایه آن است و با آن واجب الهی و روش پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ادا شود... و خدا را شکر که نوشتن آن چه را خواسته بودی، میسر ساخت. امیدوارم چنان باشد که در نظر داشتی. اگر در آن کاستی باشد، نیت ما کم‌کاری در هدیه کردن نصیحت (خیرخواهی) نبوده است؛ زیرا خیرخواهی برای برادران و اهل مذهبمان واجب است. علاوه امید داریم که با هر کسی که از آن استفاده می‌کند و به مضمون آن عمل می‌کند، در زمان ما و در زمان باقی مانده تا پایان دنیا، شریک باشیم... و کمی کتاب الحجة را توسعه دادیم، اگر چه به مقداری که حقش بود، کامل نکردیم؛ زیرا ما زشت دانستیم که از تمام بهره آن کم بگذاریم و امیدوارم خداوند انجام نیتی را که سابق گفتیم آسان گرداند. اگر اجل به تأخیر افتد، کتابی گسترده‌تر و کامل‌تر از این می‌نویسیم، تمام حقش را ادا می‌کنیم. اگر خدای تعالی بخواهد.^۱

شیخ صدوق نیز در مقدمه کمال الدین و تمام النعمة آورده است:

آن چه باعث شد من این کتاب را تألیف کنم، این است که... دیدم غیبت، بسیاری از شیعیان را که نزد من رفت و آمد می‌کردند، دچار حیرت کرده است و

۱. «وذكرت أن أمورا قد أشكلت عليك، لا تعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها وأنك تعلم أن اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها وأسبابها وأنك لا تجد بحضرتك من تذاكره وتفاوضه ممن تثق بعلمه فيها وقلت: إنك تحب أن يكون عندك كتاب كاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين، ما يكتفى به المتعلم ويرجع إليه المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به، بالأثار الصحيحة عن الصادقين عليهم‌السلام والسنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدي فرض الله عز وجل وسنة نبيه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم... وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سئلت، وأرجو أن يكون بحيث توخيت، فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصرنيتنا في إهداء النصيحة، إذ كانت واجبة لإخواننا وأهل ملتنا، مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكل من اقتبس منه، وعمل بما فيه دهرنا هذا، وفي غايه إلى انقضاء الدنيا... ووسعنا قليلاً كتاب الحجة وإن لم نكملة على استحقاقه، لأننا كرهنا أن نبخس حظوظه كلها. وأرجو أن يسهل الله عز وجل إمضاء ما قدمنا من النية، إن تأخر الأجل صنفنا كتاباً أوسع وأكمل منه، نوفيّه حقوقه كلها إن شاء الله تعالى.» (الكافي، ج ۱، ص ۸)

آنان در امر امام قائم علیه السلام دچار شبهه شده‌اند و به جای تسلیم بودن، به دیدگاه‌ها و مقایسه‌ها روی آورده‌اند. پس تلاشم را صرف هدایت آنان به حق و برگرداندن آن‌ها به راه درست کردم، به وسیله اخباری که در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام رسیده بود. تا این که در قم پیری اهل فضل و علم و شرف از بخارا به ما وارد شد... و از من خواست که در این موضوع کتابی تألیف کنم. من خواهش او را پذیرفتم و به او وعده دادم که چون خدا برگشتن مرا به وطن و قرارگاهم شهرری فراهم سازد، آن چه خواسته اوست، جمع‌آوری کنم. پس در شبی که درباره خانواده و فرزندان و برادران و نعمتی که در شهرری باز گزاردم، اندیشه می‌کردم، به ناگاه خواب به من غلبه کرد، در خواب دیدم... مولایمان قائم صاحب الزمان علیه السلام بر در خانه کعبه ایستاده است... سپس به من فرمود: ... به تو دستور می‌دهم اکنون کتابی درباره غیبت بنویسی و غیبت پیغمبران علیهم السلام را در آن درج کنی، سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله رفت و من از خواب هراسان برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن گذراندم و وقتی صبح شد، آغاز به تألیف این کتاب نمودم، برای امتثال امر ولی خدا صلی الله علیه و آله و حجت او.^۱

چنان که پیداست، عبارت‌های هر دو کتاب بیان می‌کند که برای ارشاد و عمل

۱. «إن الذي دعاني إلى تأليف كتابي هذا... فوجدت أكثر المختلفين إلى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة، و دخلت عليهم في أمر القائم عليه السلام الشبهة، وعدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء والمقائيس، فجعلت أبذل مجهودي في إرشادهم إلى الحق وردهم إلى الصواب بالأخبار الواردة في ذلك عن النبي صلی الله علیه و آله و الأئمة عليهم السلام، حتى ورد إلينا من بخارا شيخ من أهل الفضل والعلم والنباهة ببلد قم... وسئلني أن أصنف له في هذا المعنى كتاباً، فأجبتة إلى ملتصقه ووعده جمع ما ابتغى إذا سهل الله لي العود إلى مستقرى ووطنى بالرى. فبينما أنا ذات ليلة أفكر فيما خلفت ورأى من أهل وولد وإخوان ونعمة إذ غلبنى النوم فرأيت... مولانا القائم صاحب الزمان عليه السلام واقفاً بباب الكعبة... ثم قال لى: ... أمرك أن تصنف ولكن صنف الآن كتاباً فى الغيبة واذكر فيه غيبات الأنبياء عليهم السلام. ثم مضى عليه السلام فانتبهت فزعاً إلى الدعاء والبكاء والبث والشكوى إلى وقت طلوع الفجر، فلما أصبحت ابتدئت فى تأليف هذا الكتاب ممتثالاً لأمرولى الله وحجته». (كمال الدين، ص ۲)

نوشته شده‌اند و نویسندگان آن در پی جمع‌آوری همهٔ احادیث نبوده‌اند، بلکه مرحوم کلینی تصریح کرده احادیث این کتاب کامل نیست و اگر اجل مهلت دهد، کتاب جامع‌تری می‌نگاشت.

در کتاب‌های اهل تسنن نیز چنین است. بخاری (درگذشته ۲۵۶ قمری) می‌گوید: من از میان شش صد هزار حدیث این احادیث صحیح را نقل کردم... و بیشتر احادیث صحیح را رها کردم. اسماعیلی گوید: زیرا اگر او تمام احادیث صحیح را نقل می‌کرد، در یک باب حدیث گروهی از صحابه جمع می‌شد و سند هریک از آن‌ها وقتی صحیح بود، یاد می‌شد. در نتیجه، کتابی بسیار بزرگ می‌گشت و گوید... و احادیث صحیح را رها کردم تا طولانی نشود.^۱

شاگرد وی، مسلم (درگذشته ۲۶۱ قمری) صاحب دومین کتاب معتبر اهل تسنن نیز چنین گفته است: «هر حدیثی که نزد من صحیح بود، در این جا (صحیح مسلم) قرار ندادم.»^۲

محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (درگذشته ۴۰۵ قمری) آورده است:

محمد بن اسماعیل جعفری و مسلم بن حجاج قشیری در اخبار صحیح دو کتاب پاکیزه نوشته‌اند که نام آن دو در عالم منتشر شده در حالی که حکم نکرده‌اند، حتی یکی از آن‌ها که حدیث صحیحی غیر از آن‌چه ما نقل کرده‌ایم، وجود ندارد... و من از خداوند کمک می‌خواهم برای نقل احادیثی که راویان آن‌ها ثقه هستند و به امثال آن‌ها هر دو شیخ یا یکی از آن‌ها احتجاج کرده‌اند و این شرط صحیح است نزد تمام فقه‌های اسلامی افزودن در سند و

۱. «خرجت الصحيح من ست مائة ألف حديث... وما تركت من الصحيح أكثر قال الإسماعيلي لأنه لو أخرج كل صحيح عنده لجمع في الباب الواحد حديث جماعة من الصحابة ولذكر طريق كل واحد منهم إذا صحت فيصير كتاباً كبيراً جداً وقال... وترك من الصحيح حتى لا يطول.» (مقدمة فتح الباری، ص ۵)

۲. «ليس كل شيء عندی صحيح وضعته هنا یعنی فی صحیحہ.» (بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

متن از افراد مورد اعتماد (ثقه) پذیرفته است.^۱

تعداد روایات صحیح بخاری حدود هفت هزار و مسلم سه هزار روایت است و حاکم نیشابوری علاوه بر روایت‌های آن‌ها نزدیک نه هزار حدیث جمع‌آوری و در پایان هر حدیث عبارتی این گونه آورده است: «این حدیث بنا بر شرط دو شیخ (بخاری و مسلم) صحیح است، در حالی که این دو آن را نقل نکرده‌اند.»^۲ یا آن که آورده: «این حدیث صحیح است و به هیچ وجه برای آن مشکلی سراغ نداریم، در حالی که این دو نقلش نکرده‌اند.»^۳

نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی (درگذشته ۸۰۷ قمری) به همین دلیل پس از نقل کلمات بخاری و مسلم می‌گوید:

اما آن دو (بخاری و مسلم) تمام احادیث صحیح را جمع نکردند و به آن هم ملتزم نبودند... و این نقل‌ها اعتراف روشن آن دو است به این که تمام احادیث صحیح را در کتاب‌هایشان نیاورده‌اند. پس برای کسی که عزم و اراده‌ای در وی تحقق یافته، فرصت زیاد و میدان عمل گسترده است.^۴

وی **مجمع الزوائد** را در ده جلد نوشته است و هیچ کس تا به حال مدعی نشده که روایات کتاب **مستدرک** یا **زوائد** چون بعد افزوده و نوشته شده، پس

۱. «أبو عبد الله محمد بن إسماعيل الجعفي وأبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري صنفاً في صحيح الأخبار كتابين مهذبين انتشر ذكرهما في الأقطار ولم يحكما ولا واحد منهما أنه لم يصح من الحديث غير ما أخرجه... وانا استعين الله على إخراج أحاديث رواها ثقات قد احتج بمثلها الشيخان أو أحدهما وهذا شرط الصحيح عند كافة فقهاء أهل الإسلام أن الزيادة في الأسانيد والمتون من الثقات مقبولة.» (المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲)

۲. «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.»

۳. «هذا حديث صحيح لا نعرف له علة بوجه من الوجوه ولم يخرجاه.»

۴. «لكنهما لم يستوعبا الصحيح بما جمعا ولا التزما لذلك... وهذه النقول اعتراف صريح منهما بأنهما لم يذكرنا في كتابيهما كل الصحيح. فالمجال إذاً واسع والميدان فسيح أمام من تتحقق فيه العزيمة.» (بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

جعلی است.^۱

بنابراین، طبیعی است که با گذشت زمان بر تعداد حدیث‌ها افزوده شده باشد و این افزایش را به معنای جعل حدیث نمی‌توان دانست. نمی‌توان گفت چرا این احادیث در کتاب مرحوم خزاز وجود دارد، اما در کتاب *کافی* یا *کمال الدین* نیست. اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید همه جوامع حدیثی شیعه و سنی که بعدها به کوشش دانشمندان هر قوم نوشته شده، جعلی و دروغ باشد؛ زیرا بسیاری از این احادیث در کتاب‌های قدیمی‌تر که حجم کمتری دارند، وجود ندارد. با وجود این، کسی چنین استدلال را نمی‌پذیرد و این‌گونه سخن راندن، هوچی‌گری است تا مباحثه علمی.

نویسنده در این موضوع به دور از شیوه و شأن تحقیق و انصاف در سخن، گونه‌ای وانمود کرده که گویی با گذشت پنجاه سال آمار این احادیث از هفده به سی و چند حدیث رسیده است و بعد به یک‌باره دویست حدیث گردیده است. لذا پس از مرحوم کلینی، شیخ صدوق را نام می‌برد و می‌گوید: کلینی در کتاب *کافی* بیش از هفده روایت نقل نکرده است. پنجاه سال بعد، صدوق روایت‌ها را به سی و اندی افزایش داده است. اما به مرحوم نعمانی که شاگرد مرحوم کلینی و پیش‌تر از شیخ صدوق است، هیچ اشاره‌ای نکرده، در حالی که وی بیش از شصت حدیث از شیعه و اهل تسنن^۲ در موضوع دوازده امام آورده و چنین یاد آورده است: «و روایات در این مسئله از طریق اهل تسنن فراوان است که دلالت می‌کنند پیامبر ﷺ دوازده را یادآور شده است و آن‌ها

۱. البته طبیعی است که برخی از محدثان در صحت بعضی از احادیث آن‌ها سخن داشته باشند اما هرگز نویسندگان آن‌ها را به جعل متهم نکرده‌اند. برای مثال ذهبی می‌گوید: حدود صد روایت از کتاب مستدرک حاکم قابل قبول نیست. اما در عین حال وی را فردی قابل اطمینان (ثقه) و بسیار بزرگوار و بی‌همتا در دوران خود می‌داند. (نک: *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۷، ص ۱۶۲ - ۱۷۷، ش ۱۰۰: شرح حال حاکم نیشابوری).

۲. *الغیة للنعمانی*، ص ۶۵ - ۱۱۰ و ص ۱۱۷ - ۱۲۵.

جانشینان او علیهم السلام هستند».^۱

چنان‌که پیداست، مرحوم نعمانی با آن‌که هم‌عصر مرحوم کلینی بوده، بیش از شصت حدیث آورده و به اعتقاد وی، احادیث فراوان دیگری نیز وجود داشته است. پس باید گفت مرحوم شیخ صدوق پس از پنجاه سال، بنابر گزارش نویسنده از آمار احادیث شیخ، نه‌تنها چیزی نیفزوده و احادیث را دو برابر نکرده، بلکه تنها نصف احادیث مرحوم نعمانی را آورده است. حال با توجه به این نکته، آیا بسان نویسنده می‌توان گفت راویان اندک‌اندک روایت ساخته‌اند؟ آیا این انصاف در داوری و حقیقت‌طلبی است؟ چرا وی به کتاب معروف و معتبر نعمانی هیچ اشاره‌ای نکرده است؟ مگر از سیر تاریخی احادیث دوازده امام بحث نمی‌کند؟

نویسنده برای آن‌که مرحوم خزاز قمی صاحب کتاب *کفایة الاثر* را متهم کند که روایت‌ها را به دویست عدد رسانده و این‌گونه سیر تاریخی برای افزایش احادیث بسازد، آمار ناصحیحی از میزان احادیث شیخ صدوق گزارش می‌دهد، یعنی مدعی می‌شود شیخ صدوق، سی و چند روایت نقل کرده است، در حالی که وی در کتاب *خصال* در باب «الخلفاء و الائمة بعد النبی علیه السلام اثنی عشر علیهم السلام»، ۴۵ حدیث آورده و در کتاب *کمال الدین* تنها در باب ۲۴، «باب ما روی عن النبی علیه السلام» ۳۷ روایت آورده است که یازده روایت این دو باب مشترک است. پس از خارج کردن تکراری‌ها، ۷۱ حدیث باقی می‌ماند، یعنی تنها با در نظر گرفتن همین دو باب و نیفزودن باب‌های دیگر کتاب *کمال الدین* و دیگر آثار شیخ صدوق، میزان احادیث شیخ صدوق دو برابر مقداری خواهد بود که نویسنده ادعا کرده است. افزون بر این، احادیثی وجود دارد که شیخ به مناسبت‌های دیگر نقل کرده و در *کمال الدین* تصریح می‌کند: «برخی از طریق‌های این حدیث را در این کتاب و برخی دیگر را در کتاب نص بر دوازده امام علیهم السلام

۱. «والروایات فی هذا المعنی من طرق العامة کثیرة تدلّ علی أن رسول الله صلی الله علیه و آله یذکر الاثنی عشر و انهم خلفاؤه.» (همان، ص ۱۲۵)

نقل کردم.^۱

متأسفانه این کتاب در دست نیست تا احادیث آن به شمار آید، اما ایشان نیز مانند مرحوم نعمانی خاطرنشان می‌کند:

روایات در این باب بسیار است و مرجع و محلّ مطمئن، ناقلان حدیث هستند و باید به آن‌ها رجوع کنیم و محدّثان اهل سنت نیز به طور مستفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند... و باز محدّثان اهل سنت به طور مستفیض و ظاهر از جابر بن سمره نقل کرده‌اند.^۲

بنابراین، مرحوم خزاز چون در پی نوشتن کتابی مستقل با عنوان دوازده امام بوده، سعی نموده همه احادیثی را که به وی رسیده و به آن‌ها دسترسی داشته، گرد آورد و سند هر روایتی را که در کتاب خویش آورده، نقل کند. این سندها به روشنی نشان می‌دهد این احادیث را از اساتید خود نقل کرده است و آنان، چنان‌که گذشت، چون در پی نوشتن کتابی مستقل نبوده‌اند، همه را ثبت نکرده‌اند. پس نمی‌توان گفت خزاز چیزی جعل کرده و احادیث را به دویست حدیث رسانده، بلکه آن‌چه را از اساتید خود شنیده آورده است. در زمان ما نیز آیه‌الله صافی گلپایگانی تحقیقی سترگ انجام داده و در موضوع دوازده امام احادیث بیشتری را از منابع شیعه و اهل تسنن در کتاب *منتخب الاثر* برشمرده است. آیا می‌توان گفت شیعه و سنی دست به دست هم داده‌اند و به جعل حدیث پرداخته‌اند و همین باعث شده آمار احادیث به این اندازه برسد؟

به رغم ادعای نویسندگان که کتاب *سلیم* را اساس اعتقاد به دوازده امام، یاد می‌کند، مرحوم خزاز تنها یک روایت از سلیم در کتاب *کفایة الاثر* آورده است و نویسنده باید

۱. «وقد أخرج بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب وبعضها في كتاب النص على الأئمة الاثنی عشر عليهم السلام» (کمال الدین، ص ۶۷)

۲. «إن الأخبار في هذا الباب كثيرة والمفزع والملجأ إلى نقله الحديث وقد نقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً مستفیضاً من حديث عبدالله ابن مسعود... ونقلاً ظاهراً مستفیضاً من حديث جابر بن سمره.» (همان، ص ۶۸)

پاسخ دهد که چگونه خاستگاهی است که از دویست حدیث تنها یک حدیث در آن به چشم می خورد.

از این رو، باید گفت که اساس دوازده امام کتاب سلیم نیست و درصد بسیار کمی از احادیث از آن کتاب آمده است، هیچ دلیلی وجود ندارد که کتاب سلیم در قرن چهارم یافت شده باشد، کتاب سلیم باعث تشکیل مذهب دوازده امام نشده؛ زیرا بسیار کم به آن استناد شده است، روایات از ابتدای صدور از پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام بین راویان رواج داشته و کسی آن ها را بعدها جعل نکرده یا نیفزوده و در پایان آن که سخنان نویسنده ادعایی بیش نیست و از هر گونه مدرک و مستندی دور است.

فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم

در این فصل بیان می‌شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده‌اند؟

شبهه بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام عليه السلام به کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

وكان اعتماد الكليني و النعماني و الصدوق في قولهم بالنظرية الاثني عشرية على كتاب سلیم الذي وصفه النعماني بأنه من الأصول التي يرجع إليها الشيعة و يعولون عليها.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده‌اند.

پاسخ

هیچ کدام از بزرگانی که نویسندگان آنان نام برده، به گونه مستقیم از کتاب سلیم نقل نکرده‌اند. از این رو، اعتماد آنان به این کتاب، دست‌آویزی شایسته برای نویسندگان به

۱. «و اعتماد کلینی و نعمانی و صدوق در قائل شدن به اندیشه دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس بود. کتابی که نعمانی آن را از اصولی وصف می‌کند که شیعه به آن مراجعه می‌کند و بر آن اعتماد می‌کنند.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۱)

شمار نمی رود تا بدان وسیله بهانه ای جوید و از اعتبار کتاب در نزد آن بزرگان، چنان سخن گوید. وانگهی اگر این کتاب ضعیف هم باشد، در آن روایات تأثیری نخواهد گذاشت؛ زیرا آن بزرگان روایات سلیم را با طریق و سند خود نقل کرده اند و اعتبار آن روایت ها تنها با سند آن ها اثبات شده است. از این رو، بررسی قوت و ضعف کتاب سلیم مغالطه ای بیش نمی نماید.

ادّعای نویسنده چنان می نماید که مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق برای اعتقاد به دوازده امام تنها به کتاب سلیم بسنده کرده اند، در حالی که اسناد و مدارک خلاف آن را ثابت می کند. مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم»^۱ از بیست حدیث تنها یک حدیث (حدیث چهارم) را از سلیم نقل کرده است. یعنی پنج درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است. مرحوم نعمانی نیز در باب چهارم «ما روی فی أن الأئمة علیهم السلام اثنا عشر إماماً وأنهم من الله و باختیاره» و فصل «فیما روی أن الأئمة اثنا عشر علیهم السلام من طریق العامة»^۲ و باب ششم «الحديث المروی عن طرق العامة»^۳ در میان بیش از شصت حدیث تنها شش حدیث (هشتم، تا دوازدهم و حدیث ۲۷) را از سلیم نقل کرده، یعنی کمتر از ده درصد روایات این باب و شیخ صدوق نیز در کتاب خصال چنان که گذشت، در بخش «الخلفاء و الأئمة علیهم السلام بعد النبی ﷺ اثنا عشر»^۴ و کتاب کمال الدین باب ۲۴ «ما روی عن النبی ﷺ فی النص علی القائم ﷺ وأنه الثانی عشر من الأئمة علیهم السلام»^۵ از مجموع ۷۱ حدیث تنها پنج حدیث (نهم، دهم، پانزدهم و احادیث ۲۵ و ۳۷)^۶ را از سلیم آورده،

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. الغیة للنعمانی، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۱۰۴.

۴. الخصال، ص ۴۶۶.

۵. کمال الدین، ص ۲۵۶.

۶. شماره احادیث از کتاب کمال الدین است و احادیث نهم و پانزدهم در خصال هم آمده، یعنی در خصال از

کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان [۳۱۹]

یعنی کمتر از ده درصد آن روایت‌ها و روایات سلیم در سراسر کتاب *کمال الدین* به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسد. البته آن‌چه گذشت، تنها گزارشی از آمار احادیث بخشی از دو کتاب شیخ صدوق است و گرنه احادیث وی در این موضوع بیش از ۷۱ شمار است و درصد روایات سلیم از این کمتر است.

فصل سوم. شیعیان و کتاب سلیم

در این فصل این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟

شبهه بیست و نهم. مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان

متن کتاب

ولكن عامة الشيعة في ذلك الزمان كانوا يشكون في وضع واختلاق كتاب سلیم و ذلك لروايته عن طريق محمد بن علي الصيرفي أبوسمينة الكذاب المشهور و احمد بن هلال العبرتائي الغالي الملعون.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده عموم شیعیان درباره این کتاب شک داشته اند؛ زیرا کتاب از طریق ابوسمینه دروغ پرداز و احمد بن هلال اهل غلو روایت شده است.

پاسخ

نویسنده بی دلیل ادعا کرده، کتاب سلیم نزد عموم شیعیان مشکوک بوده است. او منظور خود را از عموم شیعیان بیان نکرده است.

۱. «و اما عموم شیعیان در آن زمان درباره ساختگی و جعلی بودن کتاب سلیم شک و تردید داشته اند؛ زیرا این کتاب از طریق محمد بن علی صیرفی ابوسمینه، دروغ گوی مشهور و از طریق احمد بن هلال عبرتایی، غلو کننده ملعون نقل شده بود.» (الإمام المهدی حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۱)

پیش از بررسی این ادعا، گفتنی است بنابر گزارش آمار احادیث، پرداختن به کتاب سلیم یک مرحله دیگر نیز از پرداختن به اصل بحث (احادیث دوازده امام) فاصله می‌گیرد؛ زیرا چنان که گذشت، مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق احادیث سلیم را تنها از کتاب سلیم نقل نکرده‌اند تا بحث از اعتبار کتاب وی، در اصل بحث تأثیر بگذارد، بنابراین، ضعفی که نویسنده در پی اثبات آن است، در صورتی مفید می‌نمود که پیش‌تر دو چیز اثبات می‌شد: یکی نقل بزرگان از کتاب سلیم و دوم نقش اصلی احادیث سلیم و حال آن‌که هیچ کدام ثابت نشد.

نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در آن زمان نزد عموم شیعیان مشکوک بوده و البته در این باره استقرایی گزارش نداده تا دلیل صدق مدعای وی باشد. برای آن‌که فردی شهرت نظریه‌ای را در زمانی خاص بتواند ثابت یا نفی کند، باید نظر همه عالمان را بررسی کند و فهرست موافقان و مخالفان آن زمان را گرد آورد تا اکثریت روشن شود، وی باید نام کسانی را برشمرد که کتاب سلیم در آن زمان را قبول نداشته‌اند تا آن‌گاه پی ببرد که برای نمونه، عموم شیعیان درباره کتاب سلیم شک داشته‌اند یا خیر. اگر نویسنده چنین می‌کرد، خلاف نظرش ثابت می‌شد؛ زیرا مرحوم نعمانی که در آن عصر می‌زیسته، چنین گواهی می‌دهد:

و در میان همه شیعیان از کسانی که بار دانش به دوش دارند و آن را از امامان علیهم‌السلام نقل کرده‌اند، اختلافی در این نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی (نوشته‌ای که روایت‌های بی‌واسطه از امامان علیهم‌السلام در آن می‌آید) از بزرگ‌ترین کتاب‌های اصل است که اهل علم آن را از ناقلان حدیث اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و قدیمی‌ترین آن‌هاست.^۱

این گواهی برخلاف ادعای نویسنده نشان می‌دهد که در آن زمان عموم شیعیان

۱. «ولیس بین جمیع الشيعة ممن حمل العلم ورواه عن الأئمة عليهم‌السلام خلاف في أن كتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حديث أهل البيت عليهم‌السلام وأقدمها.» (النعمانی، ص ۱۰۳)

هیچ شکی در درستی کتاب سلیم نداشته‌اند و با نگاه به آن که مرحوم کشی، نجاشی و شیخ طوسی تصریح کرده‌اند که سلیم کتاب دارد و طریق خود را به آن بیان نموده‌اند، روشن می‌شود که ادعای نویسنده برای زمان شیخ مفید نیز خلاف واقع است و عموم شیعیان در آن زمان نیز کتاب سلیم را جعلی نمی‌دانستند.

به هر حال، نویسنده نام افراد را نمی‌برد، بلکه چنین دلیل می‌آورد که چون دوراوی ضعیف این کتاب را نقل کرده‌اند، پس عموم شیعیان به آن شک داشته‌اند.

افزون بر این، دلیل نویسنده نیز غیر واقعی و نادرست است، اما پیش از پرداختن به دلیل وی، دربارهٔ تدلیس و مغالطه نویسنده باید گفت که وی میان احادیث سلیم و کتاب سلیم تفاوتی ندانسته، در حالی که این دو یکی نیست؛ زیرا سلیم کتابی داشته و جز آن روایاتی را نیز نقل کرده است. مرحوم آیه‌الله خویی در این باره می‌نویسد:

این ادعا که آن چه در کتاب کافی است از کتاب سلیم نقل شده، ادعایی بی‌دلیل و مایه گذاشتن از غیب است، بلکه ظاهر این است که سلیم غیر از کتابش حدیث‌هایی دارد و شاهد این مطلب آن است که پیش‌تر از ابن شهر آشوب نقل کردیم که او (سلیم) دارنده حدیث‌هاست و کتابی دارد. همچنین گواهی می‌دهد بر این مطلب که نعمانی بعد از نقل تعدادی روایت از کتاب سلیم روایتی را از محمد بن یعقوب با سندش از سلیم نقل می‌کند، در حالی که روایات پیش‌تر گذشت. و از این نقل روشن می‌شود که روایت محمد بن یعقوب، در کتاب سلیم وجود نداشته است.^۱

افزون بر این، شیخ طوسی با آن که طریق خود را به کتاب سلیم در الفهرست یاد کرده، در هرجا از تألیفاتش که حدیثی از سلیم نقل کرده، طریقی دیگری آورده و با سندی

۱. «دعوی آن ما فی الکافی روایة عن کتاب سلیم أيضاً دعوی بلائینه و تخرص علی الغیب، بل الظاهر أن لسلم احادیث من غیر کتابه و الشاهد علی ذلك: ما قدمناه عن ابن شهر آشوب من: أنه صاحب الأحادیث، له کتاب و يشهد له أيضاً: أن النعمانی بعد ما روی عدة روایات عن کتاب سلیم، روی روایة عن محمد بن یعقوب باسناده عن سلیم وقد تقدّمت الروایات و یظهر من ذلك: أن روایة محمد بن یعقوب لم تكن موجودة فی کتاب سلیم.» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۶)

جداگانه نقل کرده که پیش تر آن طریق ها ذکر شده بنابراین، احادیث از غیر طریق کتاب رسیده است. شیخ صدوق نیز چنان که گذشت، طریق های فراوانی به حدیث سلیم، دارد اما هرگز از طریق به کتاب وی نامی نبرده است.

به هر حال، این تفصیل پذیرفته باشد یا خیر، سخن نویسنده درست نیست؛ زیرا:
۱. اگر سخن از کتاب سلیم باشد، چهار نفر طریق خود را به آن کتاب بیان کرده اند:
یکم. محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی (معاصر عیاشی درگذشته ۳۲۰ قمری):

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاءِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَبِي أَذِينَةَ عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ قَالَ: هَذَا نَسْخَةُ كِتَابِ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْعَامِرِيِّ ثُمَّ الْهَلَالِيِّ.

محمد بن الحسن البرائی حدَّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم عن ابن أذينة عن أبي عيَّاش عن سليم بن قيس الهلالي...^۱

دوم. محمد بن ابراهیم نعمانی (درگذشته حدود ۳۶۰ قمری):

أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة و محمد بن همام بن سهيل و عبد العزيز و عبد الواحد ابنا عبد الله بن يونس الموصلي عن رجالهم عن عبد الرزاق ابن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن أبي عيَّاش عن سليم بن قيس...

هارون بن محمد قال: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُعَلَّى الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَمْرُو بْنُ جَامِعٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَرْبٍ الْكَنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ شَيْخٌ لَنَا كُوفِي ثِقَةٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ شَيْخُنَا عَنْ مَعْمَرِ بْنِ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ...^۲

سوم. احمد بن علی بن احمد نجاشی (درگذشته ۴۵۰ قمری):

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جِيلُوِيَه عَنْ

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۲۱، ش ۱۶۷.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۷۴، ح ۸.

محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال حماد بن عیسی:
وحدّثنا إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس بالکتاب...^۱

چهارم. محمد بن حسن، شیخ طوسی (درگذشته ۴۶۰ قمری):

أخبرنا به ابن أبي جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبي القاسم
الملقب بمجیلویه عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی. و عثمان بن
عیسی عن أبان بن أبي عیاش عنه...
ورواه حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عنه...^۲

این چهار نفر هفت طریق به کتاب سلیم یاد کرده‌اند که احمد بن هلال در هیچ کدام
از آن‌ها وجود ندارد. از این رو، ادّعی نویسنده که احمد بن هلال این کتاب را نقل
کرده، خلاف واقع و نادرست است. صیرفی نیز تنها در سه طریق از هفت طریق وجود
دارد، یعنی در کمتر از نصف طریق‌ها. افزون بر این، وی در طریق متقدّمان (قرن
چهارم) که در این بحث می‌گنجند، واقع نشده، بلکه در طریق راویان قرن پنجم است.
گفتنی است شیخ طوسی نیز تنها یک حدیث از سلیم درباره دوازده امام آورده که در
آن یک حدیث هم صیرفی واقع نشده است، یعنی این حدیث را از طریقی که به کتاب
سلیم دارد نقل نکرده، بلکه از دو طریق دیگر آورده است:

یکم. أخبرنا به جماعة، عن أبي المفضل الشیبانی عنه (محمد بن عبدالله بن جعفر
الحمیری) عن أبيه عن محمد بن الحسين عن محمد بن أبي عمیر [عن عمر بن أذينة
عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس]

دوم. أخبرنا أيضاً جماعة، عن عدة من أصحابنا، عن محمد بن یعقوب عن محمد
بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمیر عن عمر بن أذينة عن أبان بن
أبي عیاش عن سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار می‌گفت: من و

۱. رجال النجاشی، ص ۸.

۲. الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳.

حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید، نزد معاویه بودیم. میان من و معاویه سخن درگرفت. من به معاویه گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من بر مؤمنان از خود آنان برتر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون علی علیه السلام شهید شود، حسن بر مؤمنان از خودشان برتر است. آن گاه که حسن برود، پس حسین بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون او شهید شود، بعد پسرش علی بن حسین نسبت به مؤمنان از خودشان برتر است، ای علی! (بن ابی طالب علیه السلام) تو او را خواهی دید. سپس پسرش محمد بن علی، بر مؤمنان از خودشان برتر است. ای علی! سپس دوازده امام آن کامل را می کند. نه امام از فرزندان حسین است. عبدالله بن جعفر گفت: من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید (که در نزد معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، بعد آن ها نزد معاویه به سخن من گواهی دادند. سلیم بن قیس گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و گفتند: آن ها این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند.^۱

ناگفته نماند که دو نفر (کشی و نجاشی) از چهار مؤلفی که به کتاب سلیم طریق دارند، هرگز کتابی حدیثی ندارند و چیزی نقل نکرده اند. شیخ طوسی هم که با این طریق هرگز روایت دوازده امام را از سلیم نقل نکرده و مرحوم نعمانی هم در طریقتش نه

۱. «قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنُهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَدْرَكَهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عَلِيُّ ثُمَّ يُكْمِلُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ. قَالَ سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ وَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمُقَدَّادِ. وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.» (الغيبة للطوسی، ص ۱۳۷)

صیرفی هست و نه عبرتائی. پس در انتقال احادیث دوازده امام از کتاب سلیم، نام صیرفی و عبرتائی به چشم نمی خورد و به میان آوردن نام آن دو در بحث دوازده امام بیگانه از موضوع و به دور از انصاف است.

۲. اگر سخن از احادیث سلیم است، چنان که برای نمونه پیش تر برخی از طریق های محدّثان قرن های سه، چهار و پنج یاد شد که غیر از طریق های کتاب سلیم بودند، روشن شد که ده محدّث، ۳۲ طریق به احادیث سلیم داشته اند که تنها در سه طریق، ابوسمینه و عبرتائی واقع بوده است، یعنی کمتر از ده درصد طریق ها و آن هم در طریق کسانی وجود دارد که طریق های متعدّدی دارند. مرحوم کلینی نخستین آنان به شمار می رود که سه طریق به یک حدیث دارد:

یکم. علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عيسى. عن ابراهيم بن عمر اليماني عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس...
دوم. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة...
سوم. علی بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس...^۱

احمد بن هلال تنها در یکی از این طریق ها وجود دارد، اما چون هر سه سند برای یک روایت به چشم می خورد، پس روایت دو سند صحیح دیگر دارد و وجود احمد بن هلال به اعتبار آن آسیبی نمی رساند.

شیخ صدوق دوم از آنان است که سیزده طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد^۲ که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴.

۲. «حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن علي (ابوسمینه) عن محمد بن أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمي عن عمر بن أذينة عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس الهاللي.» (معانی الأخبار، ص ۳۹۴، ح ۴۵)

شیخ طوسی سومین از آنان است که شش طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد^۱ که آن هم حدیث دوازده امام نیست. در نتیجه، روایتی از کتاب سلیم در موضوع دوازده امام وجود ندارد که در طریق آن تنها محمد بن علی صیرفی یا احمد بن هلال عبرتائی واقع شده باشد.^۲ بنابراین، نویسنده که نام این دو نفر را آورده تا احادیث دوازده امام را تضعیف نماید، راه باطلی رفته است؛ چه معتقد شویم که سلیم تنها کتاب داشته و چه معتقد شویم غیر از کتاب، احادیث هم داشته است.

شبهه سیم. ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

وقد قال ابن الغضائری: کان أصحابنا یقولون: أن سلیماً لا یعرف ولا ذکر له... و الکتاب موضوع لا مریة فیہ و علی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا.^۳

خلاصه شبهه

نویسنده برای تضعیف کتاب سلیم، سخن ابن غضائری را نقل نموده که معتقد به جعلی بودن کتاب سلیم است.

پاسخ

نویسنده در نقل سخن ابن غضائری امانت را رعایت نکرده است؛ زیرا ابن غضائری

۱. «أخبرنا ابن أبي جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبي القاسم البرقی عن محمد بن علی أبي سمینة الکوفی عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی.» (الغیبة، ص ۱۹۳، ح ۱۵۵)

۲. در حدیث چهارم کافی سندی که احمد بن هلال عبرتایی در آن واقع شده بود تنها سند این حدیث نبود.

۳. «ابن غضائری گفت: اصحاب ما می گفتند که سلیم بن قیس شناخته شده نیست و ذکر از او به میان نیامده است.... و کتاب بی تردید جعلی است و بر آن نشانه هایی هست که بر آن چه ما گفتیم دلالت می کند.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۱)

پس از نقل سخن اصحاب، آن را رد کرده، اما نویسنده ردّ وی را حذف کرده و به خواننده چنین می‌باوراند که ابن غضائری نیز با این نظر موافق بوده است. همچنین نویسنده با تحریف سخنان ابن غضائری چنین وانمود کرده که جعلی بودن کتاب سلیم عقیده اصحاب (امامیه) است در حالی که این نظر شخصی ابن غضائری است. متن خلاصه الاقوال که نویسنده، کلام ابن غضائری را از آن نقل کرده، در پی می‌آید:

ابن غضائری گوید: سلیم بن قیس هلالی عامری از امام صادق (ع) (امیرمؤمنان (ع) و حسن و حسین و علی بن حسین (ع) نقل کرد و این کتاب مشهور، به او نسبت داده می‌شود و اصحاب ما می‌گویند: سلیم شناخته شده نیست و در هیچ خبری ذکر نشده است، در حالی که من ذکر او را در جاهایی غیر از جهت کتابش و غیر روایت ابان بن ابی عیاش از او، یافتم و ابن عقده در رجال امیرمؤمنان (ع) برای او احادیثی را از امیرمؤمنان (ع) ذکر کرده است و کتاب بدون شک جعلی است و در آن نشانه‌هایی وجود دارد که بر آن چه گفتیم دلالت می‌کند. از آن نشان‌ها آن چیزی است که نقل کرده که محمد بن ابی بکر، پدرش را هنگام مرگ موعظه کرد و این که امامان سیزده نفر هستند و غیر آن از آن نشان‌هاست. و اسناد این کتاب مختلف می‌شود؛ یک بار به روایت عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم است و یک بار از عمر از ابان بدون واسطه است.^۱

چنان که پیداست، ابن غضائری نظر اصحاب را که گمان می‌کرده‌اند سلیم شناخته

۱. «وقال ابن الغضائری: سلیم بن قیس الهلالی العامری، روی عن أبي عبد الله والحسن والحسين وعلی بن الحسين (ع) وينسب إليه هذا الكتاب المشهور وكان أصحابنا يقولون: أن سلیماً لا يعرف ولا ذکر فی خبر وقد وجدت ذکره فی مواضع من غیر جهة کتابه ولا من رواية أبان بن أبي عیاش عنه، وقد ذکر له ابن عقده فی رجال أمير المؤمنين (ع) أحادیث عنه والكتاب موضوع لا مرية فيه وعلی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا: منها ما ذکر أن محمد بن أبي بكر وعظ أباه عند الموت ومنها أن الأئمة ثلاثة عشر وغير ذلك. وأسأید هذا الكتاب تختلف تارة برواية عمر بن أذينة، عن إبراهيم بن عمر الصنعانی، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم وتارة یروی عن عمر عن أبان بلا واسطة.» (خلاصة الأقوال، ص ۱۶۲)

شده نیست، نقل ورد کرده است.

با وجود این، ابن غضائری این کتاب را جعلی دانسته که در این باره توجه به چند نکته ضرورت دارد:

یکم. انتساب این کتاب رجال به ابن غضائری ثابت نیست و همین باعث سست شدن این دلیل می شود. یعنی نویسنده نباید برای رد کتاب سلیم به کتابی تمسک کند که خود، بسیار سست، بلکه غیر ثابت است. (نظر آقای خویی و آقا بزرگ تهرانی^۱)
دوم. اگر انتساب کتاب به وی پذیرفته باشد، پذیرش تضعیفات وی، ناپذیرفتنی و برخلاف سیره دانشمندان شیعه است،^۲ یعنی تضعیفات وی چون اجتهادی و نه

۱. مرحوم آیت الله خویی در این باره می فرماید: «وَأما الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائری فهو لم يثبت، و لم يتعرض له العلامة في إجازاته وذكر طرقه إلى الكتب بل إن وجود هذا الكتاب في زمان النجاشی و الشيخ أيضاً مشكوك فيه، فإن النجاشی لم يتعرض له... والمتحصل من ذلك: أن الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائری لم يثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفين ونسبه إلى ابن الغضائری... والعمدة: هو قصور المقتضى وعدم ثبوت هذا الكتاب في نفسه.» (معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۹۵)

آقا بزرگ نیز در این باره معتقد است: «رجال ابن الغضائری... اتنا لم نجد منه اثرأ قبل عصر السيد احمد بن طائوس المتوفى ۶۷۳ فان السيد في أواسط القرن السابع وجد هذا الكتاب منسوباً إلى ابن الغضائری من غير سماع أو رواية أو إجازة من أحد من مشايخه فادخل مقالاته في كتاب رجاله الموسوم بحل الاشكال في تراجم الرجال... ثم إن تلميذی السيد وهما العلامة الحلی وابن داود تبعاً اسنادهما في ادراج ما نقله الأستاذ في كتابه «حل الاشكال» في كتابيهما الخلاصة والرجال... وقد ذكرنا في الدرر ج ۴، ص ۲۹۰) أن نسبة كتاب الضعفاء هذا إلى ابن الغضائری المشهور الذي هو من شيوخ الطائفة و من مشايخ الشيخ النجاشی اجحاف في حقه عظیم وهو أجل من أن يقتحم في هتك أساطين الدين حتى لا يفلت من جرحه أحد من هؤلاء المشاهير بالتقوى والعفاف والصالح، فالظاهر أن المؤلف لهذا الكتاب كان من المعاندين لكبراء الشيعة وكان يريد الوقیعة فيهم بكل حيلة ووجه، فألف هذا الكتاب وأدرج فيه بعض مقالات ابن الغضائری تمويهاً ليقبل عنه جميع ما أراد اثباته من الوقایع والقبايح والله أعلم.» (الدرر، ج ۱، ص ۸۸، ش ۱۶۴)

۲. «جرت سيرة الأصحاب على عدم الاعتناء بتضعيفات كتاب الضعفاء على فرض معلومية مؤلفه، فضلاً على أنه مجهول المؤلف، فكيف يسكن إلى جرحه.» (الدرر، ج ۱، ص ۸۹)

نقلی و حسی اعتباری ندارد. پس برای رد کتاب سلیم به تضعیف ابن غضائری نمی توان استناد کرد. (نظر آقای سید محسن امین^۱) افزون بر این، شیخ حرّ عاملی احتمال داده ابن غضائری نسخه دیگری را تضعیف کرده باشد، نه این نسخه را.^۲ مرحوم تفرشی نیز کلام ابن غضائری را بر اشتباه وی حمل کرده است.^۳

سوم. تضعیفات وی در صورتی پذیرفته است که معارض نداشته باشد،^۴ اما در حالی ابن غضائری کتاب سلیم را جعلی می خواند که مرحوم نجاشی^۵ و شیخ طوسی^۶ در تعلّق آن به سلیم هیچ تردیدی نکرده اند و هرگز با گواهی این دو بزرگوار سخن او را نمی توان پذیرفت و نظر آنان^۷ و همه رجالیان را نمی توان نادیده گرفت.

شاید اگر ابن غضائری سندی تاریخی یا مدرکی منقول برجعلی بودن کتاب سلیم می آورد، نقل وی را به منزله نقلی رجالی می شد پذیرفت (همان گونه که گفته های وی آمد)، اما وی این گونه دلیلی نیاورده است، بلکه متن کتاب را بررسی و اجتهاد کرده

۱. «و ابن الغضائری حاله معلوم فی أنه یضعف بکل شیء ولم یسلم منه أحد، فلا یعتمد علی تضعیفه». (أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۰۳)

۲. «والذی وصل إلینا من نسخه لیس فیہ شیء فاسد ولا شیء ممّا استدل به علی الوضع، ولعل الموضوع الفاسد غیره، ولذلك لم یشتهروا ولم یصل إلینا». (وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۳۸۶)

۳. «فکان ما نقل ابن الغضائری محمول علی الاشتباه (منه علیه السلام)». (نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۵۶، پاورقی)

۴. آقا بزرگ طهرانی: «قد أوماً إلی ذلك السید بن طاوس فی تأسیسه القاعدة الكلية فی الجرح والتعديل بأنّ الجرح لو کان معارضاً یسقط بالمعارضة ولولم یکن له معارض فالسکون والاطمینان به مرجوح، بخلاف المدح الغير المعارض فان السکون إلیه راجح. ولکون هذه القاعدة مرتکزة فی الأذهان جرت سيرة الأصحاب علی عدم الاعتناء بتضعیفات کتاب الضعفاء علی فرض معلومية مؤلفه، فضلاً علی أنه مجهول المؤلف، فکیف یسکن إلی جرحه». (الذریعة، ج ۱۰، ص ۸۹)

۵. «سلیم بن قیس الهلالی له کتاب». (رجال النجاشی، ص ۸)

۶. «سلیم بن قیس الهلالی، یکنی أبا صادق له کتاب». (الفهرست، ص ۱۴۳، ش ۱۱)

۷. آیه الله سید موسی شبیری زنجانی درباره رجال نجاشی معتقد است: «أهم الأصول الرجالية للشیعة الإمامیة وأعمها فائدة وقد عکف علیه کل من تأخر عنه واستضاء بنوره وهو العمدة فی الجرح والتعديل وفي معرفة کتب أصحابنا الأقدمین». (رجال النجاشی، ص ۲، مقدمه)

است و بی‌گمان، اجتهاد وی برای ما حجت نیست، به‌ویژه وقتی دلایل خود را آورده است و این دلایل برای اثبات جعلی بودن کتاب ناپذیرفتنی است. بنابراین، چگونه جعلی بودن کتاب سلیم را از وی می‌توان پذیرفت. مرحوم خوئی هر سه دلیل ابن غضائری را بر جعلی بودن کتاب سلیم بن قیس نقل و رد نموده است:

یکم. در مورد دلیل اول ابن غضائری می‌نویسد:

این ادعا که کتاب سلیم امامان را سیزده نفر شمرده ناپذیرفتنی است؛ اولاً این که این مطلب ثابت نشده و سند این مطلب سخن ابن غضائری است و بارها گذشت که برای اثبات صحت نسبت کتاب به ابن غضائری راهی وجود ندارد. چگونه ممکن است در حالی که صاحب وسائل در شرح حال سلیم بن قیس آورده است: در نسخه‌ای از این کتاب که به دست ما رسیده، چیز فاسدی وجود ندارد و نه چیزی که برای جعلی بودن کتاب به آن استدلال شده است و شاید کتاب جعلی فاسد، غیر این کتاب باشد و به همین دلیل، هم شهرت نیافته است و به ما نرسیده است. (پایان سخن صاحب وسائل) و میرزا در رجال کبیر گفته: نسخه‌ای از این کتاب که به دست من رسیده است و در آن آمده عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان با پیامبر ﷺ سیزده نفر هستند. در حالی که این چیزها اقتضای جعلی بودن کتاب را ندارد. (پایان سخن میرزا) و فاضل تفرشی در حاشیه نقد الرجال گفته: بعضی از فضلا گفته‌اند: در نسخه‌ای از این کتاب که به دست من رسیده، دیدم عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آن‌ها پیامبر ﷺ و دوازده امام علیهم‌السلام هستند و در هیچ‌یک از این دو مورد مشکلی نیست. (پایان سخن بعضی از فضلا) و من در میان تمام نسخه‌های این کتاب که به دست من رسیده است، نیافتم مگر مطابق آنچه این فاضل نقل کرده است و در چهره احادیث این کتاب از ابتدا تا پایانش راستی نمایان است. پس آنچه ابن غضائری نقل کرده، حمل بر اشتباه می‌شود. (پایان سخن فاضل تفرشی) می‌گویم: و نقل نعمانی در کتاب النبیة بر

صحت گفتار صاحب وسائل و فاضل تفرشی و استرآبادی دلالت می کند. وی با سند خود از کتاب سليم بن قيس حديث طولانی ای را روایت کرده است...^۱

ایشان متن روایت ها را می آورد. ^۲ آن گاه می افزاید:

۱. «اشتماله (کتاب سليم) على أن الأئمة ثلاثة عشر. ويرد هذا الوجه أولاً أنه لم يثبت ذلك والسند في ذلك ما ذكره ابن الغضائري وقد تقدّم غير مرة: أنه لا طريق إلى إثبات صحة نسبة الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري، كيف؟ وقد ذكر صاحب الوسائل في ترجمة سليم بن قيس: والذي وصل إلينا من نسخة الكتاب ليس فيه شيء فاسد ولا شيء مما استدل به على الوضع، ولعل الموضوع الفاسد غيره ولذلك لم يشتهر ولم يصل إلينا (إنتهى). وقال الميرزا في رجاله الكبير (منهج المقال): أن ما وصل إلى من نسخة هذا الكتاب، المذكور فيه أن عبد الله بن عمرو عظم أباه عند الموت وأن الأئمة عليهم السلام ثلاثة عشر مع النبي صلى الله عليه وآله، و شيء من ذلك لا يقتضي الوضع (إنتهى). وقال الفاضل التفرشي في هامش النقد: (قال بعض الأفاضل: رأيت فيما وصل إلى من نسخة هذا الكتاب أن عبد الله بن عمرو عظم أباه عند موته، وأن الأئمة عليهم السلام ثلاثة عشر من ولد إسماعيل، وهم رسول الله صلى الله عليه وآله مع الأئمة الاثنى عشر عليهم السلام ولا محذور في أحد هذين (إنتهى). واني لم أجد في جميع ما وصل إلى من نسخ هذا الكتاب إلا كما نقل هذا الفاضل، والصدق مبين في وجه أحاديث هذا الكتاب من أوله إلى آخره، فكان ما نقل ابن الغضائري محمول على الاشتباه). (إنتهى كلام الفاضل التفرشي). أقول: ومما يدل على صحة ما ذكره صاحب الوسائل و الفاضلان التفرشي والاسترآبادي: أن النعماني روى في كتاب الغيبة بإسناده عن سليم بن قيس في كتابه حديثاً طويلاً...» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۰)

۲. «وفيه فقال على عليه السلام: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ قُلْ أَبْيَكُمُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ فقام سلمان رضي الله عنه عند نزولها فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله: من هؤلاء الذين أنت شهيد عليهم وهم شهداء على الناس الذين اجتباهم الله ولم يجعل عليهم في الدين من حرج ملة أبيهم إبراهيم؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: عنى الله بذلك ثلاثة عشر إنساناً: أنا وأخى علياً وأحد عشر من ولده (الحديث). وروى أيضاً بإسناده عنه قال: لما أقبلنا من صفين مع أمير المؤمنين عليه السلام نزل قريباً من دير نصراني إذ خرج علينا شيخ من الدير جميل الوجه حسن الهيئة والسمت، معه كتاب حتى أتى أمير المؤمنين عليه السلام فسلم عليه... (إلى أن قال): وفي ذلك الكتاب ثلاثة عشر رجلاً من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله من خير خلق الله... (إلى أن قال) رسول الله اسمه محمد صلى الله عليه وآله وأحب من خلق الله إلى الله بعده علي ابن عمه لأمه وأبيه ثم أحد عشر رجلاً من ولد محمد وولده أولهم يسمى باسم ابني هارون شبراً وشبيراً وتسعة من ولد أصغرهما واحد بعد واحد، آخرهم الذي يصلى عيسى خلفه. و

روى أيضاً بإسناده عنه حديثاً طويلاً وفيه: أن رسول الله ﷺ سمي لعلى، قال على عليه السلام: قد سئلت فافهم الجواب (إلى أن قال): قلت يا رسول الله ﷺ ومن شركائي؟ قال عليه السلام: الذين قرنهم الله بنفسه وبى فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (الآية) (إلى أن قال): قلت يا رسول الله ﷺ سمهم لى، فقال: ابنى هذا، ووضع يده على رأس الحسن عليه السلام، ثم ابنى هذا ووضع يده على رأس الحسين عليه السلام، ثم ابن له على اسمك يا على عليه السلام ثم ابن له محمد بن على عليه السلام ثم أقبل على الحسين عليه السلام و قال سيولد محمد بن على عليه السلام فى حياتك فأقرأه منى السلام ثم تكمله اثنى عشر إماماً (الحديث). و روى بإسناده عنه أيضاً أن علياً عليه السلام قال لطلحة فى حديث طويل عند تفاخر المهاجرين والأنصار: يا طلحة أليس قد شهد رسول الله ﷺ حين دعا بالكثف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف؟ (إلى أن قال): وسمى من يكون من أئمة الهدى عليهم السلام الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة فسمانى أولهم ثم ابنى هذا حسن ثم ابنى هذا حسين ثم تسعة من ولد ابنى هذا حسين (الحديث) وروى بإسناده عنه أيضاً حديثاً طويلاً فيه، قال على بن أبى طالب عليه السلام: إن رسول الله ﷺ قال: فما بال أقوام يعيرونى بقرابتى وقد سمعونى أقول فيهم ما أقول من تفضيل الله تعالى إياهم (إلى أن قال): نظر الله إلى أهل الأرض نظرة فاخترانى منهم، ثم نظر نظرة فاختر علياً أخى وزيرى ووارثى ووصى وخليفتى فى أمتى وولى كل مؤمن بعدى (إلى أن قال) ثم إن الله نظر نظرة ثالثة فاختر من أهل بيتى بعدى وهم خيار أمتى أحد عشر إماماً بعد أخى واحداً بعد واحد (الحديث). وروى محمد بن يعقوب بسندين صحيحين وبسند آخر عن أبان بن أبى عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، قال سمعت عبد الله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا والحسن والحسين عليه السلام وعبد الله بن عباس وعمران أم سلمة فجرى بينى وبين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله ﷺ يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخى على بن أبى طالب عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد على بالحسن بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابنى الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم وستدركه يا على ثم ابنه محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم تكمله اثنى عشر إماماً تسعة من ولد الحسين (إلى أن قال) قال سليم: وقد سمعت ذلك من سلمان وأبى ذر والمقداد وذكروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله ﷺ (الكافي: الجزء ١، كتاب الحجّة ٤، باب ما جاء فى الاثنى عشر والنص عليهم عليه السلام، ١٢٦، الحديث ٤). ورواه النعمانى فى كتاب الغيبة عن محمد بن يعقوب نحوه. ورواه الصدوق فى الخصال، فى أبواب الاثنى عشر، الحديث ٤١، بسندين صحيحين عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس الهلالي نحوه. وروى أيضاً فيه الحديث ٣٨، عن أبيه رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن أبى خلف قال: حدّثنى يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى بن عبد الله بن مسكان عن أبان بن تغلب عن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي قال: دخلت على النبى ﷺ وإذا الحسين على فخذه وهو يقبل عينيه ويلثم فاه وهو يقول: أنت سيد ابن سيد، أنت إمام بن إمام أبو الأئمة، أنت حجة بن حجة، أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم.

با آن چه آوردیم، روشن می‌شود آن چه ابن غضائری به کتاب سلیم بن قیس نسبت داده (روایت امامان سیزده نفر هستند)، صحیح نیست. در نتیجه، نسخه‌ای که به دست او رسیده، مشتمل بر آن حدیث بوده است. شیخ مفید هم گواهی داده که نسخه، مخلوط شده و در آن دست برده شده است.^۱

دوم. مرحوم آقای خوئی درباره دلیل دیگر ابن غضائری می‌فرماید:

و اما موعظه محمد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ، اگر صحیح باشد، اگر چه به طور عادی امکان ندارد، اما به گونه کرامت و خرق عادت ممکن است و بنابراین، اصلاً وجهی ندارد که ادعا شود کتاب سلیم ساختگی است و دوم شامل بودن کتابی بر امر باطلی در یک یا دو مورد بر ساختگی بودن آن دلالت نمی‌کند. چگونه می‌تواند چنین باشد در حالی که در اکثر کتاب‌ها حتی کتاب کافی که متین‌ترین و متقن‌ترین کتاب حدیث است، از آن‌ها یافت می‌شود.^۲

سوم. درباره دلیل آخر ابن غضائری می‌فرماید:

و در هر صورت، آن چه ابن غضائری از اختلاف سند این کتاب ذکر کرده، صحیح نیست، پس یک بار روایت می‌کند از عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم و یک بار نقل می‌کند از عمر از ابان بدون واسطه، و صحیح نیست؛ زیرا عمر بن اذینه هرگز در طریق ذکر نشده است و

۱. «وبما ذكرناه يظهر أن ما نسبته ابن الغضائري إلى كتاب سليم بن قيس من رواية أن الأئمة ثلاثة عشر لا صحة له، غاية الأمر أن النسخة التي وصلت إليه كانت مشتملة على ذلك، وقد شهد الشيخ المفيد أن في النسخة تخليطاً وتدليساً.» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۰)

۲. «وأما وعظ محمد بن أبي بكر أباه عند موته فلو صح فهو وإن لم يمكن عادة إلا أنه يمكن أن يكون على نحو الكرامة وخرق العادة. وعلى ذلك فلا وجه لدعوى وضع كتاب سليم بن قيس أصلاً وثانياً؛ إن اشتمال كتاب على أمر باطل في مورد أو موردین لا يدل على وضعه، كيف ويوجد ذلك في أكثر الكتب حتى كتاب الكافي الذي هو متن كتب الحديث وأتقنها.» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۴)

ابراهیم بن عمر بدون واسطه از سلیم روایت کرده است.^۱
در نتیجه، سخن ابن غضائری، از آن جا که اجتهادی است، حجّیت و اعتبار ندارد.
افزون بر این که دلیل هایش نیز ناپذیرفتنی است.

۱. «وکیف کان فلا یصحّ ما ذکره ابن الغضائری من اختلاف سند هذا الكتاب، فتارة یروی عن عمر بن أذينة عن إبراهيم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم وتارة یروی عن عمر عن أبان بلا واسطة وذلك فإن عمر بن أذينة غیر مذكور فی الطريق أصلاً وإبراهیم بن عمر روی عن سلیم بلا واسطة.» (همان، ص ۲۳۵)

فصل چهارم. شیخ مفید و کتاب سلیم

در این فصل بررسی می‌شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

شبهه سی و یکم. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم

متن کتاب

وقد ضَعَفَ الشيخ المفيد كتاب سلیم وقال إنه غير موثوق به ولا يجوز العمل على أكثره وقد حصل فيه تخطيط و تدليس، فينبغي للمتدين أن يتجنب العمل بكل ما فيه ولا يعول على جملته و التقليد لروايته و ليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث ليوقفوه على الصحيح منها و الفاسد و انتقد المفيد الصدوق على نقله الكتاب و اعتماده عليه و عزا ذلك إلى منهج الصدوق الإخباري و قال عنه: إنه على مذهب اصحاب الحديث في العمل على ظواهر الألفاظ و العدول عن طريق الاعتبار و هذا رأى يضّر صاحبه في دينه و يمنعه المقام عليه عن الاستبصار.^۱

۱. «شیخ مفید کتاب سلیم را ضعیف شمرده و کتاب را اعتمادناپذیر خوانده و عمل به اکثر آن را ناجایز شمرده و به آن چیزهایی افزوده و در آن دست برده شده است. پس بردین دارسزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است دوری کند و به همه آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث‌های صحیح و فاسد آن، آگاه سازند. و شیخ مفید از شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده و آن را به روش شیخ صدوق که اخباری است نسبت داده و درباره آن گفته که او در عمل به ظاهر و اژه‌ها و روی گردانی از راه اندیشه و محاسبه بر روش اصحاب حدیث است و این رویه‌ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می‌رساند و در آن (روش) ماندن، مانع تیزبینی و دوراندیشی او می‌شود.» (الإمام المهدی حقیقه ←

خلاصه شبهه

شیخ مفید این کتاب را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است.

پاسخ

نویسنده همچنان تحریف کرده و کلام شیخ مفید را ناقص نقل کرده است؛ و آن جای که شیخ مفید، شیخ صدوق را تأیید می نماید، نیاورده است. متن کتاب شیخ مفید چنین است:

وأما ما تعلق به أبو جعفر رحمه الله من حديث سليم الذي رجع فيه إلى الكتاب المضاف إليه برواية أبان بن أبي عياش، فالمعنى فيه صحيح، غير أن هذا الكتاب غير موثوق به ولا يجوز العمل على أكثره، وقد حصل فيه تخليط وتدليس، فينبغي للمتدين أن يجتنب العمل بكل ما فيه، ولا يعول على جملته والتقليد لرواته وليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث ليوقفوه على الصحيح منها و
الفاسد، والله الموفق للصواب.^۱

چنانکه پیداست، شیخ مفید مانند ابن غضائری در پی اثبات جعلی بودن کتاب نیست، بلکه برخلاف تعبیر نویسنده تضعیف هم نکرده است؛ زیرا تضعیف در علم رجال و کتاب شناسی معنایی ویژه دارد. با تضعیف خواندن شخص، همه روایاتی که

تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

۱. «و اما آن چه ابو جعفر، خدا رحمتش کند، به آن تمسک کرده است از حدیث سلیم که در آن رجوع کرده به کتاب منسوب به او به روایت ابان ابی عیاش، مطلب آن صحیح است، مگر این که این کتاب اعتمادناپذیر است و عمل به اکثر آن جایز نیست و به آن چیزهایی افزوده شده و در آن دست برده شده است. پس بردین دارسزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است، دوری کند و به همه آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است، به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث های صحیح و فاسد آن آگاه سازند. و خداوند برای یافتن صحیح، توفیق عطا می کند.»
(تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۴۹)

وی در سند آن وجود دارد، ضعیف می‌شوند. کتابی را ضعیف خواندن یعنی نامعتبر خواندن همه آن کتاب؛ چون از راه اعتمادکردنی به ما نرسیده است و از هیچ قسمت آن نمی‌توان استفاده کرد. وانگهی مرحوم شیخ مفید در مقام بیان این مطلب (تضعیف اصطلاحی) نیست. لذا تعبیر نویسنده (و قد ضَعَّف) گمراه‌کننده است؛ زیرا تضعیف و توثیق معنا و مفهومی خاص، به گونه اصطلاحی و گاه عرفی و عمومی صورت می‌پذیرد، با نگاه به دستور شیخ مفید برای رجوع به علما روشن می‌شود که مخاطب وی، مردم عادی هستند، نه عالمان. به همین دلیل، عبارت «أن هذا الكتاب غير موثوق به» به معنای تضعیف اصطلاحی دانشمندان رجال و کتاب‌شناسی نمی‌تواند باشد، بلکه شیخ مفید به معنای عرفی آن اشاره کرده و به مردم آگاهی می‌دهد که در این کتاب دست برده شده است و بعضی مطالب را درهم آمیخته‌اند و برخی را افزوده و کاسته‌اند. به همین دلیل، افراد دین‌دار یعنی مؤمنانی که اهل مطالعه کتاب‌های حدیثی هستند، نباید به همه آن اعتماد کنند و برای آگاه شدن از احادیث صحیح و غیرصحیح آن باید به نزد عالمان بروند.

شیخ مفید خود آشکار می‌گوید: «لیوقفوه علی الصحیح منها والفساد»، یعنی این کتاب دارای احادیث صحیح است. چگونه کتابی که به اصطلاح رجالی ضعیف است، روایت صحیح دارد؟ پس این عبارت نویسنده (و قد ضَعَّف الشیخ المفید کتاب سلیم) خلاف واقع است و هرگز شیخ مفید در پی تضعیف رجالی نیست، بلکه به مردم عادی هشدار می‌دهد در مراجعه به کتاب بیندیشند و از آگاهان کمک بگیرند. شاید درباره بسیاری از کتاب‌ها به افراد جامعه چنین سفارشی شود، بلکه کمتر کتابی وجود دارد که تمام مطالب آن برای عموم اعتمادکردنی باشد.^۱ آیا این به

۱. پیش‌تر، از مرحوم آیت‌الله خویی نقل شد که وجود اخبار فاسد نشان جعلی بودن کتاب نیست: أن اشتغال کتاب علی أمر باطل فی مورد أو موردین لا يدل علی وضعه، کیف و یوجد ذلك فی اکثر الكتب حتی کتاب الکافی الذی هو أمتن كتب الحدیث وأتقنها (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۴)

معنای ضعیف بودن اکثر کتاب هاست؟ روشن است که توثیق رجالی و اطمینان بخشی عرفی یکی نیست.

پس شیخ مفید با صراحت استفاده از آن را برای دانشمندان جایز دانسته و خود نیز در کتاب *الکافی* به کتاب *سلیم* استناد کرده است:

سلیم از محمد فرزند ابوبکر نقل می کند که گفت: زمانی که هنگام مرگ ابوبکر فرارسید، ناله و نفرین می کرد و آرزوی مرگ و نابودی می نمود و عمر نزد او حاضر بود. بعد به ما گفت: این مسئله پدرتان را پنهان دارید؛ زیرا او هذیان می گوید و شما فامیلی هستید که هذیان گویی هنگام درد و بیماری در شما شایع است. عایشه گفت: راست گفتی. عمر بیرون رفت بعد ابوبکر مرد.^۱

بنابراین، شیخ مفید همه کتاب را نامعتبر ندانسته است. وی تنها به مردم عادی هشدار داده است، نه آن که در پی بحث علمی از اعتبار و ضعف کتاب سخن گفته باشد.

بنابراین، نویسنده معنای خاص و اصطلاحی واژه های «توثیق» و «تضعیف» را با معنای عرفی و عمومی آن درهم آمیخته و در نتیجه، کلام شیخ را نادرست فهمیده و تفسیر کرده است.

آیه الله خویی نیز کلام شیخ مفید را چنین تفسیر می کند و می فرماید: شیخ مفید گواهی داده که نسخه، درهم آمیخته و در آن دست برده شده است.^۲

نویسنده در ادامه افزوده که شیخ مفید بر شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده، روش وی را به اخباریان نسبت داده و به شیخ هشدار داده

۱. «الکافی فی إبطال توبة الخاطئة: عن سلیم عن محمد بن أبی بکر قال: لما حضر أبابکر أمره، جعل یدعو بالویل والثبور وکان عمر عنده فقال لنا: اکتبوا هذا الامر علی أبیکم، فإنه یهدی وأنتم قوم معروفون لکم عند الوجع الهمذیان. فقالت عائشة: صدقت، فخرج عمر فقبض أبوبکر.» (بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۴۲، ح ۱۱)، اصل کتاب شیخ مفید در دست نیست و علامه مجلسی از کتاب ایشان نقل کرده است.

۲. وقد شهد الشیخ المفید أن فی النسخة تخلیطاً وتدلیساً. (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۰)

که عمل به ظاهر واژه‌ها و روی گردانی از اندیشیدن، مانع رسیدن به حقیقت می‌شود. این تحریف و تهمتی بزرگ است. نویسنده برای پیش‌برد فرضیه خویش به دیگران نسبت‌های دروغ روا می‌دارد. شیخ مفید هرگز انتقادی بر شیخ صدوق درباره نقل کتاب سلیم نکرده است. کلماتی را که نویسنده از شیخ مفید نقل کرده است، درباره نقل کتاب سلیم نیست، بلکه برای باب تقیه است. شیوه تحقیق و تألیف چنین نیست که سخن بخشی را به بخش دیگر نسبت دهند تا مقصود خویش را به دست آورند. متن کلام شیخ مفید در باب تقیه چنین است:

ولو وضع (شیخ صدوق) القول في التقية موضعه وقيد من لفظه فيه ما أطلقه
لسلم من المناقضة وتبين للمسترشدين حقيقة الأمر فيها ولم يرتج عليهم باها و
يشكل بما ورد فيها معناها، لكنه على مذهب أصحاب الحديث في العمل على
ظواهر الألفاظ والعدول عن طريق الاعتبار وهذا رأى يضّر صاحبه في دينه ويمنعه
المقام عليه عن الاستبصار.^۱

ادعا و معنایی که نویسنده گزارش می‌دهد، از اساس با کلام شیخ مفید مغایرت دارد؛ زیرا شیخ مفید معتقد است که این کتاب احادیث صحیحی دارد و علما از آن می‌توانند استفاده کنند، چنان‌که خود نیز از آن بهره برده است. حال چگونه بر شیخ صدوق به دلیل این کار انتقاد کرده است؟ افزون بر آن که شیخ مفید مطلب نقل شده را تأیید کرده و می‌گوید: «فالمعنى فيه صحيح». آیا ممکن است شیخ مفید نقل کتابی را تخطئه کند که احادیث صحیح دارد؟ پس انتقادی که نویسنده به شیخ مفید

۱. «و اگر شیخ صدوق سخن در تقیه را در جای خود قرار می‌داد و واژه‌اش را که مطلق نهاده است قید می‌زد، هر آینه از نقض کردن سالم می‌ماند و برای جویندگان رشد حقیقت مسئله در تقیه روشن می‌شد و باب تقیه بر آنان نامفهوم و پوشیده نمی‌ماند و به دلیل آن چه در باب تقیه آورد، معنای تقیه مشکل می‌شود. اما ایشان در عمل به ظاهر لفظ‌ها و برگشت از راه اندیشه و محاسبه، بر مذهب اصحاب حدیث است و این رویه‌ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می‌رساند و ماندن در آن (روش)، مانع تیزبینی و دوراندیشی او می‌شود.» (تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۳۸)

نسبت داده، کذب محض است و هرگز شیخ مفید این کلمات را درباره نقل کتاب سلیم نفرموده است.

در نتیجه، نویسندگان یا اعتقاد دارد که هر کس احادیث دوازده امام را از سلیم نقل کرده، از کتابش نقل کرده و در این صورت، باید بگوید بیش از سی طریق، بیشتر صحیح، به کتاب سلیم وجود دارد که بنابراین، کتاب را جعلی یا ضعیف نمی‌تواند بخواند و یا چنین اعتقاد دارد که این احادیث از کتاب او نیست که در این صورت، جعلی یا ضعیف بودن کتاب در احادیث مؤثر نخواهد بود. پس او برای تضعیف احادیث راهی ندارد. اگر بخواهد احادیث را از کتاب بداند، نه تنها احادیث تضعیف نمی‌شود، بلکه کتاب نیز اعتبار می‌یابد. اگر بر فرض از این بن بست نیز به درآید، با اثبات ضعف احادیث سلیم کمتر از ده درصد حدیث‌های دوازده امام تضعیف می‌شود و بیش از نود درصد آن پابرجا می‌ماند و نباید گمان کرد با تضعیف کتاب سلیم به احادیث دوازده امام آسیبی می‌رسد؛ زیرا تأثیر سلیم در این احادیث ناچیز است. علامه امینی درباره کتاب سلیم چنین معتقد است:

کتاب سلیم از اصل‌های (کتاب‌های) مشهور و متداول در زمان‌های پیشین بوده است. محدثان شیعه و سنی و مؤرخان بدان اعتماد می‌کردند. ابن ندیم در کتاب فهرست گوید: هنگامی که مرگ سلیم فرارسید، به ابان (ابی عیاش) گفت: تو برگردن من حقی داری در حالی که هنگام مرگ من فرارسیده است، ای برادرزاده من در حقیقت جریان پیامبر چنین و چنان شد و کتابی به او داد و آن کتاب مشهور سلیم بن قیس هلالی است. تا این که گوید: و نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بود. و متن کتاب التنبیه والاشراف مسعودی چنین است: و از قطعیه (طایفه‌ای که قطع دارند) به امامت دوازده امام کسانی هستند که اساسشان در انحصار عدد یاد شده آن چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است و سبکی در کتاب محاسن الرسائل فی معرفه الأوائل گفته: به تحقیق نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده، کتاب سلیم است. و (به حسب قواعد عربی) «لام» در سخن ابن ندیم و

سبکی برای برای منفعت است. پس معنای آن این است که در حقیقت آن‌ها به آن کتاب استدلال می‌کردند و با جدال‌کننده، نزاع می‌نمودند تا او را با محتوای کتاب قانع کنند و این به دلیل اطمینان به امانت‌داری سلیم در نقل است، نه صرف این‌که شیعه با مطالب آن قانع می‌شود و این مطلب از کلام مسعودی استفاده می‌شود، از آن جهت که استدلال امامیه را در انحصار عدد، به محتوای کتاب سلیم مستند کرده است و زیرا صرف قانع شدن در زمان‌هایی که بحث و استدلال در نهایت اوج خود بود، فایده‌ای نداشت و به همین دلیل، به آن کتاب استناد می‌شد و بزرگان متعددی از اهل تسنن از آن کتاب نقل کرده‌اند. از آن جمله است حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل* و امام حموی در *فرائد السمطين* و سید ابن شهاب همدانی در *مودة القری* و قندوزی حنفی در *بنایع المودة* و غیر آن‌ها و در مورد کتاب سخنانی نورانی است که در کتابی جداگانه آورده‌ایم و این اجمال را ذکر کردیم تا بدانی که شیعه و سنی در اعتماد بر این کتاب متفق و متحدند و همین امر باعث نقل از آن کتاب در این کتابمان شد.^۱

۱. «کتاب سلیم من الأصول المشهورة المتداولة في العصور القديمة المعتمد عليها عند محدثي الفريقين و حملة التاريخ. قال ابن النديم في *الفهرست* (ص ۳۰۷): (إن سلیماً) لما حضرته الوفاة قال لأبنا: إن لك علي حقاً وقد حضرتني الوفاة يا بن أخي إنه كان من أمر رسول الله كيت وكيت وأعطاه كتاباً وهو كتاب سلیم بن قیس الهلالي المشهور. إلى أن قال: وأول كتاب ظهر للشيعة كتاب سلیم. وفي التنبيه والإشراف للمسعودی (ص ۱۹۸) ما نصّه: والقطعية بالإمامة الاثنا عشرية منهم الذين أصلهم في حصر العدد ما ذكره سلیم بن قیس الهلالي في كتابه. وقال السبكي في *محاسن الرسائل في معرفة الأوائل*. إن أول كتاب صنف للشيعة هو كتاب سلیم. واللام في كلام ابن النديم والسبكي للمنفعة فمفادها أنهم كانوا يحتجون به فيخصمون المجادل لاقتناعه بما فيه ثقة بأمانة سلیم في النقل لا محض أن الشيعة تقتنع بما فيه و هو الذي يعطيه كلام المسعودی حيث أسند احتجاج الإمامية الاثني عشرية في حصر العدد بما فيه، و فإن الاقتناع بمجرد غير مجد في عصور قام الحجاج فيها على أشدها ولذلك أسند إليه وروی عنه غير واحد من أعلام العامة منهم الحاکم الحسکانی فی *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل* والإمام الحموی فی *فرائد السمطين* والسید ابن شهاب الهمدانی فی *مودة القری* والقندوزی الحنفی فی *بنایع المودة* و غیرهم و حول الکتاب کلمات درية أفردناها فی رسالة وإنما ذکرنا هذا الاجمال لتعلم أن التعويل علی الکتاب مما تسالم علیه الفريقان وهو الذي حدانا إلى النقل عنه فی کتابنا هذا.» (الغدير، ج ۱، پاورقی ص ۱۹۵)

بخش هشتم

شبهه‌های زیدیه

در این بخش شبهه‌های فرقه زیدیه بر احادیث دوازده امام و پاسخ‌هایی که مرحوم شیخ صدوق به آن‌ها داده است بررسی می‌شود و در ادامه روشن می‌شود آیا احادیث دوازده امام دارای تواتر و قدمت است یا در دوران حیرت جعل شده است؟

شبهه سی و دوم. خرده‌گیری‌های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیه السلام

متن کتاب

و من هنا فقد اعترض الزيدية على الامامية وقالوا: «إن الرواية التي دلت على أن الأئمة اثنا عشر قول أحدثه الإمامية قريباً وولدوا فيه أحاديث كاذبة». واستشهدوا على ذلك بتفرق الشيعة بعد وفاة كل إمام إلى عدة فرق وعدم معرفتهم للإمام بعد الإمام و حدوث البداء في اسماعيل و محمد بن علي و جلوس عبد الله الأفتح للإمامة و اقبال الشيعة إليه و حيرتهم بعد امتحانه و عدم معرفتهم الكاظم عليه السلام حتى دعاهم إلى نفسه و موت الفقيه زرارة بن أعين دون معرفته بالإمام. وقد نقل الصدوق اتهاماتهم للامامية بإحداث النظرية الإثني عشرية في وقت متأخرو لم ينف و لم يرد عليها وإنما بزر ذلك بالقول: «إن الإمامية لم يقولوا إن جميع الشيعة بما فيهم زرارة كانوا يعرفون الأئمة الإثني عشر عليهم السلام» ثم انتبه الصدوق إلى منزلة زرارة و عدم إمكانية جهله بأي حديث من هذا القبيل و هو أعظم تلامذة

الإمامین الباقر و الصادق علیهما السلام فتراجع عن کلامه و قال باحتمال علم وزارة بالحديث و اختفائه للتقية ثم عاد فتراجع عن هذا الاحتمال و قال «إن الکاظم علیه السلام قد استوهبه من ربّه لجهله بالإمام لأنّ الشاک فيه علی غیر دین الله».^۱

خلاصه شبهه

نویسنده سخن زیدیه را نقل می‌کند که گفته‌اند امامیه احادیث دوازده امام را به تازگی ساخته‌اند و بعد شواهد این ادعا را از آن‌ها نقل می‌کند:

۱. پراکنده شدن شیعیان بعد از هرامام و نشناختن امام بعدی؛
۲. حاصل شدن بدا درباره اسماعیل و سید محمد؛
۳. ادعای امامت عبدالله افطح و روی آوردن شیعیان به او؛
۴. رحلت زراره بدون شناختن امام بعدی.

در ادامه نویسنده می‌افزاید شیخ صدوق این اتهام‌ها را نقل کرده، ولی جواب نداده است و تنها به توجیه آن‌ها پرداخته و چند بار هم حرف خود را درباره زراره

۱. «از این رو، زیدیه از امامیه اشکال گرفتند و گفتند: «روایتی که دلالت کرد بر این که امامان دوازده تن هستند، سخنی است که امامیه در این اواخر درست کرده و حدیث‌های دروغی در این زمینه ساخت.» و این موارد را شاهد آوردند: متفق شدن شیعه بعد از وفات هرامام به چند فرقه و نشناختن امام بعدی و رخ دادن بداء در اسماعیل و محمد بن علی و نشستن عبدالله افطح بر مسند امامت و رو آوردن شیعه به سمت او و سرگردانی آنان بعد از امتحان او و نشناختن امام کاظم علیه السلام تا این که حضرت آن‌ها را به سمت خویش خواند و مرگ زراره بن اعین فقیه بدون این که امام را بشناسد. شیخ صدوق اتهام‌های آنان را به امامیه به دلیل ساختن نظریه اثناعشریه در دوران متأخر نقل کرده است و این اتهام‌ها را نفی نکرده و به آن‌ها جواب نداده و تنها آن را توجیه کرده، با این سخن که امامیه نگفتند که همه شیعیان با آن که افرادی مانند زراره میان آنان است، امامان را می‌شناختند. بعد شیخ صدوق متوجه جایگاه زراره شد و این که امکان ندارد او حدیثی از این دست را نداند، در حالی که او بزرگ‌ترین شاگرد امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. پس از حرفش برگشت و به این احتمال معتقد شد که زراره حدیث را می‌دانسته و به دلیل تقیه مخفی کرده است. بعد از این احتمال هم برگشت و گفت: امام کاظم علیه السلام از پروردگارش خواست زراره را به دلیل نشناختن امام، براو ببخشد. چون کسی که در امام شک داشته باشد بر غیر دین خداست.» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۲)

عوض کرده است.

پاسخ

نویسنده در این بخش نیز به درستی نقل نکرده و برای درست نمایاندن ادعای خود، عبارت‌های شیخ صدوق را تحریف کرده است. وی چهار سخن از زیدیه می‌آورد، اما به جواب‌هایی که شیخ صدوق برای هر سخن جداگانه بیان کرده، هیچ اشاره‌ای نکرده و سپس ادّعا کرده که شیخ صدوق این اتهام‌ها را پاسخ نداده است، در حالی که شیخ برای هر کدام، پاسخی مستقل و کامل داده و همهٔ اتهام‌ها را نفی کرده است. شیخ صدوق حتی اشکال‌هایی که آن‌ها طرح نکرده‌اند، اما ممکن است به ذهن کسی برسد با عبارت «فإن قال قائل؛ اگر کسی چنان بگوید.» طرح و پاسخ داده است. نیمی از مقدمهٔ طولانی کتاب *کمال‌الدین* (۶۰ صفحه از ۱۲۰ صفحه) به پاسخ اشکال‌های زیدیه می‌پردازد و خود شیخ صدوق آورده است:

وما این فصل‌ها را در آغاز این کتابمان آوردیم، تنها به این دلیل که این‌ها نهایت چیزی است که زیدیه به آن چسبیده‌اند و پاسخی است که به آن‌ها داده شده، در حالی که زیدیه از همه فرقه‌ها به ما امامیه سخت‌گیرترند.^۱

نه تنها نویسنده به پاسخ‌های شیخ صدوق اشاره‌ای نکرده، بلکه پا را فراتر نهاده و برای تخریب پاسخ‌ها، پاسخ یک اشکال را برای اشکال دیگر آورده و به پندار خویش خواسته با این جابه‌جایی، ادعای پاسخ ندادن شیخ را به اثبات برساند و میزان صداقت خود را در بیان حقیقت نشان دهد.

شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* اشکالی را که نویسنده بر آن پایه ادّعا کرده شیخ آن را پاسخ نداده، چنین پاسخ داده است:

بعضی از زیدیه گفته‌اند: روایتی که بردوازه بودن امامان دلالت دارد، سخن

۱. «وإنما ذكرنا هذه الفصول في أول كتابنا هذا لأنها غاية ما يتعلق بها الزيدية وما ردّ عليهم وهي أشدّ الفرق علينا.» (*کمال‌الدین*، ص ۱۲۶)

تازه‌ای است که امامیه درآورده‌اند و احادیث دروغی درباره آن تولید کرده‌اند. پس در جواب می‌گوییم (و موفقیت از خدا است): اخبار در این باب بسیار است و مرجع و پناه، ناقلان حدیث هستند و مخالفان ما از راویان حدیث به طور مستفیض از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند، آن چه را احمد نقل کرده است برای ما از محمد از اسحاق از یحیی از هشام از مجالد از مسروق که گفت: هنگامی که ما پیش عبدالله بن مسعود نشستیم و قرآن‌های خود را با او مقابله می‌کردیم، جوان نوری به او گفت: آیا پیامبر شما صلی الله علیه و آله به شما گوشزد کرد که چند خلیفه بعد از او هست؟ گفت: تواتره جوانی و این سؤالی است که هیچ کس از من پیش از تو سؤال نکرد. آری پیامبر ما صلی الله علیه و آله به ما سپرد که پس از وی دوازده خلیفه باشد، به عدد نقیبان بنی اسرائیل. و من بعضی از سندهای این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب *النص علی الأئمة الاثني عشر* نوشته‌ام. و مخالفان ما از راویان حدیث به طور روشن و مستفیض از حدیث جابر بن سمره نقل کرده‌اند آن چه را نقل کرد برای ما احمد از ابوبکر از اسحاق از ولید از محمد از پدرش از ابن سیرین از جابر بن سمره سوایی که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، فرمود: دوازده کس بر این امت والی شوند. گوید: مردم فریاد کردند و دیگر نشنیدم چه فرمود به پدرم که نزدیک تراز من به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفت؟ گفت: فرمود: همه از قریشند و همه آنان بی نظیرند. من طرق این حدیث را نیز درآورده‌ام و بعضی روایت کرده‌اند دوازده امیر و بعضی روایت کرده‌اند دوازده خلیفه.^۱ بنابراین اخباری که در دست امامیه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امامان علیهم السلام دوازده‌گانه آمده، صحیح هستند.^۲

۱. شیخ طوسی این استدلال را نیز آورده است: «ومتی رأینا الفرقة المخالفة لهذه الفرقة قد نقلت مثل نقلها ولم تتعرض للطعن علی نقله ولم تنکر متضمن الخبر ذلك علی أن الله تعالی قد تولی نقله و

سخرهم لروایته، وذلك دلیل علی صحّة ما تضمنه الخبر.» (*الغیة للطوسی*، ص ۱۵۷)

۲. «قال بعض الزیدية: إنّ الروایة التي دلّت علی أن الأئمة اثنا عشر، قول أحده الامامية قریباً وولدوا فيه أحادیث كاذبة. فنقول وبالله التوفیق: إن الاخبار فی هذا الباب كثيرة والمفزع والملجأ إلى نقله الحدیث

چنان‌که پیداست، شیخ صدوق اشکال زیدیه را پاسخ داده و با شاهد آوردن احادیث دوازده امام از اهل تسنن ثابت کرده که این احادیث ساخته امامیه نمی‌تواند باشد.

چنان‌که گذشت، شیخ صدوق درباره شواهد هم به تفصیل سخن گفته و یکایک آن‌ها را رد کرده است:

۱. شیخ صدوق برای حیرت و پراکنده شدن مردم پس از هرامامی، چنین می‌فرماید: زیدیه گفته‌اند: اگر رسول خدا ﷺ نام دوازده امام را به امت اعلام کرده بود، چرا از آن رو گردانیدند و به راست و چپ رفتند و این گمراهی بزرگ را مرتکب شدند؟

در پاسخ به ایشان می‌گوییم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا ﷺ علی را

وقد نقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً مستفيضاً من حديث عبدالله ابن مسعود ما حدثنا به أحمد بن الحسن القطان المعروف بأبي علي بن عبد ربه الرازي وهو شيخ كبير لأصحاب الحديث قال: حدثنا أبو يزيد محمد بن يحيى بن خلف بن يزيد المروزي بالري في شهر ربيع الأول سنة اثنين وثلاث مائة عن إسحاق بن إبراهيم الحنظلي في سنة ثمان وثلاثين ومائتين المعروف بإسحاق بن راهويه عن يحيى بن يحيى عن هشام عن مجالد عن الشعبي عن مسروق قال: بينا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى شاب: هل عهد إليكم نبيكم ﷺ كم يكون من بعده خليفة؟ قال: إنك لحدث السن وإن هذا شيء ما سئلني عنه أحد من قبلك، نعم عهد إلينا نبينا ﷺ أنه يكون من بعده اثنا عشر خليفة بعدد نقباء بني إسرائيل. وقد أخرجت بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب وبعضها في كتاب النص على الأئمة الاثني عشر ﷺ بالإمامة. ونقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً ظاهراً مستفيضاً من حديث جابر بن سمرة ما حدثنا به أحمد بن محمد بن إسحاق الدينوري، وكان من أصحاب الحديث قال: حدثني أبو بكر بن أبي داود عن إسحاق بن إبراهيم ابن شاذان عن الوليد بن هشام عن محمد بن ذكوان قال: حدثني أبي عن أبيه عن ابن سيرين عن جابر بن سمرة السوائي قال: كنا عند النبي ﷺ فقال: يلي هذه الأمة اثنا عشر قال: فصرخ الناس فلم أسمع ما قال: فقلت لأبي وكان أقرب إلى رسول الله ﷺ مني: ما قال: رسول الله ﷺ؟ فقال: قال: كلهم من قريش وكلهم لا يرى مثله. وقد أخرجت طرق هذا الحديث أيضاً وبعضهم روى اثنا عشر أميراً وبعضهم روى اثنا عشر خليفة. فدل ذلك على أن الاخبار التي في يد الامامية عن النبي ﷺ والأئمة ﷺ بذكر الأئمة الاثني عشر ﷺ اخبار صحيحة. (كمال الدين، ص ۶۷)

جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نشان داده و مسئله او را روشن و پخش کرده است. پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟ اگر بگویید رسول خدا ﷺ علی را خلیفه خود نکرد، چرا در کتاب های خود آن را نوشته اید و به زبان خود گفته اید؛ زیرا گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، روی برمی گردانند، چنان که از توحید روی بر تافتند و به الحاد روی آوردند. و از قول خدای عزوجل: «چیزی مانند او نیست» به تشبیه عدول کردند.^۱

چنان که در پاسخ شبهه سوم گذشت، اگر مردم دچار حیرت می شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می شده، بلکه به این دلیل بوده که (نخست) مردم نمی پرسیده اند و یا امامان علیا به دلیل وجود خطرها، نمی توانسته اند به همه بگویند، (دوم) گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانسته اند خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقه واقعه^۲ یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در

۱. «قالت الزیدیه: فإن كان رسول الله ﷺ قد عرف أمته أسماء الأئمة الاثني عشر فلم ذهبوا عنه يميناً و شمالاً و خبطوا هذا الخط العظيم؟ فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله ﷺ استخلف علياً عليه السلام وجعله الامام بعده ونص عليه وأشار إليه وبين أمره وشهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه وتباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى يمنع وجرى عليه ما جرى، فان قلتم: إن علياً عليه السلام لم يستخلفه رسول الله ﷺ فلم أودعتم كتبكم ذلك وتكلمتم عليه. فان الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً وعن البيان وإن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد، ومن قوله عزوجل: «ليس كمثله شيء» إلى التشبيه.» (كمال الدين، ص ۶۹)

۲. «فرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَلَيْسَ مِنْ قَوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفْقِهِمْ وَجَحْدِهِمْ مَوْتَهُ ظَمْعاً فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقُنْدَرِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَعِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغنية للطوسي، ص ۶۴)

واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

۲. شیخ صدوق بدا در امامت را نیز چنین پاسخ گفته است:

زیدیه گفته از جمله اموری که ادعای امامیه را باطل می سازد، این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و وقتی زنده بوده، به امامت وی اشاره کرده است. آن گاه که اسماعیل هنگام حیات امام فوت کرد، امام فرمود: در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد. پس اگر خبر دوازده امام صحیح بود، دست کم بایستی امام جعفر بن محمد علیه السلام و اصحاب ویژه اش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوییم: از کجا می گوئید که امام جعفر بن محمد علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده و خبر آن کدام است؟ و چه کسی آن را نقل کرده و چه کسی آن را خبری پذیرفته پنداشته است؟ راهی برای اثبات آن ندارند و این سخن تنها کسانی است که به امامت اسماعیل معتقدند و ریشه ای ندارد؛ زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده اند و من آن چه در این باب از آنان نقل شده در این کتاب نوشته ام. اما فرموده امام که در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد، امام در این کلام می فرماید: مسئله ای برای خداوند ظاهر نشد، چنان که درباره فرزندم اسماعیل ظاهر شد؛ زیرا در دوران زندگی من او را گرفت تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به عقیده ما کسی که گمان کند امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته کافر است و بی زاری از او واجب است، چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. ابوبصیر و سماعه از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس گمان کند که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته، پس بایستی از او بی زار باشید. و اما بدایی که قائل بودن به

آن، به امامیه نسبت داده می‌شود، عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می‌گوید: «بدا لی شخص» یعنی شخصی بر من آشکار شد، نه روشن شد به گونه پشیمانی. خدا بسیار بلندمرتبه‌تر از آن است. و چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کند، در حالی که درباره او فرموده است: او نافرمان است و همانندی به من و هیچ‌یک از پدرانم ندارد. حسن بن راشد گفته از امام صادق علیه السلام درباره اسماعیل پرسیدم. فرمود: نافرمان است و همانندی به من و هیچ‌یک از پدرانم ندارد. عبید بن زراره گفته از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او همانندی به من ندارد و شبیه هیچ‌یک از پدرانم نیست. ولید بن صبیح گفته: مردی به نزد من آمد و گفت: بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم. هم‌راه او رفتم و مرا به نزد گروهی می‌گسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان آن‌ها بود. آن مرد گفت: اندوه‌ناک از آن‌جا خارج شدم و به سمت حجرالاسود رفتم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را دیدم که به خانه خدا چسبیده بود و گریه می‌کرد و پرده‌های کعبه با اشک او ترشده بود. بیرون آمدم و دویدم و ناگاه اسماعیل را دیدم که با آن گروه نشسته بود. بعد بازگشتم و او را دیدم که پرده خانه خدا را گرفته و آن را به اشک دیده خود تر کرده است. گفت: این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردم. فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده که به صورت او درمی‌آید. در حالی که بنابر روایت، شیطان به صورت نبی و وصی پیامبری در نمی‌آید. پس چگونه ممکن است به امامت او تصریح نماید با درست بودن این سخن از امام درباره وی؟^۱

۱. اعتراض آخر للزیدیه: قالت الزیدیه: ومما تکذب به دعوی الامامیه أنهم زعموا أن جعفر بن محمد علیه السلام نص لهم علی إسماعیل وأشار إلیه فی حیاته، ثم إن إسماعیل مات فی حیاته فقال: ما بدا لله فی شیء كما بدا له فی إسماعیل ابنی فإن کان الخبر الاثناعشر صحیحاً فکان لا أقل من أن یعرفه جعفر بن محمد علیه السلام و یعرف خواص شیعتیه لئلا یغلط هو و هم هذا الغلط العظیم. فقلنا لهم: یم قلتم: إن جعفر بن محمد علیه السلام نص علی إسماعیل بالأمامة؟ وما ذلك الخبر؟ ومن رواه؟ ومن تلقاه بالقبول؟ فلم یجدوا إلی ذلك سبیلاً، وإثما هذه حکایة ولدها قوم قالوا بامامة إسماعیل، لیس لها أصل لان الخبر بذكر الأئمة

تفصیل دربارهٔ این مسئله، در پاسخ به شبههٔ هجدهم گذشت.

۳. شیخ صدوق دربارهٔ ادّعای امامت عبدالله افطح و رحلت زراره می‌فرماید:

زیدیه گفته: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از امام صادق علیه السلام در امامت به شک نمی‌افتادند تا جایی که گروهی از شیعه به عبدالله و گروهی به اسماعیل معتقد شدند و گروهی هم سرگردان شدند. حتی برخی از شیعه عبدالله بن صادق علیه السلام را آزمود و وقتی آن‌چه می‌خواست نزد او نیافتند، بیرون

الاثناعشر علیهم السلام قد رواه الخاص والعام، عن النبي صلی الله علیه و آله والأئمة علیهم السلام وقد أخرجت ما روی عنهم فی ذلك فی هذا الكتاب. فأما قوله: ما بدا لله فی شیء كما بدا له فی إسماعیل ابنی فإنه یقول: ما ظهر لله أمر كما ظهر له فی إسماعیل ابنی إذا اخترمه فی حیاتی لیعلم بذلك أنه لیس بامام بعدی. وعندنا من زعم أن الله عز وجل یدوله فی شیء لم یعلمه أمس فهو کافر والبراءة منه واجبة، كما روی عن الصادق علیه السلام. حدّثنا أبی رضی الله عنه عن محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری قال: حدّثنا أبو عبد الله الرازی عن الحسن بن الحسين اللؤلؤی عن محمد بن سنان عن عمّار عن أبی بصیر وسماعة عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام قال: من زعم أن الله یدوله فی شیء فی اليوم لم یعلمه أمس فابروا منه. وإنما البداء الذی ینسب إلى الامامية القول به هو ظهور أمره. یقول العرب بدا لی شخص أى ظهر لی، لا بدا ندامة، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. وكيف ینصّ الصادق علیه السلام علی إسماعیل بالإمامة مع قوله فیهِ: إنه عاص لا یشبهنی ولا یشبهه أحداً من آبائی. حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن یعقوب بن یزید عن محمد ابن أبی عمیر عن الحسن بن راشد قال: سنلت أبا عبد الله علیه السلام عن إسماعیل فقال: عاص، لا یشبهنی ولا یشبهه أحداً من آبائی. حدّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدّثنا أبی عن محمد ابن أحمد عن یعقوب بن یزید والبرقی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن حماد عن عبید بن زرارة قال: ذكرت إسماعیل عند أبی عبد الله علیه السلام فقال: والله لا یشبهنی ولا یشبهه أحداً من آبائی. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبی نجران، عن الحسين بن المختار، عن الولید بن صبیح قال: جائنی رجل فقال لی: تعال حتی أریک ابن الرجل قال: فذهبت معه قال: فجاء بی إلى قوم یشربون فیهم إسماعیل بن جعفر، قال: فخرجت مغموماً فجئت إلى الحجر فإذا إسماعیل بن جعفر متعلق بالبيت یبکی قد بلّ أستار الکعبة بدموعه قال: فخرجت أشتدّ فإذا إسماعیل جالس مع القوم، فرجعت فإذا هو آخذ بأستار الکعبة قد بلّها بدموعه، قال: فذكرت ذلك لأبی عبد الله علیه السلام فقال: لقد ابتلی ابنی بشیطان یتمثّل فی صورته. وقد روی أن الشیطان لا یتمثّل فی صورة نبی ولا فی صورة وصی نبی، فكيف یجوز أن ینصّ علیه بالإمامة مع صحّة هذا القول منه فیهِ» (کمال الدین، ص ۶۹)

آمد، در حالی که می‌گفت به کجا رو کنیم؟ آیا به مرجئه یا قدریه یا حروریه؟ و این در هنگامی بود که موسی بن جعفر علیه السلام سخن او را شنید و به او فرمود: نه به مرجئه و نه به قدریه و نه به حروریه، بلکه به سوی من رو کن! پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند جهت باطل می‌شود: یکی نشستن عبدالله در مسند امامت، دوم روی آوردن شیعه به او، سوم سرگردانی شیعه هنگام امتحان او، چهارم آن‌که ایشان نمی‌دانستند امامشان موسی بن جعفر علیه السلام است، تا آن‌که آن‌ها را به جانب خود فراخواند و در میان این مدّت، فقیه آنان، زرارۀ بن اعین درگذشت، در حالی که قرآن روی سینه‌اش بود و می‌گفت: خدایا! من کسی را امام می‌دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما در جواب به آن‌ها می‌گوییم: این‌ها همه سخنان دروغ و آراسته شده است؛ زیرا ما ادعا نکردیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام علیهم السلام را به نام می‌شناخته‌اند. و تنها می‌گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که امامان پس از ایشان دوازده امامند که جانشینانش هستند. و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام امامان روایت کرده‌اند و انکار نمی‌کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زرارۀ بن اعین پیش از برگشتن کسی که او را فرستاده بود تا خبر آورد، وفات کرده و تعیین امام موسی بن جعفر علیه السلام به امامت را به گونه‌ای که عذری نداشته باشد، نشنیده بود. پس قرآن را روی سینه خود گذاشته و گفته: خدایا من به امامت کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می‌کند و آیا فقیه دین دار هنگام اختلاف جز آن می‌کند که زرارۀ کرد؟ علاوه که گفته شده: زرارۀ جریان امام موسی بن جعفر علیه السلام و امامت او را می‌دانسته است و فقط پسرش عبید را فرستاد تا از امام موسی بن جعفر علیه السلام کسب وظیفه کند که آیا جایز است امامت او را اظهار نماید، یا آن‌که با کتمان امامت او، تقیه نماید. و این سخن به فضل زرارۀ بن اعین نزدیک‌تر و به شناخت او سزاوارتر است. ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از حال زرارۀ به من خبر ده! آیا حق پدرت امام کاظم علیه السلام را می‌شناخت؟ و او فرمود: آری! گفتم پس چرا

پسرش عبید را فرستاد تا خبر بیاورد که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زرارہ جریان پدرم را می‌دانست و این که پدرش او را تعیین نموده و تنها پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب اطلاع کند که آیا برای او جایز است تقیّه را در اظهار امر امامت او و تعیین او توسط پدرش کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد، از او خواسته شد تا عقیده‌اش را درباره پدرم روشن کند و او دوست نداشت بی‌دستور امام به آن اقدام نماید. پس قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من کسی از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام است که این قرآن امامت او را اثبات کند. و در خبری که زیدیه به آن استدلال کرده‌اند، نیامده است که زرارہ امامت موسی بن جعفر علیه السلام را نمی‌دانسته، تنها در آن آمده که پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند. محمد بن عبدالله بن زرارہ از پدرش نقل می‌کند که گفت: وقتی زرارہ پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات می‌کند، امام من است. و این خبر ایجاب نمی‌کند که او نمی‌شناخته است. علاوه که راوی این خبر احمد بن هلال است و او نزد اساتید ما جرح (تضعیف) شده است. سعد بن عبدالله می‌گفت: ندیدیم و نشنیدیم مدعی تشیعی از تشیع به نصب (دشمنی اهل بیت علیهم السلام) برگردد، مگر احمد بن هلال و می‌گفتند: عمل به روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، جایز نیست. و می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام شفاعت کسی را نمی‌کنند مگر آن که خداوند دین او را پسندیده باشد و کسی که در امام شک دارد، بر غیر دین خداست، در حالی که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است که روز قیامت از پروردگارش خواهد خواست که زرارہ را بر او ببخشد. درست بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که وقتی نزد او از زرارہ بن اعین یاد شد، فرمود: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارم خواهم خواست او را بر من ببخشد. بعد او را بر من می‌بخشد. خدا رحمت کند! زرارہ بن اعین دشمن ما را برای خدا دشمن می‌دانست و دوست ما را برای خدا دوست

می داشت. فضل بن عبد الملك از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود:
محبوب ترین مردم نزد من در میان مردگان و زنده ها چهار تن هستند: برید
عجلی، زرارۀ بن اعین، محمد بن مسلم و احول. آری ایشان در حیات و
مماات محبوب ترین مردم نزد من هستند. و بر امام صادق عليه السلام روا نیست که
بفرماید زرارۀ محبوب ترین خلایق در نزد اوست، در حالی که او به امامت
موسی بن جعفر عليه السلام معرفت ندارد.^۱

۱. «قالت الزيدية: لو كان خبر الأئمة الاثني عشر صحيحاً لما كان الناس يشكون بعد الصادق جعفر بن محمد عليه السلام في الإمامة حتى يقول طائفة من الشيعة بعبد الله وطائفة بإسماعيل وطائفة بتحجير حتى أن الشيعة منهم من امتحن عبد الله بن الصادق عليه السلام فلما لم يجد عنده ما أراد خرج وهو يقول: إلى أين؟ إلى المرجئة أم إلى القدرية؟ أم إلى الحرورية وإن موسى بن جعفر عليه السلام سمعه يقول هذا فقال له: لا إلى المرجئة ولا إلى القدرية ولا إلى الحرورية ولكن إلى. فانظروا من كم وجه يبطل خبر الاثني عشر أحدها جلوس عبد الله للإمامة والثاني إقبال الشيعة إليه والثالث حيرتهم عند امتحانه والرابع أنهم لم يعرفوا أن إمامهم موسى بن جعفر عليه السلام حتى دعاهم موسى إلى نفسه وفي هذه المدة مات فقيهم زرارۀ بن أعين وهو يقول والمصحف على صدره: اللهم إني أئتم بمن أثبت إمامته هذا المصحف. فقلنا لهم: إن هذا كله غرور من القول وزخرف، وذلك أنا لم ندع أن جميع الشيعة عرف في ذلك العصر الأئمة الاثني عشر عليه السلام بأسمائهم، وإنما قلنا: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أخبر أن الأئمة بعده الاثنا عشر، الذين هم خلفاؤه وأن علماء الشيعة قد رووا هذا الحديث بأسمائهم ولا ينكر أن يكون فيهم واحد أو اثنان أو أكثر لم يسمعو بالحديث، فأما زرارۀ بن أعين فإنه مات قبل انصراف من كان وفده ليعرف الخبر ولم يكن سمع بالنص على موسى بن جعفر عليه السلام من حيث قطع الخبر عذره. فوضع المصحف الذي هو القرآن على صدره، و قال: اللهم إني أئتم بمن يثبت هذا المصحف إمامته. وهل يفعل الفقيه المتدين عند اختلاف الامر عليه إلا ما فعله زرارۀ؟ على أنه قد قيل: إن زرارۀ قد كان علم بأمر موسى بن جعفر عليه السلام وإمامته وإنما بعث ابنه عبيداً ليتعرف من موسى بن جعفر عليه السلام هل يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقية في كتمانها. وهذا أشبه بفضل زرارۀ بن أعين وأليق بمعرفته. حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدثنا علي ابن إبراهيم بن هاشم قال: حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن إبراهيم بن محمد الهمداني رضي الله عنه قال: قلت للرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله أخبرني عن زرارۀ هل كان يعرف حق أبيك عليه السلام؟ فقال: نعم. فقلت له: فلم بعث ابنه عبيداً ليتعرف الخبر إلى من أوصى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام؟ فقال: إن زرارۀ كان يعرف أمر أبي عليه السلام ونص أبيه عليه وإنما بعث ابنه ليتعرف من أبي عليه السلام هل يجوز له أن يرفع التقية في إظهار أمره ونص أبيه عليه وأنه لما أبطأ عنه ابنه طوّل باظهار قوله في أبي عليه السلام فلم يحب أن يقدم على ذلك دون أمره فرفع المصحف وقال: اللهم إن إمامي من أثبت هذا المصحف

تفصیل در این باره در پاسخ به شبهه پنجم گذشت.

چنان‌که پیداست، برخلاف ادعای نویسنده که گفته بود شیخ صدوق اتهام را نفی نکرده و به آن جواب نداده، شیخ صدوق به همه اشکال‌ها، مستقل و مستدل پاسخ داده و کتابی در احادیث دوازده امام علیهم‌السلام نوشته است و دیگر آن که با توجه به پاسخ اشکال چهارم، نویسنده کلام شیخ صدوق را تحریف کرده و گاه عکس آن را به او نسبت داده است:

یکم. تحریف: نویسنده عبارت «بما فیهم زراره» را افزوده تا وانمود کند شیخ صدوق نخست گفته زراره امام بعد را نمی‌شناخته و بعد متوجه شده (ثم انتبه) که درباره او

إمامته من ولد جعفر بن محمد علیه‌السلام. والخبر الذي احتجت به الزيدية ليس فيه أن زراراً لم يعرف إمامة موسى بن جعفر علیه‌السلام وإنما فيه أنه بعث ابنه عبداً ليسئل عن الخبر. حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن أحمد بن هلال عن محمد بن عبد الله بن زراراً عن أبيه قال: لما بعث زراراً عبداً ابنه إلى المدينة ليسئل عن الخبر بعد مضى أبي عبد الله عليه‌السلام فلما اشتد به الأمر أخذ المصحف وقال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامي. وهذا الخبر لا يوجب أنه لم يعرف، على أن راوى هذا الخبر أحمد بن هلال وهو مجروح عند مشايخنا رضي الله عنهم. حدّثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: سمعت سعد بن عبد الله يقول: ما رأينا ولا سمعنا بمتشيع رجوع عن التشيع إلى النصب إلا أحمد بن هلال وكانوا يقولون: إن ما تفرد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله. وقد علمنا أن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم‌السلام لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه. والشاك في الإمام على غير دين الله وقد ذكر موسى بن جعفر عليه‌السلام أنه سيستوهبه من ربه يوم القيامة. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن أبي الصهبان عن منصور بن العباس عن مروي بن عبید عن درست ابن أبي منصور الواسطي عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه‌السلام قال: ذكر بين يديه زراراً بن أعين فقال: والله إني سأستوهبه من ربي يوم القيامة فيهبه لي. ويحك إن زراراً بن أعين أبغض عدونا في الله وأحب ولينا في الله. حدّثنا أبي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا أحمد بن إدريس ومحمد بن يحيى العطار جميعاً عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن أبي العباس الفضل بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه‌السلام أنه قال: أربعة أحب الناس إلى أحياء وأمواتاً: يريد العجلي وزراراً بن أعين ومحمد بن مسلم والأحول أحب الناس إلى أحياء وأمواتاً. فالصادق عليه‌السلام لا يجوز أن يقول لزراراً: إنه من أحب الناس إليه وهو لا يعرف إمامة موسى بن جعفر عليه‌السلام. (كمال الدين، ص ۷۴)

نمی‌تواند چنین احتمال دهد و از حرف خود برگشته است. این تحریف سخن شیخ است. عبارت بالا به روشنی نشان می‌دهد که شیخ افراد را دو قسمت کرده و حکم هر کدام را جداگانه بیان کرده است: قسم اول شیعیان عادی که متحیر ماندند و یا به عبدالله افطح و امثال او رو کردند. شیخ درباره آنان می‌فرماید که ما نمی‌گوییم احادیث دوازده امام را همه آنان می‌دانسته‌اند و بنابراین، طبیعی است که چنین اتفاقی بیفتد. شیخ قسم دوم را علمای شیعه و راویان حدیث می‌داند و درباره آنها می‌فرماید که آنان احادیث دوازده امام را شنیده و نقل کرده‌اند، ولی ممکن است که چند نفری از آنان هم این حدیث را نشنیده باشند. آن‌گاه پس از بیان این دو قسم می‌فرماید: «فأما زرارة بن أعین...» واژه «فأما» تصریح دارد که شیخ، زراره را در آن دو قسم داخل نکرده است و درباره او پاسخی دیگر دارد. پس «ثم انتبه... فتراجع عن كلامه» خلاف واقع است و شیخ صدوق هرگز از کلام خود برگشته است. شیخ صدوق درباره زراره دو احتمال بیان کرده و احتمال دوم را پذیرفته است، هر چند هر دو احتمال مشترکند: زراره اعلان نام امام بعد از صلاح نمی‌دانسته، یا به اجتهاد خود (احتمال اول) و یا به فرمان امام (احتمال دوم). در هر صورت، از حرف خویش برگشته است.

دوم. عکس کردن: نویسنده عبارت «لجهله بالإمام» را به کلام شیخ صدوق افزوده و عکس منظور وی را به او نسبت داده است. شیخ صدوق می‌فرماید که از شفاعت کردن امام کاظم علیه السلام معلوم می‌شود زراره امامش را می‌شناخته؛ زیرا کسی که در امامش شک داشته باشد، از دین الهی خارج است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام کسی را که از دین الهی خارج باشد، شفاعت نمی‌کنند. نویسنده برعکس این مسئله ادعا کرده که امام کاظم علیه السلام او را شفاعت می‌کند؛ برای آن که امامش را نمی‌شناخته است.

شبهه سی و سوم. تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم‌السلام

متن کتاب

و هذا ما يناقض دعوى الخزاز في كفاية الأثر و الطوسى في الغيبة بتواتر احاديث الإثني عشرية عن طريق الشيعة و يثبت أن لا اساس لها من الصحة في الأجيال الأولى و خاصة في عهود الأئمة من آل البيت حيث لم يكن يوجد لها أى أثر خاصة و أن الطوسى لم يذكر الكتب الشيعة القديمة التى زعم أنها تتحدث عن الإثني عشرية. و قد تهرّب الخزاز من مناقشة تهمة الوضع المتأخرو حاول أن ينفى تهمة الوضع من قبل الصحابة و التابعين و أهل البيت في حين أن التهمة لم تكن موجّهة إلى الصحابة و أهل البيت و إنما إلى بعض الرواة المتأخرين الذين اختلقوا كتاب سليم في عصر الحيرة من أمثال أبى سمينة و العبرثائى و على بن ابراهيم القمى.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده می‌گوید احادیث دوازده امام در قرون متأخر ساخته شده و این امر موجب می‌شود تواتری که مرحوم خزاز و شیخ طوسی ادعا کرده‌اند، نقض شود و ثابت می‌شود این احادیث در نسل‌های گذشته به‌ویژه دوران امامان علیهم‌السلام درستی نداشته، شیخ طوسی نیز از کتاب‌های قدیمی نامی نبرده و مرحوم خزاز هم جعل را از اصحاب و امامان علیهم‌السلام نفی کرده، ولی آن را از محدثان متأخر نفی نکرده، در حالی که جعل متوجه آنان است؛ کسانی مانند أبوسمینه، عبرثائی و علی بن ابراهیم قمی که در دوران حیرت

۱. «این، ادعای خزاز را در کتاب *کفاية الأثر و طوسى* را در کتاب *الغيبة* مبنی بر تواتر احادیث دوازده امام از طریق شیعه نقض می‌کند و ثابت می‌کند که این احادیث در نسل‌های اول هیچ خاستگاه درستی ندارد، به‌ویژه در زمان ائمه اهل بیت علیهم‌السلام؛ زیرا هیچ اثر خاصی از آن یافت نمی‌شود و طوسی هیچ کتاب قدیمی شیعه را یاد نکرده که به گمان او از دوازده امام سخن می‌گوید. و خزاز از بحث کردن درباره اتهام جعل که متوجه متأخران است، فرار کرده و کوشش نموده تهمت جعل را از صحابه و تابعان و اهل بیت علیهم‌السلام دور سازد، در حالی که اتهام به اصحاب و اهل بیت علیهم‌السلام متوجه نیست و تنها متوجه بعضی از راویان متأخر است که در عصر حیرت کتاب *سليم* را ساخته‌اند، مانند: أبوسمینه و عبرثائی و علی بن ابراهیم قمی.» (*الإمام المهدى حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟* ص ۱۳۲)

کتاب سلیم را به وجود آوردند.

پاسخ

مطالب این بخش چنان که نویسنده خود نیز گفته، «و هذا ما يناقض» بر قسمت های پیش استوار است. سخنان قبلی وی نیز در جای خود باطل شد. نویسنده برای ردّ متواتر بودن احادیث دوازده امام به چند ترفند دست می زند: یکم. کتاب سلیم را تضعیف می کند که در پاسخ گذشت، راویان ما بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند و ضعیف بودن دو یا سه طریق به ابوسمینه یا عبرتائی، به قوت احادیث سلیم ضرری نمی رساند و بر فرض تنزل، به فرض ضعیف خواندن احادیث سلیم، چون آن احادیث کمتر از ده درصد روایات دوازده امام را تشکیل می دهد، ضعف آن ها به تواتر احادیث دوازده امام ضرری نمی رساند؛ زیرا ضعف برخی از خبرها در یک خبر متواتر، تواتر را برهم نمی زند،^۱ پس تواتر از این راه شکسته نمی شود. دوم. نویسنده سخن مخالفان را دلیل آورده که به فرموده شیخ صدوق بدترین دشمنان شیعه (أشد الفرق علینا) هستند. وی با استناد به سخن آنان که این احادیث بعدها ساخته شده اند، شواهدی برشمرده و نتیجه گرفته که تواتری وجود ندارد، در حالی که قول آنان به دلیل دشمن بودن با تشیع حجت نیست. شواهد آنان نیز که اگر احادیثی بود چنین و چنان نمی شد، صرف استبعاد است و دلیل علمی محسوب نمی شود. افزون بر این که همه آن ها هم پاسخ داده شد. نویسنده برای ردّ کردن تواتر باید

۱. یکم. «کان مبنی علمائنا علی تکثیر النقل لیحصل التواتر ولم یظروا فی الأسناد کثیراً، ولا یضرون أسناد بعضها ضعيفاً أو مجهولاً فإن ذلك غیر قاذح فی التواتر.» (میرزا ابوالحسن شعرانی، پاورقی شرح أصول الکافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج ۷، ص ۳۴۷)

دوم. «أن احتمال الکذب فی کل خبر بخصوصه غیر قاذح فی التواتر الاجمالي، لأن احتمال الصدق و الکذب فی کل خبر بخصوصه لا ینافی العلم الاجمالي بصدور بعضها وإلا لکان مانعاً عن التواتر المعنوی واللفظی أيضاً، إذ کل خبر فی نفسه محتمل للصدق و الکذب.» (مصباح الأصول، تقریر بحث آیت الله خویی، ج ۲، ص ۱۹۳)

احادیث را نقل و بررسی می‌کرد و از طریق راویان ثابت می‌نمود که تواتری در کار نیست، نه این‌که سخن مخالفان سرسخت امامیه را دلیل آورد. بنابراین، ادعای وی با دلیلی که آورده، اثبات‌پذیر نیست.

سوم. نویسندگان تواتر را به نسل‌های بعد نسبت داده تا قول به تواتر را جدید جلوه دهد و به کلام مرحوم نعمانی هیچ اشاره‌ای نکرده، در حالی که ایشان به تواتر این احادیث تصریح دارد. ایشان می‌فرماید:

اکنون شما ای جماعت شیعه - خدایتان مورد رحمت قرار دهد - نیک بیندیشید بدان چه کتاب خدای عزوجل گفته و آن چه از رسول خدا ﷺ و از امیرمؤمنان علیه السلام و از امامان علیهم السلام یکی از پس دیگری در مورد امامان دوازده‌گانه و برتری آنان و تعداد آنان از طریق رجال شیعه نقل شده که همه مورد اعتماد امامان علیهم السلام بوده‌اند و به پیوستگی آن (به معصومان علیهم السلام) و با تواتر رسیدن آن به ما بنگرید که اندیشیدن عمیق به آن (اخبار) دل‌ها را از ابتلا به نابینایی، روشنایی می‌بخشد و شک و دودلی را دور می‌سازد و تردید و ناباوری را برطرف می‌کند از کسی که خدای تعالی برای او نکویی خواسته و او را به پیمودن راه حق موفق ساخته و خود نیز برای ورود ابلیس به درونش با گوش کردن به مزخرفات بیهوده‌گویان و یاوه‌سرایان و فتنه‌فریب‌خوردگان راهی قرار نداده است.^۱

نویسندگان ادعا کرده که با همین دو دلیل ثابت می‌شود این احادیث در نسل‌های سابق و به‌ویژه دوران امامان علیهم السلام نبوده است؛ زیرا اثری از آن یافت نمی‌شود. این سخن چنان‌که در اول این نوشتار آمد، در صورتی پذیرفتنی است که هم‌اکنون اکثر آثار آن

۱. «فتأملوا يا معشر الشيعة رحمكم الله ما نطق به كتاب الله عزوجل وما جاء عن رسول الله ﷺ وعن أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام واحد بعد واحد في ذكر الأئمة الاثني عشر عليهم السلام وفضلهم وعدتهم من طرق رجال الشيعة الموثقين عند الأئمة، فانظروا إلى اتصال ذلك ووروده متواتراً، فإن تأمل ذلك يجلو القلوب من العمى وينفي الشك ويزيل الازتياب عمن أراد الله به الخير ووقفه لسلوك طريق الحق ولم يجعل لإبليس على نفسه سبيلاً بالإصغاء إلى زخارف المموهين وفتنة المفتونين.» (كتاب الغيبة، ص ۱۰۱)

دوران در دست باشد تا آن کتاب‌ها بررسی و آن‌گاه قضاوت شود. تنها مرحوم نجاشی در کتاب *رجال* خود که ویژه مصنفان شیعه است، ۱۲۶۹ نفر را نام برده که بعضی از آن‌ها چندین کتاب دارند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان کرده‌اند. با توجه به این آمار که تنها گزارش یک کتاب است، باید دید که نویسندگان به چه تعداد از این کتاب‌ها دسترس داشته و آن‌ها را بررسی کرده و احادیث دوازده امام را در آن‌ها نیافته است! آیا می‌توان با تضعیف تنها یک کتاب (*کتاب سلیم*) یا تمسک به سخنان سست دشمنان یک مذهب، چنین ادعا کرد؟

از آن‌سوی، با نگاه به روایات، روشن می‌شود که آن‌ها در زمان‌های سابق موجود بوده‌اند؛ زیرا هر مؤلف طریق و سند خود را به آن حدیث‌ها بیان کرده و در آن طریق‌ها نیز هر راوی نام اساتید خود را که این روایات را از آن‌ها شنیده آورده است. هراستاد نسبت به شاگردش، نسل قبل محسوب می‌شده تا زمان اصحاب امامان علیهم‌السلام که در آن زمان این احادیث بوده است و آن‌ها را از خود امامان علیهم‌السلام نقل کرده‌اند. پس در این مورد نیز ایشان دلیلی پذیرفتنی نیاورده است.

بنا به گفته نویسنده، شیخ طوسی نام کتاب‌های قدیمی را نیاورده است؛ کتاب‌هایی که به این احادیث پرداخته‌اند. که شیخ طوسی می‌فرماید:

پس این قسمتی از روایت‌ها بود که آوردیم و اگر شروع می‌کردیم به آوردن آن‌چه از شیعه در این مورد وجود دارد، کتاب طولانی می‌شد. تنها مقداری از نقل گروه‌های مختلف را آوردیم تا درستی آن‌چه گفتیم، ثابت گردد. کسی که می‌خواهد به آن‌ها آگاه شود، باید به کتاب‌هایی که در این مورد نوشته شده مراجعه نماید؛ زیرا او چیزهای فراوانی بر طبق آن‌چه ما گفتیم، می‌یابد.^۱

۱. «فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها ولو شرعنا في إيراد ما من جهة الخاصة في هذا المعنى لطلال به الكتاب وإنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين المختلفتين ومن أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب المصنفة في ذلك فإنه يجد من ذلك شيئا كثيرا حسب ما قلناه.» (*الغنية للطوسي*، ص ۱۵۶)

اگر شیخ طوسی نام کتاب‌ها را نیاورده، به دلیل مشهور بودن آن‌ها بوده و وی به ذکر آن‌ها نیازی ندیده است. کتاب‌هایی مانند *کافی* مرحوم کلینی، *الغیة* مرحوم نعمانی، *خصال و کمال الدین* شیخ صدوق و *کفایة الأثر* مرحوم خزاز مشهورتر از آن هستند که به بردن نامشان نیازی باشد. گفتنی است در زمان شیخ طوسی کتاب‌هایی که احادیث دوازده امام را آورده‌اند، بسیار معروف بوده‌اند و به ذکر نام آن‌ها نیازی نبوده است افزون بر این، ایشان در پی بیان روایات بوده، نه کتاب‌ها و برای اثبات منظورش نیز همان مقدار از روایات بس بوده است. اما اگر منظور نویسنده از کتاب‌های قدیمی، کتاب‌های پیش از قرن چهارم است، به رغم نابه جا بودن چنین توقع، نام مؤلف چند کتاب را در سلسله سندها می‌توانست ببیند که برخی از آن‌ها در پی می‌آید:

یکم. محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام (درگذشته ۲۱۷ قمری): شیخ طوسی در *فهرست*، طریق‌های گوناگونی را به همه کتاب‌های وی آورده است.^۱ این روایت را با طریق خود از مرحوم کلینی نقل می‌کند. از آن رو که طریق علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن ابن ابی عمیر در *کافی* ۲۲۹۱ بار تکرار شده، نشان می‌دهد مرحوم کلینی از کتاب ابن ابی عمیر نقل کرده است. بنابراین حدیث زیر در کتاب ابن ابی عمیر بوده است:

وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي

۱. «أخبرنا بجميع كتبه وروایاته جماعة، عن ابن بابويه، عن أبيه ومحمد بن الحسن، عن سعد الحميري، عن إبراهيم بن هاشم، عنه. وأخبرنا بها ابن أبي جید، عن ابن الولید، عن الصفار، عن يعقوب بن يزيد ومحمد بن الحسين وأيوب بن نوح وإبراهيم بن هاشم ومحمد بن عيسى بن عبيد، عنه. ورواها ابن بابويه، عن أبيه وحمزة بن محمد العلوی ومحمد بن علی ماجیلویه، عن علی بن إبراهيم، عن أبيه، عنه. وأخبرنا بالنواتر خاصة جماعة، عن أبي المفضل، عن حميد، عن عبید الله بن أحمد بن نهيك، عنه. وأخبرنا بها أيضا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن أبي القاسم جعفر بن محمد الموسوي، عن ابن نهيك، عنه.» (ص ۲۱۹، ش ۶۱۷)

جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَكُونُ تِسْعَةُ أُمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.^۱

پس این احادیث هم در نسل های گذشته و هم در دوران امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و هم در کتاب های پیشین وجود داشته است.

دوم. ابوسعید عصفری، عباد بن یعقوب رواجنی (درگذشته ۲۵۰ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق های مختلف خود را به کتاب های وی آورده است.^۲ روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، در نسخه ای که در دست است، وجود دارد^۳ و نشان می دهد که این احادیث در کتاب های گذشته نیز بوده است:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَصْفَرِيِّ^۴ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ^۵ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي وَأَحَدَ عَشْرَ مِنْ وَلَدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرَّا الْأَرْضَ أَغْنِيَا أَوْلَادَهَا وَجِبَالَهَا بَنَاءً أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشْرَ مِنْ وَلَدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ

۱. «ابوبصیر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثمة امام بعد از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهند بود که نهمین آن ها قائم آنان است.» (الغیة للطوسی، ص ۱۴۰)

۲. «عباد بن یعقوب الرواجنی، عامی المذهب. له كتاب اخبار المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ، وكتاب المعرفة في معرفة الصحابة، أخبرنا بهما أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدورى، عن أبي الفرج الأصفهاني على بن الحسين الكاتب، وقال: حدثنا علي بن عباس المقانعي، قال: حدثنا عباد بن يعقوب، عن مشيخته. (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰) «عباد العصفري، يكنى أبا سعيد. له كتاب، أخبرنا به جماعة عن التلعكبري، عن ابن همام، عن محمد بن خاقان النهدي، عن محمد بن علي، يكنى أبا سميثة، عنه.» (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰)

۳. متن و ترجمه این روایت در پاسخ به شبهه بیستم حدیث چهارم گذشت. (الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري، ص ۱۶)

۴. من الكافي، وهو عباد بن يعقوب الأسدي الرواجني أبو سعيد الكوفي الشيعي، روى عن عمرو ابن أبي المقدام، توفي سنة ۲۵۰ (تهذيب الكمال).

۵. قال النجاشي: عمرو بن أبي المقدام: ثابت بن هرمز الحداد مولى بنى عجل، وعده الشيخ في رجاله من أصحاب الصادق والباقر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قائلا: ... مولا هم، كوفي، تابعي.

بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا.^۱

سوم. أحمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشته ۲۷۴ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق‌های مختلفی را به تمام کتاب‌های وی آورده است.^۲ این روایت نیز در محاسن فعلی وجود دارد.^۳ البته مؤلف پایان آن روایت را خلاصه کرده است:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ مُتَكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَدَّعَ فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلٍ...^۴

۱. «امام باقر عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و توای علی بند و قفل زمین هستیم - یعنی میخ‌ها و کوه‌های زمین - به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الغیة للطوسی، ص ۱۳۸)

۲. «وصنف كتباً كثيرة، منها المحاسن وغيرها، وقد زيد في المحاسن ونقص، فمما وقع إلى منها: كتاب الابلاغ... كتاب التأويل. وزاد محمد بن جعفر بن بطة على ذلك: كتاب طبقات الرجال، كتاب الأوائل، كتاب الطب، كتاب التبيان، كتاب الجمل، كتاب ما خاطب الله به خلقه، كتاب جداول الحكمة، كتاب الاشكال والقرائن، كتاب الرياضة، كتاب ذكر الكعبة، كتاب التهناني، كتاب التعازي. أخبرنا بهذه الكتب كلها وبجميع رواياته عدة من أصحابنا، منهم الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد وأبو عبد الله الحسين ابن عبيد الله وأحمد بن عبدون وغيرهم، عن أحمد بن محمد بن سليمان الزراري، قال: حدثنا مؤدبي: علي بن الحسين السعد آبادي أبو الحسن القمي، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله وأخبرنا هؤلاء الثلاثة، عن الحسن بن حمزة العلوي الطبري، قال: حدثنا أحمد بن عبد الله ابن بنت البرقي، قال: حدثنا جدي أحمد بن محمد. وأخبرنا هؤلاء إلا الشيخ أبا عبد الله وغيرهم، عن أبي المفضل الشيباني، عن محمد بن جعفر بن بطة، عن أحمد بن أبي عبد الله بجميع كتبه ورواياته. وأخبرنا بها ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله بجميع كتبه ورواياته.» (الفهرست للطوسی، ص ۶۲)

۳. متن و ترجمه در پاسخ به شبهه بیستم حدیث دوازدهم گذشت. (المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۲)

۴. متن و ترجمه پیش‌تر در پاسخ به شبهه بیستم حدیث دهم گذشت. (الغیة للطوسی، ص ۱۵۴)

چهارم. سلیم بن قیس هلالی (درگذشته ۷۶ قمری): شیخ طوسی در فهرست
طریق‌هایی گوناگون را به کتاب وی آورده است.^۱ اما این حدیث را با آن طریق‌ها
نمی‌آورد و از طریق معتبری نقل می‌کند؛ چون معلوم نیست که از کتاب سلیم نقل شده
یا از احادیث وی لذا این مورد در پی می‌آید:

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ فِيمَا أَخْبَرَنَا بِهِ جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ
الشَّيْبَانِيِّ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَأَخْبَرَنَا أَيْضاً
جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ
قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحُسَيْنُ وَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ...^۲

از موارد یاد شده، می‌توان دریافت که احادیث دوازده امام در کتاب‌های قدیمی
شیعه (پیش از قرن چهارم) نیز بوده است.

بنا به ادعای نویسندگان مرحوم خزاز از بحث در جعل احادیث در دوران متأخر
گریخته، در حالی که جعل را به راویان متأخر نسبت داده‌اند؛ کسانی که کتاب سلیم را
ایجاد کرده‌اند، مانند ابوسمینه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی.

در این باره باید گفت مرحوم خزاز به بحث از راویان متأخر نیازی نداشته؛ زیرا فراوانی
راویان متأخر چنان است و راویان ثقه در میان آنان چنان وجود دارند و طریق‌ها چنان
مختلف است که ضعیف بودن تعدادی از آن‌ها به قوت احادیث دیگر ضرری نمی‌زند.
برای نمونه، باید دید همین دو نفری که نویسنده نام برده و ادعا کرده کتاب سلیم را
ساخته‌اند، یعنی ابوسمینه و عبرتائی تا چه میزان در سند این کتاب تأثیرگذار بوده‌اند.

۱. «له کتاب، أخبرنا به ابن أبي جید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن أبي القاسم الملقب
بما جیلویه، عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی، عن أبان بن
أبی عیاش، عنه. ورواه حماد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر الیمانی عنه.» (الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳)
۲. متن و ترجمه در شبهه بیست و نهم گذشت. (الغیبة للطوسی، ص ۱۳۷)

پیش‌تر گذشت که عبرتائی در هیچ طریقی به کتاب سلیم واقع نشده است و در احادیث هم تنها در طریق یک حدیث آمده که غیر از این طریق، دو طریق دیگر را مرحوم کلینی به آن حدیث بیان کرده و عبرتائی در آن تأثیری ندارد. ابوسمینه نیز با آن که در برخی طرق کتاب سلیم واقع شده، در سند هیچ حدیثی از احادیث دوازده امام که از سلیم نقل شده، واقع نشده است. پس این دو نفر در احادیث نقل شده از کتاب سلیم درباره دوازده امام تأثیری ندارند. افزون بر این، مرحوم خزاز در همه کتابش تنها یک حدیث از سلیم نقل کرده که در سند آن نه ابوسمینه وجود دارد و نه عبرتائی.^۱ اگر نویسنده به روایت‌های کتاب کفایه الاثر توجهی می‌کرد، هرگز به مرحوم خزاز ناروا نسبت نمی‌داد و مطلبی را که بطلان آن آشکار است، ادعا نمی‌کرد. در غیر کتاب کفایه الاثر نیز کتاب و احادیث سلیم حتی ده درصد نیز در احادیث دوازده امام علیهم‌السلام مؤثر نیستند.

پس نویسنده که نام این دو فرد را علم کرده و ادعا کرده این دو کتاب سلیم ساخته‌اند، تنها اذهان خوانندگان را انحراف کشانده است. در واقع، آنان در کتاب سلیم تأثیری نداشته‌اند؛ زیرا چنان که گذشت، راویان بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند که تنها در دو یا سه طریق از آن‌ها ابوسمینه یا عبرتائی واقع شده است. بنابراین، نه تنها این دو نفر آن کتاب را نساخته‌اند، بلکه در این مورد چون تنها نیستند، معلوم می‌شود جعل و دسیسه‌ای نیز انجام نداده‌اند و واقعیت را نقل کرده‌اند؛ زیرا جاعل بودن راوی به این معنا نیست که تمام روایات و سخنانش دروغ است، بلکه تنها در چیزی نمی‌توان به او اعتماد کرد که تنها روایت‌کننده باشد.

اما نام بردن از محدث بزرگ شیعه، علی بن ابراهیم قمی، در کنار این دو نفر و نسبت

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ خَلْفٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخْذِهِ وَهُوَ يَقْبَلُ جَبِينَهُ وَيَلْتُمُّ فَاهُ وَيَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ السَّيِّدِ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ أَبُو الْأَيْمَةِ أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ تَشَعُّعٌ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ فَأَتِمُّهُمْ». (کفایه الاثر، ص ۴۵)

وضع و جعل به وی، جای بسی تعجب و تأسف دارد! هیچ‌یک از کتاب‌های رجال علی بن ابراهیم قمی را تضعیف نکرده‌اند، بلکه او را در حدّ بالایی وثاقت و اطمینان شناسانده‌اند. نویسنده به چه مستندی وی را جاعل می‌نامد؟ برای این ادعای بزرگ خود چه مدرکی دارد؟ مرحوم نجاشی درباره‌ی علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:

علی بن ابراهیم بن هاشم أبوالحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب.^۱

علامه حلی^۲ و ابن داوود^۳ نیز همین عبارت‌ها را آورده‌اند. ابن غضائری که همه را تضعیف می‌کند، در مورد وی تضعیفی ندارد. ابن ندیم بغدادی از اهل تسنّن نیز درباره‌ی او می‌گوید: «علی بن ابراهیم بن هاشم من العلماء الفقهاء.»^۴ مرحوم کلینی در کافی بیش از ۵۶۰۰ روایت از او نقل کرده، یعنی حدود یک سوم احادیث کافی از وی است. شیخ طوسی تنها در تهذیب و استبصار بیش از ۲۵۰۰ حدیث از وی نقل کرده که بسیاری از آن‌ها از طریق شیخ مفید است و نشان می‌دهد بزرگان شیعه به وی اعتماد داشته‌اند. بنابراین، در وثاقت علی بن ابراهیم هیچ ابهام و اختلافی وجود ندارد.

۱. رجال النجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.

۲. خلاصة الأقوال، ص ۱۸۷، ش ۴۵.

۳. رجال ابن داود، ص ۱۳۵، ش ۱۰۱۸.

۴. فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۷.

بخش نهم

دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم علیه السلام

در این بخش چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بررسی می گردد. همچنین احادیث اهل تسنن در موضوع دوازده امام علیهم السلام و چگونگی استدلال علمی به این احادیث روشن می گردد.

شبهه سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

این الدلالة؟ إن معظم الأحاديث التي تتحدث عن حصر الأئمة عليهم السلام في إثني عشر وكذلك جميع الأحاديث الواردة عن طريق السنة لا تذكر أسماء الأئمة عليهم السلام أو الخلفاء أو الأمراء بالتفصيل... وإن الأحاديث السنية بالذات لا تحصرهم عليهم السلام في إثني عشر وإنما تشير إلى وقوع الهرج بعد الثاني عشر من الخلفاء كما في رواية الطوسي عن جابر بن سمرة أو تتحدث عن النصر للدين أو لأهل الدين حتى مضى إثني عشر خليفة. ولو أخذنا بنظرية الشيعة الإمامية الفطحية الذين لا يشترطون الوراثة العمودية في الإمامة، لأصبح الإمام الحسن العسکری عليه السلام هو الإمام الثاني عشر بعد الإقرار بإمامة عبدالله الأفطح بن الصادق عليه السلام أو الاعتراف بإمامة زيد بن علي عليه السلام الذي اعترف به قسم من الإمامية.

إذا... فَإِنَّ الْإِسْتِدْلَالَ بِأَحَادِيثِ الْإِثْنِي عَشَرِيَّةِ الْعَامَّةِ وَالْغَامِضَةِ وَالضَّعِيفَةِ دُونَ
وَجُودِ دَلِيلِ عِلْمِيٍّ عَلَى وَلَادَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام، هُوَ نَوْعٌ مِنَ الْإِفْتِرَاضِ
وَالظَّنِّ وَالتَّخْمِينِ وَلَيْسَ اسْتِدْلَالًا عِلْمِيًّا قَاطِعًا.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده در این بخش پنج ادعا کرده. اول. بیشتر روایات شیعه که به حصر امامان در عدد دوازده اشاره دارند، و تمام روایات اهل سنت، نام امامان عليهم السلام را به تفصیل بیان نکرده‌اند. دوم. روایات اهل تسنن هرگز حصر را بیان نمی‌کنند و تنها به وقوع هرج و مرج پس از امام دوازدهم عليه السلام اشاره کرده‌اند و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان عليهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری عليه السلام امام دوازدهم می‌شود. سوم. احادیث دوازده امام عليهم السلام مبهم، مشکل و ضعیف هستند. چهارم. چگونه این احادیث بوجود امام دوازدهم عليه السلام دلالت می‌کند؟ پنجم. استدلال به احادیث دوازده امام عليهم السلام برای اثبات وجود امام دوازدهم عليه السلام، نوعی فرض و احتمال است نه استدلال علمی.

پاسخ

از پنج ادعای نویسنده سه ادعای اول حالت مقدمه‌ای دارد و دو ادعای آخر اصل

۱. «دلالت کجاست؟ اکثر حدیث‌هایی که از انحصار امامان عليهم السلام در دوازده تن سخن می‌گویند و همچنین همه احادیثی که از طریق اهل سنت رسیده، نام‌های امامان عليهم السلام یا خلفا یا امیران را به تفصیل ذکر نمی‌کنند... و حدیث‌های سنی به خودی خود امامان عليهم السلام را در دوازده تن محصور نمی‌سازد و تنها اشاره می‌کند که بعد از شخص دوازدهم از خلفا، هرج و مرج واقع می‌شود، همان‌گونه که در روایت شیخ طوسی از جابر بن سمره آمده است یا از یاری برای دین و اهل دین سخن می‌گویند تا این که دوازده خلیفه بروند. اگر نظر شیعیان امامی فطوحی را در نظر بگیریم که وراثت عمودی در امامت را شرط نمی‌دانند، امام حسن عسکری عليه السلام امام دوازدهم می‌شود، بعد از قبول امامت عبدالله افطح فرزند امام صادق عليه السلام یا اعتراف به امامت زید فرزند امام سجاد عليه السلام که گروهی از امامیه به آن اعتراف کرده‌اند. بنابراین، استدلال به احادیث عام و مبهم و ضعیف دوازده امام (اثنی عشریة) بدون وجود دلیل علمی بر ولادت امام محمد بن حسن عسکری عليه السلام نوعی فرض و گمان و تخمین است و استدلال علمی قطعی نیست.» (المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۳).

سخن وی در این شبهه است. پاسخ هر ادعا جداگانه بیان می شود.

ادعای اول. بنا بر اعتقاد نویسنده، بیشتر روایات که از حصر تعداد امامان علیهم السلام در دوازده تن سخن گفته اند، نام امامان علیهم السلام را ذکر نکرده اند. اگر بپذیریم بیشتر روایات، همه نام ها را بیان نکرده اند، آیا نویسنده شمارش نام همه امامان علیهم السلام را در اندکی از روایت ها هم نمی پذیرد؟ آیا چون این اخبار کمتر هستند، از حجیت فرو می افتند و التزام به آن ها لازم نیست؟ در حالی که راویان ثقه این اخبار را نقل کرده اند، چنان که نمونه ای از آن ها را از کتاب کافی برشمردیم.

گفتنی است بنا بر روایات، رد کردن اخبار ثقات، به منزله رد کردن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم^۱ و در حد کفر^۲ است، از این رو، چگونه پذیرش آن ها را به چیز دیگری می توان مشروط کرد یا استدلال به آن ها را غیر علمی دانست؟ شیخ حر عاملی درباره علم آور بودن این احادیث می فرماید:

به تواتر از امامان علیهم السلام دستور مراجعه به افراد مورد اطمینان در روایات و احکام شرعی صادر شده که برخی از آنان از دوازده امامی ها هم نیستند. برخی از این روایات نشان می دهد با امکان پرسش از امام نیز این کار جایز است و با وجود این امکان، به روایت یک فرد قابل اطمینان جایز است عمل کرد و این احادیث دلالت می کند بر این که خبر ثقه از جمله خبرهای قرینه دار و مفید علم است، به دلیل تواتر احادیث بر جایز نبودن عمل به گمان به ویژه در امامت

۱. «عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام رأيت الراذ علي هذا الأمر كالراذ عليكم فقال يا أبا محمد من رذ عليك هذا الأمر فهو كالراذ علي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۹۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸)
۲. «حدثنا عبد الله بن محمد عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن عبد الله عن يونس عن عمر بن يزيد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام رأيت من لم يقر بما ياتكم [يأتيتكم] في ليلة القدر كما ذكر و لم يجده قال أما إذا قامت عليه الحجة من [ممن] يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر وأما من لا يسمع ذلك فهو في عذر حتى يسمع ثم قال عليه السلام «يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين»» (بصائر الدرجات، ص ۲۴۴، ح ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۹ (۵۸))

و به‌ویژه با ممکن بودن علم و تواتر احادیث بر جایز بودن عمل به روایت ثقه و به احادیث کتاب‌های اعتمادشدنی. پس اگر این دو (خبر ثقه و اخبار کتاب‌های اعتمادشدنی) از جمله علم محسوب نمی‌شدند، تناقض پیش می‌آمد. روشن است که معنای ثقه یعنی کسی که از روی عادت از دروغ گفتن او در امان باشیم و وجدان شاهد است که علم حاصل می‌شود و در اکثر افراد آن احتمال نقیض وجود ندارد. علاوه بر این، در هر حدیث از احادیث کتاب‌های اعتمادشدنی، قراین بسیاری وجود دارد. احادیث متواتر نیز بیش از حد شمارش است، همان‌گونه که بررسی با شناخت قراین به آن گواهی می‌دهد و همان‌گونه که شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و دیگران به آن تصریح کرده‌اند و ما تحقیق در این موضوع را در آخر کتاب *وسائل الشیعه* و در کتاب *فوائد الطوسیة* آورده‌ایم و گروهی از قراین و دلیل‌ها را یاد آور شده‌ایم.^۱

باز بنابر گفته نویسنده هیچ‌یک از روایات اهل تسنن نام امامان علیهم‌السلام را نبرده‌اند. این ادعای وی نیز خلاف واقع است و در روایات آنان نیز نام‌ها آمده که به بعضی اشاره می‌شود:

یکم. ابواسحاق إبراهیم بن سعد الدین محمد جوینی (حموینی / حموئی /

۱. «وقد تواتر أيضاً الأمر من الأئمة علیهم‌السلام بالرجوع إلى جماعة مخصوصين من الثقات في الروایات وفي الأحكام الشرعية وبعضهم لم يكن من الاثنی عشرية وفي بعض تلك الروایات دلالة على جواز ذلك مع التمكن من سؤال الإمام وأنه يجوز مع ذلك، العمل برواية ثقة واحد وفي هذه الأحاديث دلالة على أن خبر الثقة، من أفراد الخبر المحفوظ بالقرينة وأنه مفيد للعلم، لتواتر الأحاديث بعدم جواز العمل بالظن و خصوصاً في الإمامة وسيما مع التمكن من العلم وتواترها بجواز العمل برواية الثقة وبأحاديث الكتب المعتمدة فلولا يكن القسمان من أفراد العلم لزم التناقض ومعلوم أن معنى الثقة، الذي يؤمن منه الكذب عادة والوجدان شاهد بحصول العلم وعدم احتمال النقيض في أكثر أفرادها على أن القرائن سوى ذلك في كل حديث من أحاديث الكتب المعتمدة كثيرة جداً، والأحاديث المتواترة أيضاً أكثر من أن تحصى كما يشهد به تتبع مع معرفة القرائن وكما صرح به المفيد والشيخ والمرتضى وغيرهم وقد حققنا المقام في آخر الكتاب المذكور (وسائل) وفي *الفوائد الطوسیة*، وذكرنا جملة من القرائن والأدلة.» (الفصول المهمة في أصول الأئمة علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۹۳)

ابن حمویه) شافعی خراسانی (درگذشته ۷۲۲ قمری):

یهودی که مغثل نام داشت، خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: پرسشی دارم از چیزی که مدتی است در دلم گنگ مانده و قلبم را آشفته کرده است. اگر پاسخ آن را بفرمایید به دست شما مسلمان می شوم. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوعماره بپرس! عرض کرد: ... از جانشین خود به من خبر بده او چه کسی است؟ زیرا هیچ پیامبری نیست مگر جانشینی دارد و پیامبر ما موسی بن عمران علیه السلام به یوشع بن نون وصیت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: جانشین من علی بن ابی طالب است و بعد از ایشان نوه های من حسن و حسین که به دنبال وی نه امام از فرزندان حسین می آیند. عرض کرد: ای پیامبر آن ها را برایم نام ببر! فرمود: وقتی حسین درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش جعفر، وقتی جعفر درگذشت فرزندش موسی، وقتی موسی درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش حسن، وقتی حسن درگذشت فرزندش حجت محمد مهدی. اینان دوازده نفرند. گفت: ... گواهی می دهم خدایی غیر الله نیست و به راستی تو فرستاده خداوند هستی و گواهی می دهم آنان جانشینان بعد از تو هستند و من در کتاب های پیامبران گذشته یافتم و در آن چه موسی بن عمران با ما عهد کرده بود که وقتی آخر الزمان شد پیامبری قیام می کند که به او احمد و محمد صلی الله علیه و آله گفته می شود و او خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله است. بعد او پیامبری نیست. جانشینانش بعد او دوازده نفر هستند... به تعداد اسباط.^۱

۱. «عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: (قدم يهودی يقال له مغثل فقال: يا محمد أسئلك عن أشياء تلجج في صدری منذ حين فإن أجبتني عنها أسلمت علی یديك. قال: سل يا أبا عماره! فقال: ... فأخبرني عن وصيك من هو؟ فما من نبی إلا وله وصی وأن نبینا موسی بن عمران أوصی یوشع بن نون. فقال: إن وصی علی بن أبی طالب وبعده سبطای الحسن والحسين تتلوه تسعة أئمة من صلب الحسين قال: يا محمد فسمهم لی. فقال: إذا مضی الحسين فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه جعفر، فإذا مضی جعفر فابنه موسی، فإذا مضی موسی فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه علی فإذا مضی علی فابنه الحسن، فإذا مضی الحسن فابنه

دوم. سید جمال الدین عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله حسینی شیرازی دشتکی هروی (درگذشته ۹۲۶ قمری):

از جابر بن یزید الجعفی مروی است که گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله الأنصاری رضی الله عنه که می گفت چون ایزد متعال نازل گردانید بر پیغمبر خود ﷺ این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله ﷺ می شناسیم ما خدا و رسول او را پس کیستند اصحاب امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است به طاعت تو؟ پس گفت رسول الله ﷺ:

هم خلفائی من بعدی أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و سترکه یا جابر، فإذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علی بن موسى ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم حجة الله فی أرضه و بقیته فی عبادہ، محمد بن الحسن بن علی ذلك الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها و ذلك الذی یغیب عن شیعته و أولیائه.^۱

الحجة محمد المهدی. فهؤلاء الاثنا عشر. قال: ... أشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله وأشهد أنهم الأوصياء بعدك ولقد وجدت فی كتب الأنبياء المتقدمة وفيما عهد إلينا موسى بن عمران أنه إذا كان آخر الزمان يخرج نبي يقال له: أحمد ومحمد، هو خاتم الأنبياء، لا نبي بعده، فيكون أوصيائه بعده اثني عشر... عدد الأسباط. «(فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والتول والسيطين والأئمة من ذریتهم ﷺ)»

۱. «آنان جانشینان من بعد از من هستند. نخستین آن ها علی بن أبی طالب است، سپس حسن سپس حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و ای جابر تو او را درک خواهی کرد، پس هنگامی که او را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس حجت خدا در زمین و ذخیره او در میان بندگان، امام محمد بن حسن بن علی؛ همان کسی که خداوند عز و جل به دست او شرق و غرب زمین را آزاد می کند و همان کسی که از شیعیانش و دوستانش غایب می شود.» (روضة الأحباب فی سيرة النبی ﷺ والآل ﷺ والأصحاب، به نقل از الإمام الثانی عشر ﷺ، ص ۹۷)

ادعای دوم. روایات اهل تسنن هرگز حصر را بیان نمی کنند و تنها به وقوع هرج و مرج پس از امام دوازدهم علیه السلام اشاره کرده اند و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود.

دلالات احادیث دوازده امام علیهم السلام به انحصار تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در دو بخش می تواند اثبات گردد: یکی دلالت عقل و دیگری دلالت لفظ.

دலالت عقلی: آیا لازم نیست برای حدیث دوازده خلیفه که تا این اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤلفان بزرگ اهل تسنن بدان تأکید کرده اند، معنایی پذیرفتنی باشد؟ آیا معناهای گوناگون از آن حدیث، با تواتر آن سازگاری دارد؟ آیا می توان گفت منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انحصار و پشت سر هم بودن امامان علیهم السلام نبوده است؟ اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که تا قیامت جانشینان فراوانی خواهند آمد و در میان آنان دوازده جانشین از قریش خواهند بود، این جمله برای مسلمانان چه سودی می آورده تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این همه بر آن تأکید کند؟ اگر چنان نباشد، چگونه خطری داشته که گروهی هنگام گفتن آن سروصدا می کرده اند و اجازه نمی داده اند پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گوش مسلمانان برسد.^۱ پس باید این روایت ها به گونه ای معنا شود که با تمام این قراین سازگار باشد. افزون بر این، در برخی از روایت های اهل تسنن، تنها به عدد اشاره شده^۲ و اگر افاده حصر در آن ها انکار شود، عدد لغو و بیهوده و روایت از معنای تهی خواهد بود. بنابراین، اگر کسی به انصاف قضاوت کند، درمی یابد که حصر و توالی لازمه جدایی ناپذیر از این روایات است.

۱. شیخ صدوق در کتاب *خصال* از جابر بن سمره چنین نقل می کند که پیامبر فرمود من دوازده جانشین خواهم داشت: «ثُمَّ تَكَلَّمَ فَخَفِيَ عَلَيَّ مَا قَالَ» (ج ۲، ص ۴۶۹) «قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا» (ص ۴۷۰) «فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ» (ص ۴۷۳) «ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَصَمَّنِيهَا النَّاسُ» (ص ۴۷۲) «وَقَالَ كَلِمَةً أَصَمَّنِيهَا النَّاسُ» (ص ۴۷۰) وفي *صحيح مسلم* «صمّنيها» قال النووي في شرح الصحيح «أي أصموني عنها فلم أسمعها لكثرة كلامهم ولغطهم» وقال الأبي في *اكمال الاكمال* مثله. (پاورقی ص ۴۷۰)

۲. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عُثْدَةُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (*صحيح البخاري*، ج ۹، ص ۸)، ح ۷۲۲۲)

دلالت لفظی: ^۱ با نگاه به احادیث اهل سنت و در کنار هم نهادن آن‌ها، می‌توان حصر را دریافت:

یکم. همیشه از مردم دو نفر هم باقی بماند، این امر (خلافه) در قریش ^۲ خواهد بود.

دوم. جابر بن سمره گوید: هم‌راه پدرم به محضر پیامبر ﷺ رسیدیم. شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: این امر از بین نمی‌رود تا دوازده جانشین در میان‌شان بیایند و بروند. جابر گوید: بعد پیامبر ﷺ کلامی فرمودند که بر من پوشیده شد. گوید: به پدرم گفتم: پیامبر ﷺ چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریش هستند. ^۴

سوم. ابن سعد گوید به وسیله خدمت کارم نافع، نامه‌ای به جابر بن سمره نوشتیم: چیزی که از رسول الله ﷺ شنیده‌ای برایم بازگو! گوید در جواب نوشت: شنیدم رسول خدا ﷺ شام‌گاه جمعه که اسلمی سنگ‌سار شد، می‌فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا قیامت به‌پا خیزد یا بر شما دوازده تن خلیفه گردد که همگی از قریش هستند. ^۵

۱. این بخش با استفاده از کتاب *الإمام الثانی عشر*، (ص ۹۱-۱۰۰) نوشته سید محمد سعید موسوی از نوادگان علامه میر حامد حسین صاحب *عقبات الانوار* تنظیم شده است.

۲. «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ أَى الْخِلَافَةِ مَا بَقِيَ فِي النَّاسِ اثْنَانِ أَى إِنَّ هَذَا الْحَكْمَ مُسْتَمِرٌّ إِلَى آخِرِ الدُّنْيَا» (اللباب على مسلم، ج ۴، ص ۴۳۹)

۳. «وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ» (صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، ح ۱۸۲۰)

۴. «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: ح وَحَدَّثَنَا رِفَاعَةُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْوَاسِطِيُّ، وَاللَّفْظُ لَهُ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ الطَّلْحَانَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (همان، ح ۱۸۲۱)

۵. «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ

حدیث اول نشان می‌دهد خلافت تا ابد در قریش منحصر است. حدیث دوم نشان می‌دهد تعداد آنان دوازده نفر است و بیشتر نمی‌شود؛ زیرا سخن از انقضا و پایان خلافت است. حدیث سوم نیز با لفظ «حتی تقوم الساعة» تأکید می‌کند که تا قیامت همین دوازده نفر خواهند بود.

چهارم. مسروق گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می‌آموخت که مردی گفت: آیا از پیامبر ﷺ پرسیدید که چند جانشینان بر این امت حکومت خواهند کرد؟ گفت: از وقتی که من به عراق آمده‌ام، هیچ کس پیش از تواز من این سؤال را نپرسیده است. بعد گفت: آری! به راستی که از پیامبر ﷺ پرسیدیم و آن حضرت فرمود: دوازده تن به شمار نقیبان بنی اسرائیل.^۱

بنابراین حدیث، از تعداد جانشینان پرسیده‌اند، یعنی عددی برای تحدید و معین کردن. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد عدد مفهومی ندارد.^۲ روشن است که عدد بر حصر

مِشْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ، أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجَمَ الْأَسْلَمِيَّ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (همان، ص ۱۴۵۳، ح ۱۸۲۲)

۱. «حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَهُوَ يُقَرِّئُنَا الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: "اثْنَا عَشَرَ، كَعِدَةِ نُبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ" (مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۱، ح ۳۷۸۱؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۰۱)

۲. «وأما العدد فحاصل الكلام فيه أن التحديد (قد يكون) بالإضافة إلى جانب الأقل كما إذا قال بع لي الدار الفلاني بألف ولك كذا وكذا فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز الاقتصار على الأقل وإن جاز بيعه بأكثر (وقد يكون) بالإضافة إلى جانب الأكثر كما إذا قال اشتري لي الدار الفلاني بألف ولك كذا وكذا فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز التعدى عن الألف وإن جاز شرائه بأقل (وقد يكون) بالإضافة إلى كلا الطرفين جميعاً فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز الاقتصار على الأقل ولا التعدى إلى الأكثر كما

دلالت می‌کند. حال اگر دلالت عدد بر انحصار از آن فهمیده نشود، چه معنایی پذیرفتنی خواهد داشت؟

سید محمد سعید موسوی از نوادگان آیه الله العظمی سید حامد حسین صاحب *عقبات الانوار* درباره این حدیث می‌نویسد:

این حدیث شریف بر آن چه ما معتقدیم راهنمایی می‌کند؛ زیرا عدد جانشینان را در دوازده محصور می‌کند، همان‌گونه که همانند کردن آن‌ها به نقبای بنی اسرائیل نشان می‌دهد جانشینی تنها با تعیین ممکن است نه با زور و پیروزی؛ زیرا نقبای بنی اسرائیل تعیین شده بودند، به دلیل آیه «در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.» علاوه که پرسش یاران پیامبر ﷺ تنها از جانشینان تعیین شده ایشان بود، نه از کسانی که مردم آن‌ها را حاکم می‌کنند یا بر مردم غلبه پیدا می‌کنند؛ زیرا پرسش از آن برای صحابه مهم نبود، چون حاکمیت حکام و غلبه پادشاهان معمولاً بر دین مبتنی نیست؛ زیرا حاکمان تعیین نشده، تعداد محدودی نیستند تا درباره آنان پرسیده شود، بلکه معمولاً مانند این افراد در هر زمانی یافت می‌شوند. همان‌گونه که بیشتر چنین است، بلکه معقول نیست که

فی تحديد الأطباء غالباً فإنها في الأغلب يكون كذلك سيما في الأدوية المسمومة فقولہ عشر قطرات أو خمسة مثاقيل يكون للتحديد من كلا الجانبين جميعاً فلا الأقل ينفع ولا الأكثر يخلو عن الضرر (ثم انه) إن علم أن التحديد يكون بالإضافة إلى الأقل أو الأكثر أو إلى كلا الطرفين جميعاً فهو بمعنى أنه يجوز التعدي إلى الأكثر في الأول والاقتصار على الأقل في الثاني ولا يجوز شيء منهما في الثالث (وان لم يعلم) ذلك فالظاهر أنه يجب الاحتياط لأنه يعلم إجمالاً بالتحديد في الجملة فاما لا يجوز التعدي إلى الأكثر وأما لا يجوز الاقتصار على الأقل وأما لا يجوز كلاهما جميعاً فلا يمكنه التخلف عن المنطوق و هو العدد الخاص الذي نطق به المولى.... أنه مهما علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأقل فعدم جواز الاقتصار على الأقل يكون بمفهوم العدد لا بمنطوقه وهكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأكثر فعدم جواز التعدي إلى الأكثر يكون بمفهوم العدد لا بمنطوقه وهكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى كلا الطرفين جميعاً فعدم جواز التخلف عن العدد المخصوص إلى الأقل أو الأكثر يكون بالمفهوم لا بالمنطوق. (عناية الأصول في شرح كفاية الأصول، ج ۲، ص ۲۲۹)

پیامبر ﷺ یاران و امت خود را بدون امامی معین و منصوب رها نماید تا از غیرمعتین یا اعم از آن پرسش نمایند. پس ثابت می شود مراد از دوازده «الاثنی عشر»، امامان ما هستند که ما به امامتشان اعتقاد داریم. و آن ها کسانی هستند که پیامبر ﷺ تعیینشان کرده است و هم اکنون امام هستند. و حق رهبری عالی بر امت را دارند و در حال حاضر نافذ نبودن کلام آنان ضرری به امامتشان نمی زند؛ زیرا معنای امامت آنان این است که آنان حق تصرف دارند، هر چند مردم مانع این حق شده اند. مانند پیامبران ناکام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ زیرا آنان ولی امر (صاحب دستور) هستند، اگر چه دست تصرفشان کوتاه شده است.^۱

بنابراین، ادعای نویسنده خلاف واقع است و روایات اهل تسنن نیز بر حصر دلالت دارد و کلمه هرج را نیز محدثان بزرگ اهل تسنن به قیامت تفسیر کرده اند که باز مفید حصر است.^۲ امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید:

همانا امامان از قریشند که درخت آن را درخاندان هاشم کشته اند، دیگران درخور آن نیستند و امامت غیرایشان شایسته نیست.^۳

۱. «هذا الحديث الشريف يدل على ما نذهب إليه، لأنه يحصر عدد الخلفاء في اثني عشر، كما أن تمثيلهم بنقباء بني إسرائيل يفيد أن الخلافة لا تكون إلا بالنص، لا بالقهر والغلبة، لأن نقباء بني إسرائيل كانوا منصوبين لقوله تعالى: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» على أن سؤال الصحابة للنبي ﷺ إنما هو عن خلفائه بالنص، لا بتأمير الناس أو بالتغلب، إذ لا يهتم الصحابة السؤال عن ذلك، لأن ملك الملوك وتغلب السلاطين، لا يبتنى عادة على الدين، لأن السلاطين بلا نص لا ينحسرون بعدد فيسئل عنهم، بل جرت العادة أن مثل هؤلاء يوجدون في كل زمان، كما هو الأغلب بل لا يعقل أن النبي ﷺ يترك الصحابة وأهل ملته بلا إمام منصوب منصوص منه، حتى يستلوا عن غير المنصوص أو الأعم منه فثبت أن المراد من الاثنى عشر، أئمتنا الذين نحن نقول بإمامتهم، وهم الذين قد نص عليهم الرسول ﷺ فهم الأئمة بالفعل، ولهم الزعامة الكبرى على الأمة. ولا يضر بإمامتهم فعلاً عدم نفوذ كلمتهم لأن معنى إمامتهم أنهم يملكون التصرف وإن حجزهم الناس كالأنبياء المقهورين إذ هم ولاة الأمر، وإن حسمت أيدي التصرف منهم.» (الإمام الثاني عشر عليه السلام، ص ۹۲)
۲. «فالمُرَادُ بِقَوْلِهِ ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ أَيُ الْفِتْنِ الْمُؤَذَنَةِ بِقِيَامِ السَّاعَةِ مِنْ خُرُوجِ الدَّجَالِ ثُمَّ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا أَنْتَهَى كَلَامُ بَنِ الْجَوْزِيِّ مُلَخَّصًا بِرِيَازَاتِ يَسِيرَةٍ.» (فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۳)
۳. «إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِّشُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.»

همچنین، نویسندگان چه را تحت عنوان «ولو أخذنا بنظرية...»^۱ آورده، نمی‌توان پی گرفت؛ زیرا آنان که به امامت عبدالله افطح معتقد شدند، پس از رحلتش دریافتند که در تشخیص امام اشتباه کرده‌اند و هنگامی که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام برگشتند، دیگر عبدالله را امام نمی‌دانستند، مگر تعداد اندکی از آنان.^۲ بنابراین، نمی‌توان گفت که فطحیه، هم به امامت عبدالله افطح و هم به امامت امام موسی کاظم علیه السلام اعتقاد داشته‌اند. درباره امامت زید نیز چنین است. کسانی که زید را امام می‌دانسته‌اند، به امامت امام سجاد و امام باقر علیه السلام و امامان بعد اعتقادی نداشته‌اند.^۳

(نهج البلاغة، خطبه ۱۴۴، ص ۲۱۰.)

۱. و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می‌شود.

۲. الفطحية: هم القائلون بامامة عبدالله بن جعفر بن محمد، وسموا بذلك: لأنه قيل إنه كان أفتح الرأس، وقال بعضهم: كان أفتح الرجلين، وقال بعضهم: أنهم نسبوا إلى رئيس من أهل الكوفة يقال له: عبدالله بن فطيح. والذين قالوا بامامته عامة مشايخ العصابة وفقهاؤها مالوا إلى هذه المقالة، فدخلت عليهم الشبهة لما روى عنهم عليهم السلام أنهم قالوا: الإمامة في الأكبر من ولد الامام إذا مضى، ثم منهم من رجع عن القول بامامته لما امتحنه بمسائل من الحلال والحرام لم يكن عنده فيها جواب، ولما ظهر منه من الأشياء التي لا ينبغي أن يظهر من الامام. ثم إن عبدالله مات بعد أبيه بسبعين يوماً، فرجع الباقر إلى شذاذاً منهم عن القول بامامته إلى القول بامامة أبي الحسن موسى عليه السلام ورجعوا إلى الخبر الذي روى: أن الإمامة لا تكون في الأخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام، وبقي شذاذ منهم على القول بامامته، وبعد أن مات قال بامامة أبي الحسن موسى عليه السلام. (اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۲۴)

۳. وقال الخوارج نصير الدين الطوسي في كتاب قواعد العقائد: قال الزيدية بامامة علي والحسن والحسين، و لم يقولوا بامامة زين العابدين، لأنه لم يقم بالسيف وقالوا بامامة ولده زید، لأنه ثار على الباطل. «(الشيعه في الميزان، ص ۳۵) أئمة الزيدية: وذهب الزيدية إلى أن الإمامة في علي والحسين من بعده، ثم في أهل البيت من بعدهما لقوله عليه السلام: الأئمة في قریش في هذا البطن من هاشم ولجميع أهل البيت على ذلك. وتسلسلت الإمامة عندهم كالتالي:

۱. علی بن ابی طالب ت ۴۰ هجری؛

۲. الحسن بن علی ت ۵۰ هجری؛

۳. الحسين بن علی ت ۶۱ هجری؛

۴. الحسن بن الحسن ت ۸۰ هجری؛

بنابراین، گروهی را نمی‌توان یافت که هم به امامت زید و هم به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام اعتقاد داشته باشند. پس «لو» که نویسنده به کار برده، هرگز لباس واقعیت نمی‌پوشد و این احتمال نویسنده جز به هدف گمراه کردن خواننده نبوده است؛ زیرا چنان‌که در کلام بزرگان خواهد آمد، امت اسلامی دو گروه بیشتر نیستند: یا به عدد (۱۲) معتقد بوده‌اند و یا عدد را در خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله معتبر نمی‌دانسته‌اند. گروه سومی که به عدد معتقد باشد، اما غیر امامان علیهم السلام را امام بدانند، وجود ندارد. روشن است که احتمال‌های نویسنده بیرون از اجماع امت اسلامی است و تأسیس فرقه جدید به شمار می‌رود و از این رو، آن‌ها را نمی‌توان پی گرفت. نویسنده خود در ابتدای بحث اعتراف کرده که زیدیه عدد را معتبر ندانسته‌اند، حال برای درست کردن عدد به نظر زیدیه روی می‌آورد.

ادعای سوم. احادیث دوازده امام علیهم السلام عام، مشکل و ضعیف هستند. درباره این ادعای چند نکته گفتنی است:

یکم. نویسنده عام بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی‌شمرد،

۵. زید بن علی ت ۱۲۲ هجری؛

۶. یحیی بن زید ت ۱۲۶ هجری؛

۷. محمد النفس الزکیة ت ۱۴۵ هجری؛

۸. ابراهیم بن عبدالله ت ۱۴۵ هجری؛

۹. ابراهیم بن الحسن المثنی ت ۱۴۵ هجری؛

۱۰. یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی ت ۱۷۵ هجری؛

۱۱. إدريس بن عبدالله بن الحسن المثنی ت ۱۷۵ هجری؛

۱۲. محمد بن طباطبا ت ۱۹۹ هجری؛

۱۳. محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی ت ۲۰۰ هجری؛

۱۴. إدريس بن إدريس ت ۲۱۴ هجری؛ واستمرت الإمامة بعد هؤلاء ولا تزال وفق الشروط

التالية: ۱. النسب الحسنی أو الحسيني؛ ۲. الدعوة؛ ۳. الثورة. ولمعرفة بقية أئمتهم حتى سقوط دولة

آل حميد الدين في اليمن سنة ۱۹۶۲ م يرجع إلى كتاب الزيدية للدكتور احمد محمود صبحي ص ۵۸۷

تحت عنوان سلسلة أئمة الزيدية. (خلاصة علم الكلام، ص ۳۱۴)

غافل از این که اکثر بزرگان شیعه مانند شیخ طوسی و دیگران که نام آنان در ادامه ذکر می شود، همه به عموم حدیث دوازده امام علیهم السلام استدلال کرده اند و از همان قدر متیقن که عدد دوازده است، وجود حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام را ثابت نموده اند. هرگز کسی چنین استدلالی را غیر علمی نخوانده است، بلکه شیخ طوسی تصریح کرده که مخالفان هم این نوع استدلال را علمی می دانند و تنها از دلیل درستی این اخبار و گونه دلالت آن ها می پرسند.^۱ پس عام بودن روایات، استدلال را از علمی بودن خارج نمی کند.

دوم. نویسندگان مشکل بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی شمرد، حال آن که هیچ گونه ابهامی در الفاظ و دلالت این احادیث وجود ندارد. این احادیث نه الفاظ غریبی دارد که معنای لغوی آن ها معلوم نباشد و نه در دلالت با هم تعارض و تناقضی دارند که جمع آن ها مشکل گردد و معنای اراده شده، فهمیدنی نباشد. البته چون اهل تسنن راه دیگری رفته اند و نص را منکر شده اند، این احادیث را خلاف رفتار خود یافته اند و آن را مشکل و نامفهوم دانسته اند.^۲ اما کسی که «كَانَ لَهُ

۱. الغيبة للطوسی، ص ۱۵۶. «وهذه مسألة علمية...»

۲. صالح الوردانی: «عجز فقهاء أهل السنة عن تحديد الأئمة الاثنا عشر الذين أشارت إليهم هذه الروایات و إن كان أكثرهم قد أجمعوا على الخلفاء الأربعة: أبو بكر وعمر وعثمان وعلي إلا أنهم اختلفوا في الثمانية الباقين. يقول صدر الدين الحنفی: الاثنا عشرهم الخلفاء الأربعة ومعاوية وابنه يزيد وعبد الملك بن مروان وأولاده الأربعة وبينهم عمر بن عبد العزيز ثم أخذ الأمر بالانحلال (شرح العقيدة الطحاوية). ويقول السيوطی: الاثنی عشرهم: الخلفاء الأربعة والحسن ومعاوية وابن الزبير وعمر بن عبد العزيز وهؤلاء ثمانية. ويحتمل أن يضم إليهم المهتدي العباسی لأنه فيهم كعمر بن عبد العزيز في بنی أمية. وكذلك الظاهر لما أوتيه من العدل، وبقي الاثنان المنتظران أحدهما المهتدي لأنه من آل البيت. (تاريخ الخلفاء المقدمة). وقال ابن الجوزی: قد أطلت البحث في معنى الحديث وتطلبت مظانه وسئلت عنه فلم أقع على المقصود منه. (كشف المشكل) ونفس هذا الكلام قاله القاضي عياض وابن حجر العسقلانی وغيرهما (فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱) ويظهر لنا أن هذا التفسير لحديث الاثنی عشر إنما هو تفسير سیاسی أخضع النص للحاكم وحصره في دائرتهم. ولا يعقل أن يبشر الرسول ﷺ بمعاوية ويزيد وحكام بنی أمية وبنی العباس الذين أفسدوا في الأرض وشوهوا الإسلام واستباحوا الدماء والأموال ويربط بهم عزة

قَلْبُ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»، این احادیث را روشن و صاف می‌یابد و همه را در راستای هم می‌بیند. به همین دلیل، هیچ اختلافی در دلالت آن‌ها بین دانشمندان شیعه نیست. اگر سخن نویسنده صحیح باشد، باید در معناهای گزارش شده، اختلافات فراوانی دیده شود و حال آن‌که چنین نیست.

سوم. نویسنده احادیث دوازده امام علیهم‌السلام را ضعیف می‌خواند. اگر منظور از ضعیف، ضعف در دلالت باشد، بیان شد که این روایات دلالت آشکاری دارند و اگر اهل سنت دچار مشکل شده‌اند، به این دلیل است که راه باطلی را در جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برگزیده‌اند. اما اگر منظور ضعف سند این روایات باشد، این سخن به دور از هر دلیلی است. به فرموده استاد سید سامی بدری ای کاش نویسنده دست کم یک نفر را نام می‌برد که این احادیث را تضعیف کرده باشد. ولی از کجا چنین کسی را می‌تواند بیابد؟ حتی اهل تسنن نیز که در معنا کردن آن مشکل دارند، هرگز این احادیث را ضعیف ندانسته‌اند. چگونه ممکن است روایتی را که در بسیاری از کتاب‌های حدیثی آن‌ها از جمله *مسند احمد* و پنج کتاب از صحاح سته، به ویژه *صحیح بخاری* و *مسلم* آمده، ضعیف بدانند. برای مثال، محدث معاصر اهل تسنن، ابن عبدالرحیم مبارکفوری (درگذشته ۱۳۵۳ قمری) شارح *جامع الصحیح ترمذی* (درگذشته ۲۷۹ قمری) در شرح حدیث «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»^۱ که در این کتاب آمده، نخست نظر خود ترمذی را آورده که «هذا حديث حسن صحيح» بعد در شرح آن می‌آورد: «وأخرجه الشيخان (بخاری و مسلم) وأبو داود وغيرهم». بعد می‌گوید: «روى مسلم فى صحيحه حديث جابر بن سمرة هذا من عدة طرق... عن أبيه... صدوق من السادسة عن أبي بكر

الإسلام. انظر لنا السيف والسياسة: دفاع عن الرسول ﷺ؛ موسوعة آل البيت عليهم‌السلام (المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة، باورقی ص ۵۹)

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الطَّنَافِيسِيِّ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَسَأَلْتُ الَّذِي يَلِينِي، فَقَالَ: قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱، ح ۲۲۲۳)

بن ابی موسی... ثقة من الثالثة» بعد می افزاید: «أما حدیث ابن مسعود فأخرجه أحمد و البزار بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة فقال سئلنا عنها رسول الله ﷺ فقال اثنا عشر كعدة نقباء بني إسرائيل.» و پیش از اینان از ابن حجر نقل می کند که قاضی عیاض حدیث ابوداود^۱ را صحیح دانسته است.^۲

علی بن ابی بکر هیشمی (درگذشته ۸۰۷ قمری) نیز حدیث طبرانی را صحیح خوانده است.^۳

چنان که پیداست، محدثان اهل تستن این احادیث را صحیح می دانند. همچنین این احادیث را متواتر می خوانند و گفتنی است که در احادیث متواتر سخن از ضعف سند جایی ندارد.

این بحث برای شیعیان روشن تر است؛ زیرا علاوه بر متواتر بودن احادیث، تنها در کتاب شریف کافی از بیست حدیث «باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم ﷺ» ده حدیث صحیح السند وجود دارد.^۴

۱. «حَدَّثَنَا عُمَرُو بْنُ عُثْمَانَ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»، فَسَمِعْتُ كَلَامًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَفْهَمْهُ، قُلْتُ لِأَبِي: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۶، ح ۴۲۷۹)

۲. تحفة الأحوزی، ج ۶، ص ۳۹۱.

۳. وَ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَمِّي عِنْدَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَهُوَ يَخْطُبُ فَقَالَ: «لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» وَخَفَضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّي وَكَانَ أَمَامِي: مَا قَالَ يَا عَمُّ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَالْكَبِيرِ، وَالبَزَّازُ، وَرِجَالُ الطَّبْرَانِيِّ رِجَالُ الصَّحِيحِ.

(مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۱۹۰، ح ۸۹۶۸)

۴. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱) «وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاءً...» (همان، ح ۲) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ...» (همان، ح ۳) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ

پس شیعه و سنی به صحت این روایات معتقدند و ادعای ضعف سند به هیچ روی با واقع سازگاری ندارد و می توان گفت به همین دلیل، نویسنده نام هیچ محدثی را که به ضعف معتقد باشد، دلیل سخن خود نتوانسته بیاورد.

ادعای چهارم. چگونه احادیث دوازده امام علیهم السلام بوجود امام دوازدهم علیه السلام دلالت می کند؟

این پرسش نویسنده را نیز پیش تر شیخ طوسی مطرح کرده و پاسخ داده است. به هر حال، دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بوجود امام دوازدهم علیه السلام را به دو گونه می توان بیان کرد:

یکم. پیوند دادن دلالت همه روایات به هم. گروهی از روایات تنها عدد خلفا را گفته اند، گروهی به نخستین و آخرین آن ها اشاره کرده اند، گروهی چند نفر از آن ها را نام برده اند و گروهی از روایات نیز تمام این جانشینان را نام برده اند. با در کنار هم قرار دادن همه روایات و پیوند دادن دلالت همه آن ها می توان فهمید که اکنون، زمان آخرین وصی است و او زنده و غایب به سر می برد؛ زیرا در بسیاری از احادیث بیان شده که امام دوازدهم علیه السلام قائمی است که غیبت خواهد کرد و او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أَذْيَنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۷) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام...» (همان، ح ۸) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عُبَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۱۰) «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أَذْيَنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۱۴) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۱۵) «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوُشَّاءِ عَنْ أَبَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۱۶) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ... فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام...» (همان، ح ۲۰)

است،^۱ یعنی همه امامان علیهم السلام از تولد و پا به عرصه وجود گذاشتن چنین فرزندی خبر داده‌اند. بنابراین، وجود ایشان علیهم السلام ثابت می‌شود. مرحوم نعمانی از این راه استفاده کرده است.^۲ شیخ مفید نیز به آن اشارت دارد.^۳

دوم. اخذ به قدر متیقن از دلالت روایات است. بنابراین همه روایات شیعه و اهل تسنن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده جانشین دارد. شیخ طوسی می‌فرماید:

به ما می‌گویند: دلیل بیاورید بر این که معنای این روایت‌ها همان کسی است که شما به امامت ایشان قائل هستید؛ زیرا اخباری که شما از مخالفان نقل کرده‌اید و بیشتر روایاتی که از شیعه نقل کرده‌اید، با فرض پذیرش آن‌ها، دلیلی در آن‌ها بر درستی عقیده شما نیست؛ زیرا آن‌ها تنها شامل تعداد خلفاست، نه چیز دیگری. پس از کجا معلوم که مراد از آن روایات، امامان شماست نه کسانی غیر آن‌ها؟^۴

۱. «بیان این حقیقت در احادیث به صورت‌هایی گوناگون آمده است، مانند فرزند امام یازدهم، نسل دوم امام دهم، نسل سوم امام نهم، ... نسل نهم امام سوم، نسل دهم امام اول و نسل یازدهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که همگی آشکارا به یک فرد مشخص تصریح کرده‌اند.» (نک: کمال الدین، باب ۲۳ تا ۳۸)

۲. «فتأملوا یا معشر الشیعة رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عزوجل، وما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وعن أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام واحد بعد واحد فی ذکر الأئمة الاثنی عشر عليهم السلام وفضلهم وعدتهم من طرق رجال الشيعة الموثقين عند الأئمة. فانظروا إلى اتصال ذلك ووروده متواتراً، فإن تأمل ذلك يجلو القلوب من العمى وينفي الشك ويزيل الارتباب... وقوله إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ ظَاهِرُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ وفي ذلك قطع لكل عذر وزوال لكل شبهة ودفع لدعوى كل مبطل و زخرف كل مبتدع وضلالة كل مموه ودليل واضح على صحة أمر هذه العدة من الأئمة.» (الغیة للنعمانی، ص ۱۰۳)

۳. «وَقَدْ سَبَقَ النَّصُّ عَلَيْهِ (الحجة بن الحسن المهدي عليه السلام) فِي مِلَّةِ الْإِسْلَامِ مِنْ نَبِيِّ الْهُدَى صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَنَصَّ عَلَيْهِ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَبِيهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَنَصَّ أَبُوهُ عَلَيْهِ عِنْدَ ثِقَاتِهِ وَخَاصَّةً شِيعَتِهِ.» (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰)

۴. «دَلُّوا عَلَيَّ أَنَّ الْمَعْنَى بِهَا مَنْ تَذْهَبُونَ إِلَى إِمَامَتِهِ. فَإِنَّ الْأَخْبَارَ الَّتِي رَوَيْتُمُوهَا عَنْ مُخَالَفِكُمْ وَأَكْثَرُ مَا رَوَيْتُمُوهَا مِنْ جِهَةِ الْخَاصَّةِ إِذَا سَلِمَتْ فَلَيْسَ فِيهَا صَحَّةٌ مَا تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ لِأَنَّهَا تَتَضَمَّنُ الْعَدَدَ فَحَسَبَ وَلَا تَتَضَمَّنُ غَيْرَ ذَلِكَ. فَمَنْ أَيْنَ لَكُمْ أَنْ أَتَمَّتْكُمْ هُمُ الْمَرَادُونَ بِهَا دُونَ غَيْرِهِمْ؟» (الغیة للطوسی، ص ۱۵۶)

پاسخ می‌آورد:

و اما دلیل بر این که مراد از این اخبار و معنای آن‌ها امامان ماست، این است که وقتی با این روایات ثابت شد که امامت در دوازده امام محصور است و آن‌ها زیاد و کم نمی‌شوند، عقیده ما ثابت می‌شود؛ زیرا در امت اسلامی دو عقیده وجود دارد: عقیده‌ای که عددی را که گفتیم معتبر می‌داند. چنین کسی می‌گوید: منظور از روایات کسی است که او به امامت آن‌ها قائل است و کسی که مخالف امامت آن‌هاست، این عدد را معتبر نمی‌داند. پس با معتبر دانستن عدد، قائل شدن به این که مراد غیر این امامان هستند، خروج از اجماع و اتفاق نظرات اسلامی است و آن چه به چنین چیزی انجامد، عقیده به باطل بودن آن لازم است.^۱

این پاسخ در اصطلاح، با استفاده از برهان سبر و تقسیم برآمده است، یعنی حقیقتی که از حکم عقل یا آیات و روایات استفاده شده و قطعی گردیده، در میان مذاهب و فرقه‌ها کندوکاو و بررسی می‌شود تا معلوم گردد این حقیقت نزد کدام یک از آن‌ها موجود است. از این راه معلوم می‌شود حق با کدام فرقه و مذهب است. به این بررسی و نتیجه‌گیری برهان سبر و تقسیم می‌گویند. وقتی از روایات متواتر فریقین، یقین برآمد که پیامبر ﷺ تنها دوازده خلیفه دارد، در بررسی و کندوکاو در مذاهب مختلف اسلامی انحصار خلفای دوازده گانه را تنها در نزد مذهب امامیه می‌یابیم. از این رو، روشن می‌شود که حق با این مذهب است و دیگر مذاهب گمراه‌اند. در مرحله بعد، روشن می‌شود که بنا بر اعتقاد این تنها مذهب حق، یازده نفر از آنان آمده و از دنیا

۱. «وأما الدلیل علی أن المراد بالأخبار والمعنی بها أئمتنا عليهم السلام فهو أنه إذا ثبت بهذه الأخبار أن الإمامة محصورة فی الاثنی عشر إماماً، وأنهم لا یزیدون ولا ینقصون، ثبت ما ذهبنا إلیه، لأن الأمة بین قائلین: قائل یعتبر العدد الذی ذکرناه فهو یقول: إن المراد بها من یدهب إلی إمامته ومن خالف فی إمامتهم لا یعتبر هذا العدد، فالقول مع اعتبار العدد أن المراد غیرهم خروج عن الإجماع وما أدى إلی ذلك وجب القول بفساده.» (الغیة للطوسی، ص ۱۵۷)

رفته‌اند و مصداق دوازدهمین خلیفه، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یعنی حضرت حجت علیه السلام اکنون زنده و غایب است. در نتیجه، عقیده درست همین است و وجود حضرت حجه بن الحسن علیه السلام ثابت می‌شود.

علمای شیعه این استدلال را در طول قرن‌ها انجام داده‌اند:
یکم. شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ قمری):

ما همه اختلافات امت‌های اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه‌ها را بررسی کردیم و نتیجه این شد که حق با معتقدان به دوازده امام است، نه با فرقه‌های دیگر امت اسلامی و از این جا پی بردیم که امروز امام همان دوازدهمین آنان است و همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی خبر داده و تعیینش نموده و آن‌چه را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده در مورد تعداد امامان علیهم السلام و این که دوازده تن هستند و تعیین امام قائم دوازدهم و اخبار غیبت او پیش از ظهور و قیامش با شمشیر در این کتاب به زودی نقل می‌نماییم ان شاء الله تعالی.^۱

دوم. أحمد بن عیاش جوهری (درگذشته ۴۰۱ قمری):

پس هنگامی که این عدد تعیین شده، در حاکمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله یافت نشد. نه در بنی امیه؛ زیرا تعداد خلفای بنی امیه بیش از دوازده تن است و نه در حاکمان بعد از بنی امیه، آنان نیز بیش از این تعداد هستند و هیچ گروهی از گروه‌های امت اسلامی غیر از امامیه این عدد را برای پیشوایان خود ادعا نکرد، بیان می‌کند که امامان امامیه منظور روایات هستند.^۲

۱. «وقد علمنا عامة اختلاف الأمة وسبرنا أحوال الفرق، فدلنا أنَّ الحق مع القائلين بالأئمة الاثني عشر عليهم السلام دون من سواهم من فرق الأمة، ودلنا ذلك على أنَّ الامام اليوم هو الثاني عشر منهم وأنه الذي أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله به ونص عليه و سنورد في هذا الكتاب ما روى عن النبي صلی الله علیه و آله في عدد الأئمة عليهم السلام وأنهم اثناعشر والنص على القائم الثاني عشر عليه السلام و الاخبار بغيبته قبل ظهوره و قيامه بالسيف إن شاء الله تعالى.» (كمال الدين، ص ۶۶)

۲. «فإذا كانت هذه العدة المنصوصة عليها لم توجد في القائمين بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ولا في بنی امیه، لان عدة خلفاء بنی امیه تزيد على الاثني عشر، ولا في الأئمة من بعدهم ألا زيادة عليهم، ولم تدع فرقة من

سوم. أبوالصالح حلبی (درگذشته ۴۴۷ قمری):

از طرف پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تعداد امامان علیهم السلام و این که دوازده تن هستند، تصریح شده است و براهل دقت شکی باقی نمی ماند که در تصریح به این عدد مخصوص تصریحی بر امامت حضرت حجت علیهم السلام است، همان گونه که به امامت پدرانش از امام حسن عسکری تا امام علی علیه السلام تصریح است؛ زیرا هیچ کس به این عدد معتقد نیست و امامت را در آن منحصر نکرده؛ یا به کمتر معتقدند و یا به بیشتر، مگر این عدد به امام علی علیه السلام و حضرت حجت علیهم السلام و امامان میان این دو بزرگوار اختصاص یابد.^۱

چهارم. شیخ طوسی (درگذشته ۴۶۰ قمری):

اهل تسنن از پیامبر ﷺ روایات فراوانی نقل کرده اند که ما در کتاب های خود *المفصح* و غیره آورده ایم، درباره این که امامان بعد از پیامبر ﷺ دوازده تن هستند. هنگامی که تعداد ثابت شد، امت اسلامی دو گروه می شود: گروهی که به عدد دوازده معتقد هستند که یقین دارند آنان همین امامانند و گروهی که به امامت آنان معتقد نیستند امامت را در عدد مخصوصی منحصر نمی دانند. پس وقتی که عدد به سبب روایت آن ها ثابت شد، به همین صورت افراد و اشخاص آن عدد نیز ثابت می شود.^۲

۱. «النص من رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين علي عليه السلام على عدد الأئمة وأنهم اثنا عشر، ولا شبهة على متأمل، في أن النص على هذا العدد المخصوص، نص على إمامة الحجة عليهما السلام، كما هو نص على إمامة آبائهم من الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا، إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، إذ لا أحد قال بهذا العدد المخصوص وقصر الإمامة عليه دون ما نقص منه وزاد عليه إلا خص به أمير المؤمنين عليهما السلام والحجة بن الحسن عليهما السلام ومن بينهما من الأئمة عليهما السلام.» (تقریب المعارف، ص ۴۱۶)

۲. «فقد روى المخالف عن النبي ﷺ أخباراً كثيرة ذكرناها في المفصح وغيره من كتبنا أن الأئمة بعده ﷺ اثنا عشر. فإذا ثبت العدد فالأئمة بين قائلين: قائل يقول بالاثني عشر فهو يقطع على أنهم هؤلاء بأعيانهم، ومن لم يقل بإمامتهم لم يقصرها على عدد مخصوص. فإذا ثبت العدد بما رووه ثبت الأعيان بهذا الاعتبار.» (الاقتصاد، ص ۲۳۵)

پنجم. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (درگذشته ۵۴۸ قمری):

آن چه از روایات تعیین کننده آوردیم، بر امامت ایشان (امام عصر علیه السلام) دلالت می نماید و آن ها سه گونه اند، یکم تعیین تعداد امامان دوازده گانه، گونه دوم روایاتی که نام امامان را برده است و گروهی از روایات به وسیله ذکر عدد بر امامت ایشان دلالت می نماید؛ زیرا معتقدی به این عدد در امت اسلامی وجود ندارد، مگر این که به امامت ایشان (امام عصر علیه السلام) معتقد باشد و هر چه با حق تطابق دارد، حق است.^۱

ششم. محقق حلی (درگذشته ۶۷۶ قمری):

احادیث مورد اتفاق امامیه و مخالفان را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می نمایم بر پایه این که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده جانشین هستند. سپس می گوییم: هر کس به این عدد معتقد است، به امامت شخص اینان معتقد است و معتقد بودن به این عدد نقل شده و این که امامت در غیر این اشخاص است، خارج شدن از اجماع امت اسلامی است.^۲

هفتم. علامه حلی (درگذشته ۷۲۶ قمری):

و این اخبار بر امامت دوازده امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت می نماید و معتقدی به انحصار در معصومان وجود ندارد، مگر امامیه و روایات در این موضوع بیش از حد شمارش است.^۳

۱. «یدلّ علی إثبات إمامته ما أثبتناها من أخبار النصوص وهي ثلاثة أوجه أحدها النص على عدد الأئمة الاثني عشر وقد جائت تسميته في بعض تلك الأخبار ودلّ البعض على إمامته بما فيه من ذكر العدد من قبل أنه لا قائل بهذا العدد في الأمة إلا من قال بإمامته وكلّ ما طابق الحق فهو حق.» (علام النوری، ص ۴۴۳)

۲. «ننقل عن النبي صلی الله علیه و آله من الأحاديث المتفق عليها عند الإمامية وخصوصهم أن الأئمة بعد النبي صلی الله علیه و آله اثنا عشر خليفة، ثم نقول: كلّ من قال بذلك قال بإمامة هؤلاء على التعيين. والقول بالمنقول مع أن الإمامة في غيرهم خروج عن الإجماع.» (المسلك في أصول الدين، ص ۲۷۲)

۳. «وقد دلت هذه الأخبار على إمامة اثني عشر اماماً عليهم السلام من ذرية محمد صلی الله علیه و آله، ولا قائل بالحصار إلا الإمامية

هشتم. سید بهاءالدین نجفی (درگذشته ۸۰۳ قمری):

اگر گفته شود امام قائم محمد بن حسن علیه السلام وجود ندارد و امامت او واجب نیست، نتیجه اش خرق اجماع می شود. اما چون نتیجه باطل است، جمله قبل نیز چنین است. توضیح ملازمه میان دو جمله این که اجماع میان همه مسلمانان این است که همه مردم دو گروه هستند: گروهی به امامت دوازده امام معتقد هستند و گروهی به آن معتقد نیستند. اما معتقدان به امامت آنان در وجود و امامت او علیه السلام شکی ندارند. و این روشن است. اما کسانی که به امامت آنان معتقد نیستند، بحث با آنان در امامت و وجود او علیه السلام نیست، بلکه بحث در امامت پدران اوست؛ زیرا هر کس به امامت آنان معتقد است، به امامت و وجود او هم اعتقاد دارد. و هر کس به امامت آنان معتقد نیست، به امامت و وجود او هم اعتقاد ندارد. پس اگر کسی به امامت آنان معتقد شود و امامت و وجود او را منکر شود، عقیده سومی خواهد داشت که اجماع را از بین می برد.^۱

نهم. علی بن یونس عاملی (درگذشته ۸۷۷ قمری):

هر کس که به این عدد معتقد باشد، آن دوازده نفر را از فرزندان امام حسین می داند، نه فرد دیگری.^۲

۱. «لوقیل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن علیه السلام وعدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالی باطل، فالمقدم مثله. بیان الشرطية: إن الإجماع واقع بین كافة المسلمين أن الناس طراً على قسمین: قسم قائل بإمامة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام، وقسم غیر قائل بذلك. أما القائلون بإمامتهم فلا شك عندهم فی وجوده وإمامته وهو ظاهر. وأما غیر القائلین بإمامتهم فالبحت معهم لیس فی إمامته وجوده، بل فی إمامة أجداده، فإن كل من قال بإمامتهم، قال بإمامته وجوده، وكل من لم يقل بإمامتهم علیهم السلام لم يقل بإمامته ولا بوجوده، فلو قال أحد بإمامتهم وأنكر إمامته وجوده، لكان قولاً ثالثاً خارقاً للإجماع.» (منتخب الأنوار المضیئة، ص ۹)

۲. «كل من قال بوجوب هذا العدد، قال: بأنهم المشهورون من ولد الحسين علیه السلام دون كل أحد.» (الصرط المستقیم، ج ۲، ص ۱۰۱)

ادعای پنجم. استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام، بدون دلیلی بر ولادت حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام نوعی فرض و گمان است نه استدلال علمی.

این ادعای نویسندگان نیز، سخنی خلاف واقع است. احادیث دوازده امام علیهم السلام تنها برای اثبات امامت حضرت حجت علیه السلام نیست تا گفته شود امامت فرع بر اصل وجود ایشان است و باید اول وجود ایشان ثابت شود، بلکه احادیث دوازده امام علیهم السلام از دلایل اثبات وجود امام عصر علیه السلام به شمار می‌رود؛ زیرا چنان‌که گذشت، به دو گونه به این احادیث استدلال شده است: یکی به عموم این احادیث (انحصار خلفا در دوازده) که نشان می‌دهد عقیده مذهب امامیه حق است و اعتقاد این مذهب تولّد یافتن و وجود امام عصر علیه السلام است. گونه دوم، استدلال به متن احادیث است.

بنابراین، استدلال به این احادیث را پیش از اثبات ولادت، نمی‌توان استدلال غیر علمی دانست. در واقع، مشروط کردن یک دلیل مستقل بر دلایل دیگر، کاری علمی نیست و از شأن محقق دور است که چنین نتیجه‌ها بگیرد. اگر نویسندگان در درون مایه احادیث دوازده امام علیهم السلام و سخنان دانشمندانی که به آن استدلال کرده‌اند،^۱ می‌اندیشید، هرگز چنین ادعا نمی‌کرد.

در نتیجه احادیث دوازده امام از نظر سند نزد شیعه و سنی صحیح هستند و وجود آن‌ها در منابع اصیل اهل تسنن، روشن‌ترین دلیل بر جعل نشدن آن‌ها به دست شیعیان

۱. «أن الأئمة عليهم السلام بعد النبي صلى الله عليه وآله إثنا عشر لا يزيدون ولا ينقصون، وإذا ثبت ذلك فكل من قال بذلك قطع على الأئمة الاثني عشر الذين نذهب إلى إمامتهم عليهم السلام، وعلى وجود ابن الحسن عليه السلام وصحة غيبته.» (الغية للطوسي، ص ۱۲۷)

«لوقيل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن عليه السلام وعدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالى باطل، فالمقدم مثله. بيان الشرطية: إن الإجماع واقع بين كافة المسلمين أن الناس طراً على قسمين: قسم قائل بإمامة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام، وقسم غير قائل بذلك. أما القائلون بإمامتهم فلا شك عندهم في وجوده وإمامته، وهو ظاهر.» (منتخب الأنوار المضئية، ص ۹)

دلالت احادیث دوازده امام بر وجود امام دوازدهم [۳۹۳]

است. رد کردن این احادیث به منزله ردّ رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ و خروج از دین مبین اسلام است. این احادیث از نظر دلالت نیز به دو گونه بر تولّد و وجود حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام دلالت دارند. این دلالت علمی و مستقل است و به چیز دیگری مشروط نیست. بنابراین، استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام علمی و صحیح است و آنها را نمی توان ردّ یا بر چیز دیگری متوقف کرد.

بخش دهم

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه امام دوازدهم

این بخش به بیان گروه چهارم روایاتی که نویسندگان در دلیل‌های روایی وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن علیه السلام آورده است اختصاص دارد. بخش حاضر نسبت به بخش‌های دیگر دارای حجم کمتری است؛ زیرا نویسندگان به نقد این گروه پرداخته است؛ از این رو پاسخی نیز نمی‌طلبد. این گروه از روایات را می‌شد در انتهای بخش نهم مورد اشاره قرار داد؛ اما به لحاظ اهمیت ویژه مطلب بیان شده در گروه چهارم سزاوار است در بخشی مستقل به آن پرداخته شود تا از منظر فرهیختگان و پژوهشگران مورد غفلت قرار نگیرد.

نویسندگان کتاب *الامام المهدی حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه* عنوان فصل اول بخش دوم کتاب خود را «دلیل‌های وجود امام مهدی، محمد بن حسن عسکری علیه السلام» قرار داده است. مبحث دوم این فصل «دلیل نقلی وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام» است. وی در قسمت اول این مبحث به بیان آیات و در قسمت دوم آن به نقل روایات پرداخته است. فصل دوم بخش دوم نیز به «نقد دلیل‌های وجود امام مهدی علیه السلام» اختصاص یافته است. مبحث سوم این فصل نقد دلیل‌های نقلی است. چنان‌که گذشت نویسندگان وارد بحث از آیات نمی‌شود و تنها به مناقشه در روایات می‌پردازد. وی در فصل اول به بیان پنج گروه از روایات پرداخته است اما در فصل دوم تنها چهار گروه را مورد نقد و بررسی قرار داده است. گروه اول به تعبیری «الروایات الواردة حول المهدی و

القائم» بود که در شبهه اول مطرح شد. گروه دوم «الروایات الواردة حول الغيبة والغائب» بود که در شبهه دوم بیان شد. گروه سوم «الروایات الواردة حول الاثنی عشر اماماً» بود که در شبهه نهم بدان پرداخته شد. گروه پنجم نیز «حتمية وجود الحجة فی الأرض» است که در بخش بعدی مورد بحث قرار می‌گیرد. نکته مهم آن است که گروه چهارم روایات که نویسنده آن را با عنوان «المهدی الإمام الثانی عشر» آورده است هرگز در قسمت نقد دلیل‌های نقلی، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و نویسنده هیچ نقدی بر آن ندارد.

وی در بیان گروه چهارم چنین می‌نویسد:

مهدی علیه السلام امام دوازدهم: علاوه بر روایات یاد شده، بیش از هفتاد روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در میراث شیعی یافت می‌شود که به صراحت از مهدی و قائم سخن می‌گویند. او امام دوازدهم یا نهمین فرد از فرزندان امام حسین علیه السلام است، بعضی از روایات با نام واضح و کامل از او یاد کرده‌اند و بعضی دیگر به اشاره به لقب و کنیه اکتفا کرده‌اند، از جمله این روایات‌ها موردی است که شیخ صدوق در *کمال الدین* آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است: خلفا و اوصیای من و حجت‌های خداوند بر خلق بعد از من دوازده تن هستند اول آن‌ها برادرم و آخر آن‌ها فرزندم مهدی است... و باز از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: خداوند... از علی حسن و حسین را برگزید و از حسین اوصیای از فرزندانش را برگزید... نهمین آن‌ها قائمشان است. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است: من درباره مولودی که از نسلم خواهد بود فکر کردم یازدهمین از فرزندانم او مهدی است. و از امام حسین علیه السلام نقل کرده است: نهمین از فرزندانم... قائم ما اهل بیت است، خداوند تبارک و تعالی کارش را در یک شب اصلاح می‌کند. و از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: غیبت در ششم از فرزندانم واقع خواهد شد و او دوازدهمین از امامان هدایت‌گر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. اول آن‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام و آخر آن‌ها بقیه الله در زمین و صاحب الزمان علیه السلام است. و از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: قائم...

چهارمین از فرزندانم است. و باز از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من محمد فرزندم است، و بعد او فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، بعد از حسن فرزندش حجت قائم منتظر. و از امام هادی علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من پسر حسن است، بعد از حسن فرزندش قائم است. و از امام صادق علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است: او بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود تا ولادت امام حسین علیه السلام را به ایشان تهنیت بگوید، بعد در دست ایشان لوحی سبز دید و در آن نوشته ای شبیه نور آفتاب دید. درباره آن پرسید. فرمود علیه السلام: این لوح، خداوند آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله هدیه کرده است، در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم هست، پدرم آن را به من دادند تا با آن خوشحالم کند... و در آن لوح نام های یک یک ائمه دوازده گانه بود... و آخرین آن ها (م ح م د) است که خداوند ایشان را رحمة للعالمین برمی انگیزد.^۱

۱. المهدی الإمام الثاني عشر: وإضافة إلى ذلك توجد في التراث الشيعي أكثر من سبعين رواية عن رسول الله صلی الله علیه و آله وأهل البيت عليهم السلام تتحدث عن المهدى والقائم بصراحة أنه الإمام الثاني عشر أو التاسع من ولد الحسين وبعضها يذكره بالاسم الصريح الكامل وبعضها يكتفي بالإشارة إليه بالكنية واللقب ومن تلك الروايات ما ذكره الصدوق في إكمال الدين عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «إن خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدى اثنا عشر أولهم أخى وآخرهم ولدى المهدى» وما عنه أيضاً «إن الله عز وجل اختار... من على الحسن والحسين، واختار من الحسين الأوصياء من ولده... تاسعهم قائمهم» وما عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إني فكرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدى هو المهدى» وما عن الحسين بن علي عليه السلام: «التاسع من ولدى... هو قائمنا أهل البيت يصلح الله تبارك وتعالى أمره في ليلة واحدة». وما عن أبي عبد الله عليه السلام: «إن الغيبة ستقع بالسادس من ولدى، وهو الثاني عشر من الأئمة الهداة بعد رسول الله، أولهم أمير المؤمنين وآخرهم بقيّة الله في الأرض وصاحب الزمان». وما عن الإمام الرضا عليه السلام: «إن القائم هو... الرابع من ولدى». وما عنه أيضاً: «الإمام بعدى محمد ابني، وبعده ابنه علي، وبعد علي ابنه الحسن، وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر». وما عن الإمام الهادي عليه السلام: «إن الإمام بعدى الحسن ابني وبعد الحسن ابنه القائم». وما عن أبي عبد الله عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه دخل على فاطمة الزهراء في حياة رسول الله صلی الله علیه و آله ليهنئها بولادة الحسين، فرأى في يدها لوحاً أخضر، ورأى فيه كتاباً شبه نور الشمس، فسألها عن ذلك فقالت له: هذا اللوح أهداه الله إلى رسول الله، فيه اسم أبي و

چنان که ملاحظه می شود این گروه مهم ترین روایات در میان پنج گروه یاد شده را دربر دارد؛ زیرا مصداق و مورد چهار گروه دیگر را معین کرده و آن ها را از ابهام و کلیت خارج نموده است. به عبارت دیگر گروه چهارم پاسخ اشکال نویسنده را داده است؛ زیرا وی مدعی بود روایات مهدی و قائم و غایب کلی و عام و مبهم اند و اشاره ای به هویت فرد ندارند. بنابراین نمی توانند وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه را ثابت کنند.^۱ حال که گروه چهارم روایات، به هویت فرد اشاره دارد و مصداق مشخص می کند یا به تعبیر نویسنده نام صریح و کامل شخص مهدی و قائم و غایب را بیان می کند انتظار می رفت کانون بحث وی و محل اصلی نقدش همین روایات باشد؛ زیرا این گروه بنیان اشکال وی را ویران می نماید و تمام بافته های او را پنبه می کند. بنابراین باید بیشترین تلاش را برای رد این گروه به کار می گرفت. اما در کمال تعجب و ناباوری شاهدیم که نویسنده اصلاً این گروه را مورد بحث و مناقشه قرار نمی دهد و با سکوت از کنار آن می گذرد. از پنج گروه روایات، چهار گروه را یک به یک نقد می کند اما هرگز به گروه چهارم که مرکز ثقل بحث است نمی پردازد. معلوم نیست نویسنده به چه توجیهی از گروه سوم به سراغ گروه پنجم رفته است. به هر صورت چنان که در پاسخ شبهات پیشین گذشت، روایاتی که مصداق و هویت مهدی، قائم و غایب را مشخص کرده اند مفسر، مخصص و مقید روایات مبهم، عام و کلی هستند. این روایات نشان می دهد شخص قائم و غایب به اعتراف و نقل خود نویسنده از دوران پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشخص بوده است و اهل بیت علیهم السلام به فرد معینی اشاره کرده اند و با این کار راه را بر هر سوء استفاده ای

اسم بعلی و اسم ابنتی و أسماء الأوصیاء من ولدی، فأعطانیه أبی لیسزنی بذلك... وکان فیہ أسماء الأئمة الإثنی عشر واحداً واحداً... وأن الأخير منهم (م ح د) یبعثه الله رحمة للعالمین. *تطور الفکر السیاسی الشیعی*، ص ۱۴۵.

۱. الروایات الواردة حول الغیبة والغائب فهی أیضاً لا تتحدث عن غائبٍ بالتحدید... ولا تذکر اسم محمد بن الحسن العسکری ولا تشير إلى غیبه بالخصوص وبالتالی فانها لا یمكن أن تشکّل دلیلاً علی غیبة الحجة بن الحسن (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۲۴)

بسته‌اند. همچنین اشتباه و دروغ بودن ادعای افراد دیگر را در طول تاریخ به اثبات رسانده‌اند. اگر نویسنده واقعاً حرفی برای گفتن داشت باید در گروه چهارم روایات بیان می‌کرد. روشن است که وی در مهم‌ترین قسمت استدلال، چیزی برای ابراز ندارد و این بهترین و روشن‌ترین دلیل برای حقانیت مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و باطل بودن ادعاهای واهی نویسنده است.

بخش یازدهم

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین

آخرین گروه روایاتی که مورد نقد نویسنده واقع شده گروه پنجم روایات است. در این بخش به بررسی ادعاهای وی در مورد این گروه از روایات پرداخته می شود. بخش حاضر دارای سه فصل است. فصل اول با ارائه تعریفی از مفهوم «امام» به نقش ایشان در جامعه و عالم آفرینش می پردازد. فصل دوم به تبیین معنای روایات لزوم وجود امام «زنده» و «ظاهر» در هر زمان اختصاص دارد. فصل سوم نیز چگونگی استدلال به روایات لزوم وجود حجت در روی زمین را بیان می کند تا نتیجه آن صرف حدس و گمان نباشد.

فصل اول. فایده و نقش امام غایب

در این فصل ابتدا معنای «امام» بیان می‌شود تا هدف خداوند از قرارداد امام علیه السلام تبیین گردد سپس نقش و کارکرد امام علیه السلام در نزد شیعیان به کمک آیات و روایات تبیین می‌شود.

شبهه سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب

متن کتاب

(لا بد من أَمَامٍ حَيٍّ ظَاهِرٍ يُعْرَفُ!)

أَمَّا الدَّلِيلُ النَّقْلِيُّ الْأَخِيرُ، الْقَائِلُ بِضُرُورَةِ وَجُودِ الْإِمَامِ فِي كُلِّ عَصْرٍ، وَعَدَمِ جَوَازِ خُلُوعِ الْأَرْضِ مِنْ حِجَّةٍ، فَهُوَ دَلِيلٌ يَنْقُضُ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ؛ إِذْ مَا مَعْنَى الْإِمَامِ وَالْحِجَّةُ؟ وَمَا الْفَائِدَةُ مِنْهُمَا؟ أَلَيْسَ لِهَدَايَةِ النَّاسِ وَادَارَةِ الْمَجْتَمَعِ وَتَنْفِيزِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ؟ فَكَيْفَ يُمْكِنُ لِلْإِمَامِ الْغَائِبِ، عَلَى فَرَضِ وَجُودِهِ، أَنْ يَقُومَ بِكُلِّ ذَلِكَ؟ وَإِذَا كَانَ الْإِمَامُ الْغَائِبُ [لا]¹ يَقُومُ بِمَهْمَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَالْحِجَّةِ، فَلِمَاذَا شَعَرَ الْفُقَهَاءُ بِالْحَاجَةِ إِلَى الْإِمَامِ وَالْحِجَّةِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ؟ وَإِذَا كَانَ الْمَهْدَفُ مِنْ وَجُودِهِ هُوَ إِدَارَةُ الْكُونِ كَمَا يَقُولُ بَعْضُ الْغَلَاةِ، فَانِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَدَيْهِ مَلَائِكَةٌ كَثِيرُونَ يَقُومُونَ بِذَلِكَ.²

۱. در متن کتاب ظاهراً افتادگی وجود دارد زیرا بدون واژه «لا» عبارت معنای درستی نخواهد داشت.

۲. «(ضرورت وجود امام زنده، آشکار، شناخته شده) اما آخرین دلیل نقلی که به ضرورت وجود امام در هر زمان و عدم امکان خالی بودن زمین از حجت خدا دلالت می‌کند، دلیلی است که خود، موجب بطلان خویش است. زیرا معنای امام و حجت چیست؟ و چه سودی از آن‌ها حاصل می‌شود؟ آیا برای هدایت مردم و مدیریت جامعه و اجرای احکام شرعی نیست؟ حال چگونه برای امام غایب - بر فرض وجودش - امکان دارد تمام این کارها را انجام دهد؟ و اگر امام غایب کارهای مهم امامت و حجت را عهده‌دار

خلاصه شبهه

نویسنده برای رد ضرورت وجود امام علیه السلام در هر زمان، دو فرض را مطرح می‌کند. فرض اول بر معنای امام و حجت استوار است. امام یعنی کسی که عهده دار هدایت مردم و مدیریت جامعه است، بعد می‌پرسد امام در حال غیبت چگونه می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟ فرض دوم بر نقش تکوینی امام استوار است. هدف از خلقت امام عهده‌داری اداره عالم آفرینش است، این فرض را مردود می‌داند به دلیل این که خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

یادآوری

وی در بیان گروه پنجم روایات که آخرین گروه است می‌نویسد:

ضرورت وجود حجت در زمین: روایت‌های دیگری وجود دارد که بر ضرورت وجود حجت بر روی زمین و جایز نبودن خالی شدن زمین از امام تأکید می‌کند؛ مانند آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب‌های اهل سنت روایت می‌شود: «کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است و کسی که دست از اطاعت بکشد روز قیامت در حالی می‌آید که هیچ حجت و دلیلی ندارد.» و آن چه از امام صادق علیه السلام است: «کسی که بمیرد در حالی که امامش را نمی‌شناسد به مرگ جاهلیت مرده است» که سلیم بن قیس در کتابش و صدوق در *کمال الدین و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و مفید در اختصاص و رسائل* آن را نقل می‌کنند. و حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام: «هرگز زمین از شخصی که حق را می‌شناسد خالی نمی‌ماند پس هرگاه مردم به حق اضافه می‌کنند می‌گویند: اضافه کردند و هرگاه از حق کم می‌کنند می‌گویند: کم کردند، و هنگامی که حق را آوردند آن‌ها را تصدیق می‌کند و اگر این چنین نبود

نمی‌شود پس چرا فقها در عصر غیبت احساس نیاز به امام می‌کنند؟ و اگر هدف از وجود امام، اداره عالم آفرینش است چنان که برخی غالیان می‌گویند، نزد خداوند متعال، فرشتگان فراوانی وجود دارد که این کار را انجام می‌دهند.» (*الإمام المهدی حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟* ص ۱۳۳)

حق از باطل شناخته نمی‌شد» که برقی در محاسن و صدوق در علل الشرائع و مفید در اختصاص این روایت را نقل می‌کنند. همچنین آن‌چه از امام صادق (ع) نقل می‌شود: «خداوند عزّ و جلّ بالاترو و بزرگ‌تراز آن است که زمین را بدون امام رها کند» که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و صدوق در کمال الدین نقل می‌کنند؛ و آن‌چه باز از ایشان (ع) نقل می‌شود که فرمود: «خداوند عزّ و جلّ از زمانی که حضرت آدم (ع) را قبض روح کرد هرگز زمین را بدون امام رها نکرد، به وسیله امام به خداوند عزّ و جلّ هدایت می‌یابند، و او حجت بر بندگان است، هر کس او را رها کند گمراه می‌شود و هر کس با او همراه شود نجات می‌یابد. حقی است بر عهدهی خداوند عزّ و جلّ.» و آن‌چه باز از امام صادق (ع) نقل می‌شود: «اگر زمین چشم برهم‌زدنی از حجت خالی شود، اهلش را فرومی‌برد.» که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و صدوق در علل الشرائع و کمال الدین نقل می‌کنند.^۱

۱. «حتمية وجود الحجة في الأرض: وهناك أحاديث أخرى تؤكد على ضرورة وجود الحجة في الأرض و عدم جواز خلوها من الإمام، مثل ما يروى عن رسول الله في كتب السنة: (من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية و من نزع يداً من طاعة جاء يوم القيامة لا حجة له) و ما عن الإمام الصادق: (من مات و هو لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية) الذي يرويه سليم بن قيس في كتابه و الصدوق في إكمال الدين (ص ۴۱۳) و الكليني في کافی (ج ۱، ص ۳۷۶) و النعماني في الغيبة (ص ۱۲۹) و المفيد في الاختصاص (ص ۲۶۸) و الرسائل (ص ۳۸۴). و الحديث الآخر الذي يرويه عن الإمام الصادق (ع): «لن تخلو الأرض من رجل يعرف الحق، فإذا زاد الناس فيه قال: زادوا وإذا نقصوا قال: قد نقصوا، وإذا جاؤا به صدقهم، ولو لم يكن ذلك كذلك لم يعرف الحق من الباطل» كل من البرقي في المحاسن (ص ۲۳۵) و الصدوق في علل الشرائع (ج ۱، ص ۲۰۰) و المفيد في الاختصاص (ص ۲۸۹). و ما يروى أيضاً عن الإمام الصادق (ع) من «إن الله جلّ و عزّ، أجلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير إمام» و الذي يرويه كلّ من الصفار في بصائر الدرجات (ص ۴۸۵) و الكليني في کافی (ج ۱، ص ۱۷۸) و الصدوق في إكمال الدين (ص ۲۲۹). و ما يروى عنه أيضاً، من أنه قال: «ما ترك الله عزّ و جلّ الأرض بغير إمام قط منذ قبض آدم (ع) يهتدى به إلى الله عزّ و جلّ، و هو الحجة على العباد، من تركه ضلّ و من لزمه نجا حقاً على الله عزّ و جلّ». و ما يروى أيضاً عن الإمام الصادق (ع) من أنه «لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت بأهلها» و الذي يرويه الصفار في بصائر الدرجات (ص ۴۸۱) و الكليني في کافی (ج ۱، ص ۱۷۹) و النعماني في الغيبة (ص ۱۳۹) و الصدوق في علل الشرائع (ص ۱۹۷) و إكمال الدين (ص ۲۰۱). «تطور فكر السياسي الشيعي من الشورى إلى

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به حجم فراوانی از روایات اشاره کرده است. وی اینک برای رد این روایات دو فرض را مطرح می کند که در ادامه پاسخ آن ها بیان می شود.

پاسخ فرض اول

یکی از مسائل اختلافی و پرچالش میان شیعه و اهل سنت مسئله امامت است. حتی می توان ادعا کرد فارق اصلی میان دو گروه بحث امامت است. تعریف و برداشت اهل سنت از «امام» با تعریفی که شیعه در مذهب اهل بیت علیهم السلام از مفهوم «امام» ارائه می کند تفاوت اساسی دارد. نویسنده در فرض اول برای رد نظر شیعه در امر امامت به تعریف اهل سنت از امامت تمسک جسته است. این امری بسیار عجیب و غیرمنطقی است! برای نقد ورد یک مطلب به جای در نظر گرفتن تعریف و تلقی همان گروه، تعریف و تلقی گروه مقابل ملاک قرار گیرد! طبیعی است که با تعریف اهل سنت از امامت این پرسش ها یا اشکال ها در مورد امام غایب مطرح گردد. اما نکته اساسی آن است که برای رد عقیده یک مذهب باید بر مبنای همان مذهب مشی نمود، وگرنه روشن است که هر عقیده ای در مقایسه با ملاک طرف مقابل مردود و غیرمنطقی خواهد بود.

برای آن که میزان تفاوت شیعه و اهل سنت در برداشت از امامت آشکار گردد، تعریف هر طایفه از واژه «امام» در ادامه بیان می شود. اهل تسنن امامت را تنها یک منصب اجتماعی، سیاسی و رهبری ظاهری دنیوی می دانند.

ماوردی می گوید:

امامت برای جانشینی از نبوت در نگهبانی از دین و اداره دنیا قرار داده شده است.^۱

ولایه الفقیه، ص ۱۴۶

۱. الإمامة مؤسوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين وسياسة الدنيا. (الأحكام السلطانية والولايات

جوینی می‌گوید:

امامت ریاستی کامل و سرپرستی عامی است در امور مهم دین و دنیا که خاص و عام را در بر می‌گیرد. وظیفه‌اش حفظ حوزه اسلام و رعایت حال مردم و برپا داشتن دعوت با دلیل و شمشیر و جلوگیری از ظلم و ستم و گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن حق از منع کنندگان و برگشت دادن آن به مستحق آن‌هاست.^۱

سفارینی هم تعریف امام را به صورت نظم آورده:

امت اسلامی هیچ‌گاه از امام بی‌نیاز نیست. از اسلام در برابر منکران دفاع می‌کند. به جنگ و اجرای حدود و انجام کارهای نیک و ترک کارهای زشت اهتمام می‌ورزد؛ همچنین به کمک کردن به مظلوم و منع کفر و جمع‌آوری وجوه مالی و مصرف آن در راه‌های شرعی.^۲

نویسندگان معاصر اهل تسنن نیز که نظم را شرح کرده‌اند، همین معنا را تأیید می‌نمایند. عاصمی نجدی^۳ و محمد عثیمین^۴ از این دست افراد هستند.

چنان‌که از بیان نویسندگان متقدم و متأخر اهل تسنن روشن می‌شود آنان امام را

الدینیة، ص ۱۵).

احمد جاد، محقق این کتاب در پاورقی آورده: والإمامة والخلافة مصطلحان مترادفان، وإن كان مصطلح الخلافة أسبق، و مصطلح الإمامة أكثر ما يتردد عند الشيعة، والإمامية منهم خاصة، لكن المعنى يكاد يكون واحدًا، وهو: رئاسة عامة في أمر الدين والدنيا، كما قال التفازاني، أو هي خلافة الرسول - صلى الله عليه وسلم - في إقامة الدين وحفظ حوزة الملة، يجب اتباعه على كافة الأمة، كما قال عضد الدين الإيجي في شرح المواقف.

۱. غياث الأمم في التياث الظلم، ص ۲۲.

۲. ولا غنى لأمة الإسلام* في كل عصر كان من إمام؛ يذب عنها كل ذى جحود* ويعتنى بالغزو والحدود؛ وفعل معروف وترك نكر* ونصر مظلوم وقمع كفر؛ وأخذ مال الفیء والخراج* ونحوه والصرف فی منهج. (العقيدة السفارينية، ص ۹۳)

۳. حاشية الدرة المضیة فی عقد الفرقة المرضیة، ص ۱۳۳.

۴. شرح العقيدة السفارينية، ج ۱، ص ۶۶۴.

شخصی می دانند که جامعه را اداره می کند؛ یعنی امامت تنها منصبی حکومتی است. امام کسی است که فقط باید احکام اسلامی را میان مردم اجرا کند. اما دیدگاه اندیشمندان شیعه با اهل تسنن متفاوت است^۱ و خود اهل تسنن^۲ نیز بدان اعتراف دارند.

آیت الله مصباح یزدی تصریح می کند:

اختلاف شیعه و سنی در مسائل امامت، به تباین تصویر آن ها از حقیقت امامت بر می گردد و نه صرفاً اختلاف شیعه و سنی در مصداق.^۳

می توان گفت دلیل اختلاف اساسی متکلمان شیعه و سنی در حقیقت و تعریف امامت، دو چیز است: یکم. کلامی بودن مسئله امامت نزد شیعه و فقهی و فرعی بودن آن نزد اهل سنت؛ دوم. وجوب نصب امام بر عهده خدا بودن نزد شیعه و بر عهده امت و مکلفان بودن نزد اهل سنت. این اختلاف نظر، حاکی از وجود دو تصویر متخالف از امامت است.^۴

۱. مروری برگزارش تاریخی از تعریف های امامت، نشان می دهد که در ظاهر، تفاوت چندانی بین متکلمان شیعه و سنی در خصوص تعریف امامت وجود ندارد؛ یعنی بر حسب ظاهر عبارات، نمی توان گفت از امامت، دو تصویر متمایز و متخالف (تصویر شیعی و تصویر سنی) وجود دارد. برخی از ساده انگاران، بر حسب یکسانی لفظ، گمان کرده اند که حقیقتاً شیعه و سنی در تصور امامت و چیستی آن، اختلاف عقیده ندارند و اختلاف آن ها فقط به مصداق بر می گردد؛ یعنی به این که امام کیست، و نه امامت چیست (من هو مورد اختلاف است، نه ما هو) در حالی که تفاوت دیدگاه اهل تشیع و تسنن در تصور امامت، نه تنها تفاوت بین و آشکاری است، بلکه اساس اختلاف این دو گروه در همه مسائل امامت (نحوه وجوب، نحوه نصب، عصمت و ویژگی های امام...) است. مرحوم عبد الرزاق لاهیجی، متکلم متصلب شیعی در قرن یازدهم که دقت او در تحلیل تاریخی مسائل کلامی، کم نظیر است، تشابه ظاهری تعاریف شیعه و سنی از امامت را معمایی تلقی کرده اند که باید حل شود؛ زیرا در باطن این تشابه، تخالف بین و غیر قابل جمعی وجود دارد. (امامت پژوهی، ص ۵۲)

۲. اصول مذهب الشیعة، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳. راهنماشناسی، ص ۳۹۶-۴۱۱.

۴. برای توضیح این دو مورد نک: امامت پژوهی، ص ۵۴.

شهید مطهری می‌فرماید:

اگر مسئله امامت در همین حد می‌بود (یعنی سخن فقط در رهبری سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود) انصافاً ما هم که شیعه هستیم، امامت را جزء فروع دین قرار می‌دادیم نه اصول دین، می‌گفتیم این یک مسئله فرعی است مثل نماز. اما شیعه که قائل به امامت است... در این حد واقف نیست...^۱ ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده‌ای باشد... و این، اشتباه بسیار بزرگی است که احیاناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می‌شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود، تا می‌گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می‌شوند در حالی که مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دورا نباید با یکدیگر مخلوط کرد.^۲

و در ادامه تصریح می‌کند:

در مسئله امامت بیشتر جنبه دینی آن مطرح است. اصلاً بین مسئله امامت و مسئله حکومت به یک اعتبار نوعی عموم و خصوص من وجه است. امامت یک مسئله است و حکومت که از شئون امامت است، مسئله دیگری است. در زمان غیبت، ما درباره حکومت صحبت می‌کنیم، ولی درباره امامت صحبت نمی‌کنیم. نباید امامت را مساوی با حکومت دانست.^۳

ایشان دو بعد دیگر از ابعاد امامت در شیعه را بیان می‌نماید:

[شیعه] دو مسئله دیگر می‌گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می‌کنند. یکی

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۵.

۲. همان، ص ۸۵۷.

۳. همان، ص ۸۷۴، پاورقی.

مسئله امامت به معنی مرجعیت دینی است.^۱

ایشان مرجعیت دینی را چنین توضیح می دهد:

پیغمبر ﷺ مبلّغ وحی بود. مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر ﷺ می پرسیدند. آن چه را که در قرآن نبود از پیغمبر ﷺ سؤال می کردند. مسئله این است که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر ﷺ هم به عموم مردم گفته است، یا نه، آن چه پیغمبر ﷺ برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد، علی علیه السلام وصی پیغمبر ﷺ بود و پیامبر ﷺ تمام کم و کیف اسلام را... به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته... معرفی کرد و گفت ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال کنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود... اهل تسنن برای هیچ کس چنین مقامی قائل نیستند. پس آن ها در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند نه این که قائل به امامت هستند و می گویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر چنین است.^۲

ایشان بعد سوم و مهم امامت را در شیعه چنین معرفی می کند:

امامت، درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتاب های شیعه پر است از این مطلب... این مسئله، مسئله «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجت زمان است... از جمله مقامات او تسلط بر ضمائر یعنی دل هاست، بدین معنا که او یک روح کلی است محیط بر همه روح ها... ما در اغلب زیارت ها که می خوانیم، به چنین ولایت و امامت اقرار و اعتراف

۱. همان، ص ۸۴۵.

۲. همان، ص ۸۴۶.

می‌کنیم، یعنی معتقدیم امام دارای چنین روح کلی است. ما در زیارت می‌گوییم (این را همه ما همیشه می‌خوانیم و جزء اصول تشیع است): «أشهد أنك تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی» (تازه ما برای مرده‌اش می‌گوییم. البته از نظر ما مرده و زنده او فرقی ندارند، چنین نیست که زنده‌اش این‌طور نبوده و فقط مرده‌اش این‌طور است). من گواهی می‌دهم که تو الآن وجود مرا در این جا حس و ادراک می‌کنی، من اعتراف می‌کنم که توسخنی را که من الآن می‌گویم: «السلام عليك يا عليّ بن موسى الرضا» می‌شنوی... جواب می‌دهی. این‌ها را هیچ کس برای هیچ مقامی قائل نیست. اهل تسنن فقط برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قائل هستند و برای غیر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای احدی در دنیا چنین علّو روحی و احاطه روحی قائل نیستند. ولی این مطلب جزء اصول مذهب ما شیعیان است و همیشه هم آن را می‌گوییم. بنابراین، مسئله امامت سه درجه پیدا می‌کند و اگر این‌ها را از یکدیگر تفکیک نکنیم، در استدلال‌هایی که در این مورد هست دچار اشکال می‌شویم.^۱

آیت الله سید محمد باقر حکیم نیز در کتاب *الإمامة وأهل البيت* عليه السلام النظرية والإستدلال، مفهوم امام در مکتب اهل بیت عليه السلام را با استفاده از آیات قرآن به تفصیل بیان داشته است.^۲

۱. همان، ص ۸۴۸.

۲. ولعل أفضل نص يمكن أن نتعرف من خلاله على مفهوم الإمامة هو الآية الكريمة التي تحدثت عن جعل الإمامة لإبراهيم عليه السلام... حيث يمكن أن نفهم من هذا النص عدة أبعاد لمفهوم الإمامة: الأول: أن الإمامة هي هداية الناس إلى الله تعالى من خلال تقدمهم في المسيرة الربانية عملياً... الثاني: أن الإمامة عهد إلهي إلى عباده الصالحين... وهذا يعني بلوغ درجة العصمة العالية التي تؤهله لهذه الهداية... الرابع: أن الإمامة هي مرتبة عالية أعلى من درجة النبوة التي كان عليها إبراهيم عليه السلام عند مخاطبته بهذا الجعل الإلهي... الخامس: أن هذه الإمامة هي إمامة عالمية وللناس جميعاً، وليست خاصة بالقوم والجماعة أو المنطقة والإقليم، بل هي للناس... يمكن أن نلخص أبعاد الإمامة في نظر أهل البيت عليه السلام بحيث تمثل نظرية الإمامة في مدرسة أهل البيت: الأول: بُعد الاصطفاء والاجتباء والاختيار من قبل الله تعالى للإمام، كما هو الحال في النبوة أيضاً... الثاني: الاستمرار والامتداد لمهمات الرسالة الإلهية، عند ما لا ←

آیت الله شیخ جعفر سبحانی در تعریف امام می‌آورد:

امام انسان ملکوتی کامل و ایدآلی است که در راس هرم هدایت قرار دارد و محوری است که دست امت را می‌گیرد و به کمال و ترقی در عرصه‌های فردی و اجتماعی می‌رساند.^۱

علامه شعرانی نیز در معنای امام می‌فرماید:

امام تنها برای حکومت و نظم آبادی‌ها و دفع فتنه‌ها نیست. بلکه به دلیل علم الهی و رابطه با خداوند علاوه بر آن وظیفه‌اش توضیح احکام دین و بیان راه رسیدن به قرب الهی است. رئیس مدینه فاضله‌ای است که حکما گفته‌اند و حکومت قسمتی از وظایف و حقوق ایشان است. اگر امام مترادف امیر بود و وظیفه‌اش تنها نظم دنیا و امنیت شهرها بود چنان‌که گروهی گمان کرده‌اند، سزاوارتر بود امامت از مسائل دینی محسوب نشود نه از اصول و نه از فروع آن. چنان‌که بحث از روش بنایی خانه و ساخت در و پخت غذا و مقدار نمک آن و مدت ماندن دیگ روی آتش تا محتویات آن پخته شود و آن‌چه کشاورز و تاجر به آن نیاز دارد از تعداد اجیر و خادم بحث از مسائل دینی حساب نمی‌شود و در این موارد اختیار به مردم واگذار شده است و همچنین نظم دنیا و انتخاب بهترین راه و راحت‌ترین و صلاح‌ترین آن در حکومت به آن‌ها واگذار شده است. اما حفظ دین و توضیح مسائل مشکل آن و روشن کردن اجمال آن و تطبیق اعمال مردم بر احکام آن و تفسیر و اجرای حدود بر طبق آن‌چه خداوند

یتسع زمان الرسول صاحب الشريعة للوفاء بالقيام بمهامته كاملة... الثالث: الامتياز بالعلم والأخلاق و الصفات الروحية المكتسبة... الرابع: الولاية والحكم والإدارة لشئون الناس،... الخامس: وجوب الحب والولاء والمودة الخاصة والتقديس والتعظيم للإمام... السادس: أنَّ الإمامة والإمام يمثل التكامل الإنساني في مسيرة البشرية، والهدف الذي خلق الله الإنسان على الأرض من أجل تحقيقه والدرجة العليا في المصير الآخري.

۱. الإنسان الملكوتي الكامل والمثالي، الذي يقع في قمة هرم الهداة، وهو المحور الذي يأخذ بيد الأمة إلى الكمال والرقى في المجالات الفردية والاجتماعية. (الفكر الخالد في بيان العقائد، ج ۱، ص: ۳۶۸)

فرموده امری اضافه بر حکومت است و شرایط خاصی دارد. بحث اهل سنت از امام بحثی دینی است با این حال آن‌ها از امام قصد نمی‌کنند مگر آن‌چه را از امیری از امیرها قصد می‌شود، فاسد باشد یا عادل یا ظالم و این خبط و انحراف از راه است.^۱

آیت الله سید محمد تهرانی می‌آورد:

امام آن است که به واسطه وصول به مقام یقین و کشف ملکوت، هیمنه بر عالم امر پیدا نماید، و باطن افعال بر او مشهود گردد، و بتواند با سیطره بر باطن، قلوب را به مقاصد و غایات رهبری کند.^۲

تعریف‌های گفته شده روشن می‌کند که فلسفه وجود امام در نگاه شیعه تنها برای حکومت و اداره ظاهری جامعه نیست تا در صورت عدم امکان آن از وجود امام بی‌نیاز شویم، بلکه وجود امام دست کم برای دو امر کلی و مهم لازم است.

۱. حفظ دین و بیان آن در صورت لزوم:

علامه طباطبایی می‌نویسد:

۱. شرح اصول الکافی، ج ۵، ص: ۲۸۳، پاورقی: انه ليس لمجرد الامارة و نظم البلاد و دفع الفتن. بل يزيد عليه بزيادة العلم القدسي و الرابطة مع الله تعالى و وظيفته توضيح احكام الدين و بيان منهاج الوصول الى قرب رب العالمين و هو رئيس المدينة الفاضلة التي بينها الحكماء و انما الامارة جزء من وظائفه و حق من حقوقه و لو كان الامام مرادفا للامير و كان وظيفته نظم الدنيا و أمن البلاد فقط كما توهمه جماعة لكان حريّا بأن لا تعد الامامة من المسائل الدينية لا من اصولها و لا من فروعها كما أنه ليس البحث عن طريق بناء البيت و صنعة الباب و طبخ الطعام و مقدار الملح فيه و مدة كون القدر على النار حتى ينضج ما فيها و ما يحتاج إليه الفلاح و التاجر من عدد الاكرياء و الخدم و امثال ذلك من مسائل الدين و الناس مفوض إليهم الامر فيها و كان نظم الدنيا و اختيار أحسن الطريق و أسهلها و اصلحها في الحكومة أيضا مفوضا إليهم ولكنها لحفظ الدين و شرح معضله و تبين مجمله و تطبيق أعمال الناس على أحكامه و تفسير شرائعه و اجراء حدوده على ما بينه الله تعالى زائدا على الامارة و مشروطة بشرائط خاصة بها فبحث أهل السنة عنها بحثا دينيا مع انهم لا يريدون من الامام الا ما يراد من أمير من الامراء فاسقا كان أو عادلا أو ظالما خبط و تعسف عن الطريق.

۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵.

چنان که از راه عنایت خدایی، لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنان لازم است که این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصرف برسد. کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته (امام) نامیده می شود.^۱

سپس می آورد:

لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشرو وجود داشته باشد، ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می فرماید: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۲.

۲. امامت بر باطن اعمال و هدایت قلب ها:

علامه طباطبایی در این باره نیز می نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند... انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد.^۴

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۹۰.

۲. سوره انعام، آیه ۸۹.

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۵.

در پاورقی نیز می‌آورد:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»^۱ و «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^۲ از این گونه آیات استفاده می‌شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و مجرد می‌باشد. و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می‌نماید و آن‌ها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می‌کند.^۳

شاگرد ایشان حضرت آیت الله جوادی آملی این گونه توضیح می‌دهد:

هر چیزی قلب و ملکوتی دارد که از آن با عنوان «امر الله» یاد می‌شود؛ پس مراد از این که هدایت ائمه صالح علیهم‌السلام مصاحب امر خدا است یا جامه امر الهی را در بر کرده و جامعه را به امر خدا هدایت می‌کنند؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است که آنان در عالم طبیعت مظهر مقلب القلوب گشته و هر چیز را بر اساس ملکوت آن و با تصرف در قلب آن هدایت می‌کنند. امام علیه‌السلام همان گونه که مقامی ملکی برای تأمین امور دنیایی مردم دارد مقامی ملکوتی نیز دارد که با «كُنْ فَيَكُونُ» و پیوند با روح‌ها، دل‌های مردم را هدایت می‌کند و اگر چنین شأنی برای پیامبری ثابت شود از جنبه امامت اوست نه از جنبه رسالت وی. بر اساس تحلیل فوق، امامت فراتر از شئون ظاهری و دنیایی است و به معنای حاکمیت و ارشاد و سایر شئون نبوت نیست.^۴

این نقش امام علیه‌السلام که حاصل تصرف تکوینی ایشان است، نقشی است که امام علیه‌السلام

۱. ما آن‌ها را امام‌هایی قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آن‌ها وحی کردیم. (سوره انبیاء، آیه ۷۳)

۲. ما بعضی از آن‌ها را امامانی قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند؛ زیرا آنان صبر کردند. (سوره سجده، آیه ۲۴)

۳. همان، پاورقی ص ۱۹۷.

۴. تفسیر تسنیم، جلد ۶، ص ۴۶۴.

به عنوان هادی و راهنمای مردم انجام می‌دهد. مهم‌ترین عنصر در عنوان امامت، راهنما بودن ایشان است.^۱ امام علیه السلام رهبر مردم در راه تقرب به درگاه الهی است. این راهنمایی به دو صورت انجام می‌پذیرد. صورت اول حضور ظاهری امام علیه السلام در میان مردم و بیان احکام اسلام است. این نوع از هدایت، هدایت تشریعی و ظاهری نام دارد. امام علیه السلام با بیان دستورات اسلام «ارائة الطريق» می‌کند یعنی راه رستگاری را به انسان‌ها نشان می‌دهد. صورت دوم احاطه و تسلط روحی امام علیه السلام بر قلب‌هاست. امام علیه السلام از قلب و اعمال همه با خبر است.^۲ هر کس واقعاً قصد نزدیک شدن به محضر الهی را داشته باشد امام هدایت قلب او را در دست گرفته و بدون آن که خود شخص احساس کند او را به سمت خداوند هدایت می‌کند. این نوع از هدایت، هدایت باطنی و تکوینی نام دارد و «ایصال الی المطلوب» است.^۳ یعنی تنها نشان دادن راه نیست، بلکه رساندن به مقصد است. روشن است که ایفای این نقش اساسی نیازی به حضور ظاهری امام ندارد و ایشان در غیبت و پس‌پرده نیز این امر مهم را به انجام می‌رسانند.

بنابراین دست‌کم امام دو نقش مهم دارد که لزوم وجود امام در هر زمان را ثابت می‌کند، بدون آن که نیازی به حضور ظاهری امام باشد. علاوه بر این دو امر، ما معتقدیم هر چند امام در پشت پرده غیبت است اما غیبت مانع از فعالیت ایشان در

۱. *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۲۷۲: والذی نجده فی کلامه تعالی: أنه کما تعرض لمعنی الإمامة تعرض تعرض معها للهدایة تعرض التفسیر... فوصفها بالهدایة وصف تعریف.

۲. همان، ص ۲۷۳: کل ما یتعلق به أمر الهدایة - وهو القلوب والأعمال - فالإمام باطنه وحقیقه، ووجهه الأمری حاضر عنده غیر غائب عنه، و من المعلوم أن القلوب والأعمال کسائر الأشياء فی کونها ذات وجهین، فالإمام یحضر عنده ویلحق به أعمال العباد، خیرها وشرها، وهو المهیمن علی السبیلین جمیعاً، سبیل السعادة وسبیل الشقاوة.

۳. همان، ص ۲۷۲: فالإمام هاد یهدی بأمر ملکوتی یصاحبه، فالإمامة بحسب الباطن نحو ولاية للناس فی أعمالهم، وهدایتها ایصالها إیاهم إلی المطلوب بأمر الله دون مجرد إراءة الطريق الذی هوشأن النبی و الرسول و کل مؤمن یهدی إلی الله سبحانه بالنصح و الموعظة الحسنة.

جامعه نمی‌شود. امام غایبانه در جامعه کار می‌کند و به اصلاح امور می‌پردازد. چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام به این حقیقت تصریح کرده است.

آگاه باشید کسی که از ما (اهل بیت علیهم السلام) آن فتنه‌ها را دریابد، در تاریکی آن فسادها با چراغی روشن (با نور امامت و ولایت) سیر می‌کند و بر رویه نیکان رفتار می‌نماید، تا در آن گرفتاری‌ها بندی را بگشاید (گرفتاری را نجات دهد) و اسیری را آزاد کند، و جمعیتی را پراکنده سازد و پراکنده‌ای را گرد آورد، پنهان از مردم که اثر و نشانه او را جوینده نمی‌بیند هر چند در پی او نظر افکند.^۱

همچنین اگر امر مهم و لازمی پیش آید که متوقف بر حضور ظاهری امام باشد، ایشان ظاهر گردیده و راهنمایی و هدایت لازم را بیان می‌دارد. چنان‌که موارد متعددی در مدت طولانی غیبت رخ داده است و کتاب‌های شیعه آن‌ها را با سندهای معتبر نقل کرده‌اند. یکی از این جریان‌های معتبر حکایت انار کشور بحرین است که علامه مجلسی^۲ آن را نقل می‌کند. جریان دیگر مسئله تحریم تنباکو است که آیت‌الله شیخ مرتضی حائری^۳ فرزند آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم نقل کرده است و ...

به طور خلاصه در دیدگاه شیعه قسمت کوچکی از نقش امام اداره ظاهری جامعه و اجرای احکام شرعیه است. بنابراین در صورت تعطیل شدن آن در دوران غیبت به ضرورت وجود امام آسیبی نخواهد رسید. مهم‌ترین نقش امام هدایت مردم است

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۲۰۸: أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَيَحْدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَيُضَدَّعَ شُعْبًا وَيَشْعَبَ صَدْعًا فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصَرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸: و منها ما أخبرني به بعض الأفاضل الكرام والثقات الأعلام قال أخبرني بعض من أثق به يرويه عمن يثق به و يطريه أنه قال لما كان بلدة البحرين تحت ولاية الأفرنج.

۳. سزدلبران، ص ۱۰۲.

که با هدایت باطنی و تسلط بر قلب‌ها صورت می‌گیرد و غیبت تأثیری در آن ندارد. افزون بر این، به بیان امیرمؤمنان علیه السلام امام در امور اجتماعی وارد می‌شود و مسائل مهم را حل می‌نماید، بدون آن که شناخته شود. در موارد استثنایی نیز اگر ضرورت مهمی اقتضا کند امام آشکار شده و خود را معرفی نموده و مسئله را رفع می‌نماید.

از این بیان پاسخ فرض اول روشن می‌شود. فرض اول بر معنای امام و فایده امامت استوار بود. ثابت شد معنای امام تنها عهده داری هدایت ظاهری مردم و مدیریت ظاهری جامعه نیست، تا این پرسش پیش آید که امام در حال غیبت چگونه می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟ روشن شد که غیبت در نقش اصلی امام هیچ تأثیری ندارد و امام در دوران غیبت نیز به شدت در حال تلاش و فعالیت است و این پرسش جا ندارد که چرا فقها در عصر غیبت نسبت به وجود امام علیه السلام احساس نیاز می‌کنند؟ البته احساس نیاز به امام در عصر غیبت دلیل‌های دیگری نیز دارد که همگی از جایگاه امام در جهان هستی نشأت می‌گیرد و در پاسخ فرض دوم به برخی دیگر از این نقش‌های امام اشاره خواهد شد.

پاسخ فرض دوم

نویسنده فرض دوم را بر نقش تکوینی امام استوار کرده است. می‌نویسد اگر هدف از خلقت امام عهده‌داری اداره عالم آفرینش است، این فرض مردود است؛ زیرا خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

بر صاحبان اندیشه مخفی نیست که این استدلال تا چه اندازه سست و بی پایه است. نویسنده هیچ مستندی برای رد این فرض ندارد و تنها فراوان بودن فرشتگان را بهانه می‌کند. به راستی می‌توان ادعا کرد چون فرشته‌ها زیادند نیازی به امام نیست.

حقیقت این است که خداوند هرگز برای هیچ کاری نیاز به هیچ موجودی ندارد.

خداوند به هر چه بگوید باش، می‌شود. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ در قرآن به کارگزاری فرشتگان برای خداوند تصریح شده است.^۲ خداوند مأمورانی دارد که مشیت‌ها و خواست‌های الهی را جامه عمل می‌پوشانند؛ اما قبول وجود مأموران الهی در عالم هستی هرگز به معنای نسبت دادن عجز و ناتوانی به خداوند نیست. یعنی نباید گمان کرد خداوند کاری را به تنهایی نمی‌تواند انجام دهد و فرشته‌ای را به کمک می‌گیرد.

حال باید اندیشید که چرا خداوندی که می‌تواند همه کارها را بی‌واسطه و به تنهایی به انجام برساند و قطعا در انجام هیچ کاری به هیچ موجودی کوچک‌ترین نیازی ندارد و هر زمان که اراده کند می‌تواند تمام اسباب را حذف کند و مستقیم اقدام نماید، واسطه‌هایی را در عالم قرار داده است؟ پاسخ آن است که نظام احسنی که خداوند برای اداره امور عالم مقدر کرده است^۳ اقتضا می‌کند که کارها با واسطه انجام گیرد و هر امری سبب خاص خود را داشته باشد.^۴ این نوع اداره عالم، که به تقدیر و برنامه‌ریزی خود خداوند تنظیم شده است^۵ زیباترین نوع ممکن برای اداره عالم است. به عبارت دیگر خداوند خود چنین تقدیری را روا داشته است که امور از مجاری و اسباب خود جریان یابد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۶ می‌نویسد: «اتفاقات

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

۲. سوره نازعات، آیه ۱-۵: ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَالتَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛ سوره مرسلات، آیه ۲-۵: ﴿فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا * وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا﴾؛ سوره صافات، آیه ۲-۳: ﴿فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا﴾.

۳. *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۸، ص ۱۵۲: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و هذا هو إيجاد الذوات «ثمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ» و هو إيجاد النظام الأحسن بينها.

۴. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۸۳ حدیث ۷: عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا.

۵. سوره انعام، آیه ۹۶؛ سوره یس، آیه ۳۸؛ سوره فصلت، آیه ۱۲: ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.

۶. سوره اعراف، آیه ۵۴.

جزئی به علل و اسباب جزئی ختم می‌شود و آن اسباب هم به سبب‌های دیگر که کلی هستند می‌رسند تا همه اسباب به خداوند منتهی می‌شود. البته یک تفاوت میان خداوند و سایر اسباب وجود دارد و آن این که خداوند با هر چیز و محیط برهرشیء است.^۱ منظور آن است که علاوه بر این که عالم خلقت عالم اسباب و مسببات است، این اسباب در یک سطح و در عرض هم نیستند، بلکه برخی اسباب کلی بوده و بر اسباب دیگر قاهرند.

پرسش بعدی این است که جایگاه هر علت و سببی را چگونه می‌توان فهمید؟ بعد از خداوند تبارک و تعالی که علت العلل است کدام مخلوق الهی قرار دارد که علل و اسباب به واسطه او به خداوند منتهی می‌شوند؟ برای درک این مهم باید به کلام خداوند و مفسران کلامش که معصومین علیهم‌السلام هستند مراجعه کرد. آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام ترتیب اسباب را به روشنی بیان کرده‌اند. در سوره‌های نازعات، مرسلات و صافات به نقش فرشتگان در عالم خلقت اشاره شده است. اما این فرشتگان، بی‌واسطه از خداوند دستور نمی‌گیرند. اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»^۲ فرموده‌اند: شب قدر در هر سالی وجود دارد و در آن شب امور آن سال نازل می‌شود و این شب سرپرستان و صاحب اختیاراتی دارد که همان دوازده امام علیهم‌السلام هستند. آن‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و با فرشتگان در ارتباطند.^۳ شب قدر فرشتگان دور آن‌ها می‌گردند.^۴ یعنی دایره مدار وجود مقدس آن‌ها

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۴۹.

۲. سوره قدر، آیه ۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۱: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (الجواد) عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَأَحَدٌ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أَيْمَةً مُحَدَّثُونَ.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۵: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَوْقِدٍ عَنْ أَبِي الْمُهَاجِرِ عَنْ أَبِي الْهَدَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا أَبَا الْهَدَيْلِ إِنَّا لَا يَخْفَى

هستند و از ایشان کسب تکلیف می‌کنند. همچنان که قرآن با صراحت فرشتگان را واسطه الهی در تدبر امور دنیا معرفی می‌کند.^۱ احادیث هم که عدل قرآن هستند و ما مأمور به پذیرش آن‌ها هستیم^۲ امامان علیهم‌السلام را اولین دریافت کنندگان فرامین و تقدیرات الهی بیان می‌کند.

محمد بن حمران از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند:

وقتی شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می‌شود اجل‌ها نوشته و روزی‌ها تقسیم و برگه حجاج صادر می‌شود و خداوند بر خلقش اطلاع می‌یابد بعد مؤمنی نمی‌ماند مگر بخشیده می‌شود غیر از شراب‌خوار. وقتی شب بیست و سوم فرامی‌رسد که در آن هر امر حکیمی جدا می‌شود، خداوند امضا و ابلاغ می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایتان کردم! به چه کسی ابلاغ می‌کند؟ امام فرمود: به صاحب شما و اگر چنین نبود معلوم نمی‌شد در آن سال چه می‌شود.^۳

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه‌السلام در پاسخ ابن بکیر که پرسید آن‌چه در شب قدر نوشته می‌شود به چه کسی می‌رسد، فرمود: به کسی که می‌بینی.^۴ امام علیه‌السلام در پاسخ

عَلَيْنَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَطُوفُونَ بِهَا فِيهَا.

۱. سوره نازعات، آیه ۵: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا».

۲. سوره حشر، آیه ۷: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ».

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۱: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: ... إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ تِسْعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُكْتَبُ فِيهَا الْأَجَالُ وَيَقْسَمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَيُخْرِجُ صَكَائِ الْحَاجِّ وَيُطْلِعُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا غُفِرَ لَهُ إِلَّا شَارِبَ مُسْكِرٍ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْضَاهُ ثُمَّ أَنْهَاهُ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ إِلَى صَاحِبِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْلَمَ مَا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يُكْتَبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ أَوْ مَطَرٍ يُكْتَبُ فِيهَا وَقْدُ الْحَاجِّ ثُمَّ يُفَضَّى ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى.

حرث بن مغیره نیز چنین بیانی دارند.^۱

دقت در این احادیث روشن می‌کند فرشتگانی که تدبیر عالم می‌کنند از امامان علیهم‌السلام دستور می‌گیرند؛ زیرا خداوند مشیت خویش را به آنان علیهم‌السلام ابلاغ می‌کند. امام صادق علیه‌السلام در زیارت نامه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام خطاب به ایشان فرمود:

خواست پروردگار در تقدیر امورش بر شما نازل می‌شود و از خانه شما صدور می‌یابد و هر آن چه از احکام بندگان که توضیح و تفصیل یافته و صادر می‌شود (از خانه شما صدور می‌یابد).^۲

واژه «خلیفه» نیز که خداوند در قرآن در مورد انسان بکار برده و به فرشتگان برای سجده به او دستور داده است گویای این حقیقت است که فرصتی دیگر می‌طلبد. این حقیقت (فرمان برداری فرشتگان از امامان علیهم‌السلام) در روایات دیگر به گونه‌ای روشن تریبان شده است. مرحوم شیخ طوسی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

زمانی که خداوند امری را اراده کند آن را به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرضه می‌کند بعد به امیر المؤمنین علیه‌السلام و سایر امامان علیهم‌السلام یکی پس از دیگری تا به صاحب زمان علیه‌السلام (امام هر وقت) برسد. سپس به دنیا خارج می‌شود و زمانی که فرشتگان بخواهند علمی را به محضر الهی برسانند به صاحب زمان علیه‌السلام عرضه می‌شود سپس بر یکی پس از دیگری خارج می‌شود تا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرضه شود سپس به خداوند عرضه می‌شود. پس آن چه از خداوند نازل می‌شود به دستان

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَرْثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيِّ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يَكْتُوبُ فِيهَا وَقَدْ الْحَاجَّ وَمَا يَكُونُ فِيهَا مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ وَيُحْدِثُ اللَّهُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا يَشَاءُ ثُمَّ يُلْقِيهِ إِلَى صَاحِبِ الْأَرْضِ قَالَ الْحَرْثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيُّ قُلْتُ وَمَنْ صَاحِبُ الْأَرْضِ قَالَ صَاحِبُكُمْ.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: إِزَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَتَصُدُّرُ مِنْ يُوتِرْكُمْ وَالصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ.

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین ﷺ ۴۲۳

ائمه عليهم السلام است و آن چه به سوی خداوند بالا برده می شود به دست آن هاست. و چشم به هم زدنی از خداوند بی نیاز نیستند.^۱

مرحوم کلینی نیز روایتی نقل کرده که اشاره به اولین واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد. «امام باقر علیه السلام فرمود: ... محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرده دار خدای تبارک و تعالی است.»^۲ مرحوم ملاصدرا در شرح واژه «پرده دار» به واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان خداوند واجب الوجود و عالم ممکنات تصریح می کند.^۳ یعنی تمام دستورها و همچنین خیرات و فیوضات ابتدا به ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ و افاضه می شود و به واسطه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم به سایر موجودات می رسد.

آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد:

فرشتگان نمی توانند... اولین مخاطب به خطاب «کُن» باشند. اولین مخاطب خطاب کُن، انسان کامل و دومین مخاطب فرشتگان هستند. فرشتگان شاگرد انسان کاملند، چه از نظر ترتیب وجودی و نظام علی و معلولی که اهل حکمت می فهمند و چه از نظر ترتیب اسماء، صفات و تجلیات گوناگون که عارفان می بینند. انسان کامل مجلای اتم و اولین مجلای خدای سبحان و

۱. الغیبة للطوسی، ص ۳۸۷: اَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا عَرَضَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَوْفَعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَلًا عَرَضَ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام ثُمَّ يُخْرِجُ عَلَى وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يُعْرَضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ يُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ عليهم السلام وَ مَا عُرِجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ عليهم السلام وَ مَا اسْتَعْتَوْا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَرْفَةً عَيْنٍ.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۰: بُرَيْدُ الْعَجَلِي قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: بِنَا عُبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَجَدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

۳. شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۷۴: معنی حجاب الله هو ما ذكرناه من كون الشيء متوسطا في رتبة الوجود بين الخالق والخلائق، فهو البرزخ الحاجز والحد الفاصل بين الوجوب والامكان، لانه فان عن ذاته واصل الى غاية وجوده وبه يصل فيض الرحمة والخير والوجود الى ما سوى الله. وقد مر معنى ما سوى الله وهو ما يدخل العدم والغيرية في وجوده.

فرشته دومین مجلاست؛ نور السموات والأرض، اول برآینه انسان کامل می‌تابد و سپس برآینه هستی فرشتگان.^۱

در بیانی دیگر می‌فرماید:

جامعیت انسان کامل، نه تنها در این است که به حقایق جهان و اسامی نهانی آن‌ها آگاه است، بلکه به اسمای حقیقی مدبرات آن‌ها، یعنی فرشتگان نیز احاطه وجودی دارد.^۲

با این توضیح مشخص می‌شود اساساً فرشتگان تحت تدبیر امام علیه السلام هستند و به اصطلاح فلسفی امام در عرض فرشتگان نیست تا با وجود آنان نیازی به امام نباشد، بلکه امام علیه السلام در طول فرشتگان است و آن‌ها به هر تعداد که باشند هرگز توانایی انجام کار امام علیه السلام را ندارند و مرتبه وجودی آن‌ها بعد از امام معصوم علیه السلام است.

بنابراین به اذن و فرمان الهی این امام علیه السلام است که مدبر عالم کون و جهان آفرینش است و فرشتگان کارگزاران امام علیه السلام در عالمند. به همین دلیل در برخی روایات امامان علیهم السلام اداره عالم را مستقیم به خود نسبت داده‌اند. مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

خدا ما را... خزانه داران در آسمان و زمینش قرار داد و به واسطه ما درختان بارور گردیدند و میوه‌ها رسیدند و نهرها جاری شدند و به واسطه ما باران از آسمان می‌بارد و گیاه از زمین می‌روید.^۳

در این روایت امام علیه السلام بعد از بیان کلی، به برخی موارد که برای ما قابل درک است اشاره می‌فرماید. فیلسوف متأله مرحوم ملا صدرا در شرح این حدیث برخلاف ادعای

۱. سیره پیامبران در قرآن، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲. سرچشمه اندیشه ج ۱، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۱۴۴، ح ۵: مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ ... جَعَلَنَا ... خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَنْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأُتِنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ.

نویسنده که می‌گوید این سخنان ادعاهای برخی از غالیان است می‌نویسد:

تمام آن‌چه که امام علیه السلام در این حدیث و غیر این حدیث فرموده است در مقام آنان علیهم السلام بدون هیچ چاپلوسی و مبالغه‌ای حق و راست است و کل آن در حق ایشان علیهم السلام بدون هیچ چرب‌زبانی و مجازگویی، جدی است. حاشا که آنان علیهم السلام بدون یقین، سخنی شاعرانه یا خطابی بگویند. بحمد الله به عنایت الهی ما آن‌ها را چنین شناخته‌ایم نه به صرف تقلید و شنیدن و نقل و اجماع یا تعصب مذهبی و انس به گروهی، بلکه به نور بصیرت و برهان و کشف آشکار.^۱

شیخ صدوق نیز روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که به واسطه بودن ائمه علیهم السلام تصریح دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

ما امام مسلمانانیم... و ماییم کسانی که خداوند به واسطه ما آسمان را از افتادن بر زمین نگه می‌دارد مگر به اجازه او و به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد از این‌که اهلش را بلرزاند و به واسطه ما باران را فرو می‌فرستد و رحمت الهی انتشار می‌یابد و برکات زمین خارج می‌شود.^۲

مرحوم کلینی و شیخ صدوق روایات متعددی را در این موضوع نقل کرده‌اند که بیان تمام آن‌ها خارج از حوصله این نوشتار است.^۳ این روایات به روشنی نقش امام علیه السلام را در

۱. شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹: فجميع ما ذكره عليه السلام في هذا الحديث وغيره حق وصدق في شأنهم من غير اطراء او مبالغة و هو جد كله في حقهم من غير مداهنة و تجوز، حاشاهم عن التكلم بكلام شعري او خطابي مجرد عن اليقين. ونحن بحمد الله و عنايته عرفناهم كذلك لا بمجرد التقليد و السماع و النقل و الاجماع او تعصبا لمذهب دون مذهب او الفا لطائفة دون اخرى، بل بنور البصيرة و البرهان و الكشف العيان.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۲۲: عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ نَحْنُ أُنْمَةُ الْمُسْلِمِينَ... وَ نَحْنُ الَّذِينَ بَنَى بُمِسْكُ اللَّهِ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَ بَنَى بُمِسْكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بَنَى يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ تُنْشِرُ الرَّحْمَةَ وَ تُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

۳. همان، ص ۲۰۵، ح ۲۰: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ... نَحْنُ الَّذِينَ بَنَى يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمَةَ وَ بَنَى يُشَقُّونَ الْغَيْثَ. و ←

عالم هستی به عنوان مدیرعالم و واسطه فیض الهی میان خداوند و ما سوی الله نشان می‌دهند. امام علیه السلام صاحب خزانه‌ای است که تمام نعمت‌های الهی در آسمان و زمین در آن جای دارد و هرگاه رحمت الهی شامل موجودی گردد این رحمت با مدیریت امام به وی می‌رسد. چنان‌که بیان شد برخی از نعمت‌ها مانند باران، گیاهان، میوه‌ها و جریان رودخانه‌ها در روایات مورد تصریح قرار گرفته است. آیت الله جوادی آملی می‌نویسد:

در صورتی که انسان کامل، واسطه خطاب خدا با فرشته‌ها باشد، نسبت به دیگر آفریده‌های خدا، یقیناً وساطت خواهد داشت؛ زیرا شایستگی جن و باد و باران و زمین و آسمان از فرشتگان به مراتب، کمتر است.^۱

چنان‌که در روایت شیخ طوسی گذشت راه رسیدن چیزی به خداوند نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام هستند. یعنی همچنان‌که معصوم علیه السلام واسطه میان خداوند و ما سوی الله است، ارتباط ما سوی الله را نیز با خداوند برقرار می‌کند. برخی از واژه‌ها در روایات بیان‌گر این حقیقت است. روایت مرحوم کلینی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را «حجاب الله» معرفی کرد به این مطلب دلالت دارد؛ زیرا چیزی هم که بخواهد به محضر خدا برسد باید از طریق حاجب و پرده‌دار الهی وارد شود. واژه‌هایی مانند «وجه الله»، «باب الله» یا «سبیل الله» نیز گویای این حقیقتند. در روایتی که شیخ صدوق نقل می‌کند به این مهم اشاره شده است. امام باقر علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شریکان تو امامان از نسل تو هستند. کسانی که ... به واسطه آن‌ها دعایشان به هدف اجابت می‌رسد.^۲

در ح ۲۱ نیز از پیامبر خطاب به امیرالمؤمنین نقل می‌فرماید که: الْأَيْمَةُ مِنْ وَلَدِكَ بِهِمْ تُسْقَى أُمْتِي الْغَيْثُ... وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ. و ص: ۲۰۲، ح ۶: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام: نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ... بِنَا يُمِسُّكَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَ بِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثُ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ.

۱. صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۳۶.

۲. همان، ص ۲۰۶، ح ۲۱: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ

طبق این نقل دعای مردم نیز به واسطه ائمه علیهم السلام به محضر الهی و به هدف اجابت می‌رسید. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این حقیقت بیان شده است که «بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ».^۱

این نوع روایات که تعداد آن‌ها فراوان است، نقش امام علیه السلام را به عنوان مدیر عالم هستی و واسطه میان خدا و غیر خدا بیان می‌کند. تمام رحمت و موهبت الهی در اختیار امام علیه السلام قرار می‌گیرد و امام علیه السلام به میزان لیاقت هر موجودی از نعمت‌های الهی در اختیار او می‌گذارد. میزان بارندگی، میزان آب رودخانه‌ها، میزان رویش گیاهان، میزان ثمردهی درختان و اموری از این دست به تصریح روایات در اختیار امامان علیهم السلام است. در نتیجه فرشتگان موکل این امور زیردستان امام علیه السلام محسوب می‌شوند.

تأکید می‌شود که این سخن هرگز به معنای استقلال ائمه علیهم السلام و قدرتی در عرض قدرت الهی نیست؛ بلکه قلب آنان محل مشیت الهی است.^۲ و ائمه علیهم السلام تنها مجریان اراده الهی هستند و هر چه خداوند اراده کند انجام می‌دهند و از خود کوچکترین قدرتی ندارند. ائمه علیهم السلام کارگزاران خداوند و فرشتگان کارگزاران ائمه علیهم السلام هستند. این چینش و نظام نیز به تقدیر الهی صورت گرفته که همان نظام احسن است.

بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ التِّمَمَانِيِّ عَنْ أَبِي [عبدالله] الطُّفَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَكْتُبُ مَا أُمْلِي عَلَيْكَ قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَى التَّسْيَانِ فَقَالَ لَشْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ التَّسْيَانَ وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يَحْفَظَكَ وَلَا يُنْسِيكَ وَ لَكِنْ أَكْتُبُ لَشْرَكَائِكَ قَالَ قُلْتُ وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ الْأَيِّمَةُ مِنْ وَلَدِكَ بِهِمْ تُشْفَى أُمِّي الْغَيْثُ وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۵۸، ح ۳۵۳: فُراتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَفْطُسُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَوَّاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْظَلِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ]... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ... بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ.

۲. الغیبة، کتاب الغیبة للحجة، ص ۲۴۷: امام عصر علیه السلام قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

افزون بردانستن این حقیقت ثابت در عالم هستی، از ما شیعیان نیز خواسته‌اند تا در محضر ائمه علیهم‌السلام به این حقایق شهادت و گواهی دهیم. امام صادق علیه‌السلام به یونس بن ظبیان فرمود هرگاه به زیارت امام حسین علیه‌السلام مشرف شدی چنین بگو:

به واسطه شما زمین درختانش را می‌رویاند و به واسطه شما درختان میوه می‌دهند و به واسطه شما آسمان قطرات باران و روزیش را فرو می‌فرستد و خداوند به واسطه شما غم و غصه را می‌زداید و خداوند به واسطه شما باران را نازل می‌کند....^۱

شاید بهترین گواهی به مقامات ائمه علیهم‌السلام در زیارت جامعه کبیره تجلی یافته است. بر ماست که علاوه بر اعتقاد به چنین مقامی برای امام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را در موقعیت‌های مختلف نیز گواهی و شهادت دهیم.

خلاصه سخن در پاسخ فرض دوم این است که امام اداره عالم آفرینش را بر عهده دارد و این نه تنها سخن برخی غالیان نیست؛ بلکه ریشه در آیات قرآن دارد و متن صریح روایات فراوانی است که معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند و بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی آن‌ها را نقل کرده‌اند و بزرگان دیگری مانند ملاصدار و آیت‌الله جوادی آملی آن را شرح و برهانی کرده‌اند. پس هرگز نمی‌توان چنین معارفی را به گروهی غالی نسبت داد و با این ترفند به سادگی از کنار آن گذشت. علاوه به بهانه وجود فرشتگان نمی‌توان مدیریت عالم را بی‌نیاز از امام قلمداد کرد؛ زیرا افزون بر این که فرشتگان به لحاظ محدودیت وجودی، توان ارتباط مستقیم با خداوند را ندارند

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ زَاهِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ تُوَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَيُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام وَ كَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسُ وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِنًا... فَقَالَ لَهُ... جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ (اباعبدالله عليه‌السلام) فَكَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ:... إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام... تَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ... وَ بِكُمْ تُثْبِتُ الْأَرْضَ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارَ أَثْمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَزْبَ وَ بِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ...

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین ﷺ ۴۲۹

این سخن نویسنده خلاف نظام احسنی است که خداوند و معصومین علیهم السلام بیان کرده‌اند. بنابراین امام در مدیریت عالم نقش بی‌بدیلی دارد و غیبت و حضور امام نیز در این نقش هیچ تأثیری ندارد. در پاسخ فرض اول نیز بیان گردید که امام علاوه بر اداره علم در امر هدایت مردم نیز نقش اساسی ایفا می‌کند و هرگز نمی‌توان وجود امام را هرچند غایب باشد در هدایت و سعادت مردم بی‌تأثیر یا کم‌ثمر دانست.

فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر

شبهه سی و ششم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب علیه السلام

متن کتاب

وقد ردّ الإمام على بن موسى الرضا عليه السلام على الواقفية الذين قالوا بغيبة أبيه الإمام الكاظم عليه السلام بأنه لا بدّ من إمام حيّ ظاهر يعرفه الناس ويرجعون إليه! وقال: إن الحجة لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام حيّ يُعرف ومن مات بغير إمام مات ميتة جاهلية إمام حيّ يعرفه. وقد قال رسول الله ﷺ من مات وليس له إمام يسمع له ويطيع مات ميتة جاهلية وقال الإمام الرضا عليه السلام لأحد الواقفية: من مات وليس عليه إمام حيّ ظاهر مات ميتة جاهلية. فسأله مستوضحاً ومركزاً على كلمة إمام حيّ فأكد له مرة أخرى إمام حيّ.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی ست امام رضا علیه السلام برای رد سخن فرقه واقفه سه حدیث را بیان

۱. امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده آشکاری باشد که مردم او را می شناسند و به او مراجعه می کنند. و فرمود: حجت خدا بر مردم اقامه نمی شود مگر به امام زنده شناخته شده. و کسی بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. امام زنده ای که او را بشناسد؛ و پیامبر ﷺ فرمود: کسی بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرا دهد و اطاعت نماید به مرگ جاهلیت مرده است. امام رضا علیه السلام به یکی از واقفیه فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که بر او امام زنده آشکار نیست به مرگ جاهلیت مرده است.» از ایشان علیه السلام برای روشن شدن و تمرکز بر کلمه امام زنده پرسید. پس بار دیگر تاکید کرد: «امام زنده» (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۴)

فرموده است که نتیجه این سه حدیث آن است که امام علیه السلام باید زنده و ظاهر باشد. همچنین مردم او را بشناسند و بتوانند به او مراجعه نمایند.

پاسخ

برای روشن شدن میزان صداقت و قوت استدلال نویسنده سه حدیث یاد شده را بررسی می‌کنیم.

حدیث اول. نویسنده مدعی شده امام رضا علیه السلام این حدیث را در رد واقعه که اعتقاد به غیبت پدر بزرگوارش داشته‌اند بیان فرموده است؛ درحالی‌که این سخن خلاف واقع و از مصادیق تدلیس و فریب دادن خواننده است؛ زیرا هیچ قرینه‌ای در روایت یادشده به رد واقعه و ادعای غیبت آنان دلالت نمی‌کند. روایت چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرِفَ.^۱

امام رضا علیه السلام فرمودند: حجت خداوند بر مردم اقامه نمی‌شود مگر با امامی تا شناخته شود.

چنان‌که ملاحظه می‌شود این حدیث نه تنها در رد واقعه نیست، بلکه هیچ ربطی به صفات و شروط امام ندارد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید باید امامی وجود داشته باشد تا خداوند شناخته شود و از این راه حجت بر مردم تمام شود تا در عمل نکردن به وظیفه دلیلی نداشته باشند. به عبارت دیگر مردم بدون وجود امام از شناخت خداوند معذورند. روشن است که روایت به شکل حاضر از بحث صفات و ویژگی‌های امام علیه السلام به کلی بیگانه است.

در حاشیه کتاب *کافی* آمده است که این حدیث نسخه دیگری دارد که به جای «حتی» واژه «حَتَّى» آمده است. البته ضعف استدلال به نسخه بدل بر اهل فن پوشیده

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۷، بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ، ح ۳.

نیست؛ زیرا تنها یک احتمال خواهد بود و نمی‌تواند دلیل قابل استنادی قلمداد شود. به ویژه هنگامی که به دلیل سازگار نبودن با کلمه بعدی (يعرف) احتمال مرجوحی نیز هست. دلیل این ادعا آن است که «حتی يعرف» چنان که گذشت معنای روان و روشنی دارد. اما معنای «حی يعرف» تکلف بار و دور از فصاحت اهل بیت علیهم‌السلام است. اما با چشم‌پوشی از این نکته اگر بپذیریم نسخه «حی» صحیح است، باز هم سخن و استدلال نویسنده درست نخواهد بود و حدیث امام رضا علیه‌السلام نمی‌تواند رد واقفه باشد؛ زیرا این حدیث شرط امام را زنده بودن بیان کرده است و این شرط به اعتقاد واقفه در امام کاظم علیه‌السلام موجود بوده است. واقفه اعتقاد به زنده بودن و غیبت امام کاظم علیه‌السلام داشتند نه وفات ایشان.

لزوم وجود امامی زنده در روی زمین یکی از اعتقادات مسلم و روشن شیعه است. این عقیده در مقابل اهل تسنن مطرح است که معتقدند کتاب خداوند کافی است^۱ و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به فرد دیگری نیاز نیست؛ بنابراین این مطب هیچ تعارضی با غیبت امام علیه‌السلام ندارد؛ زیرا امام غایب علیه‌السلام نیز امامی زنده روی زمین است. بنابراین منافاتی با عقیده واقفه نیز ندارد. اساساً چنان که اشاره شد امامان علیهم‌السلام این مطلب را در پاسخ ورد عقیده اهل تسنن فرموده‌اند نه در پاسخ واقفه، لذا بسیار پیشتر از پیدایش این فرقه بیان کرده‌اند. نویسنده با انتساب این قول به رد واقفه در حقیقت با خلط مبحث در صدد اثبات ادعای باطل خویش است. برای اثبات قدمت این روایات از همان آدرسی که خود نویسنده اشاره کرده است روایات نقل می‌شود.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُونَهُ؛^۲
امام باقر علیه‌السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود مگر با امام

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۰: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.

۲. قرب الإسناد، ص ۳۵۱، ح ۱۲۶۰.

زنده‌ای که او را می‌شناسند.

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى «حَتَّى» يُعْرِفَ؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود، مگر به امام زنده‌ای شناخته می‌شود.

عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى «حَتَّى» يُعْرِفَ؛^۲

امام کاظم عليه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود مگر به امام زنده‌ای شناخته می‌شود.

چنان‌که ملاحظه می‌شود این مطلب را قبل از امام رضا عليه السلام سه امام پیشین عليهم السلام بیان کرده‌اند. چگونه می‌توان ادعا کرد این سخن در رد واقفه گفته شده است در حالی که واقفه بعد از شهادت امام کاظم عليه السلام به وجود آمده است؟

احتمال دیگری که وجود دارد این است که نویسنده به واژه «يُعْرِفَ» استناد نماید و مدعی شود امام باید شناخته شده باشد و غیبت مانع شناخته شدن امام عليه السلام است، پس امام غایب امام ناشناس است و شرط «يعرف» را ندارد. پاسخ این ادعا این است که اولاً چنان‌که پیش‌تر اشاره شد عبارت بهتر و برتر «حتى يعرف» است؛ زیرا معنای روشن و روانی دارد. حال یا فعل معلوم از باب تفعیل است «حَتَّى يُعْرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا (دین را) بشناساند؛^۳ یا فعل مجهول از همان باب است «حَتَّى يُعْرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا [به واسطه او

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۲.

۲. همان، ح ۱.

۳. مانند حدیث الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْغَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ اللَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.

دین] شناسانده شود؛ یا فعل مجهول از باب ثلاثی است «حَتَّى يُعْرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا (به واسطه او دین) شناخته شود.^۱ اما اگر عبارت «حَتَّى يَعْرِفَ» باشد معنای جمله تکلف دارد البته هر سه احتمال «يعرف» در این صورت نیز وجود دارد؛ اما ضمیر به امام برمی‌گردد و معنا چنین می‌شود: حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر به امامی زنده [خدا او را] می‌شناساند؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناسانده می‌شود؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناخته می‌شود.^۲ ثانیاً اگر احتمال مرجوح را انتخاب کنیم و از تکلف معنایی بگذریم باز هم این استناد و استدلال نویسنده باطل است؛ زیرا مقصود از شناساندن و شناخته شدن امام، شناخت قیافه و شکل و شمایل ظاهری امام نیست. به عبارت دیگر منظور این نیست که اگر امام را در جایی دید قیافه امام برای او آشنا باشد و امام را بشناسد؛ زیرا چنین شناختی حتی در دوران حضور امامان علیهم‌السلام نیز برای بسیاری از شیعیان وجود نداشت. به طور مثال شیعیانی که در زمان امام صادق علیه‌السلام در طوس یا اهواز و کوفه زندگی می‌کردند و هرگز امام علیه‌السلام را ندیده بودند، قیافه امام را نمی‌شناختند و اگر در محلی امام علیه‌السلام را ملاقات می‌کردند نمی‌توانستند ایشان را بشناسند. آیا می‌توان ادعا کرد این شیعیان امام زمانشان را نمی‌شناختند؟ روشن است که چنین برداشتی از روایات معرفت امام، هرگز صحیح نیست و امامان علیهم‌السلام چنین معنایی را قصد نکرده‌اند. لازمه این برداشت آن است که مردم مکلف باشند در هر جایی که هستند بروند به محضر امام و از نزدیک چهره ایشان را ببینند و به خاطر بسپارند؛ در حالی که مسلم است چنین وظیفه‌ای نداشته‌اند و هیچ‌یک از دانشمندان شیعه چنین تکلیفی را از روایات

۱. مانند حدیث *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۵: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه‌السلام قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.

۲. نک: *مرآة العقول*، ج ۲، ص ۲۹۳.

معرفت امام برداشت نکرده اند. بنابراین منظور از شناخته شدن امام علیه السلام این است که نام و نسب و مقام و منزلت ایشان معلوم گردد و این مقدار نیز با غیبت منافات ندارد و شناخت این موارد در امام غایب علیه السلام نیز ممکن است. بنابراین این عبارت نمی تواند منافاتی با غیبت داشته باشد و در ردّ غیبت امام صادر شده باشد.

حدیث دوم. تدلیس و فریب نویسنده در حدیث دوم به مراتب بیش از حدیث اول است. اولاً ادعا می کند این حدیث از امام رضا علیه السلام و در ردّ واقفه است در حالی که حدیث از امام رضا علیه السلام نیست، بلکه فرموده پدر بزرگوار ایشان امام موسی کاظم علیه السلام است؛ بنابراین هرگز نمی تواند در ردّ واقفه هم باشد؛ زیرا واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام ایجاد شده است. ثانیاً این حدیث را به کتاب کافی آدرس داده است تا با تدلیسی دیگر چنین وانمود کند که در معتبرترین کتاب حدیثی شیعه نقل شده است. در حالی که این حدیث در کتاب *اختصاص* نقل شده است و حدیث چنین است:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا يَعْنِي إِمَاماً حَيّاً فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱

عمر بن یزید گوید شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: کسی بدون امامی بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است امامی زنده که او را بشناسد. گفتم: شنیدم پدرتان این را متذکر شود یعنی امامی زنده! فرمود: به خدا سوگند آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرامی دهد و اطاعت می نماید، به مرگ جاهلیت مرده است.

این حدیث نیز گذشته از ضعف منبع که در ادامه از آن بحث می شود، تاکید بر زنده

بودن امام علیه السلام دارد و منافاتی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا چنان که در پیش نیز گفته شد قائلان به غیبت به زنده بودن امام علیه السلام معتقدند و تاکید بر زنده بودن اندیشه غیبت را رد نمی‌کند.

احتمال دارد نویسنده از عبارت «يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ» چنین برداشت نماید که امام باید در دسترس و قابل مراجعه باشد و این معنا با غیبت منافات دارد و امام غایب علیه السلام حائز این شرط نیست؛ اما این برداشت صحیح نیست؛ زیرا امام کاظم علیه السلام برای اثبات و تاکید بر زنده بودن امام علیه السلام به این روایت نبوی استشهاد کرده است؛ بنابراین معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که امام علیه السلام باید به گونه‌ای باشد که بتوان به سخن او گوش فراداد. روشن است که اگر امامی از دنیا رفته باشد، دیگر امکان شنیدن سخن وی وجود ندارد. اما امام غایب علیه السلام چنین نیست؛ زیرا امام زنده است و قدرت سخن گفتن دارد و بسیاری از افراد در طول دوران غیبت امام علیه السلام را دیده و سخن ایشان را شنیده‌اند.^۱ به تعبیر زیبای شیخ طوسی، کسی جز به حال خود آگاه نیست^۲ یعنی نمی‌داند که دیگران امام علیه السلام را دیده و سخن وی را شنیده‌اند یا نه. بنا به دلایلی که باید در جای مناسبی بحث شود ارتباط عمومی و آشکار با امام وجود ندارد؛ اما قطع ارتباط بسیار متفاوت با رحلت و از دنیا رفتن است. اگر قطع ارتباط موجب از بین رفتن شرط امامت باشد باید ملتزم شد در زمانی هم که امام علیه السلام در زندان است و ارتباط عمومی با ایشان قطع است شرط امامت را از دست می‌دهد و باید امام دیگری منصوب شود در حالی که هرگز کسی این مطلب را ادعا نکرده است و از کسی هم نمی‌پذیرد. به ویژه وقتی انسان‌ها با نوع رفتار خود مانعی ایجاد کنند که امکان شنیدن سخن امام را به صورت عمومی از بین ببرند هرگز نمی‌توانند مدعی شوند امام شرط امامت را از دست داده است؛ زیرا در این مورد مردم مقصرند و خواجه نصیرالدین طوسی زیبا فرمود که «و

۱. نک: شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام.

۲. الغیبة للطوسی، کتاب الغیبة للحجة، ص ۹۹: ولا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه.

غیبتہ منّا».^۱ ما مقصریم کہ زمینہ را برای بهره بردن از امام فراهم نکرده ایم وگرنہ امام عجل اللہ تعالی فرجه فاقد شرط امامت نیست. این مسئلہ جنبہ دیگری نیز دارد و آن این کہ تبعیت از ولی فقیہ و مجتہد جامع الشرایط، در حقیقت گوش فرا دادن بہ سخن امام غایب عجل اللہ تعالی فرجه و اطاعت کردن از ایشان است. اگر مردم در جریان ہای مختلف بہ دستور ولی فقیہ عمل می کنند بدین دلیل است کہ امام عصر عجل اللہ تعالی فرجه فرمودہ است در حوادثی کہ واقع می شود بہ فقہا کہ همان راویان حدیثند مراجعہ نمایند.^۲ بہ عبارت دیگر مردم در دوران غیبت با تبعیت از ولی فقیہ بہ «يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ» جامہ عمل می پوشانند و اکنون امام زمان عجل اللہ تعالی فرجه را مورد اطاعت قرار دادہ اند؛ بنابراین این شرط در مورد امام عجل اللہ تعالی فرجه محقق است.

حدیث سوم. در این حدیث نیز مانند حدیث دوم نویسنده از جادہ صداقت خارج شدہ است. ادعا می کند این حدیث در کتاب کافی یعنی معتبرترین کتاب شیعہ آمدہ است در حالی کہ حدیث را مرحوم کلینی در کتاب خود نیاوردہ؛ بلکہ در کتابی ضعیف بہ نام /اختصاص نقل شدہ است. باز ادعا کردہ این حدیث را امام رضا علیہ السلام بہ یکی از واقفہ فرمودہ است در حالی کہ روایت از امام صادق علیہ السلام است؛ یعنی سال ہا پیش از بہ وجود آمدن فرقہ واقفہ توسط پدر بزرگ امام رضا علیہ السلام بیان شدہ است. حدیث چنین است:

عَنْ أَبِي الْجَاوِدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ قُلْتُ إِمَامٌ حَيٌّ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِمَامٌ حَيٌّ؛^۳

۱. تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِحِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام... وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

۳. الاختصاص، ص ۲۶۹.

ابوجارود گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که بمیرد در حالی که امامی زنده و ظاهر بر او نیست به مرگ جاهلیت مرده است. ابوجارود گوید عرض کردم: امامی زنده فدایتان شوم؟ فرمود: امامی زنده.

گذشته از سخنان ناصوابی که نویسندگان برای فریب افکار در این قسمت بیان داشته است، باید یادآور شد که تاکید این حدیث نیز مانند حدیث پیشین بر زنده بودن امام است و باز چنان که در پیش اشاره شد، غیبت امام با زنده بودن ایشان منافاتی ندارد، بلکه معنای غیبت این است که امامی زنده به طور ناشناس میان مردم زندگی کند؛ بنابراین اصرار نویسندگان به تاکید امام بر زنده بودن، تأثیری ندارد؛ زیرا قول به غیبت وارد نمی کند.

ممکن است نویسندگان به واژه «ظاهر» در حدیث امام صادق علیه السلام استناد نماید و ادعا کند یکی از شرایط امام آشکار بودن است؛ بنابراین امام نمی تواند غایب باشد. به عبارت دیگر کسی که غایب است، شرایط امامت را ندارد. در پاسخ باید گفت اولاً چنان که اشاره شد این حدیث تنها در کتاب *اختصاص* آمده است. هر چند برخی گفته اند کتاب *اختصاص* نوشته شیخ مفید است یا به عبارت دقیق تر گزیده ایشان از کتاب مؤلفی دیگر است؛^۱ اما با تحقیق مفصلی که محقق عالم و نویسنده مدقق جناب آقای سید محمد جواد شبیری زنجانی انجام داده اند و در دو مقاله^۲ مستقل به چاپ رسیده است؛ معلوم گردیده این کتاب نوشته شیخ مفید نیست و نویسنده شخصی ناشناس است وی می نویسد:

سرانجام با اطمینان بدین نتیجه می رسیم که این کتاب تألیف شیخ مفید

۱. *الذریعة*، ج ۱، ص ۳۵۸، ش ۱۸۸۸: کتاب الاختصاص: للشيخ أبي علي أحمد بن الحسين بن أحمد بن عمران المعاصر للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه المتوفى سنة ۳۸۱ وقد استخرج منه الشيخ المفيد كتابه المعروف بالاختصاص.

۲. *مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید*، ش ۹۲: مقاله «شیخ مفید و کتاب اختصاص» و نیز مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص».

نیست و... مؤلف کتاب ناشناخته است و وثاقت و عدم وثاقتش نامعلوم.^۱

روایت مورد اشاره نویسنده علاوه بر ضعف منبع از ضعف سند نیز رنج می برد؛ زیرا صاحب کتاب اختصاص سند خود را به راوی حدیث یعنی ابوجارود بیان نکرده است و روایت مرسل است؛ بنابراین حدیث هم ضعف سندی دارد هم منبع آن معتبر نیست؛ لذا این حدیث اعتبار لازم را ندارد تا در مورد آن گفت و گو شود.

نکته مهم ترین است که پایه گذار این ادعا، فرقه زیدیه است و شیخ صدوق پاسخ زیدیه را از ابن قبه (متکلم شیعه درگذشته پیش از سال ۳۲۹ ق) در کتاب *کمال الدین* ثبت کرده است؛ اما نویسنده بودن هیچ اشاره ای به پاسخ نقل شده، مانند بسیاری از موارد دیگر تنها شبهه و سخن مخالف را آورده است. این نوع عمل کرد نشان می دهد نویسنده بیشتر به دنبال فریب خواننده است تا کشف حقیقت. شیخ صدوق می نویسد: ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب *الإشهاد* ابوزید علوی گفته است:

ابوزید از ما نقل می کند که ما به واقفه می گفتیم امام حتماً باید آشکار و موجود باشد. در حالی که این نقل کسی است که سخن مخالفش را نمی داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غایب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که مخفی باشد و قرار دادن اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم، کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی برای دیندار و صاحب فضل و دانش زشت است. و اگر در این مورد جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد.^۲

۱. همان، مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص»، ص ۲۶۴.

۲. *کمال الدین*، ج ۱، ص ۹۴؛ و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة الرازی فی نقض کتاب الإشهاد لأبي زيد العلوی قال صاحب الكتاب... ص ۱۱۴: ثم حکى (ابوزید العلوی) عنا أننا كنا نقول للواقفة إن الإمام لا يكون إلا ظاهراً موجوداً وهذه حكاية من لا يعرف أقاويل خصمه وما زالت الإمامية تعتقد أن الإمام لا يكون إلا ظاهراً مكشوفاً أو باطناً مغموراً وأخبارهم في ذلك أشهر وأظهر من أن تخفى ووضع

چنان که ملاحظه می شود این زیدیه بودند که ادعا می کردند شیعه می گوید امام باید ظاهر باشد؛ بنابراین ادعای نویسنده که می نویسد: «امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده ظاهری باشد.» همان افترای زیدیه است که وی تکرار می کند. هرگز شیعه چنین عقیده ای نداشته است؛ بلکه به عکس شیخ صدوق در کتاب اعتقادات تصریح می کند: «ما معتقدیم زمین از حجت خدا بر مردم خالی نمی شود، یا ظاهر و مشهور است یا ترسان و پنهان»^۱ روایات متعددی نیز دلیل این اعتقاد شیعه در مورد حجت الهی است که در ادامه بیان می شود.

امام علی علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِيَلَّا
تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ؛^۲

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند.
او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت های الهی و بینات او باطل نشود.

بزرگان و نویسندگان شیعه این حدیث را از قدیم در کتاب های خود نقل کرده اند.
ابراهیم بن محمد ثقفی (۲۸۳ق)^۳، صفار (۲۹۰ق)^۴ علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ق)^۵،

۱. الاعتقادات، ص ۹۴: «و نعتقد أن الأرض لا تخلو من حجة لله على خلقه، إما ظاهر مشهور أو خائف مغمور».

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲: شیخ صدوق با پنج سند این کلام را نقل کرده است.

۳. الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۶، ح ۱۵.

۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

صدوق اول علی بن حسین (۳۲۹ق)^۱، نعمانی (۳۶۰ق)^۲، شیخ صدوق (۳۸۱ق)^۳، شیخ مفید (۴۱۳ق)^۴، سید رضی (۴۰۶ق)^۵، حلوانی (قرن ۵ق)^۶، شیخ طوسی (۴۶۰ق)^۷، علامه حلی (۷۲۶ق)^۸، دانشمندان متأخر نیز به نقل از پیشینیان این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند که نقل نام همه آن‌ها به درازا می‌کشد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَبِئْرٍ مُّعْظَلَةٍ وَقَصْرِ مَثِیدٍ»^۹ فرمود:

الْبِئْرُ الْمُعْظَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَثِیدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ؛^{۱۰}

«بِئْرُ مُعْظَلَةٍ» امام ساکت و «قَصْرُ مَثِیدٍ» امام ناطق است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

وَاللّٰهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهَدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ؛^{۱۱}

به خدا سوگند عبادت شما در پنهانی با امام پنهان‌تان در دولت باطل و ترس شما از دشمنان در دولت باطل و در حال صلح برتر است از کسی که خدای - عز و جل ذکره - را عبادت می‌کند در ظهور حق با امام حق آشکار در

۱. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۲۶، ح ۴.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۱۳۶.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۲۵۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۲.

۴. الارشاد، ج ۱، ص ۲۲۷.

۵. نهج البلاغة، خطبه ۱۴۷، ص ۴۹۷؛ خصائص الأئمة علیهم السلام، ص ۱۰۶.

۶. نزاهة الناظر وتنبيه الخاطر، ص ۵۷.

۷. الامالی للطوسی، ص ۲۰.

۸. کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۷۴.

۹. سوره حج، آیه ۴۵.

۱۰. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۱۰.

۱۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲.

دولت حق.

این بیان امام صادق علیه السلام نیز از دو گونه بودن حجت خبر می دهد. امام کاظم علیه السلام هم در تفسیر آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱ فرمود:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالبَّاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَيَكُونُ فِي الْأُمَّةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشْرَمًا.^۲

نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است. به ایشان گفتم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غایب می شود؟ فرمود: آری شخص اواز دیدگان مردم غایب می شود اما یاد اواز قلوب مؤمنین غایب نمی شود و او دوازدهمین ما امامان است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

وَلَا تَخْلُوا الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَلَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ^۳

و زمین از قائمی از ما خالی نمی شود یا آشکار است و یا ترسان و اگر زمین یک روز از حجت خالی شود زمین با ساکنانش مضطرب گردد همچنان که دریا با اهلش موج می شود.

امام عصر علیه السلام فرمود:

كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَيَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيَرَةِ وَيَأْخُذُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا

۱. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶.

وَإِمَّا مَعْمُورًا؛^۱

چگونه در فتنه می افتادند و در وادی سرگردانی گام می زنند و به چپ و راست می روند از دینشان جدا شدند یا شک کردند یا با حق عناد و دشمنی کردند یا آن چه را روایات صادق و اخبار صحیح آورده اند ندانستند یا دانستند و خود را به فراموشی زدند؟ آیا نمی دانند که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی ماند یا ظاهر است و یا پنهان.

توجه به این روایات و نقل فراوان و مشهور روایت امیرالمؤمنین علیه السلام همچنین تصریح شیخ صدوق در اعتقادات، شکی باقی نمی گذارد که عقیده شیعه از ابتدا به راهنمایی امامان علیهم السلام دو گونه بودن حجت و امام بوده است. یعنی امام یا آشکار است یا پنهان. هرگز شرط امامت آشکار بودن نیست. این اصلی مسلم نزد شیعه است. حال اگر در کتاب های روایی شیعه حدیثی نقل شده است که تنها واژه «ظاهر» را دارد، به دلیل وجود این اصل مسلم باید معنای خاصی داشته باشد. صفار حدیث یعقوب سراج از امام صادق علیه السلام را چنین نقل کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ محبوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَخْلَوُ الْأَرْضُ مِنْ عَالِمٍ مِنْكُمْ حَتَّى ظَاهِرُ تَفْنَى إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَقَالَ يَا أَبَا يُوسُفَ لَا إِنَّ ذَلِكَ لَبَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا» عَذُّوْكُمْ مِمَّنْ يُخَالِفُكُمْ «وَ رَابِطُوا» إِمَامَكُمْ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»^۲ فِيمَا يَأْمُرُكُمْ وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ^۳

یعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین از عالمی از شما زنده، آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند خالی می ماند؟ فرمود: ای ابا یوسف، نه. این امر در کتاب خدا روشن است. بعد فرمود: «ای

۱. همان، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۷، ح ۱۶.

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین ۴۴۵

کسانی که ایمان آورده‌اید، صبور باشید و شکیبایی ورزید» در برابر دشمنانتان از کسانی که با شما مخالفت می‌کنند «و رابطه داشته باشید» با امامتان «و تقوای الهی را پیشه کنید» در آن چه فرمانتان می‌دهد و بر شما واجب کرده است.

صدوق اول علی بن حسین بن بابویه با کمی اختلاف در سند و متن، این حدیث را آورده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَقَّى الْأَرْضُ بِإِلَهِ الْعَالَمِ حَتَّى ظَاهِرٍ يُفَرِّغُ إِلَيْهِ النَّاسَ فِي حَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِي: إِذَا، لَا يُعْبَدُ اللَّهُ، يَا أَبَا يُوسُفَ!^۱

يعقوب سراج گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: زمین بدون عالمی زنده آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می‌کنند باقی می‌ماند؟ به من فرمود: در این صورت خداوند عبادت نمی‌شود ای ابا یوسف!

شیخ صدوق نیز این روایت را از پدر خویش در کتاب *علل الشرایع* خود نقل کرده است.^۲ سند صفار و صدوق هر دو صحیح است؛ بنابراین حدیث با سند صحیح در کتاب‌های معتبر نقل شده است.

این حدیث هرگز منافاتی با احادیث پیشین ندارد و برخلاف عقیده شیعه که اعتقاد به غیبت دارند نیست. بزرگانی هم که این روایت را نقل کرده‌اند یعنی مرحوم صفار،^۳ صدوق اول^۴ و صدوق دوم^۵ این حدیث را بلافاصله پس از حدیث معروف

۱. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۲۷، ح ۵.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۳.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۶، ح ۱۶.

۴. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۲۶، ح ۵.

۵. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده‌اند. یعنی منافاتی میان دو حدیث ندیده‌اند؛ زیرا روایت یعقوب سراج حالت اولیه و عادی امامت را بیان می‌دارد؛ یعنی اصل اولی این است که امام ظاهر و در دسترس مردم باشد؛ اما وقتی مردم به وظیفه خود در قبال امام عمل نکردند و مورد خشم و غضب الهی قرار گرفتند، خداوند آن‌ها را از دیدن امام و مراجعه به ایشان محروم می‌کند. روشن است که در این صورت هم امامت امام از بین نمی‌رود و امام است اما امامی پنهان.^۱

دلیل این مدعا روایاتی است که اشاره به دوری امامان علیهم السلام از مردم در اثر غضب الهی دارد. امام جواد علیه السلام فرمود:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ حَنَانًا عَنْ جَوَارِهِمْ؛^۲

هرگاه خداوند تبارک و تعالی بر مردمش خشم گیرد ما را از کنار آنان دور می‌کند.

۱. ممکن است مخالف بگوید: در حدیث یادشده فلسفه امامت به آشکار بودن امام علیه السلام گره خورده است، به طوری که اگر ظاهر نباشد گویا اثری برای امام علیه السلام نیست. در پاسخ باید گفت: با توجه به روایات دیگر که وظایفی را برای امام علیه السلام بیان کرده‌اند، روایت حاضر تنها به یکی از وظایف امام علیه السلام اشاره کرده است؛ یعنی بیان احکام یکی از آثار امامت است تنها وظیفه امام علیه السلام نیست که اگر امکان انجام آن نبود دیگر وجود امام علیه السلام ضرورتی نداشته باشد. در دوران امامان علیهم السلام پیشین چون بسیاری از معارف و احکام دین بیان نشده بود با آن که مردم به وظیفه خود نسبت به امام علیه السلام عمل نمی‌کردند، اما لازم بود امام علیه السلام میان مردم ظاهر باشد تا دین را به آنان بیاموزد. در دوران امام دوازدهم علیه السلام تلاش امامان پیشین علیهم السلام نتیجه داده بود؛ یعنی شاگردان فقیه و اسلام شناس تربیت شده بودند و سخنان امامان علیهم السلام در قالب اصول و کتاب‌ها تدوین شده بود. لذا با پنهان بودن امام علیه السلام، نایبان خاص و عام ایشان می‌توانستند جامعه اسلامی را از جهت اعتقادات و احکام اداره نمایند و امام به نقش‌های دیگر خویش بپردازد و البته در موارد لازم آنان را کمک کرده و راهنمایی نماید. بنابراین چون عالمان و فقیهان بیان حلال و حرام (احکام) را برعهده دارند به حضور ظاهری امام علیه السلام برای انجام این کار نیازی نیست. از طرف دیگر چون تنها وظیفه امام علیه السلام بیان احکام نیست با وجود فقها مردم از وجود امام علیه السلام بی‌نیاز نیستند و امام علیه السلام برای انجام نقش‌های دیگر خود باید حضور داشته باشد هر چند حضوری پنهانی باشد. این وظایف و نقش‌ها در پاسخ شبهه سی و پنجم به طور مفصل بیان شد.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳، بَابُ فِي الْغَيْبَةِ، ح ۳۱.

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین ۴۴۷

مرحوم کلینی محدث بزرگ و دقیق شیعه این حدیث را در باب غیبت کتابش نقل کرده است. یعنی برداشت ایشان نیز از این حدیث غیبت امام بوده است. شارح بزرگ کتاب *کافی*، ملا صالح مازندرانی نیز تصریح کرده است: «به وسیله غیبت ما را از کنار آنان دور می‌کند.»^۱ در دیدار علی بن مهزیار اهوازی نیز از امام عصر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفته است با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته است همسایه نشوم.^۲

گفتنی است شیخ مفید نیز در پاسخ به شبهه قائلین به اتمام امامت بعد امام عسکری علیه السلام به این نکته اشاره کرده است. آنان مدعی شده‌اند بنا به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا أَنْ يُغْضِبَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا» زمین اینک به دلیل خشم الهی خالی از حجت است و امامی وجود ندارد. شیخ مفید می‌نویسد:

این برداشت صحیح نیست و منظور این روایت با توجه به روایات ضرورت حجت و حدیث معروف امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است: «أَنَّهُ لَا يَخْلِيهَا مِنْ حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ»^۳ یعنی خداوند هرگز زمین را از «حجت ظاهر» خالی نمی‌کند مگر آن که بر اهل زمین خشم گیرد. به عبارت دیگر وقتی خداوند به اهل زمین خشم می‌گیرد حجت خود را پنهان می‌کند نه آن که پایان دهد.

از بیان ایشان نیز روشن می‌شود که حالت عادی حجت این است که ظاهر باشد و مردم در حلال و حرام خویش به او مراجعه نمایند، اما اگر خداوند بر امتی خشم گرفت این حالت تغییر می‌کند و مردم از مراجعه به حجت حق محروم می‌شوند؛ اما در هر

۱. شرح *الکافی*، الأصول والروضة، ج ۶، ص ۲۵۰: نجانا عن جوارهم بالغيبة عنهم.

۲. الغيبة للطوسي، کتاب الغيبة للحجة، ص ۲۶۶: أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

۳. الفصول المختارة، ص ۳۲۵.

صورت امام و حجت حق موجود است؛ بنابراین میان حدیث یعقوب سراج با احادیث دو گونه بودن حجت منافاتی وجود ندارد و چنین نیست که هرگاه امام ظاهر نبود شرط امامت را از دست داده باشد و نیاز به شخص دیگری باشد. گفتنی است حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که امام علیه السلام به صحابی بزرگوار خود محمد بن مسلم فرمود:

وَاللّٰهُ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ؛^۱

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت که صبح بیدار شود، امامی ظاهر و عادل از طرف خداوند نداشته باشد صبح خود را در حال گمراهی و سرگردانی آغاز کرده است و اگر در این وضع بمیرد به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

نکته اول در مورد این حدیث آن است که اصل «ظاهر» بودن این واژه در حدیث مسلم نیست. علامه مجلسی از استاد پدرش فاضل شوشتری^۲ نقل کرده است که این واژه «ظاهر» است.^۳ یعنی اشاره به مقام عصمت دارد. خود علامه نیز اضافه می کند روایاتی که واژه طهرنا و عصمنا^۴ دارد مؤید این سخن است.^۵ ملا صالح مازندرانی نیز در شرح خود «ظاهر» ثبت کرده و نوشته است یعنی امامی که از هر پلیدی پاک باشد.^۶

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸ و ص ۳۷۵، ح ۲: ... لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا ...

۲. عبد الله بن الحسين التستري (درگذشته ۱۰۲۱ ق) شاگرد مقدس أحمد اردبیلی و استاد محمد تقی مجلسی.

۳. مرآة العقول، ج ۲، ص: ۳۱۵.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا.

۵. مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۱۵.

۶. شرح الکافی، الأصول والروضة، ج ۵، ص ۱۷۲.

البته بعد بنا به «ظاهر» بودن نیز معنا کرده است. احتمال «ظاهر» با واژه «عادل» که بعد از آن آمده سازگاری بیشتری دارد. سیاق روایت نیز این احتمال را تقویت می‌کند؛ زیرا در ادامه امام علیه السلام اشاره می‌فرماید که ائمه جور از دین حق برکنارند؛ بنابراین سخن در امامی پاک و دادگر در مقابل ائمه گمراه و پلید و ظالم است. هرگز سخن از غیبت و حضور نیست تا منظور ظاهر و آشکار بودن باشد. بلکه نجات از مرگ کفر و نفاق که همان نجات از مرگ جاهلی است با غایب بودن امام منافاتی ندارد؛ زیرا در حدیث صحیح السندی امام حسن عسکری علیه السلام بعد از حق دانستن و تایید صحت روایت مرگ جاهلی، شناختن فرزند و جانشین خویش را مصداق مرگ جاهلی بیان می‌کند و بعد خبر از غیبت ایشان می‌دهد.^۱ روشن است که اگر غیبت و ظاهر نبودن امام باعث مرگ جاهلی باشد امام هرگز مصداق آن را فرزند غایبشان معرفی نمی‌کردند.

توجه به مطالب بیان شده، احتمال «ظاهر» بودن واژه حدیث را تقویت می‌کند. البته اگر احتمال «ظاهر» بودن نیز تقویت شود مشکلی پیش نمی‌آید؛ زیرا در توضیح حدیث پیشین (روایت یعقوب سراج) بیان شد که روایت ناظر به حالت اولیه و عمومی است که شامل یازده امام علیهم السلام می‌شود و با حالت خاص - جامعه مورد خشم الهی واقع شده و از ارتباط با امام صلی الله علیه و آله محروم است - منافاتی ندارد.

شارحان حدیث نیز وجوهی در معنای این حدیث بیان کرده‌اند. مرحوم ملا صالح مازندرانی می‌نویسد:

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عَنْهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَخَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ

منظور آشکار بودن وجود ایشان است چه شخص امام علیه السلام آشکار باشد یا خیر. یا منظور آشکار بودن شخص ایشان است هر چند در برخی اوقات برای بعضی اشخاص باشد. یا منظور از «ظاهر» آشکار نیست، بلکه غالب است. یعنی امام در علم و عمل بر تمام مردم غلبه دارد و پیروز است. یا منظور از «ظاهر» پشتیبان و کمک کار است. یعنی امام در امور دین پشتیبان مردم است. ایشان ادامه می دهند خلاصه ظاهر بودن امام با غیبت ایشان منافاتی ندارد؛ زیرا آشکار و پنهان بودن می تواند نسبی باشد. مانند خورشید که در بالای ابر مخفی نیست یا نور که پشت پرده آشکار است.^۱

از فاضل امین استرآبادی^۲ نیز نقل می کند که «ظاهر» یعنی روشن بودن امامتش با نص صریح خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله.^۳ علامه مجلسی هم «ظاهر» را به معنای روشن بودن حجت و دلیل امام با برهان می داند هر چند خود امام غایب باشد.^۴ ایشان سخن محدث استرآبادی را نیز نقل کرده است.^۵ ظاهراً مؤید برداشت مرحوم استرآبادی می تواند روایاتی باشد که مرحوم کلینی در «بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ» کتاب کافی آورده است. روایاتی که می گوید نشانه امام آن است که امامت او ظاهر و روشن باشد به گونه ای که در شهر از هر کس پرسیدند او را معرفی کند.^۶

۱. شرح کافی، الأصول والروضة، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲. المولى المحدث محمد أمين بن محمد شريف الأستربادي، رأس الاخبارية، (المتوفى ۱۰۳۳ق) بمكة. مؤلف كتاب «الفوائد المدنية» في الرد على القائل بالاجتهاد والتقليد في الاحكام الالهية.

۳. شرح کافی، الأصول والروضة، ج ۶، ص ۳۳۱.

۴. مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۱۵.

۵. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۱۴.

۶. کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱: وَ يَقْدَمُ الرُّكْبُ فَيَقُولُ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانٌ فَيَقَالَ إِلَى فَلَانٍ.

همان، ح ۲: وَيَكُونُ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتْ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَالصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانٌ فَيَقُولُونَ إِلَى فَلَانٍ بَنِ فَلَانٍ.

همان، ص ۲۸۵، ح ۵: وَالْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرُّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانٌ قِيلَ إِلَى فَلَانٍ بَنِ فَلَانٍ.

نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین [۴۵۱]

نتیجه آن که احادیثی که دارای واژه «ظاهر» است، یا به معنای آشکار بودن شخص امام است و ناظر به حالت اولیه و عمومی امامت است؛ یا معنای خاص دیگری دارد و در هر حال منافاتی با غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه ندارد. دانشمندان شیعه نیز هنگام شرح این نوع از روایات توجه به غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه داشته‌اند و هرگز چنین روایاتی را در منافات با غیبت ندیده‌اند.

فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه

شبهه سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام

متن کتاب

إن منشأ هذه الفكرة، هي المقدمة الأولى العقلية لنظرية الإمامة والمقصود منها: ضرورة وجود عموم الإمام (أى الرئيس) فى الأرض، وعدم جواز بقاء المجتمع بلا حكومة، آية حكومة وأى أمام وإذا كانت قد تطورت إلى ضرورة وجود (الإمام المعصوم المعين من قبل الله) فإن الإصرار عليها والاستنتاج منها: وجود (الإمام محمد بن الحسن العسكرى) واستمرار حياته إلى اليوم، هو أيضاً نوع من الافتراض والظن والتخمين. فأين هو اليوم ذلك الإمام المعلم الهادى والمطبق لأحكام الله الذى يحافظ على الشريعة من الزيادة والنقصان؟ وحتى لو صحت تلك الأحاديث فقد يكون الإمام شخصاً آخر إذا لم يكن المقصود به مطلق الإمام أو مطلق الحجة والعالم بأحكام الدين.^۱

۱. «سراغاز این اندیشه همان مقدمه نخست عقلی برای نظریه امامت است و منظور از آن مقدمه، ضرورت وجود امام به معنای اعم آن (هر رئیس) در زمین است و ممکن نبودن باقی ماندن جامعه بدون حکومت هر حکومتی و هر امامی و وقتی این مقدمه تغییر یافته بود به ضرورت وجود (امام معصوم تعیین شده از طرف خداوند) پس پافشاری بر آن و نتیجه گرفتن از آن وجود (امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام) و ادامه داشتن زندگی ایشان تا به امروز، نیز نوعی فرض و گمان و حدس است. پس امروز او کجاست؟ آن امام تعلیم دهنده هدایت گرو مجری احکام الهی کسی که شریعت را از زیاد و کم حفظ می کند؟ حتی اگر آن احادیث صحیح باشد امام شخص دیگری خواهد بود اگر منظور از آن، مطلق امام یا مطلق حجت و علم به احکام دین نباشد.» (الإمام المهدى حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۴)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است اعتقاد شیعه به ضرورت امام علیه السلام در هر زمان تغییر یافته، یک حکم عقلی است؛ بنابراین اعتقاد به وجود امام دوازدهم علیه السلام صرف حدس و گمان است و بعد می گوید اگر منظور از این احادیث هر رهبر و عالمی نباشد منظور فرزند امام یازدهم علیه السلام نیز نمی تواند باشد؛ زیرا او کار هدایت و حفاظت را انجام نمی دهد.

پاسخ

چنان که پیدا است این قسمت از سخنان وی در بردارنده سخن تازه ای نیست و تنها استنتاجی از سخنان پیشین اوست و چون بطلان آن سخنان ثابت شد بطلان این قسمت نیز روشن خواهد بود؛ اما بیان چند نکته خالی از لطف نیست. نخست آن که بحث حاضر در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام و نقد آن هاست؛ اما نویسنده چون در نقد آن ها کار به جایی نبرده ناچار برای اثبات ادعای خود مبنی بر فرضی بودن وجود امام دوازدهم علیه السلام موضوع بحث را عوض کرده به سراغ دلایل عقلی وجود امام علیه السلام رفته است. فرار نویسنده از موضوع بحث، استحکام دلایل نقلی را نشان می دهد؛ زیرا وی شاهد دلالت روشن روایات به وجود امام دوازدهم علیه السلام است و چاره ای ندیده جز پیش کشیدن بحث عقلی؛ در حالی که دلایل عقلی وجود امام علیه السلام بحثی جدای از دلایل نقلی است. بنابراین ادعای تطور و دگرگونی یک دلیل عقلی به دلیل نقلی سخنی گزاف و باطل است. نکته دوم این که در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام که اکنون موضوع بحث است هرگز دانشمندان شیعه لزوم وجود فرزند امام یازدهم علیه السلام را از حکم عقل به لزوم وجود حاکمی در جامعه نگرفته اند، بلکه چنان که در پاسخ شبهه ششم گذشت بررسی کتاب های شیعه نشان می دهد تمام مقدمات نقلی است.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت^۱ را نقل

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۵۱.

می‌کند بعد روایات دوازده امام را از شیعه^۱ و سنی^۲ نقل می‌کند بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت^۳ را بیان می‌دارد. یعنی بحث را با روایاتی آغاز می‌کند که از زاویه‌های متعدد وجود امام علیه السلام در هر زمان را ثابت می‌کند و هرگز استنادی به حکم عقل نمی‌کند. کتاب *کمال الدین* شیخ صدوق نیز چنین است ایشان بعد از مقدمه‌ای طولانی که شبهات را پاسخ می‌دهد، اشاره‌ای به غیبت‌های پیامبران (پیشینه غیبت در امت‌های گذشته)^۴ دارد و اولین بحث کتابش «باب العلة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام»^۵ است. بعد «باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام وأن الأرض لا تخلو من حجة لله عز وجل على خلقه إلى يوم القيامة»^۶ یعنی ایشان نیز بحث را با روایاتی شروع می‌کند که ضرورت وجود امام علیه السلام در روی زمین را ثابت می‌کند، روایاتی که بیان می‌دارد امام واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه‌ای نباشد زمین اهلش را فرو می‌برد و... ایشان نیز استنادی به حکم عقل نمی‌کند. وقتی به کتاب *غیبت* شیخ طوسی می‌رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان کرده است که دوره وجود دارد: راه اول «این که بگوییم وقتی وجوب امامت در هر حال ثابت شد و این که مردم با آن که غیر معصوم هستند جایز نیست هیچ وقت بدون سرپرست باقی بمانند...»^۷ که همان مقدمه عقلی است که نویسنده به آن اشاره کرده است؛ راه دوم «این که بگوییم سخن در غیبت فرزند امام حسن

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ۱۱۶.

۳. همان، ۱۳۶.

۴. *کمال الدین*، ج ۱، ص: ۱۲۷.

۵. همان، ص ۲۰۱.

۶. همان، ص ۲۱۱.

۷. *الغیبة للطوسی*، کتاب الغیبة للحجة، ص ۳: «أن نقول إذا ثبت وجوب الإمامة في كل حال وأن الخلق مع كونهم غير معصومين لا يجوز أن يخلو من رئيس في وقت من الأوقات».

عسکری علیه السلام متفرع بر ثابت بودن امامت ایشان است و مخالف ما یا امامتش را قبول دارد و از دلیل غیبتش می پرسد که باید پاسخش را بدهیم یا امامت ایشان را نمی پذیرد در این صورت پرسش از غیبت کسی که امامتش ثابت نشده معنایی ندارد.^۱ چنان که ملاحظه می شود مقدمه راه دوم، بحث از امامت و لزوم امام به معنای خاص آن در شیعه است و به مقدمه راه اول که امام به معنای مطلق حاکم و رئیس است ربطی ندارد و هرگز نمی توان ادعا کرد تطوری صورت گرفته است، بلکه دوراه با مقدمات جدای از هم هستند. راه نقلی از نص و تصریح روایات استفاده کرده است؛ روایاتی که لزوم حجت در زمین و اتصال وصایت و امثال آن را ثابت می کند. بنابراین در مورد امامتی که با روایات ثابت می شود نمی توان ادعا کرد صرف حدس و گمان است، بلکه باید معتقد بود نص روایات است. علاوه در بسیاری از دلایل های عقلی وجود امام عصر علیه السلام نیز به آن چه وی اشاره کرده است یعنی لزوم وجود حاکم در هر جامعه، اسناد نمی شود. مانند برهان لطف، برهان واسطه فیض، برهان علت غایی، برهان امکان اشرف و ...

نکته سوم آن که کسی نمی تواند در صحت این روایات شک نماید و با تردید بگوید «اگر صحت داشته باشند»؛ زیرا این روایات با اسناد صحیح فراوانی نقل شده اند و کثرت و تواتر آن ها نیز راه را بر هر شک و تردیدی مسدود می کند. همچنین کسی نمی تواند ادعا کند این روایات اشاره به شخص خاصی ندارد و منظور مطلق حاکم و عالم دینی است؛ زیرا در ابتدای کتاب و در پاسخ شبهه نخست روایات فراوانی آورده شد که شخص خاص بودن این امام همام علیه السلام را ثابت می کرد و از همین روایات مشخص می شود آن چه نویسنده ادعا کرده که امام شخص دیگری باید باشد ادعایی

۱. همان: «أن نقول الكلام في غيبة ابن الحسن عليه السلام فرع على ثبوت إمامته والمخالف لنا إما أن يسلم لنا إمامته ويسأل عن سبب غيبته فتكلف جوابه أو لا يسلم لنا إمامته فلا معنى لسؤاله عن غيبة من لم يثبت إمامته».

نادرست است؛ زیرا همان روایات فراوان و صحیح‌السند که امام را از کلی و مبهم بودن خارج ساخته‌اند، این کار را با اشاره به شخص امام انجام داده‌اند؛ یعنی دقیقاً تعیین کرده‌اند که منظور فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است.

نکته آخر این که اگر ایشان می‌پرسد: «او امروز کجاست؟» مبتنی بر همان برداشت ناصحیح وی از معنای امامت است. در پاسخ شبهه سی و پنجم گذشت که این اهل سنت هستند که امام را به حاکم جامعه تفسیر می‌کنند و با این تفسیر است که جا دارد سؤال شود که چرا حاکم دیده نمی‌شود و جامعه را اداره نمی‌کند؛ اما بنا به تبیین شیعه از معنای امام دیگر چنین پرسشی جا ندارد؛ زیرا در اعتقاد شیعه یکی از شئون فرعی امام، حکومت و اداره جامعه است و امام یا غالب و آشکار است و به اداره جامعه نیز می‌پردازد یا ترسان و پنهان است و امکان حضور آشکار و اداره جامعه را ندارد، در این صورت نیز امام است و شئون امامت را مانند هدایت باطنی، حفظ شریعت، فریادرسی جامعه و... انجام می‌دهد و تا جایی که به ناشناس بودن امام علیه السلام آسیب نرساند در امور جامعه نیز تأثیرگذار است. به همین دلیل بنابر عقیده شیعه نمی‌توان گفت چون امام دیده نمی‌شود و آشکارا جامعه را اداره نمی‌کند پس امام نیست. پس بی‌شک امام این زمان حضرت حجت علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

بخش دوازدهم

تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزند خویش

در این بخش، آخرین ادعای نویسنده که در قسمت دلیل های عقلی وجود امام مهدی علیه السلام آن را بیان کرده است مورد بررسی قرار می گیرد.

شبهه سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش

هدف اصلی این کتاب بیان مطالب مبحث سوم (نقد دلیل روایی) فصل دوم، کتاب احمد الکاتب بود که بحمد الله همه آن بیان و بررسی شد. برای آن که حق مطلب نویسنده ادعا شود علاوه بر بیان مطالب مبحث سوم، مطالب مبحث دوم (دلیل روایی) فصل اول کتاب وی نیز به صورت کامل آورده شد. تنها قسمت پایان آن باقی ماند که در این شبهه به بررسی آن نیز پرداخته می شود. نویسنده در مبحث دوم فصل اول بعد از بیان پنج دسته دلیل های روایی چنین می نویسد:

متن کتاب

إذن فإنّ «الدليل النقلي» كان يتألف من عدّة مجاميع من الآيات والروايات التي تتحدّث عن القائم والمهدي بصورة عامّة، وتلك التي تخصّصه في أهل البيت وفي أولاد الإمام علي عليه السلام وفي أولاد السيدة فاطمة الزهراء عليها السلام وفي أولاد الإمام الحسين و في أولاد الإمام الصادق وفي أولاد الإمام الجواد والهادي والعسکري عليه السلام إضافة إلى الروايات التي كانت تتحدّث عن عدد الأئمّة الإثني عشر، وعن ولادة الإمام

المهدی) و اسمه وهذا ما يؤدّی فی نظرهم إلى الأیمان بولادة وجود (الإمام الثاني عشر الحجة بن الحسن العسكري) واستمرار حياته، بالرغم من عدم ظهوره فی حياة أبيه أو الوصية له أو الإشارة المباشرة منه إليه.^۱

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است گروهی از روایات موجب ایمان شیعه به وجود ولادت امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن علیه السلام شده است، در حالی که ایشان نمودی در دوران پدر نداشته است و پدر بزرگوارشان وصیت یا اشاره‌ای به ایشان نکرده‌اند.

پاسخ

چنان‌که ملاحظه می‌شود، وی در پایان بیان دلیل‌های روایی نیز تصریح می‌کند که گروهی از روایات شخص «قائم» و «مهدی» را مشخص کرده است و حتی آن را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خوانده است؛ اما بدون آن که نقد وردی به این نوع از روایات داشته باشد، مدعی است روایات کلی و مبهم‌اند و اشاره به شخص خاصی ندارند. این مطلب عجیب و متناقضی است که وی ادعا می‌کند. در ادامه به مطلبی اشاره کرده است که پاسخ آن باید داده شود و آن این که می‌نویسد فرزند امام یازدهم علیه السلام در دوران پدر ظهور و بروزی نداشته است و امام به فرزند خویش وصیت یا اشاره مستقیم نکرده است. بطلان این ادعا روشن است؛ زیرا روایات فراوانی از امام حسن عسکری علیه السلام

۱. بنابراین دلیل نقلی از گروهی آیات و روایت تشکیل شده است که از قائم و مهدی به صورت کلی سخن می‌گویند و روایاتی که وی را مختص می‌کند در اهل بیت و در فرزندان امام علی علیه السلام و در فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در فرزندان امام حسین علیه السلام و در فرزندان امام صادق علیه السلام و در فرزندان امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام علاوه بر روایاتی که از تعداد امامان دوازده‌گانه علیهم السلام سخن گفته است و از تولد امام مهدی علیه السلام و نام ایشان و این آن چیزی است که در دیدگاه آنان باعث ایمان به تولد وجود امام دوازدهم حجت بن الحسن عسکری علیه السلام و ادامه داشتن زندگی ایشان می‌شود. علی‌رغم آن که در دوران حیات پدرشان ظهوری نداشته یا وصیت یا اشاره مستقیمی از طرف پدر به ایشان نشده است. (الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة؟ ص ۱۳۴)

در معرفی فرزند خویش به عنوان امام و جانشین بعد از خود نقل شده است. برای حسن ختام کتاب این روایات ذکر می‌شود.

۱. عمروأهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود، این صاحب شما بعد از من است.^۱

۲. معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان گویند: ما چهل نفر در منزل امام حسن علیه السلام بودیم و او فرزندش را به ما عرضه کرد و فرمود: این امام شما پس از من و خلیفه من بر شماست، از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود متفرق نشوید که هلاک خواهید شد، بدانید که بعد از این او را نخواهید دید، گویند: از حضورش بیرون آمدیم و پس از چند روز امام حسن علیه السلام درگذشت.^۲

۳. ابوعلی بن همام گوید: از محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است پرسش کردند که زمین از حجت الهی بر خلائق تا روز قیامت خالی نمی‌ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است. فرمود: این حق است همچنان که روز روشن حق است. گفتند: ای فرزند رسول خدا، حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد، او امام و حجت پس از من است، کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است. آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن سرگردان شوند و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُومُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَّازُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حَكِيمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَّضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

اهل باطل در آن هلاک گردند و کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغ گویند....^۱

۴. احمد بن اسحاق می‌گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و... گفتم: ای فرزند رسول خدا، امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که برشانه‌اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید. فرمود: ای احمد بن اسحاق، اگر نزد خدای تعالی و حجت‌های او گرامی نبودی این فرزندم را به تو نمی‌نمودم، او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. کسی است که زمین را پراز عدل و داد می‌کند، همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد. ای احمد بن اسحاق، مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است، او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی‌یابد، مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفق سازد. احمد بن اسحاق گوید: گفتم: ای مولای من، آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن درآمد و فرمود: «أنا بقية الله في أرضه والمنتقم من أعدائه.» ای احمد بن اسحاق، پس از مشاهده جست‌وجوی نشانه مکن! احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم...^۲

۱. همان، ص ۴۰۹، ح ۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام إِنْ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنْ لَهُ غَيْبَةٌ يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ....

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَلَا يَخْلِيهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يُنْزِلُ

۵. یعقوب بن منقوش گوید: بر امام عسکری ﷺ وارد شدم ... گفتم: سرورم، صاحب الامر کیست؟ فرمود: پرده را بردار، آن را بالا بردم و پسر بچه‌ای که حدود پنج و جب طول او بود و سنش هشت یا ده سال بود بیرون آمد با پیشانی نورانی و روئی سپید و چشمانی درخشان و کف دستی سطر و زانوانی برگشته، بر گونه راستش خالی بود و بر سرش گیسوانی، آمد و بر زانوی پدرش امام عسکری ﷺ نشست، آن گاه به من فرمود: این صاحب شماس است، سپس آن فرزند از جا برجست و امام بدو گفت: فرزندم، به درون خانه برو تا وقت معلوم بیاید! و او به داخل خانه رفت و من او را نگریستم. سپس فرمود: ای یعقوب، بنگر که در آن خانه کیست؟ من داخل خانه شدم اما کسی را ندیدم.^۱
۶. علان رازی گوید: یکی از اصحاب به من خبر داد که چون جاریه امام

الْعَيْثُ وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّصَ ﷺ مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَتْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْلَا كِرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ كَتَبَهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جُوراً وَ ظُلْماً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ ﷺ وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِيهَا لِلدَّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَهَلْ مِنْ عِلَامَةٍ يَظْمِنُنَّ إِلَيْهَا قَلْبِي فَتَنطِقَ الْغُلَامُ ﷺ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ فَصَيَحَ فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثَرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَخَرَجْتُ مُسْرُوراً فَرِحاً....

۱. همان، ص ۴۰۷، ح ۲: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرِيُّ جَعْفَرُ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ الْعَيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ هَازُونَ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْثَرِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ مَنْقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ فِي الدَّارِ عَنْ يَمِينِهِ بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ مُسَبَّلٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَفَعِ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ خُمَاسِي لَهُ عَشْرُ أَوْ ثَمَانٍ أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ وَاضِحُ الْجَبِينِ أَبْيَضُ الْوَجْهِ دُرِّي الْمُقْلَتَيْنِ سَنَنُ الْكَفَّيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ وَ فِي رَأْسِهِ ذُوَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَيَّ فَخَذَّ أَبِي مُحَمَّدَ ﷺ ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ وَثَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ ادْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ أَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ انْظُرْ مَنْ فِي الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا.

عسکری علیه السلام باردار شد به او فرمود: تو حامل پسری هستی که نامش محمد است و او قائم پس از من است.^۱

۷. ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل، می‌کند: به سامرا آمدم و ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم. حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: برای اشتیاقی که به خدمت شما داشتم. فرمود: پس دربان ما باش! من همراه خادمان در خانه حضرت بودم؛ گاهی می‌رفتم، هرچه احتیاج داشتند از بازار می‌خریدم و زمانی که مردها در خانه بودند، بدون اجازه وارد می‌شدم. روزی [بدون اجازه] بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود. ناگاه در اتاق حرکت و صدایی شنیدم. سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن! من جرأت در آمدن و بیرون رفتن نداشتم. سپس کنیزی که چیز سرپوشیده‌ای همراه داشت، از کنار من گذشت. آن‌گاه مرا صدا زد که داخل شو! من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد. کنیز نزد حضرت بازگشت. حضرت به کنیز فرمود: از آن‌چه همراه داری، روپوش بردار! کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را بازکرد؛ دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روییده است. پس فرمود: این است صاحب شما! و به کنیز امر فرمود که او را ببرد. سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام وفات کرد.^۲

۱. همان، ص ۴۰۸، ح ۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَانُ الرَّازِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيَةُ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ سَتَحْمِلِينَ ذَكَرًا وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَجَلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ: أَتَيْتُ سَامِرَاءَ وَلَرِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ قَالَ قُلْتُ رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ قَالَ فَقَالَ لِي فَالْزِمِ الْبَابَ قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْخَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذِنْ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رَجَالٌ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَتَدَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَلَا أَخْرُجَ

۸. احمد بن اسحاق می‌گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سپاس از آن خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا آن‌که جانشین مرا به من نشان داد؛ او از نظر آفرینش و اخلاق شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خدای تعالی او را در غیبتش حفظ فرماید، سپس او را آشکار کند و اوزمین را پراز عدل و داد نماید، همچنان که مملو از جور و ستم شده باشد.^۱

۹. موسی بغدادی می‌گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گویا شما را می‌بینم که پس از من درباره جانشین من اختلاف می‌کنید. آگاه باشید که هر کس معترف به ائمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد اما منکر فرزندم شود، مانند کسی است که به همه انبیای الهی و رسولانش علیهم السلام اقرار داشته اما نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کند و منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند کسی است که جمیع انبیای الهی علیهم السلام را انکار کند؛ زیرا اطاعت از آخر ما مانند اطاعت از اول ما است و منکر آخر ما مانند منکر اول ما است. آگاه باشید که برای فرزندم غیبتی است که مردم در آن شک کنند، مگر کسی که خدای تعالی وی را حفظ فرماید.^۲

فَخَرَجْتُ عَلَى جَارِيَةٍ مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطَى ثُمَّ نَادَانِي اَدْخُلْ فَدَخَلْتُ وَنَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهَا اكْشِفِي عَمَّا مَعَكَ فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أُنِيبُ حَسَنِ الْوَجْهِ وَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرَانِيتٌ مِنْ لَبْتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَحْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۷: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ كُلْثُومٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي أَشْبَهَ النَّاسَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَلْقًا وَخُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا.

۲. همان، ص ۴۰۹، ح ۸: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ كَأَنِّي بِكُمْ وَقَدْ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مَتَى أَمَا إِنَّ الْمُقَرَّبَ بِالْأَيِّمَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْمُنْكَرَ لَوْلَدِي كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ بُنُوَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَالْمُنْكَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَمَنْ أَنْكَرَ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ

۱۰. حسین علوی گوید: وقتی صاحب الزمان علیه السلام متولد شد در سامرا به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و به ایشان تبریک گفتم.^۱
۱۱. حکیمه خاتون می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به من پیام فرستاد و فرمود: عمّه، امشب افطارت را نزد من قرار بده؛ زیرا خداوند شما را به ولی و حجت خود بر خلقش و جانشینم بعد از من خوشحال خواهد کرد...^۲
۱۲. ابراهیم بن ادريس می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام دو گوسفند برای من فرستاد و نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این دو گوسفند را از طرف مولایت عقیقه کن و بخور؛ خداوند گوارایت گرداند و به برادرانت اطعام کن...^۳
- دوازده مورد به یمن تعدد امامان علیهم السلام ذکر شد تا معلوم شود آخرین ادعای نویسنده نیز که می گوید امام حسن عسکری علیه السلام اشاره ای به فرزندش نکرده است، مانند ادعاهای دیگرش کاملاً خلاف واقع و دور از صداقت و انصاف است. موارد یادشده تنها مواردی است که امام حسن عسکری علیه السلام با صراحت به جانشین خود اشاره کرده و ایشان را به
-
- لَأَنَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كَطَاعَةِ أَوَّلِنَا وَالْمُنْكَرَ لآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لَأَوَّلِنَا أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبَةً يَزْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.
۱. الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجة، ص ۲۲۹: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى الثَّلَعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَكَرِيَّا عَنِ الثَّقَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْعَلَوِيُّ وَمَا رَأَيْتُ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْهُ وَكَانَ خَالَفَنَا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام بِسَرٍّ مَنْ رَأَى فَهَنَّا نُهُ بِسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام لَمَّا وُلِدَ.
۲. همان، ص ۲۳۴: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي جَدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّقَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام قَالَتْ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقَالَ يَا عَمَّةُ اجْعَلِي اللَّيْلَةَ إِفْطَارَكَ عِنْدِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيَسْرُكُ بِوَلِيِّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى خَلْقِهِ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي...
۳. همان، ص ۲۴۵: وَعَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيُّ فِي كِتَابِ الْأَوْصِيَاءِ) قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَفِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ قَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ... بِكَبْشَيْنِ وَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَنِّي هَذَيْنِ الْكَبْشَيْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَكُلُّ هَذَاكَ اللَّهُ وَأَطْعِمْ إِخْوَانَكَ....

تصریح امام حسن عسکری به امامت فرزند خویش ۴۶۷

عنوان وصی خود معرفی کرده است و اگر قرار باشد روایاتی که امام عسکری علیه السلام بدون تصریح، امام بعد از خود را معرفی کرده است مانند حدیث ابوالادیان یا روایاتی که ظهور و نمود امام زمان را در دوران پدر بیان می کند مانند حدیث ظریف خادم و دیدار سعد بن عبدالله آورده شود قطعاً تعداد آنها بسیار بیش از این خواهد بود. بنابراین علاوه بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیشین علیهم السلام که مهدی موعود علیه السلام را معرفی و مشخص کرده اند، امام یازدهم علیه السلام نیز در موارد فراوانی جانشین و امام بعد از خود را معرفی کرده و حتی به غیبت ایشان نیز تصریح کرده است.

سخن پایانی

به لطف و عنایت حضرت حق و توجه و یاری امام عصر علیه السلام تا بدین جا در قالب سی و هشت شبهه تمام مطالبی که نویسنده در «دلیل روایی» و «نقد دلیل روایی (نقلی)» در کتابش آورده بود عیناً نقل و بررسی شد. چنان که در مقدمه نیز اشاره شده بود با بررسی تمام مطالب نویسنده این حقیقت آشکار شد که وی در بیان روایات و سخن بزرگان شیعه از جاده صداقت فاصله بسیاری گرفته است و سعی کرده به هر طرفند و تدلیسی شده سخن باطل خویش را حق جلوه دهد. اما باید توجه داشت که بار کج به منزل نمی رسد و دروغ گورسوا می شود.

روشن شد که روایات فراوان و معتبری که «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی کرده اند در مجموع به فرد معین و مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند و هرگز کلی و مبهم نیستند. همچنین معلوم شد برخی از روایات مهدوی به اتفاقاتی پیش از وقوع آن ها اشاره کرده اند که عیناً واقع شده است و دانشمندان شیعه برای اثبات حقانیت اعتقاد شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند. روشن شد که دانشمندان شیعه از ابتدا امام دوازدهم علیه السلام را مهدی موعود می دانستند و هرگز مهدی بودن ایشان از امامتش متأخر نبوده است. مشخص شد دانشمندان شیعه هیچ گاه برای اثبات وجود امام عصر علیه السلام به روایات غیبت یا دو گونه بودن غیبت استدلال نکرده اند، بلکه بعد از اثبات وجود ایشان از غیبت سخن گفته اند. درباره احادیث دوازده امام علیهم السلام نیز - که نویسنده به تفصیل وارد بحث از آن ها شده بود - روشن

گردید که احادیث دوازده امام علیهم السلام دارای اصالتی انکارناپذیر است. این احادیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است و اصحاب فراوانی این احادیث را نقل کرده‌اند. در صحت صدور آن‌ها کوچک‌ترین شکی وجود ندارد.

شیعیان قرن سوم به انحصار امامان علیهم السلام در دوازده تن معتقد بودند و این عقیده در قرن چهارم ایجاد نشده است. همچنین به آخرین امام بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشتند، هرچند فهرست نام امامان علیهم السلام، میان شیعیان امری مشهور نبود، اما امامان علیهم السلام و شیعیان خاص مانند زراره از آن خبر داشتند و پرس‌وجوی شیعیان درباره امام بعدی و راهکارهایی که امامان علیهم السلام ارائه می‌نمودند، منافاتی با وجود فهرست نام امامان علیهم السلام ندارد. هرگز در امامت شخصی بدا صورت نگرفته است و در فهرست و ترتیب امامت امامان علیهم السلام که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و توسط ایشان بیان شده بود تغییری ایجاد نشده است. فهرست نام امامان علیهم السلام در قرن سوم نیز توسط محدثان شیعه نقل شده و هرگز شیخ صدوق در تعداد امامان شکی نداشته است.

همچنین معلوم شد قرار نیست بعد از دوازده امام علیهم السلام امامی جدید حضور یابد؛ بلکه ائمه پیشین علیهم السلام رجعت می‌کنند و گروهی از شیعیان نیز به تبلیغ ایشان مأمور می‌شوند. بیان شد که حتی یک روایت نیز وجود ندارد که به عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام اشاره کرده باشد، بلکه این برداشتی از سه‌راویان در نقل روایات است. با آن‌که کتاب *سلیم بن قیس* از کتاب‌های اولیه شیعه به شمار می‌رود و در قرن چهارم نوشته نشده است، اما خاستگاه اعتقاد به دوازده امام، این کتاب نیست و هرگز بزرگان شیعه به اعتماد این کتاب چنین عقیده‌ای را ابراز نکرده‌اند؛ بلکه با روایات فراوان و معتبر دیگری این اعتقاد را اثبات نموده‌اند. شیعیان در اعتبار کتاب *سلیم* شکی نداشته‌اند و شیخ مفید به دلیل آمیختگی این کتاب به برخی احادیث غیرمعتبر، به افراد عادی هشدار می‌دهد که درباره احادیث آن از دانشمندان پرسش نمایند.

همچنین بیان شد فرقه زیدیه در دوران شیخ صدوق از دشمنان سرسخت امامیه بوده و شبهه‌های متعددی را طرح کرده است. شیخ صدوق به تمام این شبهات پاسخ گفته، اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به پاسخ‌های ایشان نکرده است و تنها شبهه‌ها را مطرح می‌نماید.

در ادامه، دلالت آشکار احادیث دوازده امام علیهم‌السلام از دو طریق استدلال به اصل حدیث و استدلال به متن حدیث بوجود فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام به عنوان امام دوازدهم علیه‌السلام بیان شد. نکته مهمی که از بررسی این قسمت از کتاب نویسنده آشکار شد، این بود که وی در نقد دلیل روایی از نقد مهم‌ترین قسمت روایات شانه خالی کرده است. نویسنده ادله روایی را پنج قسمت کرده، اما در مقام نقد تنها چهار قسمت را بررسی کرده است و درباره روایاتی که شخص «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی و مشخص کرده‌اند، هیچ سخنی نمی‌گوید؛ در حالی که این دسته از روایات اساس بحث است و سایر روایات کلی و مبهم را روشن می‌کند.

در ادامه نقش‌های امام علیه‌السلام تبیین گردید و معلوم شد اکثر وظایف امام علیه‌السلام در دوران غیبت باقی است و امام آن‌ها را اجرا می‌کند و وجود فرشتگان هرگز عالم را از وجود امام علیه‌السلام بی‌نیاز نمی‌کند. همچنین دریافتیم روایتی وجود ندارد که با غیبت امام علیه‌السلام منافات داشته باشد و امام غایب، هم زنده است و هم شناخته شده و همیشه لازم نیست امام علیه‌السلام ظاهر باشد؛ بلکه به اعتقاد شیعه امام علیه‌السلام یا آشکار است یا پنهان.

در نهایت نیز روشن شد که استدلال به روایات برای اثبات وجود حضرت حجت بن الحسن علیه‌السلام هیچ ربطی به استدلال‌های عقلی ندارد و هرگز تغییر یافته آن‌ها نیست، بلکه راهی مستقل است؛ بنابراین به هیچ روی نمی‌توان نتیجه آن را صرف حدس و گمان نامید، بلکه کاملاً روشن، متقن و یقین‌آور است. علاوه بر روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان پیشین علیهم‌السلام - که مهدی موعود را معرفی و مشخص کرده‌اند - امام یازدهم علیه‌السلام نیز در موارد فراوانی جانشین خود را معرفی کرده و به غیبت ایشان تصریح کرده است.

امید است خداوند در ظهور امام عصر علیه السلام تعجیل نماید و ما را از یاران ایشان در غیبت و ظهورش قرار دهد و به مخالفان شرح صدر عنایت کند و به لطف بی کران خود قبول حق را بر آنان آسان سازد.

اللهم إني أسئلك عزيمة الرشاد والثبات في الأمر والرشد وأسئلك شكر نعمتك وحسن عافيتك وأداء حقك وأسئلك يا رب قلباً سليماً ولساناً صادقاً وأستغفرك لما تعلم وأسئلك خيراً ما تعلم وأعوذ بك من شر ما تعلم فإنك تعلم ولا نعلم وأنت علام الغيوب.

فهرست منابع^۱

- «اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب»، سید جواد شبیری زنجانی، فصل نامه علمی - ترویجی انتظار، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ش ۴، تابستان ۱۳۸۱ ش.
- الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- أخبار الدولة العباسیه، مؤلف مجهول، تحقیق: عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، بیروت، دارالطلیعة للطباعة و النشر، بی تا.
- الإختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: علی أكبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.
- اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق: میرداماد الأسترابادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۴ ق.
- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، تصحیح: مؤسسة آل البيت علیہ السلام، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- الإستنصار فی النص علی الأئمة الأطهار، أبو الفتح محمد بن علی کراچکی، بیروت، دارالأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- الأصول الستة عشر من الأصول الأولية (اصل ابوسعید عصفری و اصل زید نرسی)، تحقیق: ضیاء الدین محمودی و نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم، مؤسسة دار الحديث الثقافية، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق / ۱۳۸۱ ش.
- أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية عرض و نقد، ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، بی جا،

۱. بیشتر منابع از نرم افزارهای نور استفاده شده و مشخصات کتاب ها نیز از آن جا آورد شده اند.

ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ١٤١٤ﻕ.

- *ﺍﻟﺌﻌﺘﻘﺎﺩﺍﺕ ﻓﻰ ﺩﯨﻦ ﺍﻟﺌﻤﺎﻣﯩﻴﻪ*، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺑﺎﺑﻮﻳﻪ (ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ)، ﻗﻢ، ﺍﻟﻤﯘﺗﻤﺮ ﺍﻟﻌﺎﻟﻤﻰ ﻟﻠﺸﯩﺦ ﺍﻟﻤﻔﯩﺪ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٤١٤ﻕ.

- *ﺍﻟﺌﻌﻼﻡ*، ﺧﯩﺮﺍﻟﺪﯨﻦ ﺯﺭﻛﻠﻰ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻌﻠﻢ ﻟﻠﻤﻼﻳﯩﻦ، ﭼﺎﭖ ﭘﻨﺠﻢ، ١٩٨٠ﻡ.

- *ﺍﻋﻼﻡ ﺍﻟﻮﺭﻯ ﺑﺎﺀﻌﻼﻡ ﺍﻟﻬﺪﻯ*، ﺍﻣﯩﻦ ﺍﻟﺌﻤﺎﻡ ﻓﻀﻞ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﻃﺒﺮﺳﻰ، ﺗﻬﺮﺍﻥ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺐ ﺍﻟﺌﯩﺴﻼﻣﯩﻴﻪ، ﺑﻰ ﺗﺎ.

- *ﺃﻋﻴﺎﻥ ﺍﻟﺸﯩﻌﻴﻪ*، ﺳﯩﺪ ﻣﺤﺴﻦ ﺍﻣﯩﻦ، ﺗﺤﻘﯩﻖ ﻭ ﺗﺨﺮﯨﺞ: ﺣﺴﻦ ﺍﻣﯩﻦ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﺘﻌﺎﺭﻑ ﻟﻠﻤﻄﺒﻮﻋﺎﺕ، ﺑﻰ ﺗﺎ.

- *ﺍﻟﺌﻘﺘﺼﺎﺩ ﺍﻟﻬﺎﺩﻯ ﺍﻟﻰ ﻃﺮﯨﻖ ﺍﻟﺮﺷﺎﺩ*، ﺍﺑﻮﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﻃﻮﺳﻰ، ﺗﻬﺮﺍﻥ، ﻣﻨﺸﻮﺭﺍﺕ ﻣﻜﺘﺒﻪ ﺟﺎﻣﻊ ﭼﻬﻞ ﺳﺘﻮﻥ، ١٤٠٠ﻕ.

- *ﺍﻟﺌﻤﺎﻟﻰ*، ﺍﺑﻮﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﺷﯩﺦ ﻃﻮﺳﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻗﺴﻢ ﺍﻟﺪﺭﺍﺳﺎﺕ ﺍﻟﺌﯩﺴﻼﻣﯩﻴﻪ ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻟﺒﻌﺘﻪ، ﻗﻢ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﺘﻘﺎﻓﻪ ﻟﻠﻄﺒﺎﻋﻪ ﻭ ﺍﻟﻨﺸﺮ ﻭ ﺍﻟﺘﻮﺯﯨﻊ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ١٤١٤ﻕ.

- *ﺍﻟﺌﻤﺎﻟﻰ*، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺑﺎﺑﻮﻳﻪ (ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ)، ﺗﻬﺮﺍﻥ، ﺑﻰ ﻧﺎ، ﭼﺎﭖ ﺷﺸﻢ، ١٣٧٦ﺵ.

- *ﺍﻟﺌﻤﺎﻡ ﺍﻟﺌﺎﻧﻲ ﻋﺸﺮ ﺍﻟﻠﻪ*، ﺳﯩﺪ ﻣﺤﻤﺪﺳﻌﯩﺪ ﻣﻮﺳﻮﻯ، ﺗﻘﺪﯨﻢ ﻭ ﺗﻌﻠﯩﻖ: ﻋﻠﻰ ﺣﺴﯩﻨﻰ ﻣﯩﻼﻧﻰ، ﻛﺮﯨﻼ، ﻣﻨﺸﻮﺭﺍﺕ ﻣﻜﺘﺒﻪ ﻧﯩﻨﻮﻯ ﺍﻟﺤﺪﯨﺜﻪ، ﭼﺎﭖ ﻧﺠﻒ، ١٣٩٣ﻕ / ١٩٧٣ﻡ.

- *ﺍﻟﺌﻤﺎﻡ ﺍﻟﻤﻬﺪﻯ ﺣﻘﯩﻘﻪ ﺗﺎﺭﯨﺨﯩﻴﻪ ﺃﻡ ﻓﺮﺿﯩﻴﻪ ﻓﻠﺴﻔﯩﻴﻪ؟*، ﺍﺣﻤﺪ ﺍﻟﻜﺎﺗﺐ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺍﻟﺪﺍﺭ ﺍﻟﻌﺮﺑﯩﻴﻪ ﻟﻠﻌﻠﻮﻡ - ﻧﺎﺷﺮﻭﻥ، ١٤٢٨ﻕ / ٢٠٠٧ﻡ.

- *ﺍﻟﺌﻤﺎﻣﻪ ﻭ ﺍﻟﺘﺒﺴﺮﻩ ﻣﻦ ﺍﻟﺤﯩﺮﻩ*، ﺍﺑﻮﺍﻟﺤﺴﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺣﺴﯩﻦ ﺑﻦ ﺑﺎﺑﻮﻳﻪ ﻗﻤﻰ، ﻗﻢ، ﻣﺪﺭﺳﻪ ﺍﻟﺌﻤﺎﻡ ﺍﻟﻤﻬﺪﻯ ﺍﻟﻠﻪ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ١٤٠٤ﻕ / ١٣٦٣ﺵ.

- *ﺑﺤﺎﺭ ﺍﻟﺌﻨﻮﺍﺭ ﺍﻟﺠﺎﻣﻌﻪ ﻟﺪﺭﺭﺁﺧﺒﺎﺭ ﺍﻟﺌﻤﻪ ﺍﻟﺌﻬﺎﺭ ﺍﻟﻠﻪ*، ﻣﺤﻤﺪﺑﺎﻗﺮ ﻣﺠﻠﺴﻰ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻟﻮﻓﺎﺀ، ١٤٠٤ﻕ.

- *ﺑﺪﺍﻳﻪ ﺍﻟﻤﻌﺎﺭﻑ ﺍﻟﺌﻠﻬﯩﻴﻪ ﻓﻰ ﺷﺮﺥ ﻋﻘﺎﺋﺪ ﺍﻟﺌﻤﺎﻣﯩﻴﻪ* (ﻣﺤﻤﺪﺯﺍ ﻣﻈﻔﺮ)، ﺳﯩﺪ ﻣﺤﺴﻦ ﺧﺮﺍﺯﻯ، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﻧﺸﺮ ﺍﺳﻼﻣﻰ ﺟﻤﺎﻋﻪ ﻣﺪﺭﺳﯩﻦ، ﭼﺎﭖ ﭘﻨﺠﻢ، ١٤١٨ﻕ.

- *ﺑﺴﺎﺋﺮ ﺍﻟﺪﺭﺟﺎﺕ ﻓﻰ ﻓﺌﺎﺋﯩﻞ ﺁﻝ ﻣﺤﻤﺪ ﺻﻠﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻠﯩﻬﻢ*، ﺍﺑﻮﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﺑﻦ ﻓﺮﻭﺥ ﺻﻔﺎﺭ، ﺗﺤﻘﯩﻖ، ﺗﺼﺤﯩﺢ ﻭ ﺗﻌﻠﯩﻖ ﻭ ﺗﻘﺪﯨﻢ: ﻣﯩﺮﺯﺍ ﻣﺤﺴﻦ ﻛﻮﭼﻪ ﺑﺎﻏﻰ، ﻗﻢ، ﻣﻜﺘﺒﻪ ﺁﻳﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﺍﻟﻤﺮﻋﺸﻰ ﺍﻟﻨﺠﻔﻰ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٤٠٤ﻕ.

فهرست منابع ۴۷۵

- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث (الحارث بن أبي أسامة)، ابوالحسن على بن سليمان هيثمي شافعي (هيثمي)، تحقيق: مسعد عبدالحميد محمد السعدني، القاهرة، دار الطلائع للنشر والتوزيع والتصدير، بی تا.
- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى حسینی زبیدی، بیروت، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، شمس الدین أبوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي، عمر عبدالسلام التدمري، بیروت، دار الكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
- تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، علی استرآبادی، حسین استاد ولی، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- تجريد الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق: حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ابوالعلاء محمد بن عبدالرحیم مبارکفوری، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.
- التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بی نا، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
- تصحيح اعتقادات الإمامية، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
- تطوّر الفكر السياسي الشيعي من السوری الى ولاية الفقيه، احمد الکاتب، بیروت، دار الجدید، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
- تعلیقة علی منهج المقال، وحید بهبهانی، بی جا، بی نا، بی تا.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
- تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، تحقیق: محمد کاظم، تهران، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.
- تفسیر القرآن العظیم، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی (ابن کثیر)، سامی بن محمد سلامة، بی جا، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م.
- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تصحیح: طیب موسوی جزایری، قم، دار الكتاب، چاپ

ﺳﻮﻡ، ١٤٠٤ﻗ.

- ﺗﻔﺼﯩﻞ ﻭﺳﺎﺋﯩﻞ ﺷﯩﻌﯩﺔ ﺇﻟﻰ ﺗﺤﺼﯩﻞ ﺷﺮﯨﻌﺔ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﺣﺰﻭﺭ ﻋﺎﻣﻠﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﯩﺖ ﺋﻠﻪﻫﯩﻤﺎ ﺇﺣﯩﺎﺀ ﺗﺮﺍﺋﺚ، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﯩﺖ ﺋﻠﻪﻫﯩﻤﺎ ﺇﺣﯩﺎﺀ ﺗﺮﺍﺋﺚ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٤١٤ﻗ.
- ﺗﻘﺮﯨﺐ ﺍﻟﻤﻌﺎﺭﻑ، ﺁﺑﻮ ﺍﻟﺼﻼﺡ ﺗﻘﻰ ﺑﻦ ﻧﺠﻢ ﺣﻠﺒﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻓﺎﺭﺱ ﺗﺒﺮﯨﺰﻳﺎﻥ ﺣﺴﻮﻥ، ﺑﻰ ﺟﺎ، ﺑﻰ ﻧﺎ، ١٤١٧ﻗ / ١٣٧٥ﺵ.
- ﺍﻟﺘﻨﺒﯩﻪ ﻭﺍﻟﺸﺮﺍﻑ، ﺁﺑﻮﺍﻟﺤﺴﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺣﺴﯩﻦ ﻣﺴﻌﻮﺩﻯ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭﺼﻌﺐ، ﺑﻰ ﺗﺎ.
- ﺗﻨﻘﯩﺢ ﺍﻟﻤﻘﺎﻝ ﻓﻰ ﻋﻠﻢ ﺍﻟﺮﺟﺎﻝ، ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﻣﺎﻣﻘﺎﻧﻰ، ﻧﺠﻒ، ﻣﺤﻤﺪ ﺻﺎﺩﻕ ﻛﺘﺒﻰ، ﭼﺎﭖ ﺳﻨﮕﻰ، ١٣٥٠ﻗ.
- ﺍﻟﺘﻮﺣﯩﺪ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ (ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ)، ﻗﻢ، ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺟﺎﻣﻌﻪ ﻣﺪﺭﺳﯩﻦ ﻗﻢ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٣٩٨ﻗ.
- ﺗﻬﺬﯨﺐ ﺍﻟﺤﻜﺎﻡ ﻓﻰ ﺷﺮﺡ ﺍﻟﻤﻘﻨﻌﻪ، ﺁﺑﻮﺟﻌﻔﺮ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ (ﺷﯩﺦ ﻃﻮﺳﻰ)، ﺗﺤﻘﯩﻖ ﻭ ﺗﻌﻠﯩﻖ: ﺳﯩﺪ ﺣﺴﻦ ﻣﻮﺳﻮﻯ ﺧﺮﺳﺎﻥ، ﺗﻬﺮﺍﻥ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺐ ﺇﺳﻼﻣﯩﻴﻪ، ﭼﺎﭖ ﭼﻬﺎﺭﻡ، ١٣٦٥ﺵ.
- ﺍﻟﺠﺎﻣﻊ ﺍﻟﺤﻜﺎﻡ ﺍﻟﻘﺮﺁﻥ = ﺗﻔﺴﯩﺮ ﺍﻟﻘﺮﻃﺒﻰ، ﺁﺑﻮﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺁﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﺁﺑﻰ ﺑﻜﺮ ﺑﻦ ﻓﺮﺡ ﺍﻟﺄﻧﺼﺎﺭﻯ ﺍﻟﺨﺰﺭﺟﻰ ﺷﻤﺲ ﺍﻟﺪﯨﻦ ﺍﻟﻘﺮﻃﺒﻰ، ﺁﺣﻤﺪ ﺍﻟﺒﺮﺩﻭﻧﻰ ﻭ ﺇﺑﺮﺍﻫﯩﻢ ﺁﻃﻔﯩﺶ، ﺍﻟﻘﺎﻫﺮﻩ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺐ ﺍﻟﻤﺼﺮﯨﻴﻪ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٣٨٤ﻗ / ١٩٦٤ﻡ.
- ﺍﻟﺠﺎﻣﻊ ﺍﻟﺼﺤﯩﺢ (ﺳﻨﻦ ﺗﺮﻣﺬﻯ)، ﺁﺑﻮﻋﯩﺴﻰ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﯩﺴﻰ ﺳﻮﺭﻩ ﺗﺮﻣﺬﻯ، ﺗﺤﻘﯩﻖ ﻭ ﺗﺼﺤﯩﺢ: ﻋﺒﺪﺍﻟﺮﺣﻤﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﻋﺜﻤﺎﻥ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻔﻜﺮ ﻟﻠﻄﺒﺎﻋﻪ ﻭ ﺍﻟﻨﺸﺮ ﻭ ﺍﻟﺘﻮﺯﯨﻊ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ١٤٠٣ﻗ / ١٩٨٣ﻡ.
- ﺍﻟﺠﺎﻣﻊ ﺍﻟﻤﺴﻨﺪ ﺍﻟﺼﺤﯩﺢ ﺍﻟﻤﺨﺘﺼﺮ ﻣﻦ ﺁﻣﻮﺭ ﺭﺳﻮﻝ ﺍﻟﻠﻪ ﺻﻠﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻠﯩﻴﻪ ﻭﺳﻠﻢ ﻭﺳﻨﻨﻪ ﻭﺁﻳﺎﻣﻪ = ﺻﺤﯩﺢ ﺍﻟﺒﺨﺎﺭﻯ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺇﺳﻤﺎﻋﯩﻞ ﺁﺑﻮ ﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﺍﻟﺒﺨﺎﺭﻯ ﺍﻟﺠﻌﻔﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻣﺤﻤﺪ ﺯﻫﯩﺮ ﺑﻦ ﻧﺎﺼﺮ ﺍﻟﻨﺎﺼﺮ، ﺩﺍﺭ ﻃﻮﻕ ﺍﻟﻨﺠﺎﺓ (ﻣﺼﻮﺭﻩ ﻋﻦ ﺍﻟﺴﻠﻄﺎﻧﯩﻴﻪ ﺑﺎﺯﺍﻓﺔ ﺗﺮﻗﯩﻢ ﺗﺮﻗﯩﻢ ﻣﺤﻤﺪ ﻓﻮﺍﺩ ﻋﺒﺪﺍﻟﺒﺎﻗﻰ)، ﺑﻰ ﺟﺎ، ﺑﻰ ﻧﺎ، ١٤٢٢ﻗ.
- ﺟﻤﺎﻝ ﺍﻟﺄﺳﺒﻮﻉ ﺑﻜﻤﺎﻝ ﺍﻟﻌﻤﻞ ﺍﻟﻤﺸﺮﻭﻉ، ﺭﺯﻯ ﺍﻟﺪﯨﻦ ﺁﺑﻮﺍﻟﻘﺎﺳﻢ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﻣﻮﺳﻰ ﺑﻦ ﻃﺎﻭﻭﺱ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﺟﻮﺍﺩ ﻗﯩﻮﻣﻰ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻻﻓﺎﻕ، ١٣٧١ﺵ.
- ﺣﻮﺍﺭﺍﺕ ﺍﺣﻤﺪ ﺍﻟﻜﺎﺗﺐ، ﺍﺣﻤﺪ ﺍﻟﻜﺎﺗﺐ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻌﺮﺑﯩﻴﻪ ﻟﻠﻌﻠﻮﻡ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ١٤٢٨ﻗ / ٢٠٠٧ﻡ.
- ﺧﺎﺗﻤﻪ ﻣﺴﺘﺪﺭﻙ ﺍﻟﻮﺳﺎﺋﯩﻞ، ﻣﯩﺮﺯﺍ ﺣﺴﯩﻦ ﻧﻮﺭﻯ ﻃﺒﺮﺳﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﯩﺖ ﺋﻠﻪﻫﯩﻤﺎ ﺇﺣﯩﺎﺀ ﺗﺮﺍﺋﺚ، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﯩﺖ ﺋﻠﻪﻫﯩﻤﺎ ﺇﺣﯩﺎﺀ ﺗﺮﺍﺋﺚ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ١٤١٦ﻗ.
- ﺍﻟﺨﺼﺎﻝ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ (ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ)، ﻗﻢ، ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺟﺎﻣﻌﻪ ﻣﺪﺭﺳﯩﻦ ﺣﻮﺯﻩ ﻋﻠﻤﯩﻴﻪ ﻗﻢ، ﭼﺎﭖ

فهرست منابع ۴۷۷

- دوم، ۱۴۰۳ق.
- خلاصة الأقوال، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی)، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
 - خلاصة علم الکلام، عبد الهادی الفضلی، بی جا، بی نا، بی تا.
 - دلائل الإمامة (ط- الحديث)، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
 - الدبیاح علی صحیح مسلم بن حجاج، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، عربستان سعودی، دار ابن عفان للنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م.
 - الذریعة إلى تصانیف الشیعة، محمد محسن رازی (آقا بزرگ تهرانی)، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
 - رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلی، تحقیق و تقدیم: سید محمدصادق آل بحر العلوم، نجف اشرف، منشورات مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م.
 - رجال الشیخ الطوسی (الأبواب)، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، سوم، ۱۴۲۷ق.
 - رجال الکشی (إختیار معرفة الرجال)، محمد بن عمر کشی، تصحیح: محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
 - رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
 - رسائل المرتضی، سید مرتضی، تحقیق: سید مهدی رجالی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
 - سرچشمه اندیشه، عبدالله جوادی آملی، تحقیق: عباس رحیمیان محقق، قم، نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ش.
 - سماء المقال فی علم الرجال، أبوالهدی کلباسی، تحقیق: سید محمد حسینی قزوینی، قم، مؤسسة ولی العصر (علیه السلام) للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
 - سنن أبی داود، سلیمان بن أشعث سجستانی، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بی جا، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.
 - سنن الترمذی، أبو عیسی محمد بن عیسی بن سَؤرة بن موسی بن الضحاک الترمذی، تحقیق و

- تعليق: أحمد محمد شاکر (ج ۱ و ۲) و محمد فؤاد عبدالباقي (ج ۳) و إبراهيم عطوة عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ۴ و ۵)، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، تحقيق و تخريج و تعليق: شعيب الأرناؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
- سيوه پیامبران در قرآن، عبدالله جوادی آملی، تحقيق: علی اسلامی، قم، اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش.
- شبیهات و ردود، سامی بدری، بی جا، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم (چاپ اول ناشر)، ۱۴۲۲ق.
- شرح اصول کافی، مولى محمد صالح مازندرانی، تعليق: ميرزا ابوالحسن شعرانی، تصحيح: سيد على عاشور، بيروت، دار الإحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- شيفتگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، احمد قاضی زاهدی گلیایگانی، تهران، حاذق، ۱۳۷۵ش.
- الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ابو محمد علی بن یونس عاملی، تصحيح و تعليق: محمد باقر بهبودی، بی جا، مكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، بی تا.
- صورت و سیرت انسان در قرآن، عبد الله جوادی آملی، تحقيق: غلامعلی امین دین، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.
- عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، سید مرتضی حسینی یزدی فیروزآبادی، قم، منشورات فیروزآبادی، چاپ سوم، ۱۴۰۰ق.
- عیون أخبار الرضا عجل الله تعالی فرجه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
- الغارات (ط- الحديث)، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، تصحيح: جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.
- الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، عبدالحسين احمد امینی (علامه امینی)، قم، مركز الغدير، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

فهرست منابع ۴۷۹

- الغيبة للنعمانی، ابن أبی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
- الغيبة للحجة، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۳۷۹ق.
- فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و الأئمة من ذریتهم علیهم السلام، ابراهیم بن محمد جوبینی، تحقیق: محمدباقر محمودی، بی جا، بی نا، بی تا.
- فرق الشیعة، حسن بن موسی نوبختی، قم، نشر مکتبه الفقیه، بی تا.
- «فرق الشیعة أو مقالات الإمامیة، للنوبختی أم للأشعری؟»، سید محمدرضا حسینی، مجله تراثنا، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ش ۱، ۱۴۰۵ق.
- الفروق فی اللغة، حسن بن عبدالله عسکری، بیروت، دارالآفاق الجديدة، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- الفصول المختارة (گزیده کتاب العیون و المحاسن شیخ مفید)، سید مرتضی، تحقیق: سید نورالدین جعفریان اصفهانی، یعقوب جعفری، محسن الأحمدي، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
- الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، تحقیق و إشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، بی جا، مؤسسة معارف إسلامی إمام رضا علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ق / ۱۳۷۶ش.
- الفضائل، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی، قم، بی نا، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
- الفوائد الرجالية، سید محمد مهدی بحر العلوم، تحقیق و تعلیق: محمدصادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: جواد قیومی، بی جا، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- قاموس الرجال، محمد تقی التستری، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- قرب الإسناد (ط - الحديث)، عبد الله بن جعفر حمیری، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم،

۱۳۶۵ ش.

- کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، قم، بی نا، ۱۳۹۹ ق.
- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی، بی جا، بی نا، بی تا.
- کتاب العین، خلیل بن أحمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.
- کتاب الغیة، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ق.
- کتاب الفهرست، ابوالفرج محمد بن اسحاق (ابن ندیم بغدادی)، تحقیق: رضا تجدد، بی نا، بی جا، بی تا.
- کتاب الماء، عبدالله بن محمد ازدی، تصحیح: محمد مهدی اصفهانی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
- کتاب نکاح، سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، تصحیح: حسین درگاهی، تهران، وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوهکمری خویی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.
- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
- «گونه شناسی مدعیان دروغین وکالت امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب»، نعمت الله صفری فروشانی و حسین قاضی خانی، فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود، قم، مؤسسه آینده روشن، سال پنجم، ش ۱۹، پاییز ۱۳۹۰ ش.
- لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور)، تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- لوا مع صاحبقرانی (مشهور به شرح فقیه)، محمدتقی اصفهانی (مجلسی اول)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، محمد بن احمد (ابن شاذان)، تحقیق: مدرسه امام مهدی عليه السلام، قم، مدرسه الإمام المهدی عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- مآهات فی مدینة الضباب (حوار مع احمد الکاتب حول الامام المهدی عليه السلام)، شبکه الهجر، بی جا،

- أم القرى للتحقيق و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين على بن ابى بكر هيثمى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
- «بررسى اسناد كتاب اختصاص»، سيد محمد جواد شبيرى زنجانى، مجموعه مقالات كنغر شيخ مفيد، ش ۹۲، در آدرس <http://www.noormags.com>، ۱۴۱۳ق.
- «روايات الغيبة و الغائب»، ثامر العميدى، مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدي و مستقبل العالم، نجف اشرف، مجمع اهل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.
- مجموعه الرسائل، لطف الله صافى گلپايگانى، بى جا، بى نا، بى تا.
- المحاسن، ابوجعفر أحمد بن محمد بن خالد برقى، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، تهران دارالكتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۰ق / ۱۳۳۰ش.
- محاضرات فى الإلهيات، جعفر سبحانى، تلخيص: على ربانى گلپايگانى، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ يازدهم، ۱۴۲۸ق.
- المحيط فى اللغة، إسماعيل بن عباد (صاحب بن عباد)، بيروت، بى نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- مختصر اثبات الرجعة، فضل بن شاذان، السيد باسم الموسوى، مجله تراث، ش ۱۵، پاييز ۱۳۶۷ش.
- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلى، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحيدرية، چاپ اول، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م.
- مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقى، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- المسائل الجارودية، محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: محمد كاظم مدير شانه چى، بيروت، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
- المسائل العكبيرة، محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: على اكبر الهى خراسانى، بيروت، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
- مسألة التقريب بين أهل السنة و الشيعة، ناصر بن عبد الله بن على القفارى، بى جا، دار طيبة للنشر و التوزيع، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق.
- المستدرک على الصحيحين، ابو عبد الله حاكم نيشابورى، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلى،

ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭﺍﻟﻤﻌﺮﻓﻪ، ﺑﯩﺘﺎ.

- ﻣﺴﺘﺪﺭﻙ ﺍﻟﻮﺳﺎﺋﯩﻞ ﻭ ﻣﺴﺘﻨﺒﻂ ﺍﻟﻤﺴﺎﺋﯩﻞ، ﺣﺴﯩﻦ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺗﻘﻰ ﻧﻮﺭﻯ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺍﻟﺒﯩﺖ ﺭﺍﻫﯩﻤﻪ، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺍﻟﺒﯩﺖ ﺭﺍﻫﯩﻤﻪ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ: ۱۴۰۸ ﻗ.
- ﺍﻟﻤﺴﺘﺮﺷﺪ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺟﺮﯨﺮ ﺍﻟﻄﺒﺮﻯ (ﺍﻟﺸﯩﻌﻰ)، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﺍﺣﻤﺪ ﻣﺤﻤﻮﺩﻯ، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻟﺘﻘﺎﻓﻪ ﺍﻟﺴﻼﻣﯩﻴﻪ ﻟﻜﻮﺷﺎﻧﺒﻮﺭ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ۱۴۱۵ ﻗ.
- ﺍﻟﻤﺴﻠﻚ ﻓﻰ ﺁﺻﻮﻝ ﺍﻟﺪﯨﻦ، ﺍﺑﻮﺍﻟﻘﺎﺳﻢ ﺟﻌﻔﺮ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ (ﻣﺤﻘﻖ ﺣﻠﻰ)، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﺭﺿﺎ ﺍﺳﺘﺎﺩﻯ، ﻣﺸﻬﺪ، ﻣﺠﻤﻊ ﺍﻟﺒﺤﻮﺕ ﺍﻟﺴﻼﻣﯩﻴﻪ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ۱۴۲۱ ﻗ / ۱۳۷۹ ﺷ.
- ﻣﺴﻨﺪ ﺍﻟﺌﯩﻤﺎﻡ ﺍﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﻨﺒﻞ، ﺁﺑﻮﻋﺒﺪﺍﻟﻠﻪ ﺍﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﻨﺒﻞ ﺑﻦ ﻫﻼﻝ ﺑﻦ ﺁﺳﺪ ﺍﻟﺸﯩﺒﺎﻧﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﺷﻌﯩﺐ ﺍﻟﺰﻧﯘﻭﻁ - ﻋﺎﺩﻝ ﻣﺮﺷﺪ، ﻭ ﺁﺧﺮﻭﻥ، ﺇﺷﺮﺍﻑ: ﻋﺒﺪ ﺍﻟﻠﻪ ﺑﻦ ﻋﺒﺪ ﺍﻟﻤﺤﺴﻦ ﺍﻟﺘﺮﻛﻰ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻟﺮﺳﺎﻟﻪ، ۱۴۲۱ ﻗ.
- ﺍﻟﻤﺴﻨﺪ ﺍﻟﺼﺤﯩﺢ ﺍﻟﻤﺨﺘﺼﺮ ﺑﻨﻘﻞ ﺍﻟﻌﺪﻝ ﻋﻦ ﺍﻟﻌﺪﻝ ﺇﻟﻰ ﺭﺳﻮﻝ ﺍﻟﻠﻪ ﺻﻠﻰ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻠﯩﻴﻪ ﻭﺳﻠﻢ = ﺻﺤﯩﺢ ﻣﺴﻠﻢ، ﻣﺴﻠﻢ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺠﺎﺝ ﺁﺑﻮ ﺍﻟﺤﺴﻦ ﺍﻟﻘﺸﯩﺮﻯ ﺍﻟﻨﯩﺴﺎﺑﻮﺭﻯ، ﺗﺤﻘﯩﻖ: ﻣﺤﻤﺪ ﻓﯘﺍﺩ ﻋﺒﺪﺍﻟﺒﺎﻗﻰ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﺩﺍﺭ ﺇﺣﯩﺎﺀ ﺍﻟﺘﺮﺍﺕ ﺍﻟﻌﺮﺑﻰ، ﺑﯩﺘﺎ.
- ﺍﻟﻤﺼﺒﺎﺡ (ﺟﻨﻪ ﺍﻟﺌﯩﻤﺎﻥ ﺍﻟﺒﺎﻗﯩﻴﻪ ﻭ ﺟﻨﻪ ﺍﻟﺌﯩﻤﺎﻥ ﺍﻟﺒﺎﻗﯩﻴﻪ)، ﺗﻘﻰ ﺍﻟﺪﯨﻦ ﺍﺑﺮﺍﻫﯩﻢ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ ﻋﺎﻣﻠﻰ ﻛﻌﻔﻤﻰ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻋﻠﻤﻰ ﻟﻠﻤﻄﺒﻮﻋﺎﺕ، ﭼﺎﭖ ﺩﻭﻡ، ۱۴۰۳ ﻗ / ۱۹۸۳ ﻡ.
- ﻣﺼﺒﺎﺡ ﺍﻟﺂﻭﺻﻮﻝ (ﺗﻘﺮﯨﺮ ﺑﺤﺚ ﺁﻳﺖ ﺍﻟﻠﻪ ﺧﻮﻳﻰ)، ﺳﯩﺪ ﻣﺤﻤﺪ ﺳﺮﻭﺭ ﺣﺴﯩﻨﻰ ﺑﻬﺴﻮﺩﻯ، ﻗﻢ، ﻣﻜﺘﺒﻪ ﺍﻟﺪﺍﻭﺭﻯ، ﭼﺎﭖ ﭘﻨﺠﻢ، ۱۴۱۷ ﻗ.
- ﻣﺼﺒﺎﺡ ﺍﻟﻤﺘﻬﺠﺪ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ ﻃﻮﺳﻰ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﻓﻘﻪ ﺍﻟﺸﯩﻌﻴﻪ، ﭼﺎﭖ ﺍﻭﻝ، ۱۴۱۱ ﻗ / ۱۹۹۱ ﻡ.
- ﺍﻟﻤﺼﻨﻒ، ﻋﺒﺪﺍﻟﺮﺯﺍﻕ ﺑﻦ ﻫﻤﺎﻡ ﺻﻨﻌﺎﻧﻰ، ﺗﺤﻘﯩﻖ ﻭ ﺗﺨﺮﯨﺞ ﻭ ﺗﻌﻠﯩﻖ: ﺣﺒﯩﺐ ﺍﻟﺮﺣﻤﻦ ﺍﻟﺂﻋﻈﻤﻰ، ﺑﯩﺘﺎ، ﻣﻨﺸﻮﺭﺍﺕ ﺍﻟﻤﺠﻠﺲ ﺍﻟﻌﻠﻤﻰ، ﺑﯩﺘﺎ.
- ﻣﻌﺎﻟﻢ ﺍﻟﻤﺪﺭﺳﺘﯩﻦ، ﺳﯩﺪ ﻣﺮﺗﻨﻀﻰ ﻋﺴﻜﺮﻯ، ﺑﯩﺮﻭﺕ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻟﻨﻌﻤﺎﻥ ﻟﻠﻄﺒﺎﻋﻪ ﻭ ﺍﻟﻨﺸﺮ ﻭ ﺍﻟﺘﻮﺯﯨﻊ، ۱۴۱۰ ﻗ / ۱۹۹۰ ﻡ.
- ﻣﻌﺎﻧﻰ ﺍﻟﺂﺧﺒﺎﺭ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺑﺎﺑﻮﻳﻪ (ﺷﯩﺦ ﺻﺪﻭﻕ)، ﻗﻢ، ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺍﺳﻼﻣﻰ ﻭﺍﺑﺴﺘﻪ ﺑﻪ ﺟﺎﻣﻌﻪ ﻣﺪﺭﺳﯩﻦ ﺣﻮﺯﻩ ﻋﻠﻤﯩﻴﻪ ﻗﻢ، ۱۳۶۱ ﺷ (ﻋﻜﺲ ﻧﺴﺨﻪ ﺍﻯ ﻛﻪ ﺩﺭ ۱۳۳۸ ﺷ ﺗﻮﺳﻂ ﺟﻨﺎﺏ ﺁﻗﺎﻯ ﻋﻠﻰ ﺍﻛﺒﺮ ﻏﻔﺎﺭﻯ ﻣﻨﺘﺸﺮ ﺷﺪﻩ ﺍﺳﺖ).

فهرست منابع ۴۸۳

- معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، إشراف: علي كوراني، قم، مؤسسة معارف اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، سيد ابو القاسم موسوي خويي، بي جا، بي نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.
- معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس (ابن فارس)، تصحيح: عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني، تصحيح: صفوان عدنان داوودي، بيروت، دارالقلم - الدار الشامية، سال چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله اشعري قمي، بي جا، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ دوم، ۱۳۶۰ش.
- مقتضب الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، أحمد بن عياش جوهری، قم، مكتبة الطباطبائي، بي تا.
- مقدمة فتح الباري، ابو الفضل احمد بن علي (ابن حجر عسقلاني شافعي)، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
- المناظرات بين فقهاء السنة وفقهاء الشيعة، مقاتل بن عطية، إعداد و تعليق: صالح الورداني، بيروت، الغدير للدراسات و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۹م.
- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان كوفي، تحقيق: محمد باقر محمودي، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- منتخب الأنوار المضيئة، سيد بهاء الدين علي بن عبد الكريم نيلي نجفی، تحقيق: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق / ۱۳۷۸ش.
- الموظف الدولي، علي كوراني عاملي، بي جا، بي نا، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- النجعة في شرح اللمعة، محمد تقی شوشتری، تهران، كتاب فروشي صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، حسين بن محمد بن حسن بن نصر حلواني، تصحيح: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- نقد الرجال، سيد مصطفى حسيني تفرشي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

- *النهایة فی غریب الحدیث والأثر*، مبارک بن محمد (ابن اثیر جزری)، تصحیح: محمود محمد طنّاحی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم ۱۳۶۷ ش.
- *نهج البلاغة* (للصّبحی صالح)، محمد بن حسین شریف الرضی، قم، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- *نهج الحق وکشف الصدق*، حسن بن یوسف مطهر (علامه حلّی)، تعلیق: عین الله حسنی ارموی، قم، مؤسسة الطباعة و النشر دار الهجرة، ۱۴۲۱ ق.